

کشف
صمیمیت و نزدیکی با خدا

ترجمه و تألیف:

فریدون موفوف

© **Körpü**

Center for Church Based Training-Turko Persian Region (CCBT-TPR)

URL; www.ccbt-tpi.org

Email; contact@ccbt-tpi.org

contact@korpu.net

حق هرگونه چاپ و کپی محفوظ است.

فهرست مطالب

صفحه ۷	مقدمه
صفحه ۲۱	موضوع اول: دامنه و وسعت تلاش
صفحه ۴۵	موضوع دوم: شناخت آنچه ناشناختنی است
صفحه ۷۱	موضوع سوم: خدا در عهد عتیق
صفحه ۹۱	موضوع چهارم: خدا در عهد جدید
صفحه ۱۱۵	موضوع پنجم: خدای ما، خدای حاکم است
صفحه ۱۵۹	موضوع ششم: خدای ما قدوس است
صفحه ۱۸۷	موضوع هفتم: خدای ما محبت است
صفحه ۲۱۱	موضوع هشتم: خدای پدر
صفحه ۲۳۵	موضوع نهم: خدای پسر
صفحه ۲۷۱	موضوع دهم: خدای روح القدس
صفحه ۲۹۹	موضوع یازدهم: دوست داشتن خدا
صفحه ۳۲۹	موضوع دوازدهم: دوست داشتن مردم
صفحه ۳۴۷	ضمایم

مقدمه‌ای بر سری کشف

«پس می‌خواهم بدانید که به‌خاطر شما و کسانی که در لائودیکیه هستند، و برای همه آنان که روی مرا ندیده‌اند، چه مجاهده‌ای دارم، تا دلگرم شده، در محبت متحد گردند، و از همه غنای فهم و درکی کامل برخوردار گشته، راز خدا یعنی مسیح را بشناسند، که در او همه گنجهای حکمت و معرفت نهفته است.»

کولسیان ۲: ۱-۳

زندگی مسیحی روند مداومی از کشف است، جایی که فرد ایماندار به شکل مداوم، دید و فهم جدیدی از خزانه حکمت و معرفت مخفی کلام خدا کسب می‌کند. پولس بر آن بود که مسیحیان کولسی مسیح را بشناسند و از غنایی که این شناخت به همراه دارد، بهره برند. پولس خود به هیچوجه از رشدی که در شناخت مسیح داشت، راضی نبود. چنانکه در فیلیپیان ۳ نیز می‌گوید: «بلکه جد و جهد می‌کنم...» سری کشف طریقی است که شما بدان می‌توانید در رشد روحانی خود قدمی اساسی بردارید و شما را کمک می‌کند تا حکمت و معرفت کلام خدا را خود به‌شخصه کشف نمایید.

«این را می‌گویم تا هیچ‌کس شما را با استدلالهای فریبنده گمراه نسازد. زیرا هرچند در جسم از شما دورم، لیکن در روح با شما هستم و از مشاهده نظم و ایمان پایدارتان به مسیح شادمانم. پس همان‌گونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همان‌گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید. به هوش باشید که کسی شما را با فلسفه‌ای پوچ و فریبنده اسیر نسازد، فلسفه‌ای که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است.»

کولسیان ۲: ۴-۸

پولس می‌خواست مطمئن شود که مومنین در ایمان مسیحی به استواری ایستاده‌اند و در حقیقت چنان ریشه دوانیده‌اند که هیچ تفکر و فلسفه‌ای نمی‌تواند آنها را بفریبد. پولس در امر استواری مسیحیان در تعلیم صحیح، خود را چنان متعهد می‌دید که حاضر شد جان خود را به خطر انداخته، به کلیساهایی که در سفر اول خود برقرار کرده بود، برگردد و از استواری آنها در تعلیم صحیح مطمئن شود. این امر جهت سفرهای بشارتی پولس الگو شد. در سفرهای خود، مومنین را به شکل کلیساهای محلی

سازمان می‌داد و بر آنها رهبرانی می‌گمارد که ایشان را شبانی کنند و کلام خدا را به آنان تعلیم دهند. برای او کافی نبود که مومنین تازه به قوم خدا اضافه شوند. بلکه فراتر از آن، پولس طرق و وسایلی را برای آنها تدارک می‌دید، به طوری که بتوانند در حقایق بنیادین مسیحیت استوار باقی بمانند.

سری کشف وسیله است که برای کمک به درک و استواری شما در حقایق بنیادین مسیحیت طرح‌ریزی شده است، تا با اسفاده از آن شما در ایمان استوار گردید و در رابطه با آنچه که باور دارید، یقین داشته باشید و در زندگی مسیحی به شکلی مؤثر زندگی کنید. هدف این سری کمک به شماست تا بتوانید دیدگاهی مبتنی بر کتاب‌مقدس داشته باشید و با مسائل و مشکلات زندگی به شکلی کتاب‌مقدس گونه برخورد نمایید. هدف این سری جواب به این سؤال است: «فرد ایماندار جهت استواری کامل خود در ایمان مسیحی، نیاز به دانستن چه دارد؟»

سری کشف

طریقی که سری کشف جهت آموزش پیش می‌گیرد، از چند جنبه بی‌نظیر است. یکی از طرقی که این سری را از بقیه متفاوت می‌گرداند، رهیافت منظمی است که در امر یادگیری پیش می‌گیرد. سری کشف به دنبال آن است که حقایق مسیحی را با هم عرضه دارد؛ به جای اینکه جنبه‌های بنیادین مسیحیت را به شکلی تکه پاره شده فرا گیرید، آن را به شکلی یکپارچه و کامل می‌آموزید. سری کشف برای انجام این امر چهار کتاب به شرح زیر عرضه می‌دارد:

- کشف زندگی مسیحی - مطالعه‌ای در حقایق بنیادین زندگی مسیحی که مومنین را کمک می‌کند تا زندگی خداپسندانه‌ای جهت مسیح داشته باشند.
- کشف صمیمیت و نزدیکی با خدا - مطالعه‌ای در چگونگی عمیق‌تر کردن پیوند ایمان بین خدا و فرد ایماندار، از طریق مطالعه اینکه خدا چگونه به دنبال شما آمد، واقعیت خود را چگونه آشکار کرد، و به دعوت خدا چگونه باید پاسخ گفت.

- کشف نقش شما در خانواده الهی - مطالعه‌ای در هدف، مأموریت، و نقشه خدا برای کلیسای محلی و اینکه خدا، چگونه هر فرد ایماندار را به شکل بی‌همتایی جهت شرکت کامل در کار او در این جهان طرح‌ریزی نموده است.
- کشف چگونگی بشارت ایمان خود با دیگران - مطالعه‌ای در امر بشارت که از طریق آموزش و ابزاری عملی به دنبال آن است که مومنین پیام انجیل را با دوستان و خانواده خود به شکلی مؤثر در میان گذارند.

در پایان این چهار دوره، فرد در حقایق بنیادین مسیحیت ریشه خواهد دواند و در تعالیم اساسی مسیحیت محکم و استوار خواهد ایستاد. جهت رشد مداوم در رابطه‌ای که با خدا دارد، مجهز خواهد شد و در روابطی که با مومنین و غیر مسیحیان دارد، بیشتر مؤثر خواهد گردید. هدف ما برای آنها که این چهار دوره را به پایان می‌رسانند، همان چیزی است که پولس به مسیحیان کولسی می‌نویسد:

«زیرا هرچند در جسم از شما دورم، لیکن در روح با شما هستم و از مشاهده نظم و ایمان پایدارتان به مسیح شادمانم.»

کولسیان ۲: ۵

روند آموزشی سری کشف

سری کشف شما را در جریان آن نوع آموزش قرار می‌دهد که شرکت فعال خود شما را در آن طلب می‌کند. در خلال هر موضوع با دیگر افراد صحبت و تبادل نظر خواهید داشت تا نه فقط شناخت و معلومات کسب کنید، بلکه حکمت این امر را هم به دست آورید که چگونه برای خدا زندگی نمایید.

روش آموزشی ما در این سری به گونه‌ای است که بهترین رهیافت‌ها و روش‌های کلاسیک را در آموزش بزرگسالان با آنچه که روش‌های مدرن به دست آورده است، مخلوط کرده و به شیوه‌ای کارآ به کار می‌گیرد. این شیوه صرفاً مختص ما نیست، بلکه رهیافتی است که در بسیاری از فرهنگ‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. بسیاری از کسانی که این دوره‌ها را گذرانیده‌اند، در مورد کارایی این روش سخنها دارند. برای آنها این دوره‌ها، بهترین تجربه آموزشی زندگی‌شان بوده است.

روند سری کشف روی شعور انسان و طرح الهی استوار است. خدا ما را به صورت خود آفریده است تا در رابطه با خلقت و اراده او چیزها بدانیم و کشف نماییم. همه ما در جریان زندگی خود به طور مداوم یاد می‌گیریم. با مشکلاتی روبرو می‌گردیم که باید آنها را حل کنیم. با شرایطی مواجه می‌شویم که احتیاج به تصمیم ما دارد. از ما سوالاتی به عمل می‌آید که باید به آنها پاسخ دهیم.

در تجزیه و تحلیل مسائل زندگی برخی از ما بهتر از دیگران هستیم. روند آموزشی این دوره شما را آماده خواهد کرد تا در رابطه با هر مورد در زندگی به شکلی حکیمانه برخورد کنید این روند شما را یاری خواهد کرد تا در رابطه با موقعیت‌های سختی که با آن روبرو می‌گردید، با دیدگاهی مبتنی بر کتاب مقدس برخورد کنید.

روند آموزشی سری کشف

قدم اول: هضم موضوع

قدم دوم: مطالعه کتاب مقدس

قدم سوم: رجوع به دیگر منابع

قدم چهارم: شکل بخشی به پاسخ

قدم پنجم: بحث موضوع

قدم ششم: گامهایی به جهت اطاعت

توضیح روند آموزشی

هضم موضوع: کشف هسته مرکزی موضوع. سعی بر اینکه شما موضوع را به زبان خود بیان کنید تا بدین وسیله مشکل و یا موضوع مورد صحبت را به شکلی واضح درک نمایید.

مطالعه کتاب مقدس: مطالعه آن قسمت از کلام خدا که مستقیماً به موضوع مورد بحث مربوط است. کشف اینکه خدا در رابطه با این موضوع چه می‌گوید.

رجوع به دیگر منابع: کشف اینکه دیگران در مورد این موضوع چه گفته‌اند. در امثال سلیمان می‌خوانیم که «از کثرت مشورت نصرت حاصل می‌شود.» فرد حکیم به نصیحت گوش می‌کند.

شکل بخشی به پاسخ: عکس‌العملی که در مقابل موضوع مورد بحث داریم. این تمرینی است بسیار شخصی و احتمالاً با خود دعا و نوشتن و صحبت را خواهد آورد.

بحث موضوع: پاسخ و نظر خود را با دیگر افراد گروه در میان می‌گذارید. به دیگران گوش می‌دهید و از آنها یاد می‌گیرید. در تبادل نظرهایی که با دعاها همراه است، گروه در مقابل مشکل مورد بحث به جوابها و راه‌حل‌هایی که مبتنی بر کتابمقدس و اندرزهای حکیمانه است، دست پیدا می‌کند.

گامهایی به جهت اطاعت: بر اساس بحث و تبادل نظر، در پاسخ خود اگر نیاز باشد، تجدید نظر می‌کنید. سپس در رابطه با اینکه آن حقیقت را در زندگی خود چگونه به کار بگیرید، نقشه می‌ریزید. شما باید کنندگان کلام باشید، نه فقط شنوندگان آن.

پروزش کلمت عملی مبتنی بر کتابمقدس

بخش اعظم وقت ما بزرگسالان در حل مشکلات می‌گذرد. ما دائماً در شرایطی قرار می‌گیریم که باید تصمیم بگیریم. این تصمیمات اغلب در ماهیت خود الهیاتی‌اند. مثلاً: زن فرد نمی‌داند که آیا از همسر خود زمانی که به دلایل مالی، اصرار به نبردن فرزند مریض خود به دکتر دارد، اطاعت کند یا نه. این مشکل برای زن در رابطه با مطالب زیر سوالات الهیاتی مطرح می‌کند:

- اطاعت و ماهیت رابطه زناشویی
- مسئولیت مادر در قبال فرزندان او
- ارزش سلامتی فیزیکی در مقایسه با اهمیت اطاعت از شوهر خود

این سوالات و مسائل زاینده ذهنیت فلسفی نیستند. مسائلی هستند که در زندگی واقعی با آنها روبرو می‌شویم: زنی واقعی با فرزندان واقعی که احتیاج به دکتر دارد. در رابطه با اینگونه موضوعات واقعی زندگی چگونه می‌اندیشیم؟ مشکلات و مسائلی را که زندگی در مقابل ما می‌نهد، چگونه حل می‌کنیم؟

در مقام فرزندان خدا که در دنیایی متخصص زندگی می‌کنیم، دانستن این مطلب را برای ما لازم می‌نماید که در هر مورد از زندگی، شیوه عملکرد مسیح‌وار را بیاموزیم. باید یاد بگیریم که چگونه به

شکلی که کتاب مقدس می‌طلبد، فکر کنیم. باید بیاموزیم که چگونه در وضعیت‌هایی که نمی‌توانیم آنها را ندید بگیریم، حکمت الهی را بکار بندیم. ما را لازم است که فکر مسیح را در خود پرورش دهیم! در موضوع مورد بحث، چه مشکل زناشویی باشد و چه در رابطه با طرز اداره کلیسا، تبعیت از یک نوع شیوه برخورد می‌تواند به ما حکمت زیادی عرضه دارد. چه با مشکلی اخلاقی روبرو شویم و چه با مشکلی الهیاتی، رهیافت جهت داشتن فکر ثابت در هر دو آنها یکی است.

دعا

در شروع هر مرحله از روند کشف، دعا امری ضروری است. در مقام فرد مسیحی روح القدس که روح حقیقت و حکمت است، در ما ساکن می‌باشد. زمانی که با وضعیتی دشوار روبرو می‌گردیم، اولین عکس‌العمل ما باید دعا باشد و سپس در طول حل آن وضعیت دشوار با خدا کماکان در ارتباط باقی بمانیم.

هضم موضوع

هضم و درک درست موضوع شامل ارزیابی مشکل مطرح است. آیا مشکل واقعی همان چیزی است که مشهود می‌باشد، یا اینکه نیروها و عواملی عمیقتر درکارند؟ موضوع هر چه که باشد. لازم است در آن مورد فرضیه داشته باشیم. برخی از مواقع، ما از وجود مشکل خبر هم نداریم تا اینکه بحرانی حادث می‌شود و زندگی ما را به لرزه در می‌آورد. قبل از اینکه بتوانیم به حل مشکل همت گماریم، لازم است اول وجود آن را تشخیص دهیم.

برخی از مواقع پیچیدگی‌های زندگی ما را گیج و مستأصل می‌کنند. مسائل روانی، تعلیمی، روابطی، و مالی که همه بهم مرتبط و مربوطند، می‌توانند جو را چنان آغشته به احساسات کنند که دیگر نتوان در آن وضعیت به درستی فکر کرد. زمانی که چنین می‌شود، باید تلاش کنیم که جوهر و عصاره این پیچیدگی را در یک جمله ساده بیان نماییم.

«بیان درست مشکل، نصف حل مشکل است.» هنری هزلت

در بیان یک مشکل، تلاش ما بر این است که ابهام و گیجی را از موضوع بزداییم. هدف این است که عناصر اصلی موضوع مورد بحث، یا مشکل و یا مورد را از چیزهای دیگر جدا و مشخص نماییم. بر آن هستیم که مسائل واقعی را در بنیاد آن موضوع درک کنیم و مشکل را تا آنجا که ممکن است، به شکلی دقیق بیان داریم.

مطالعه کتابمقدس

جهت کسب معرفت، دید و جواب به کجا مراجعه می‌کنیم؟ خدا ما را از این نظر دست خالی رها نکرده است. بر اساس اراده خود منبع حقیقت را که کلام حیات باشد، به شکلی فیاض در اختیار ما قرار داده است؛ کلام خود را در کتابمقدس. زندگی و خدمت همه باید بر بنیاد کتابمقدس بنا شود. کتابمقدس تنها منبع ما به جهت کسب حقیقت الهی و مطلق است. هیچ منبع دیگری نیست که بتوانیم به آن با اعتماد و یقینی کامل تکیه کنیم.

هر موضوع، اگر به شکلی کامل بررسی گردد، موجب خواهد شد که ما کتابمقدس را به شکلی کامل مطالعه کنیم. ولی به جهت رسیدن به هدفی که در این دوره داریم، رجوع به آن قسمت از کلام که به شکلی مستقیم به آن موضوع مربوط می‌گردد، می‌تواند بهتر عمل کند. این شیوه باعث می‌شود که آنچه را که خدا در رابطه با موضوع مطرح بیان می‌دارد، بررسی کنیم و بدرستی بفهمیم. هر موضوع عموماً مطالعه چند متن و اصل را از ما خواهد طلبید.

رجوع به دیگر منابع

بعد از مطالعه کتابمقدس برای خود، حکمت حکم می‌کند که آنچه را هم که دیگران در آن رابطه گفته‌اند، بدانیم. اشخاص حکیم به نصایح دیگران گوش می‌کنند (امثال ۱۲: ۱۵، ۱۳: ۱۰، ۱۹: ۲۰).

مشورت از منابع مختلف حاصل می‌شود. می‌توانیم به آنچه که مفسرین در رابطه با آن قسمت از کلام گفته‌اند، رجوع کنیم. می‌توانیم به دنبال نصایح افراد بالغ و خداپرست که در آن زمینه بخصوص تجربیاتی دارند، برآییم. در رابطه با موضوع می‌توانیم کتابها و مقالات بخوانیم و یا به نوارهای صوتی و تصویری مراجعه کنیم. حتی اینترنت هم در این رابطه می‌تواند کمک مفیدی باشد.

مطالعه تاریخ هم در این مورد می‌تواند کمک کند. می‌توانیم از حکمت اعصار با مطالعه زندگی افرادی که در مشکلاتی مشابه بوده‌اند، درس بگیریم. برخی از مواقع محققین غیر مسیحی و نظراتی که از منابع دیگر می‌آورند، می‌تواند در این زمینه مفید باشد. مثلاً، ممکن است مشکلی، بعدی قانونی داشته باشد.

کتاب امثال به ما توصیه می‌کند که حکمت از کثرت مشاوران حاصل می‌شود. پس اگر ما به این مشاوران رجوع نکنیم، در واقع خود را محدود می‌کنیم و اگر رجوع بکنیم، مطمئناً به آن حکمتی که احتیاج داریم، دست خواهیم یافت (امثال ۱۵: ۲۲). از کثرت مشورت نصرت حاصل می‌شود (امثال ۱۱: ۱۴).

شکل بخشی به پاسخ

پس از درک و هضم موضوع، مطالعه کتاب مقدس، رجوع به دیگر منابع، اکنون دیگر وقت آن رسیده است که دست به عمل بزنیم. زندگی واقعی از ما تصمیم طلب می‌کند. لازم است نقشه‌ای طرح کنیم که براساس آن به جهت پرورش و رشد خود گامهای لازم را برداریم. به عنوان فرد مسیحی از شما طلب خواهد شد که در شرایط مختلف و پیچیده تصمیمات مختلف بگیرید.

پاسخ ما با توجه به شرایط می‌تواند شکل‌های مختلف به خود گیرد. پاسخ ما می‌تواند به شکلی بسیار ساده باشد؛ اینکه دعا کنیم و یا نظر خود را روی کاغذ آوریم. ولی در عین حال می‌تواند فراتر از این هم رود؛ اینکه در زندگی خود و خانواده و کلیسا دست به عمل و تغییر زنیم. هر نوع پاسخ مسلماً با توجه به نوع وضعیت محتاج به تصمیم‌گیری خواهد بود.

در این مرحله از جریان، لازم است که پاسخ ما، پاسخی مقدماتی باشد تا نهایی و شسته و رفته! این فرصتی است برای خلاقیت. باید تا آنجا که می‌توانیم، نقطه نظرها و تفکرات مختلف را بیرون کشیم. تا آنجا که ممکن است مطلب را از جهات مختلف بررسی کنیم و فرضیات اساسی را زیر سؤال قرار دهیم.

بحث موضوع

بعد از شکل بخشی به پاسخی مقدماتی، می‌توانیم آن را با دیگر اشخاصی که با همان موضوع دست و پنجه نرم می‌کنند، در میان گذاریم و از طریق بحث و تبادل نظر با آنها حکمت بیشتری را در رابطه با موضوع کسب کنیم. این بحث‌ها ما را نسبت به مطلب تیز و برآ خواهد کرد.

بحثی چنین متمرکز توسط گروهی از مومنین که قبلاً روی آن فکر کرده‌اند، می‌تواند بسیار داغ و کارآ باشد. چنین گروهی می‌تواند به ایده‌ها و تفکراتی جان بخشد که از دست یک فرد تنها به هیچوجه برنمی‌آید. ما هر یک به تنهایی در افقها و دیدهای خود محصور هستیم، ولی با همدیگر می‌توانیم به شکل وسیعتر، افقهای دوردست را هم ببینیم. این نقشه خداست که مسیحیان یکدیگر را تیز و تأیید کنند.

گامهایی به جهت اطاعت

بعد از امتحان پاسخ مقدماتی خود در بحث با دیگران، حال می‌توانید پاسخ خود را تصفیه کنید. تصفیه به این معنی است که اگر فکر شما در مسیر درست بود، حال می‌توانید آن را بیشتر هموار کنید. و اگر در مسیری غلط پیش می‌رفت، می‌توانید تمامی آن افکار را از بنیاد ویران، و این بار آنها را به شکل درست برپا کنید. مهم نیست کدام باشد، شما در هر حال با بحث روی این موضوع حکمت و یقین کسب نموده‌اید.

حال با به کارگیری این حقایق در زندگی خود، در واقع حکمت الهی را به عمل می‌کشید. هدف اصلی ما کسب معرفت و شناخت نیست، بلکه تبدیل شدن به اشخاصی است که از نظر روحانی بالغ‌اند و زندگی خداپسندانه دارند.

کتابمقدس می‌گوید که شنیدن کلام بدون عمل کردن آنها به مثابه این است که شخص خانه خود را روی شن بنا کند. و عمل کردن به آنها به مثابه این است که شخص خانه خود را روی سنگ بنا نماید. کار ما بنا کردن خانه بر روی سنگ است.

پیزی بیشتر از یک برنامه آموزشی

سری کشف رونری است با فعالیت متقابل

در مورد این سری واقعاً همین را می‌توان گفت؛ یک روند آموزشی که در زمینه و بافت کلیسای محلی‌تان صورت می‌گیرد. این آموزش، در انزوا و یا با گوش دادن به دروس اساتید صورت نمی‌گیرد. بلکه آموزشی است که فرد از طریق بحث‌ها و تبادل نظرهای متقابل با دیگر شرکت کنندگان که از قبل در مورد آن موضوع اطلاعات کافی را داشته‌اند، صورت می‌پذیرد. مطالعات حاکی از آن است که بزرگسالان ده درصد از آنچه را که می‌شنوند و نود درصد از آنچه را که صحبت می‌کنند، به یاد می‌آورند. مردم را به بحث و تبادل نظر کشیدن درصد یادگیری را اعتلا می‌بخشد.

بخش «راهنمای معلم» پیشنهاداتی عرضه می‌دارد که می‌توانید آن را در زمان انجام بخش «بحث موضوع» هر درس انجام دهید. با این وجود، برای شما به عنوان فرد راهنما لازم است که سوالات بیشتری را با دامنه وسیعتر جهت مطرح داشته باشید. باز یادآور می‌شوم که در این بحث‌ها و تبادل نظرها، کار شما درس دادن نیست، بلکه تسهیل روند صحبت‌های متقابل و هدایت آن است. این امر گرچه به نظر مشکل می‌نماید، ولی علت وجود شما در آن به جهت این است که گروه را جهت اکتشاف حقیقتی که خدا می‌فرماید، و دستیابی به جوابهایی که کتاب مقدس عرضه می‌دارد، تشویق کنید. نه اینکه خود، جوابها را پیدا و آنها را برای گروه بیان دارید. (به ضمیمه ۱ و ۲ و ۳ که در پایان کتاب آمده است، توجه کنید. این ضمایم در مورد چگونگی رهبری بحث‌ها، نقش شما، و مطرح کردن سوالات درست صحبت می‌کنند.) فراموش نکنید که «... حقیقتی که توسط خود فراگیرنده کشف گردد، بیشتر به ذهن می‌چسبد!»

سری کشف رونری است کامل

هر درس از این سری فرد شرکت کننده را تشویق می‌کند که مغز و قلب و دست خود را به کار گیرد.

- **مغز:** خواهید دید که چطور دروس این دوره روی موضوعات الهیاتی بنا شده‌اند. از اعضای گروه خواسته می‌شود که با کلیه ابعاد موضوع درگیر شوند، کتابمقدس را خود مطالعه نمایند، بهترین مقالاتی را که در رابطه با موضوع وجود دارد، مطالعه کنند و سپس نتیجه‌ای را که خود بدان دست می‌یابند، فرموله نمایند. تبادل نظرهای گروهی، حقیقت کلام خدا را هر چه بیشتر نمایان می‌سازد. این جنبه از سری کشف به شرکت کنندگان کمک می‌کند که در خود جهان بینی مسیحی حقیقی را پرورش دهند.
- **قلب:** سری کشف از افراد پاسخ و عکس‌العمل طلب می‌کند. این قسمت جایی است که فرد حقیقت خدا را در زندگی شخص خود به کار می‌گیرد. زمان بحث و تبادل نظر گروهی فرصتی است جهت تشویق یکدیگر مبنی بر اینکه مطالب یادگرفته را به شکل عملی در زندگی خود بکار بندند. افراد تشویق می‌گردند که خود را متعهد نمایند. و این قسمت جایی است که شخصیت سازی را در فرد توسعه می‌دهد.
- **دست:** هر موضوع از دوره با بخش «گامهایی به جهت اطاعت» تمام می‌گردد. به سخنی دیگر سری کشف هدف به تغییر زندگی فرد دارد. این سری دروس، این فرمان عیسی به شاگردان را بسیار جدی می‌گیرد که «تمام دستوراتی را که به شما داده‌ام، اطاعت کنند».

روندی متصل به هم

وقت دادن به اینکه همدیگر را بشناسیم، وقت تلف کردن نیست. بخش راهنمای معلم اهمیت داشتن جای و قهوه و شیرینی را به شما توضیح خواهد داد. سری کشف روندی است که در آن با یکدیگر و در بطن جامعه یاد می‌گیریم. پیشنهاد ما این است که در هر گروه بین ۶ - ۱۲ نفر داشته باشید. در خود مطالعات، سعی‌تان ایجاد جوّی باشد که افراد در آن یکدیگر را بپذیرند؛ جایی که می‌توانند عقاید خود را بدون هیچگونه واهمه بیان دارند. به عنوان فرد تسهیل‌گر سعی کنید که اهمیت گوش دادن به یکدیگر را دائم به آنها یادآوری نمایید. خودتان را نمونه قرار دهید. گرچه زمانی که با هم خواهید بود، نسبتاً کم است. ولی باز از همین فرصت استفاده کرده و با یکدیگر در تماس باشید.

روندی روانی

در سری کشف، دعا امری نیست که برای خالی نبودن عریضه صورت پذیرد! دعا برای یکدیگر و برای موضوعاتی که در آنها دست به عمل می‌زنید، امری بسیار حیاتی است، البته اگر هدف ما بر این است که افراد شخصیتی مسیح‌وار برای خود به وجود آورند. «اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیان بیهوده زحمت می‌کشند.» (مزمور ۱۲۷: ۱). در بخش راهنمای معلم طرق زیادی هست که به شما در انجام دعاها کمک می‌کنند.

روندی قابل تطابق

گرچه بخش راهنمای معلم جهت سری کشف استراتژی روشن و واضحی دارد، لیکن از شما انتظار می‌رود که آن را با شیوه و گروهی که با ایشان کار می‌کنید، مطابقت دهید. اگر این اولین دفعه‌ای است که مسئولیت رهبری گروه کشف را به گردن دارید، شاید بهتر باشد که از پیشنهادهایی که در این بخش می‌گردد، به دقت پیروی کنید. بسیاری از افراد در رهبری گروه خود سیستم و طرق مخصوص به خود را در انجام این کار پیدا می‌کنند.

اگر به بخش راهنمای معلم نگاه کنید، این موارد را در آن پیدا خواهید کرد: اهداف، توضیحات مقدماتی، در شروع کار، پیشنهادات به جهت زمان بحث، و جمع بندی. روش صحیح و یا غلطی برای شروع و تمام کردن موضوعات سری کشف وجود ندارد. با این وجود لطفاً این دو اصل زیر را دائم به یاد داشته باشید:

۱- آماده سازی شخص خود بسیار مهم است. این آماده سازی شامل این است که برای افراد در گروه و خود مطالعه دعا کنید. این سخن به این معنی است که شما باید آماده‌ترین فرد در میان گروه باشید. وسوسه همیشه این است که آماده سازی خود را دست کم بگیریم. جهت اعتلا بخشی به روند سری کشف، لازم است که بخش مطالعه کتاب مقدس را خود شما به شکلی عمیق انجام دهید، مقالات را به دقت بخوانید و روی آنها نکات مورد نظر خود را مشخص دارید، بخش «شکل بخشی به پاسخ» را انجام داده و «گامهایی به جهت اطاعت» را شما نیز بردارید.

از آنجا که تبادل نظرهای متقابل، قلب سری کشف به شمار می‌رود، باید وقت دهید و از قبل سوالاتی را که باید مطرح شوند و سوالاتی که خود، مطلب را به موضوعات دیگر ربط می‌دهند، مشخص دارید. گاهی لازم است به ضمایم آخر کتاب نظر اندازید و وظیفه خود را به عنوان فرد تسهیل‌گر به خود یادآور شوید.

۲- هدف شما این است که با نگاه و بررسی حقیقتی که خدا می‌فرماید، زندگی افراد عوض شود. به سخنی دیگر، سری کشف صرفاً درسی دانشگاهی نیست که به صورت آکادمیک آن را به پایان برسانید. برای افراد آسان است که فکر کنند که چون مطالعه و تبادل نظرها را به پایان رسانیده‌اند، دیگر از این درس «فارغ‌التحصیل» شده‌اند. در واقع، تا زمانی که از کلام و روح خدا اطاعت نکرده‌اند و زندگی‌شان عوض نشده، چیزی تغییر نیافته است.

روندی تکاپو طلب

موضوعاتی که در سری کشف مطرح می‌گردند، بسیار مهم‌اند و برخی هم بسیار بحث‌انگیز. ولی نگران نباشید. تفاوت در عقاید، اغلب کمک می‌کند که در حین رشد در فیض و شناخت خدا، موضوعات را روشنتر تعریف کنیم. گرچه هدف بر آن است که در این روند بی‌آنکه سازش کرده باشیم، همه متفق‌القول گردیم، لیکن از هرگونه همشکلی سطحی هم می‌خواهیم پرهیز کنیم. ما به عنوان گروه زمانی در حقایق کلام خدا رشد می‌کنیم که در محبت اصیل مسیحی به همدیگر گوش دهیم و از یکدیگر یاد بگیریم.

نکته مهم: به عنوان رهبر در کلیسای خود و نیز تسهیل‌گر این گروه باید از نقطه‌نظرهای تعلیمی کلیسای خود در این موضوعات باخبر باشید.

در اینجا به چند نکته اشاره می‌کنیم که شما را در پایان بخشی به یک بحث کمک می‌نمایند: در حین بحث، نکات مهم و مفیدی را که شرکت‌کنندگان به آن اشاره می‌کنند، یادداشت کنید. وقتی که می‌خواهید موضوع را جمع بندی کنید، به این نکات با ذکر نام افراد اشاره کنید.

بعضی مواقع موضوع چنان پیچیده است که لازم است به گروه جهت فکر زمان دهید. هاوارد هندریکس، استاد معروف کتاب مقدس در این مورد چنین می‌گوید: «اشکالی ندارد که سیمها را لخت رها کنیم، به شرطی جریان برق در آنها کماکان باشد!» شاید بخواهید این مطلب را به گروه خاطرنشان کنید که خود باید در این مورد مطالعه و در جهت رفع مشکل تلاش کنند و شما آن را برایشان حل نخواهید کرد.

در پایان بخشی به بحث از افراد کمک بگیرید. برای انجام این امر می‌توانید از آنها سؤال کنید: «آیا خلاصه‌ای که در رابطه با بحث‌های انجام شده کردم، درست بود؟ چه مطلب دیگری شما می‌خواهید به آن اضافه کنید؟ آیا مطلبی هست که باید روی آن جهت بحث بعدی فکر کنیم؟»

این اصل را دائم به یاد داشته باشید: «تا آنجا واضح و روشن باشید که کتاب مقدس واضح و روشن است. نه بیشتر و نه کمتر.»

دعای ما در تیم کشف این است که خداوند از این دوره‌ها استفاده کرده و گروه شما را قادر کند تا «عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا» (رومیان ۱۱: ۳۳) را کشف نمایید.

موضوع ۱

دامنه و وسعت تلاش**مرور کلی موضوع**

اگر برنده جایزه‌ای شوید که شما را به شناخت تمامی افراد دنیا قادر سازد، شور و شوق شما چقدر خواهد بود؟! تصور کنید که اسمی بر زبان آورده و در مورد او بگویید: «با فلانی یک هفته باهم بودیم.» حال، آخرین باری را بیاد آورید که به دوستان گفتید: «این هفته واقعا وقت خوبی با خدا داشتم!»

مردم با اینکه دائم از دوست داشتن خدا و شناخت او لاف می‌زنند، از ملاقات با یک هنرپیشه و یا خواننده معروف بیشتر به هیجان می‌آیند تا از ملاقات با خالق این کائنات! آگاهی از این حقیقت که خدا والاترین وجودی است که می‌توان او را به شکلی بسیار صمیمی و نزدیک ملاقات کرد، متأسفانه چنانکه باید در ما عکس‌العمل صحیح را بر نمی‌انگیزاند و بسیاری از مواقع پاسخی که در این مورد داریم، محتوایی را صاحب نیست. خدای کائنات اشتیاق دارد که با ما در رابطه‌ای صمیمی و نزدیک باشد و می‌خواهد که ما نیز چنین اشتیاقی را نسبت به او داشته باشیم.

بنابراین، چگونه می‌توانیم به چنان شناخت شخصی و صمیمی از خدا دست یابیم که از شناخت ذهنی و معلوماتی که در مورد او داریم، فراتر رود؟ چگونه می‌توانیم ما نیز نسبت به خدا به چنان تشنگی برسیم که نویسندگان مزبور از آن سخن می‌رانند؟ در این موضوع، اهمیت شناخت خدای بزرگ خود را کشف خواهیم کرد و به طریقی که ما را در رابطه‌ای شخصی و صمیمی با او قرار دهد، دست خواهیم یافت.

هضم موضوع

در زندگی چیزهای اندکی هستند که به اندازه شناخت شخصی و صمیمی فردی مهم، ما را ارضا کنند. در این دنیا آنچه که بیشتر از هر چیز دیگر در انسان رضایت می‌آفریند، شناخت خدا به شکل صمیمی و شخصی است؛ خدایی که خالق کائنات می‌باشد. ولی منظور از داشتن رابطه صمیمی با او چیست و این امر چگونه می‌تواند به عنوان زمینه زندگی پرورش یابد؟ چه باید کرد تا با خدای زنده و خداوند این کائنات در رابطه‌ای شخصی و صمیمی و پویا بود؟

کوچک ولی مقوی (علت گنجائیدن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«حاضر من هر چه که دارم بدهم و خدا را روبرو همانطور که موسی دید، ببینم.»

«عقیده من بر این است که مفهوم خدا از دید مسیحیت در جریان سالهای میانی قرن بیستم چنان به تنزل کشیده شده است که کاملاً پایتتر از شأن خدای قادر مطلق قرار دارد و برای مومنینی که به ایمان خود اعتراف دارند، بنیادی بنا می‌نهد که آنها را عملاً به بدبختی و فلاکت می‌کشد.»
از: آ. و. توزر

«مطمئن نیستم که جهت صمیمی بودن با خدا هنوز آمادگی داشته باشم. این مطلب مرا قدری می‌ترساند.»

«... فردی که به سادگی کلام را می‌خواند و به موعظه‌ها گوش فرا می‌دهد و از روح‌القدس نیز پر است، آشنایی بسیار عمیقتری را با خدا و منجی خود پرورش خواهد داد، تا محقق زبردستی که از نظر الهیاتی به درست بودن خود بسنده کرده است.»

از: جی. آی. پکر

«آیا آنچه که به جهان ما معنی می‌بخشد، خدای فرضی فلسفه است، یا خدای زنده کتابمقدس، که قلوب ما را لمس می‌کند؟»

لئون جوزف سوانس

«قبول آنچه که در مورد خدا می‌دانیم، اولین گام در داشتن رابطه صمیمی با اوست.»
ماکس آندرز

نمونه جهت مطالعه

جعفر

جعفر ابتدا با برادر خود به کلیسای خانگی آمد. پسری برون‌گرا و پرشور بود. در همان هفته‌های اول، زندگی خود را به مسیح سپرد و با همان شور و هیجان به خدمت مشغول گردید. ابتدا با دوستان خود در مورد مسیح صحبت می‌کرد و آنها را به جلسات خانگی می‌آورد. بعد از آنکه تعمیم گرفت و به کلیسا راه پیدا کرد، کلاسی نبود که جعفر در آن حضور نداشته باشد. بعد از چند سال جعفر دیگر رهبری گروه جوانان را به عهده داشت و برنامه‌های بشارتی کلیسا را هدایت می‌کرد. ولی از زمانی که در دانشگاه قبول شد، بیشتر با فعالیت‌های درون دانشگاهی مشغول گشت. هنوز هم جعفر را می‌بینیم؛ هنوز هم شور و هیجان دارد؛ هنوز هم اگر فرصت داشته باشد، فعالیت‌های بشارتی را رهبری می‌کند. ولی دیگر آن جعفر قبلی نیست. این را کاملاً مطمئن هستم. یکشب که با هم بیرون رفته‌اید، به ناگاه می‌گوید: «می‌خواهم کماکان نسبت به خداوند متعهد و سرسپرده باشم، ولی حس عجیبی در من هست؛ انگار که دیگر او را نمی‌شناسم. خدا خیلی از من دور به نظر می‌رسد و نمی‌دانم که چگونه به او نزدیک شوم.»

جهت تشویق جعفر در تلاشی که دارد، به او چه می‌گفتید؟ چه می‌تواند بکند تا رابطه صمیمی خود را با خدا از سر نو برقرار سازد؟

موضوع و یا سؤال اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

یوحنا ۱۷: ۱ - ۳

عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد. همچنان که او را برهر بشری قدرت داده‌ای تا هرچه بدو داده‌ای، به آنها حیات جاودانی بخشد. و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی، بشناسند.

به نظر شما جلال دادن یک نفر چنانکه عیسی به آن در آیه ۱ اشاره می‌کند، چیست؟

ما اغلب در مورد حیات جاودان به مثابه چیزی تصور می‌کنیم که قرار است در آینده تجربه کنیم. عیسی تعریف حیات جاودان را چگونه بسط می‌دهد؟

ارمیا ۹: ۲۳ - ۲۴

خداوند چنین می‌گوید: «حکیم، از حکمت خود فخر ننماید و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولتمند از دولت خود افتخار نکند. بلکه هر که فخر نماید، از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد که من بیهوده هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می‌آورم زیرا خداوند می‌گوید در این چیزها مسرور می‌باشم.

ما باید به چه چیزی فخر کنیم و یا نکنیم؟

چرا نباید بخاطر آن چیزهایی که در آیه ۲۳ می‌آید، فخر کنیم؟

فکر می‌کنید منظور از اینکه خداوند در چیزی «مسرور» است، چه می‌باشد؟

۱ یوحنا ۲: ۳ - ۶

و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم. کسی که گوید او را می‌شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغ‌گوست و در وی راستی نیست. لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت خدا در وی کامل شده است و از این می‌دانیم که در وی هستیم. هر که گوید که در وی می‌مانم، به همین طریقی که او سلوک می‌نمود، اونیز باید سلوک کند.

یوحنا تعریف ما را از شناخت خدا چگونه بسط می‌دهد؟

دیگر منابع

«چرا باید در مورد خدا به شکل صحیح فکر کنیم»، اثر آ. و. توزر
فصل اول از شناخت آن قدوس به قلم توزر

«بشناسیم و ما را بشناسند»، اثر جی. آی. پکر
فصل سوم از کتاب شناخت خدا به قلم پکر

چرا باید در مورد خدا به شکل صحیح فکر کنیم

از کتاب «شناخت آن قدوس» به قلم آ. و. توزر

ای خداوند خدای قادر،

نه خدای فیلسوفان و حکیمان بلکه خدای انبیا و رسولان؛

و بهتر از همه آنها، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح،

باشد که در حضور تو بی ملامت باشم.

آنهایی که تو را نمی‌شناسند،

به حضور تو آنطور که هستی، ندا در نمی‌دهند.

و بدین ترتیب تو را نه، مخلوق افکار خود را پرستش می‌کنند.

فکر ما را منور کن که تو را آنطور که هستی، بشناسیم.

تا تو را به شکلی کامل دوست بداریم

و به طرزی شایسته پرستش کنیم.

در نام خداوندان عیسی مسیح، آمین.

مهمترین چیز در مورد ما، آن چیزهایی است که زمانی که در مورد خدا می‌اندیشیم، به اذهان ما خطور می‌کنند.

تاریخ بشر احتمالاً این مطلب را نشان می‌دهد که هیچ قومی تا بحال نبوده که بالاتر از مذهب خود باشد و تاریخ روحانی بشر قویاً بر این مطلب صحّه می‌گذارد که هیچ مذهبی بزرگتر از باوری که برای خدا دارد، نبوده است. پاک بودن و یا نبودن پرستش فرد، بستگی به والا بودن و یا پست بودن افکار او در مورد خدا دارد.

از این رو بزرگترین سؤال در مقابل کلیسا همیشه شخص خدا بوده است. بدیمن‌ترین حقیقت در مورد انسان این نیست که در مقطعی از زمان چه گفته و چه کرده، بلکه در عمق قلب خود، خدا را به چه مانند کرده است. ما بخاطر قانون مرموزی که بر جان ما حاکم است، تمایل بر این داریم که به جانب تصویر ذهنی خود از خدا کشیده شویم. این مطلب نه فقط در مورد فرد مسیحی، بلکه در مورد

مجمع آنها نیز که کلیسا باشد، صادق است. آنچه که کلیسایی را در مقابل اذهان نمایان و آشکار می‌کند، تفکری است که در مورد خدا دارد. درست به همان شکل که اهمیت پیام او نیز در چیزهایی است که در مورد خدا می‌گویند و یا نمی‌گویند. چرا که سکوت او اغلب فصیح‌تر از سخنان است. کلیسا هرگز نمی‌تواند از شهادتی که در مورد خدا دارد، فرار کند.

«زمانی که در مورد خدا می‌اندیشی، به ذهنت چه چیزی خطور می‌کند؟» اگر قادر می‌بودیم که از کسی جوابی کامل به این سؤال بیرون کشیم، شاید می‌توانستیم آینده روحانی آن فرد را با اطمینان پیشگویی کنیم. اگر قادر می‌بودیم که از افکاری که رهبران مذهبی متنفذ دنیا در مورد خدا دارند، دقیقاً آگاه باشیم، شاید با قدری یقین می‌توانستیم فردای کلیسا را پیش‌بینی کنیم.

بدون شک قویترین فکری که ذهن بشر می‌تواند خود را به آن مشغول کند، فکر خداست و سنگین‌ترین کلمه در هر زبان، لغتی است که برای خدا دارد. تفکر و قدرت بیان، هدیه خدا به مخلوقاتی است که به شکل او آفریده شده‌اند: این مخلوقات به شکلی بسیار نزدیک با او همراه‌اند و جدا از او برایشان امکانی نیست. اولین کلمه، «کلمه» بود. این مطلب از اهمیتی زیاد برخوردار است: «و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود.» ما قادر به سخن گفتن هستیم، زیرا خدا سخن گفت. در او کلمه و ایده غیر قابل تقسیم‌اند.

مهم است که فکری که در مورد خدا داریم، تا حد امکان با وجود حقیقی خدا مطابقت داشته باشد. اگر افکاری را که در مورد او داریم، با بیانات عقیدتی خود مقایسه کنیم، خواهیم دید که چقدر بی‌حاصل و بی‌نتیجه‌اند. فکر واقعی ما در مورد خدا، شاید در زیر لایه‌هایی مختلف از آشغال‌های مذهبی مدفون باشد و محتاج به کاوشی آگاه و جسورانه، که آن را از زیر این زباله‌ها بیرون کشد و در مقابل چشم نمایان سازد. اگر می‌خواهیم آنچه را که در مورد خدا برآستی باور داریم، بر خود معلوم نماییم، لازم است عذاب خودآزمایی سخت و دردناکی را به جان خریم.

مفهوم صحیح از خدا نه فقط برای الهیات سیستماتیک، بلکه برای زندگی عملی مسیحی امری بنیادی است. این مفهوم بنیادی در پرستش همان جایگاهی را دارد که بنیاد بنای معبد برای آن. پرستش ما روی این مفهوم بنا شده است؛ اگر این بنیاد قوی و صحیح نباشد، تمامی آنچه که روی آن بناست، دیر یا زود فرو خواهد ریخت. علت شکست ما در داکترین و نیز در بکارگیری اخلاقیات مسیحی در افکار ناقص و فرومایه‌ای است که در مورد خدا داریم.

مفهوم خدا از دید مسیحیت، در جریان سالهای میانی قرن بیستم چنان به تنزل کشیده شده است که کاملاً پایتتر از شأن خدای قادر مطلق قرار دارد و برای مومنینی که به ایمان خود اعتراف دارند، بنیادی می‌نهد که آنها را عملاً به سوی بدبختی و فلاکت می‌کشد.

اگر تمامی مشکلات آسمان و زمین همه با هم بر سرمان فرو ریزند، در مقایسه با مشکل فراگیر خدا چیزی نخواهند بود؛ اینکه او کیست، شبیه کیست، و ما در مقام موجوداتی اخلاقی، در مورد او چه باید بکنیم.

کسی که در مورد خدا به عقیده درستی دست می‌یابد، از ده هزار مشکل موقتی آزاد می‌شود؛ چرا که فی‌الغور در می‌یابد که این مسائل و مشکلات با چیزهایی سروکار دارند که به او مربوط نمی‌شوند؛ با این وجود، گرچه بسیاری از بارهای سنگین زمان از روی دوش او برداشته می‌شوند، بار سنگین ابدیت، او را زیر فشار چنان له می‌کند که بارهای زمان در مقایسه با آن چیزی به شمار نمی‌روند. بار سنگین ابدیت، آن بار خرد کننده، وظیفه‌ای است که انسان در مقابل خدا دارد، وظیفه‌ای که فی‌الغور شروع و به اندازه طول عمر انسان وسعت می‌یابد؛ اینکه خدا را با تمامی قدرت فکر و جان خود دوست بدارد، از او به شکلی کامل اطاعت کند، و او را به طرزی مقبول پرستش نماید. این فشار درونی محکوم کننده زمانی غیرقابل تحمل می‌گردد که وجدان تحت فشار انسان، به او اخبار می‌نماید که نه تنها به هیچیک از آنها عمل نکرده است، بلکه از همان اوان کودکی، در عصیانی احمقانه بر علیه خدای عظیم آسمانها زیسته است.

انجیل می‌تواند این بار هلاک کننده را از فکر انسان بردارد، به خاکستر، زیبایی دهد و بر روح سنگین مغموم کننده، ردای حمد و پرستش بپوشاند. ولی تا زمانی که سنگینی این بار احساس نشود، پیام انجیل برای شخص بی‌معنی خواهد بود. و تا زمانی که رویایی از خدا را در آن بالا و در شکوه و عظمت خود نبیند، نه باری بر خود احساس خواهد کرد و نه از لبان او «وای بر من» بیرون خواهد آمد. دیدگاه فرومایه از خدا خبر خوش انجیل را برای تمامی آنها که چنین دیدگاهی را دارند، از بین می‌برد.

در میان گناهانی که قلب بشر به آنها دچار است، هیچ گناهی به اندازه بت‌پرستی کراهت و نفرت خدا را برنمی‌انگیزاند، زیرا بت‌پرستی بیش از هر چیز، افترا به کاراکتر اوست. قلب بت‌پرست، خدا را به غیر از آنچه که واقعاً هست، فرض می‌کند - که در خود گناهی بسیار بزرگ است - و به جای خدای حقیقی، چیزی شبیه خود را قرار می‌دهد. این خدا همیشه صورت و شباهت فردی را خواهد داشت

که او را آفریده است. وضعیت اخلاقی فکر فرد بوجود آورنده تعیین خواهد کرد که این خدا پاک باشد و یا ملوث، رحیم باشد و یا قدار.

خدایی که از سیاهی‌های قلب بشر سقوط کرده زاییده شود، طبیعتاً شباهتی به خدای حقیقی نخواهد داشت. خدا در مزامیر به فرد شریر می‌گوید: «تو چنان فکر کردی که من هم فردی مثل تو هستم.» مسلم است که چنین تفکری به خداوند بسیار برمی‌خورد، خداوندی که «کروبیم» و «سرافیم» در حضور او دائم «قدوس، قدوس، قدوس یهوه خدای صباوت» ندا در می‌دهند.

بیاید این تفکر را از ذهن خود بیرون کنیم که بت‌پرستی زانو زدن و پرستیدن چیزها و اشیا است و ما انسانهای متمدن از این امر بری هستیم. جوهر و عصاره بت‌پرستی داشتن افکار ناشایست در مورد خداست. این امر ابتدا در فکر صورت می‌گیرد و ممکن است هیچوقت خود را به صورت عمل و پرستش چیزی متجلی نکند. پولس می‌نویسد: «هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند، بلکه درخیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت.»

و سپس پرستش بت‌هایی که شبیه انسان و پرنده و وحوش بود، آغاز شد. لیکن این اعمال اهانت آمیز ابتدا در فکر انسان نطفه بست. داشتن افکار غلط نسبت به خدا، نه فقط چشمه‌ای است که از آن نهر بت‌پرستی جاری می‌شود، بلکه در نفس خود نیز بت‌پرستی است. فرد بت‌پرست در مورد خدا صرفاً ذهنیات می‌پروراند و بر اساس آنها چنان عمل می‌کند که گویی این ذهنیات حقیقت دارند.

این گونه ذهنیات مخدوش و غلط به زودی خود را در مذاهبی که در آن ریشه دوانیده‌اند، ظاهر می‌نماید. اعمال قوم اسرائیل این مطلب را به قدر کافی نشان می‌دهد و تاریخ کلیسا نیز بر آن صحه می‌گذارد. برای کلیسا ضروری است که در مورد خدا مفهومی والا و ارجمند داشته باشد، زیرا به محض عدول از این مفهوم، به هر شکل و اندازه که باشد، کلیسا نیز همراه با پرستش و معیارهای اخلاقی خود با آن عدول و سقوط خواهد کرد. اولین گام در سقوط هر کلیسا از دست دادن اعتقاد والای او در مورد خدا می‌باشد.

قبل از اینکه کلیسایی از صحنه ناپدید گردد، بایستی فسادی در الهیات بنیادین او بوده باشد؛ در مقابل این سؤال که «خدا به که مانند است؟»، جوابی غلط داشته باشد و بر آن بنیاد ادامه دهد. چنین کلیسایی ممکن است اعتقادنامه‌ای بسیار صحیح و استوار را دارا باشد، ولی اعمال آن با مفاد اعتقادنامه نخواهد خواند. و افراد شرکت کننده در آن، از خدا به باوری خواهند رسید که در مورد او صدق نمی‌کند و با حقیقت او متفاوت است. و این بدعتی است بسیار مخرب و مرگبار.

وظیفه سنگین کلیسا در دنیای امروز این است که مفهومی را که از خدا دارد، پاک نماید و آن را چنان اعتلا بخشد که باز شایسته شأن خدا و کلیسا باشد. این امر در تمامی دعاها و خدمات کلیسا باید مکان اول را به خود اختصاص دهد. اگر چنین کنیم و به فرزندان خود چنان مفهومی از خدا را انتقال دهیم که هیچ تیرگی و سایه در آن نیست، بزرگترین خدمت را به آنان کرده‌ایم؛ آنچه که ما خود نیز از اجداد عبرانی و مسیحی خود به ارث برده‌ایم. این برای فرزندان ما بیشتر از هر هنر و علم عمل خواهد کرد!

ای خدای بیت‌ئیل،

ای تو که هنوز هم قوم خود می‌خورانی:

تو بودی راهنمای اجداد ما در آن سفر،

آن سفر طاقت فرسا!

اینک نذرهای خود را، دعا‌های خود را

به حضور تخت فیض تو می‌آوریم:

خدای پدران ما!

خدای فرزندان ما نیز باش.

از فیلیپ دادرینگ

خدایی را بشناسیم که ما را می شناسد

از کتاب «شناخت خدا» به قلم جی. آی. پکر

برای چه آفریده شدیم؟ برای شناخت خدا. هدف ما در زندگی چه باید باشد؟ شناخت خدا. «حیات جاودانی» که عیسی مسیح عطا می فرماید، چیست؟ شناخت خدا. «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی، بشناسند (یوحنا ۱۷:۳)».

بهترین چیزی که در زندگی بیش از هر چیز دیگر باعث وجد و شادی و رضایت می گردد، چیست؟ شناخت خدا. «خداوند چنین می گوید: حکیم از حکمت خود فخر ننماید و جبار از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولتمند از دولت خود افتخار نکند. بلکه هر که فخر نماید، از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می شناسد (ارمیا ۹:۲۳)».

چه وضعیتی است که اگر انسان در آن قرار گیرد، بیشترین رضایت را برای خدا خواهد داشت؟ شناخت خدا. خدا می فرماید: «زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانیهای سوختنی» (هوشع ۶:۶).

در این جمله ها موضوع مهمی را مطرح کردیم، موضوعی که هر فرد مسیحی را به شوق می آورد. لیکن بر شخصی که مذهبش خشک و بی روح است، هیچ تاثیری ندارد. (و همین حقیقت از وضعیت عوض نشده او سخن می گوید.) آنچه که گفتیم برای زندگی ما بیدرنگ بنیاد، چارچوب و هدف پدید می آورد و اصلی را بنیان می نهد که بدان اولویتها و ارزش های زندگی خود را ترتیب می دهیم.

همین که این مطلب مهم را درک کنیم و بدانیم که مهمترین کار ما در این دنیا شناخت خداست، بسیاری از مسائل و مشکلات زندگی، جایگاه مناسب خود را خواهند یافت. دنیا این روزها از کسانی پر است که به مرض تلف کردن مبتلا هستند، مرضی که «آلبرکامو» آن را پوچ گرایی نام می نهد («زندگی بذله بدی است») و از این شکوه و شکایت او ممکن است به یاد تب معروف «ماری آنتوانت» بیافتیم که «همه چیز از مزه افتاده است». این بهم ریختگی ها و بی نظمی ها است که زندگی را به پوچی می کشد؛ همه چیز به یکباره تبدیل به مشکل و مسئله می گردد، چرا که دیگر چیزی ارزش ندارد. فلسفه پوچگرایان و تب ماری آنتوانت به دلیل ماهیت خود به یکباره به نقاقت می افتند، حال آنکه مسیحیان از این مرض مصون اند، به جز مواقعی که قدرت و نیروی وسوسه افکار آنها را از ریخت می اندازد. که البته بوسیله رحمت خدا دیری نخواهد پایید و دوامی نخواهد داشت.

چیزی که به زندگی ارزش می‌بخشد، داشتن هدفی چنان بزرگ است که فکر و ذهن ما را به خود مشغول کند و سرسپردگی ما را نسبت به خود برانگیزاند: و این هدف را فرد مسیحی به طریقی دارد که کس دیگری آن را بدان شکل مالک نیست. زیرا چه هدفی می‌تواند بالاتر، عالی‌تر و محرک‌تر از شناخت خدا باشد؟

با این وجود درباره جنبه دیگر این موضوع هنوز چیز زیادی نگفته‌ایم. هنگامی که درباره شناخت خدا حرف می‌زنیم، از فرمول شفاهی استفاده می‌کنیم و فرمول‌ها همانند چک بانکی هستند؛ ارزشی ندارند مگر آنکه طریق نقد کردن آن را بدانیم. وقتی که عبارت «شناخت خدا» را به کار می‌گیریم، از چه چیزی سخن می‌گوییم؟ از نوع بخصوصی از احساسات، احساسی که بیشتر رویایی، مواج و پا در هوا است؟ از حالت نعشه و خلسه‌ای که معتادین به دنبال آن هستند؟ یا این که شناخت خدا نوع بخصوصی از تجربه عقلانی است؟ آیا کسی صدایی می‌شنود؟ آیا سلسله افکار عجیب و غریبی از ذهن او عبور می‌کند؟ این موضوع لازم به بررسی است، خصوصاً به این دلیل که مطابق گفته کتاب مقدس، در این محدوده به راحتی می‌توان گول خورد و یقین از شناخت خدا داشت، حال آنکه او را نمی‌شناسیم. پس این سؤال را مطرح می‌کنیم: چه نوع فعالیت و وقایع را می‌توان به عنوان «شناخت خدا» توصیف کرد؟

آنچه که شناخت خدا آنها را دربردارد

بدیهی است که «شناخت» خدا بسیار پیچیده‌تر از «شناخت» شخصی دیگر می‌باشد. درست به همان شکل که شناخت همسایه برای من پیچیده‌تر از شناخت یک خانه و یا کتاب و یا زبان می‌باشد. موضوع شناخت هر چقدر پیچیده‌تر باشد، شناختن آن نیز پیچیده‌تر خواهد بود. شناخت پیدا کردن به چیزی انتزاعی چون زبان، از طریق یادگیری حاصل می‌شود؛ شناخت چیزهای بی‌جان چون رشته کوه «بن‌نویس» و «موزه بریتانیا» از طریق تحقیق و تفحص قابل حصول است. این فعالیتها گرچه به تلاش متمرکز و بی‌وقفه محتاج می‌باشد، لیکن توصیف آنها نسبتاً ساده است. ولی زمانی که نوبت به شناخت جانداران می‌رسد، قضیه بسیار پیچیده‌تر می‌گردد. شناخت جاندار وقتی میسر است که شخص، هم گذشته او را بداند و هم اینکه تحت شرایط خاص چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد. شخصی که می‌گوید: «من این اسب را می‌شناسم»، منظورش فقط این نیست که «قبلاً آن اسب دیده است» (گرچه در صحبت‌های روزمره مان بسیاری از مواقع چنین سخنی به چنین معنا گرفته می‌شود)، لیکن به

احتمال قوی شخص از گفتن این جمله این مقصود را در نظر دارد: «من می‌دانم این اسب چگونه رفتار می‌کند و نحوه آرام کردن او را می‌توانم توضیح دهم.»

این شناخت تنها از طریق آشنایی قبلی با آن اسب حاصل می‌گردد، اینکه این اسب را در حین عمل ببینیم و نحوه آرام کردن او را مشاهده کنیم.

در مورد انسان وضع به مراتب پیچیده‌تر است، زیرا انسان برخلاف اسب، در خود اسراری را دائم نگه می‌دارد. دوست ندارد تمامی آنچه را که در قلب او می‌گذرد، با دیگران در میان بگذارد. برای شناخت یک اسب چند روز کفایت می‌کند و در طی آن چیزی باقی نمی‌ماند که در مورد آن اسب ندانیم. ولی ممکن است ماهها و سالها با کسی کار کنیم و در انتها باز بگوییم: «واقعاً او را آنطور که باید نمی‌شناسم.» ما در شناخت دیگر انسانها درجه و حدود قائل می‌شویم. می‌گوییم: «آنها را می‌شناسیم، ولی نه آنطور که باید، نه زیاد، در حد همین سلام و علیک.» ما همانقدر آنها را می‌شناسیم که خود را به ما باز کرده باشند.

بنابراین کیفیت و میزان شناخت ما از دیگران بیشتر بستگی به خودشان دارد تا به ما. شناخت ما از دیگران بیش از آنکه نتیجه تلاش خود ما باشد، از این امر حاصل می‌شود که این اشخاص به ما اجازه شناخت خود را عطا کنند. زمانی که با کسی ملاقات می‌کنیم، سهم ما این است که توجه و علاقه خود را به وی نشان دهیم و بگذاریم بفهمد که در این رفتار حسن‌نیت داریم و دوستانه برخورد می‌کنیم. از این نقطه به بعد، تصمیم گیرنده دیگر ما نیستیم، بلکه آنها هستند که باید در مورد اینکه آنها را خواهیم شناخت یا نه، تصمیم بگیرند.

حال تصور بفرمایید که قرار است به شخصی که او را از خود «برتر» می‌شماریم، معرفی گردیم، خواه این برتری در منصب و یا در میزان تحصیلات و یا تخصص و یا پاکی اخلاقی باشد. هر چه بیشتر به کوچکی خود در برابر شخص مقابل آگاه باشیم، به همان نسبت بیشتر احساس می‌کنیم که در این جلسه معارفه فقط مودبانه حضور داشته باشیم و بگذاریم که صحبت را دائم او شروع کند. دوست داریم که این شخص والامقام را بشناسیم، ولی از این هم کاملاً آگاه هستیم که در این مورد او باید تصمیم بگیرد نه ما. اگر در این ملاقات به شکل رسمی رفتار کند و از حد صحبت‌های معمول خارج نشود، ممکن است حالممان گرفته شود. ولی می‌دانیم که در این مورد قادر به هیچ گلایه و شکوه نیستیم. از اینها گذشته، ما که برای جلب دوستی او کاری نمی‌کردیم و توقعی هم نداشتیم.

اما فرض کنید که به ناگاه دست از این رفتار رسمی بردارد و به ما اعتماد کند، اسرار دل خود را برای ما بگشاید، با ما در مورد علایق مشترک خود حرف زند و در انجام اهداف و مقاصد مورد نظرش از ما

دعوت به همکاری نماید و توقع داشته باشد که در مواقع نیاز به وجود ما، آماده و گوش به فرمان باشیم. اگر چنین شود، احساس مهم بودن به ما دست خواهد داد و به خود خواهیم بالید. تحولی بزرگ در نگرش ما به وجود خواهد آمد. اگر تا به حال زندگی برای ما بی اهمیت و خسته کننده به نظر می‌رسید، از حالا به بعد دیگر اینطور نخواهد بود، چرا که اکنون دیگر جزو همکاران نزدیک این مرد بزرگ هستیم. اکنون خبری داریم که می‌توانیم با خانواده‌مان در میان گذاریم، چیزی که به آن افتخار کنیم و برایش زندگی نماییم!

آنچه که تا اینجا گفتیم، مقصود و منظور از شناخت خدا را تصویر می‌کند. خدا از زبان ارمیا می‌فرماید: «هر که فخر نماید، از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد.» (ارمیا: ۹: ۲۴). چرا که شناخت خدا رابطه‌ای است که به جهت انباشتن قلب انسان از شور و هیجان طرحریزی شده است.

آنچه که روی می‌دهد، این است؛ خالق قادر مطلق، خدای لشکرها، خدای بزرگی که تمامی ملل در برابر او همچون قطره‌ای در دریای بیکران هستند، به نزد شما می‌آید و از طریق کلمات و حقایق کتابمقدس با شما صحبت می‌کند. شاید سالها با کتابمقدس و حقایق مسیحی آشنایی داشته‌اید و برایتان زیاد هم مهم نبوده است؛ ولی یک روز از خواب غفلت بیدار می‌شوید و این حقیقت را درمی‌یابید که خدا عملاً با شما صحبت می‌کند - بلکه با شخص شما! - از طریق پیام کتابمقدس. وقتی به آنچه خداوند می‌فرماید، گوش می‌دهید، خود را کوچک و حقیر می‌یابید؛ زیرا خدا با شما از گناهانتان صحبت می‌کند، از خطاهایتان، ضعفهایتان، کوربودنتان، حماقتتان. و آنجاست که مجبور می‌شوید بیچارگی و ناامیدی خود را قبول کنید و به جهت بخشش، فغان سر دهید.

لیکن داستان به اینجا ختم نمی‌شود. وقتی که به سخنان خدا بیشتر گوش می‌کنید، درمی‌یابید که خدا عملاً دل خود را بر شما می‌گشاید و با شما همانند دوست برخورد می‌کند و شما را به همکاری خود می‌پذیرد و چنانکه تئولوژین معروف «کارل بارت» می‌گوید، شما را شریک در عهد می‌گرداند. عجیب است، ولی حقیقت دارد - رابطه‌ای که در آن انسان گناهکار درمی‌یابد که خدا هست و همان خدا، او را در زمره کارمندان خود وارد کرده است تا از آن به بعد جزو همکاران او (اول قرنیتان ۳: ۹) و دوستان صمیمی او باشد. کار خدا در خارج کردن یوسف از زندان و انتخاب او به مقام نخست وزیری فرعون، تصویری است از آنچه که او برای هر فرد مسیحی انجام می‌دهد: یعنی شما را از زندان شیطان آزاد می‌سازد و خود را در وضعیتی می‌یابید که در آن، مورد اعتماد قرار گرفته و مشغول به خدمت خدا می‌باشید. زندگی در یک لحظه عوض می‌شود.

این که خادم بودن خود افتخار باشد و یا عار، بستگی به کسی دارد که خادمش هستیم. بسیاری از این افتخار دارند که در جنگ جهانی دوم «وینستون چرچیل» را خدمت کرده‌اند. چقدر بیشتر افتخار و جلال دارد که انسان خداوند آسمان و زمین را خدمت نماید!

در اینصورت شناخت خدا شامل چه چیزهایی است؟ با توجه به موضوعات مختلفی که در این مورد از آن سخن گفتیم، باید بگوییم که شناخت خدا شامل موارد زیر است
اول، کلام خدا را گوش کنیم و آن را به همان طریقی که روح القدس تفسیر می‌نماید، بپذیریم و در زندگی خود بکار گیریم.

دوم، به ماهیت و شخصیت خدا که از طریق کلام و اعمال او آشکار می‌شود، توجه کنیم.

سوم، دعوت خدا را قبول، و به فرامین او عمل کنیم.

چهارم، محبتی را که خدا از طریق پیشقدم شدن و آوردن ما به مشارکت الهی نشان داده است، بشناسیم و در آن شادی و وجد نماییم.

شناخت عیسی

کتابمقدس از طریق تصاویر و تشبیهات بر روی این استخوانهای نظرات و ایده‌ها، پوست و گوشت می‌کشد. به ما می‌گوید که شناخت ما از خدا مثل شناختی است که فرزندی از پدر خود و زنی از شوهر خود دارد؛ مثل شناختی است که مردم یک کشور از پادشاه خود و گله از شبان خود دارد. (همین چهار تشبیه اساساً در کتابمقدس به کار رفته‌اند) تمامی این تصاویر به رابطه‌ای اشاره دارند که در آن «شناسنده» به «شناخته شده» به دیده احترام می‌نگرد و «شناخته شده» خود را مسئول تأمین رفاه و آسایش شناسنده قلمداد می‌کند. این بخشی از آن مفهومی است که کتابمقدس از شناخت خدا دارد؛ اینکه آنهایی که او را می‌شناسند - یعنی کسانی که خدا به آنها اجازه می‌دهد که او را بشناسند - توسط او محبت می‌شوند و تحت مراقبت او قرار می‌گیرند. در این مورد بیشتر توضیح خواهم داد.

سپس کتابمقدس نکته بعدی را اضافه می‌کند و اشعار می‌دارد که ما تنها از طریق شناخت عیسی مسیح که خود نیز خداست و در جسم میان ما ظاهر شده است، می‌توانیم به چنین شناختی از خدا نائل شویم. «آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است. هیچ کس نزد پدر جز بوسیله من نمی‌آید» (یوحنا ۱۴: ۶ و ۹). بنابراین، مهم است که در ذهن خود این مطلب را به وضوح بدانیم که مقصود از «شناخت عیسی» چیست.

برای شاگردان عیسی که انسانهایی معمولی بودند، شناخت او به مثابه این بود که شخصی بزرگ و والامقام را بشناسند. شاگردان عیسی از مردم عادی جلیل بودند و چیزی در آنها وجود نداشت که نفعی برای عیسی داشته باشد و توجه عیسی را به خود جلب کند. ولی عیسی «رابی» ای (معلم) بود که با اقتدار سخن می‌گفت، نبی‌ای بود بالاتر از یک نبی، استادی بود که هر روز در آنها حرمت عظیم نسبت به خود ایجاد می‌کرد و آنها را بیشتر سرسپرده می‌نمود، بطوریکه دیگر نمی‌توانستند او را جز خداوند خود، چیز دیگری بشناسند؛ خداوندی که آنها را پیدا کرد، به سوی خود خواند، به ایشان اعتماد نمود و آنها را نمایندگان خود قرار داد تا ملکوت خدا را به دنیا اعلان نمایند. «دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را به جهت وعظ نمودن بفرستد.» (مرقس ۱۴:۳). شاگردان، او را که ایشان را انتخاب کرده و دوستان خود خوانده بود به عنوان «مسیح، پسر خدای زنده» (متی ۱۶:۱۶) شناختند، شخصی که به جهت پادشاهی متولد شده بود و حامل «کلمات حیات جاودانی» (یوحنا ۶:۶۸) می‌بود. این حس وفاداری و افتخار که از این شناخت، در ایشان به وجود آمده بود، زندگی آنها را کاملاً دگرگون ساخت.

حال که عهدجدید از رستائیز و زنده شدن عیسی مسیح سخن می‌راند، این مقصود را دارد که هر کس در هر جایی که باشد، می‌تواند با مسیح، آن قربانی در جلجتا، همان مشارکتی را داشته باشد که شاگردان در زمان زندگی او در زمین، از آن برخوردار بودند.

این مشارکت فقط از این جهات فرق دارد که اولاً، حضور مسیح در زندگی فرد مسیحی، حضوری روحانی است نه جسمانی، و به همین دلیل نیز با چشم جسمانی قابل رویت نیست. ثانیاً، فرد مسیحی که زندگی مسیحی او بر اساس شهادت عهد جدید قرار دارد، از همان ابتدا از حقایق مربوط به الوهیت و قربانی مسیح به جهت کفاره گناهان آگاه است، چیزهایی که شاگردان اولیه به تدریج و با گذشت سالها به آن دست یافتند. و ثالثاً، امروزه عیسی با ما اینطور با سخنانی تازه صحبت نمی‌کند، بلکه سخنانی را که در اناجیل فرموده، و نیز سایر شهادتهایی را که در کتابمقدس را درباره او وجود دارند، در وجدان ما فعال می‌نماید. لیکن برای شناخت عیسای مسیح امروز نیز باید همانند آن دوازده شاگرد، شخصاً شاگرد او باشیم. عیسایی که در روایات انجیل شاهدش هستیم، امروز نیز همراه فرد مسیحی است و شناخت او مستلزم این است که با او همراه شویم، درست مثل آن روزها.

عیسی می‌فرماید: «گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند.» (یوحنا ۱۰:۲۷). «آواز»، آن چیزهایی است که ادعا کرد، وعده‌هایی است که داد، دعوتی است که به عمل آورد. «من نان حیات هستم... من در گوسفندان هستم... من شبان نیکو هستم... من قیامت هستم.»

(یوحنا ۳:۷؛ ۶، ۱۱؛ ۱۰؛ ۱۴:۲۵). «کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد، احترام نکرده است. آمین، آمین به شما می گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد.» (یوحنا ۵:۲۳). «بیایید نزد من ای تمام زحمت کشان و گرانباران، و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید... و در نفوس خود آرامی خواهید یافت.» (متی ۱۱:۲۸-۲۹).

شنیدن «آواز» عیسی، یعنی این که ادعای او را قبول کنیم، به وعده اش اعتماد نماییم و به دعوتش پاسخ مثبت دهیم. از آن لحظه به بعد عیسی را به عنوان شبان خود می شناسیم، و کسانی که به او اعتماد می کنند، آنها را در زمره گوسفندان خود می داند. «من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند. و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت.» (یوحنا ۱۰:۲۷). شناخت عیسی به این معنی است که بوسیله او از گناه، از تقصیر و از مرگ نجات یابیم، هم اکنون و هم از این به بعد.

یک موضوع شفاهی

در بررسی آنچه که تا به حال گفتیم و دیدیم و مقصود از «تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.» فهمیدیم، توجه شما را به نکات زیر جلب می کنیم:

اول: شناخت خدا مستلزم ارتباط شخصی با اوست، درست به همان شکل که دیگران را هم به همین طریق می شناسیم. شناخت خدا بیش از داشتن معلومات درباره اوست؛ شناخت خدا، ایجاد ارتباط با اوست، زمانی که خود را بر شما مکشوف می کند، و نیز ارتباط خدا با ماست، براساس شناختی که از ما دارد. داشتن معلومات در مورد خدا، شرط اول اعتماد کردن به اوست. («چگونه می توانستند به کسی ایمان بیاورند که درباره اش چیزی نشنیده بودند؟» (رومان ۱۰: ۴) با این حال وسعت معلوماتی که در مورد خدا داریم، به هیچ عنوان نشاندهنده عمق شناختی که از او داریم، نیست.

دوم، شناخت خدا مطلبی است که فرد باید خود را شخصاً با آن درگیر کند، یعنی با فکر و اراده و احساس خود. و گرنه نمی تواند رابطه ای شخصی باشد. برای اینکه کسی را بشناسید، لازم است با او و علائق او همراه شوید و آماده باشید که در صورت لزوم شما نیز خود را جزو علاقمندان منافع او قلمداد نمایید. رابطه شما با این شخص، بدون این که به رابطه ای سطحی و بی خاصیت تبدیل خواهد شد.

نویسنده مزامیر می‌گوید: «بچشید و ببینید که خداوند نیکوست.» (مزمور ۳۴: ۸). «چشیدن»، یعنی چیزی را به دهان گذاشتن و مزه مزه کردن. غذایی ممکن است به نظر زیبا رسد و آشپز هم از آن بسیار تعریف کند، ولی تا زمانی که آن را نچشیده‌ایم، متوجه کیفیت واقعی آن نخواهیم بود. به همان شیوه ما نیز از کیفیت و صفت شخصی دیگر آگاه نخواهیم بود، مگر اینکه «مزه» دوستی با او را چشیده باشیم. بدین ترتیب می‌توان گفت که دوستان از طریق رد و بدل کردن منش‌ها و برخوردها با یکدیگر و نیز چیزهایی که با هم مشترک دارند، به یکدیگر دائماً مزه می‌دهند. وقتی که از طریق درد دل، قلب خود را به هم می‌گشایند و هر کدام صفت آن یکی را «مزه» می‌کند، چه غم باشد چه شادی، خود را در غم و شادی یکدیگر سهیم کرده‌اند و از نظر شخصی و احساسی، غم و شادی آنها را مال خود می‌دانند. نه فقط در مورد هم فکر می‌کنند، بلکه نسبت به یکدیگر از احساسات و عواطف هم برخوردارند. این مطلب جنبه لازم شناختی است که دوستان از یکدیگر دارند. همین امر در مورد شناخت فرد مسیحی از خدا هم صادق است، چنانکه شاهد هم بودیم که این رابطه در نفس خود رابطه بین دو دوست نیز می‌باشد.

این روزها به جنبه عاطفی شناخت خدا کمتر اهمیت داده می‌شود، زیرا این هراس وجود دارد که مبادا خود - محوری تشویق گردد. این مطلب حقیقت دارد که هیچ چیز، ضد مذهبی‌تر از مذهب خود - محورانه نیست و حتماً باید تأکید و تکرار شود که خدا صرفاً برای «تسلی»، «شادی»، «رضایت» و یا «تجربیات مذهبی» ما نیست، که هست، که گویی این چیزها مهمترین و جالبترین چیزهای زندگی باشند.

لازم است بر این نکته نیز تأکید شود که اگر شخصی براساس «تجربیات مذهبی» خود می‌گوید: «من خدا را می‌شناسم»، ولی احکام او را نگاه نمی‌دارد، دروغگو است و در وی راستی نیست. (اول یوحنا ۲: ۴، مقایسه شود با آیات ۹ و ۱۱، ۳: ۶ و ۱۱، ۴: ۲۰).

با این وجود نباید چشم ما نسبت به این حقیقت بسته باشد که شناخت خدا علیرغم رابطه‌ای عقلانی و ارادی بودن، رابطه‌ای عاطفی هم هست، و گرنه نمی‌توانست رابطه‌ای عمیق بین دو شخص باشد. فرد ایماندار از نظر عاطفی در پیروزی‌ها و تحولات مربوط به امور الهی در جهان دخیل است، درست به همان شکل که همکاران «وینستون چرچیل» نیز در فراز و نشیب‌های جنگ دخیل بودند. ایمانداران احترام مردم را نسبت به خدا می‌بینند، بسیار مسرور می‌گردند، ولی تمسخر خدا آنها را به شدت ناراحت می‌کند.

هنگامی که برنابا به انطاکیه آمد «و فیض خدا را دید، شاد شد.» (اعمال ۱۱:۲۲). نویسنده مزمور چیز دیگری دیده بود، و از این رو می‌نویسد: «نهرهای آب از چشمانم جاری است. زیرا که شریعت ترا نگاه نمی‌دارند.» (مزمور ۱۱۹:۱۳۶). به همین طریق، زمانی که مسیحیان متوجه گناه خود به خدا می‌شوند، سرافکنده و غمگین می‌گردند. (مزمور ۵۱ و لوقا ۲۲:۶۱-۶۲ نمونه‌هایی از این امر هستند). گاهی هم که خدا جلال و محبت ازلی خود را به نحوی به آنان مکشوف می‌کند، مسیحیان به وجد می‌آیند، «با خرمی که نمی‌توان بیان کرد.» (اول پطرس ۸:۱).

این است جنبه عاطفی و تجربی دوستی با خدا! نادیده گرفتن آن نشان می‌دهد که شخص با اینکه ممکن است در مورد خدا افکار صحیحی داشته باشد، لیکن هنوز آن خدایی را که درباره او فکر می‌کند، نمی‌شناسد.

سوم: شناخت خدا به فیض او استوار است. رابطه‌ای است که در سرتاسر آن، خدا پیشقدم می‌گردد. و باید هم باشد چرا که او بسیار بالاتر از ماست و ما بخاطر گناهان خود حق هرگونه توقع نسبت به لطف از جانب او را از دست داده‌ایم.

این ما نیستیم که با خدا دوستی می‌کنیم: این خداست که با ما دوستی برقرار می‌کند و با آشکار کردن محبت خود به ما، باعث می‌شود که او را بشناسیم. پولس در سراسر رساله خود به غلاطیان به اولویت فیض خدا در شناخت او اشاره کرده و می‌فرماید: «اما الحال که خدا را می‌شناسید، بلکه خدا شما را می‌شناسد...» (غلاطیان ۴:۹). از این سخن پولس معلوم می‌شود که اول فیض خدا آمد و کماکان در امر نجات مخاطبین این رساله به شکل بنیادی ماند. شناخت آنها از خدا نتیجه این است که خدا نظر به آنها می‌اندازد و آنها را در فیض خود کسی می‌شمارد. آنها او را با ایمان می‌شناسند. زیرا این، خدا بود که بر آنها انگشت گذاشت.

کلمه «شناخت» زمانی که بدین طریق به کار می‌رود، صحبت از فیض حاکم الهی می‌کند و به محبت پیشقدم شده خدا، انتخاب، بازخرید، دعوت و حفاظت ما اشاره دارد. او کاملاً از همه چیز ما آگاه است و بقول معروف ما را از خودمان بهتر می‌شناسد. مسلماً مفهومی که اول قرن‌تین ۱۳:۱۲ به تمایز میان شناخت ناقص ما از خدا، و شناخت کامل او از ما اشاره دارد، بخشی از همین معنی است. لیکن معنی اصلی نیست. معنی اصلی و کامل در متونی مثل متون زیر خود را نشان می‌دهد: «خداوند به موسی گفت... در نظر من فیض یافته‌ای و تو را به نام می‌شناسم.» (خروج ۳۳:۱۷). «قبل از آن که تو را در شکم صورت بندم تو را می‌شناسم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم.» (ارمیا ۵:۱). «من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من، مرا می‌شناسند. چنانکه پدر مرا

می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.» (یوحنا ۱۰: ۱۴ و ۱۵ و ۲۷ و ۲۸). در اینجا می‌بینیم که شناخت خدا از آنها که به او تعلق دارند، با هدف رحمت نجات بخش او همراه است. این، آن گونه شناختی است که محبت شخصی، عمل رهاندگی، وفاداری عهدگونه و مهیا کردن احتیاجات آنها را که خدا آنها را می‌شناسد، دارد به عبارت دیگر، چنانکه قبلاً نیز گفته شد، این شناخت شامل نجات برای متعلقان به خداست، اکنون و برای همیشه.

خدا ما را می‌شناسد

به این ترتیب، آنچه در تحلیل نهایی فوق العاده اهمیت دارد، این نیست که من خدا را می‌شناسم. بلکه حقیقت بزرگتری در زیر این شناخت قرار دارد، این حقیقت که خدا مرا می‌شناسد. من در دستهای خدا جا دارم. از ذهن او هیچوقت فراموش نمی‌شوم. تمام شناخت من از او بستگی به پیشقدم شدن او در شناخت من دارد. خدا ما را به عنوان دوست خود می‌شناسد و به عنوان دوست، ما را دوست دارد و حتی یک لحظه هم چشم از ما بر نمی‌دارد. ما را یک لحظه هم فراموش نمی‌کند. این شناخت، فوق العاده مهم است. حقیقت چقدر مایه تسلی است هنگامی که درمی‌یابیم که شناخت خدا از محبت مصلحت اندیشی او را برای ما باعث می‌شود. این تسلی وصف ناپذیر به وجود ما انرژی می‌ریزد و پر از قوت می‌گردیم. چقدر آرامش پیدا می‌کنیم وقتی می‌فهمیم که محبت خدا نسبت به ما براساس واقعیت قرار دارد و علیرغم آگاهی خود از بدترین چیزها در مورد ما، باز ما را دوست دارد و محبت او به نحوی است که در حال حاضر هرچیزی هم که در مورد ما بر ملا شود، به هیچ وجه فکر او را در مورد ما تغییر نخواهد داد و از اجرای تصمیم او برای برکت دادن ما ممانعت نخواهد کرد؛ همان چیزهایی که در مواقع مواجهه با آنها خود سرخورده و مأیوس می‌گردیم و گمان می‌کنیم که باعث عدم برکت الهی برای ما خواهند شد.

مسلمانا همین مطلب که او تمامی چیزهای فاسدی را که در من هست می‌بیند، تمامی آنچه را که دیگران قادر به دیدن آنها نیستند (که از این امر بسیار خوشحالم)، ما را به فروتنی وامی‌دارد. ولی در عین حال انگیزه مهمی را در ما به جهت عبادت و محبت خدا ایجاد می‌کند. خدا اشتیاق بر آن دارد که من دوست او باشم و مایل است که با ما دوستی کند و برای آگاهی ما از این هدفی که برایمان دارد، فرزند خود را فدا کرده است. نمی‌توانیم حقایق مذکور را بیش از این در اینجا توضیح دهیم، اما تنها

ذکر این حقایق کافی است که عمق شناخت خدا را به ما آشکار سازد؛ اینکه فقط ما نیستیم که خدا را می‌شناسیم، بلکه او نیز ما را می‌شناسد.

شکل بخشی به پاسخ

۱- رابطه خود را با خدا بر اساس ۱ - ۱۰ در کجا قرار می‌دهید؟ این دوره از این نظر به شما چگونه کمک خواهد کرد؟

۲- «پکر» می‌تویسد: «چه هدفی بالاتر و والاتر و مهمتر از شناخت خدا می‌تواند باشد؟» در زندگی شما چه هدفی هست که با این هدف شناخت خدا، رقابت می‌کند؟

۳- «توزر» از اهمیت بسیار زیاد درست اندیشی در مورد خدا سخن می‌گوید. شما در مورد خدا چگونه فکر می‌کنید؟ (نترسید از اینکه اشتباه کنید. مگر نه این است که هدف این دوره شناخت بهتر خداست؟! در این شناخت، اینکار قدم اول است.)

۴- سوآلاتی را که در شروع مقاله «پکر» مطرح می‌شوند، دوباره بخوانید. روی هر کدام از آنها با دعا فکر کنید و از خدا بخواهید که خود را در طی ماههای بعد به شکلی قوی و شخصی ظاهر سازد. از او قلبی را طالب باشید که در مقابل او تسلیم و حساس است.

بحث موضوع

۱- زمانی را توصیف کنید که در آن با خدا تجربه‌ای بسیار با معنی داشته‌اید.

۲- آیا در رابطه خود با خدا شده است که او را از خود بسیار دور ببینید؟ چه چیزی به شما کمک کرد تا این نقیصه را در رابطه خود با خدا از بین ببرید؟

۳- اگر کسی از شما بخواهد که خدا را در یک جمله خلاصه کنید، جوابتان چه خواهد بود؟

۴- توزر می‌نویسد که باور و فکر اصلی ما در مورد خدا ممکن است در زیر آشغالهای عقاید مذهبی غلط مدفون باشد و جستجویی جسورانه و آگاهانه را لازم دارد تا آن را از آن زیر بیرون کشد. چه عقایدی (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) روی فکری که در مورد خدا داریم، اثر می‌گذارند؟ چگونه می‌توانیم زندگی خود را از تأثیر این عقاید غلط محافظت کنیم؟

۵- فکر می‌کنید خدا را چقدر می‌شناسید؟ در شناخت و رابطه خود با خدا کجا شاید ضعیف باشید؟

۶- چه اهداف دیگری در رابطه شما با خدا که هدف اصلی زندگی‌تان است، ممانعت ایجاد می‌کنند؟

۷- در نتیجه مطالعه این دوره چه تغییری را در رابطه خود با خداوند طالب هستید؟

۸- در مورد آنهایی که هم در کتاب مقدس و هم در زمان فعلی به نظر شما خدا را می‌شناسند، فکر کنید. این افراد با یکدیگر چه صفات مشترکی دارند؟

۹- بقیه افراد گروه چگونه می‌توانند شما را در رابطه صمیمی خود با خدا کمک کنند (مثلاً دعا)؟
کمک کنند تا خود را متعهد نگاهداشته و در این رابطه روحانی انضباط داشته باشید؟

۱۰- در توسعه رابطه خود با خدا چگونه می‌توانیم بین لحظه‌ای بودن و چارچوب، تعادل ایجاد کنیم؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی این موضوع، بر فکر اصلی شما در این رابطه چگونه تأثیر گذاشته است؟ در زیر افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه طرق عملی ممکن است بر زندگی شما اثر کنند؟ (رفتار، منش، و غیره)

۳- خود را متعهد کنید: برای خود اهدافی مشخص، و آن را با گروه و یا سرپرست گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۲

شناخت آنچه که ناشناختنی است: تثلیث اقدس**مرور کلی موضوع**

فرض کنید که مورچه‌ای در جنگل‌هایی دوردست هستید و از انسان در آنجا خبری نیست. حال اگر دنیای واقعی و کوچک شما مورد حمله انسانی واقع می‌شد که مشتاق شناخت شما و شناسایی خود به شما بود، چه احساسی به شما دست می‌داد؟ تا قبل از آن، غذا و ایمنی و بقا تنها چیزهایی بود که افکارتان بدانها معطوف بود. ولی با حضور این انسان جالب توجه، زندگی دیگر متفاوت به نظر می‌رسد. از یک نظر، زمانی که خدا خود را به ما آشکار می‌کند، چیزی شبیه به همین صورت می‌پذیرد. هرچند مثال فوق از نظر بیان عجب آشکارسازی خدا به ما زیاد هم کافی نیست. مورچه و انسان هر دو مخلوقاتی متناهی و محدود هستند، حال آنکه خدا نامتناهی است. با این وجود، به شکلی حیرت آور عزم خود را بر آن قرار داده است که خود را به ما آشکار سازد. چگونه می‌توانیم خدایی را که از قدرت شناخت بشر بسیار فراتر است، بشناسیم؟ در حین بررسی این سوال است که:

- عظمت این خدای ناشناختنی را خواهیم دید.
- خدایی را پرستش خواهیم کرد که با اینکه در برخی از جهات ناشناختنی است، ولی باز مشتاق آن است که او را به شکلی بسیار نزدیک و صمیمی بشناسیم.
- به واقعیت خدای واحد مرکب، هرچند نه به شکلی کامل، دست خواهیم یافت. خدایی که خود را در شخصیت پدر، پسر، و روح القدس ظاهر می‌کند.
- کاربرد تثلیث خدا را در رابطه ما با او و با دیگران بحث خواهیم کرد.

هدفم موضوع

خدا واقعاً شبیه چیست؟ بشر محدود و متناهی چگونه می‌تواند حتی در تصور، امید شناخت و ایجاد رابطه با خدایی را بپروراند که خدای نامتناهی کائنات می‌باشد؟ او خود را چگونه آشکار کرده است؟ خدا چگونه می‌تواند در عین حال که مرموز و غیرقابل شناخت است، قابل شناخت باشد؟ در مورد

این خدای «غیرقابل شناخت» چه می‌توان دانست؟ این امر در زندگی روزمره ما چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟

کوچک ولی مقوی (علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«کمال جسارت است که انسان متناهی و محدود تصور کند که توان شناخت خدای نامتناهی را دارد.»

«خدا به هیچ چیز شبیه نیست؛ یعنی، او دقیقاً شبیه به هیچ چیز و هیچ کس نیست.»

«کسی که فکر می‌کند مطلب تثلیث خدا را می‌فهمد، عقل خود را از دست داده است؛ کسی هم که مطلب تثلیث خدا را انکار می‌کند، روح خود را.»

«کتابمقدس داستان این است که خدا چگونه خود را در مقابل بشر پایین آورده و در حد قدرت شناخت او قرار می‌دهد.» - جان حنا

«ما خدا را تنها به همان طریقی که خود را به ما آشکار کرده است، می‌شناسیم. با اینکه این آشکارسازی خدا از خود بدون تردید با ماهیت او تطابق دارد، لیکن مکاشفه‌ای کامل و فراگیر نیست. علاوه بر این، ما همانهایی را هم که او از خود به ما آشکار کرده است، بطور کامل درک نمی‌کنیم. از این رو در رابطه با خدا چه در گذشته و چه در حال همیشه پوشیدگی و اسرار وجود داشته و در آینده هم خواهد داشت.» - میلارد اریکسون

«در مورد خدا هر چقدر بیشتر یاد می‌گیرم، بیشتر می‌فهمم که او را بسیار اندک می‌شناسم.»

«کرمی را به من نشان بده که انسان را می‌شناسد. من هم انسانی را به تو نشان می‌دهم که خدا را می‌شناسد.» - جان وسلی

«خدا سه شخص است. هر کدام از آنها خدای کامل است. خدا واحد و یکی است.» - وین گرودم

نمونه به جهت مطالعه

لاله

- لاله جان، اصلاً باور نمی‌کنم که از آخرین باری که همدیگر را دیدیم، چهار سال می‌گذرد! چقدر زود گذشت!
- بله، می‌دانم. رامین که دوره راهنمایی‌اش تمام شد، ما هم خانه را عوض کردیم و جای دیگری رفتیم. مسافرتی را که درست قبل از تعویض خانه با هم رفتیم، بیاد داری؟ چه افتضاحی شد!
- خوب، اوضاع چگونه؟ در منزل جدید جا افتاده‌اید؟ از نظر کلیسایی چگونه؟ آیا جایی هست که بتوانید با دیگران جمع شده عبادت کنید؟ مشارکت داشته باشید؟
- آره، ولی این یکی با آن گروهی که قبلاً بودیم، فرق دارد. این کلیسا را واقعاً دوست داشتیم، تا اینکه فهمیدیم به چیزهایی باور دارند که در کتاب مقدس نیست.
- راستی؟ مثلاً چه چیزهایی؟
- خوب شد که پرسیدی. چونکه خودم هم می‌خواستم در این مورد با تو صحبت کنم. مشکل ما همه در مورد این مسئله «تثلیث» است. می‌دانم که کلیسای شما هم این مطلب را باور دارد. ولی آیا متوجه شده‌ای که کلمه «تثلیث» در کتاب مقدس اصلاً نیست. در واقع این عقیده خدای تثلیث ۴۰۰ سال بعد از مرگ عیسی پرورش و توسعه یافت!
- لاله جان ترمز! منظورت این است که دیگر مطلب تثلیث را در مورد ماهیت خدا باور نداری؟ واقعاً که نمی‌فهمم؛ مگر با هم در این مورد تعلیم نگرفتیم. مگر در نام «پدر، پسر، و روح القدس تعمیم نگرفتیم؟!
- می‌دانم. برای خودم هم در آن اوایل سخت بود. ولی واقعیت این است که این کلمه اصلاً در کتاب مقدس بکار نرفته است. از این گذشته، خودت فکر کن. چگونه ممکن

است که خدا یکی باشد و در عین حال سه‌تا؟ به عقل جور در نمی‌آید! تمامی آن مثالها و تمثیل‌هایی را که در این مورد به ما گفتند، بیاد دارم، ولی هیچکدام از آنها در این مورد گویا نیست. واقعا باور نمی‌کنم که چنین مطلب غیر منطقی را این همه سال باور کردم. حتما روی آن جدی فکر نکرده بودم که چنین شده بود.»

و اینجاست که داغ می‌شوید و به ناگاه هزاران سؤال به مغزتان هجوم می‌آورند. آیا حق با لاله است؟ آیا کلمه تثلیث هرگز در کتابمقدس به کار نرفته؟ اگر چنین است، پس چرا هم کلیسای شما و هم کلیساهای تمامی دنیا چنین مطلبی را در طول تاریخ دائم تعلیم داده‌اند؟ مسلما، تثلیث چیزی نیست که «درک کامل» آن را مدعی باشید. ولی آیا این امر، درک این مطلب را کاملا «غیرممکن» می‌گرداند؟ همانطور که سوالات در ذهن شما به رژه می‌ایستند، می‌بینید که لاله هم با چشمانی گرد شده منتظر پاسخ از شماست. به او چه می‌گویید؟

سؤال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتابمقدس

اشعیا ۵۵: ۸ - ۹

«زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.»

این دو آیه را به زبان و کلمات خود خلاصه کنید. (این آیات در رابطه با تفاوتی که بین شما و خدا هست، چه می‌گوید؟)

اعمال ۱۷: ۲۴ و ۲۵ و ۲۷

«خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، درهیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی باشد. و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می بخشد. تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.»

این متن قسمتی از سخنرانی پولس در «آرپاغوس» می باشد که مکانی معروف در نزدیکی «آکروپولیس» آتن جهت اجتماع و جلسه بود. در زمان عهد جدید، از آرپاغوس مقدماتاً به جهت فعالیت های آموزشی و مذهبی استفاده می شد. از آنجا که پولس مذهب و خدای جدیدی را معرفی می کرد، اعضای آرپاغوس به او هم این اجازه را دادند تا این خدا را معرفی کند و بتوانند او را با تعالیم و خدایان یونانی مقایسه کنند.

اگر، مطابق تعلیم پولس، خدا به چیزی نیاز ندارد (آیه ۲۵)، پس چرا تصمیم به نجات کسی می گیرد؟

این متن در رابطه با اشتیاق خدا به جهت انسان چه تعلیم می دهد؟

اشعیا ۴۰: ۲۵ - ۳۱

پس مرا به که تشبیه می کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می گوید: چشمان خود را به علین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می خواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد. ای یعقوب چرا فکر می کنی و ای اسرائیل چرا می گویی: «راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.» آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی یهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ضعیفان را قوت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید. حتی جوانان هم درمانده و خسته می گردند و شجاعان بکلی می افتند. اما آنانی که منتظر

خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

مشخصات مختلف خدای ما را که در این متن آمده است، به ترتیب بنویسید.

زمانی که مثل قوم بنی اسرائیل در وسوسه شکوه و شکایت می‌افتیم (آیه ۲۷)، این آیات چه تفاوتی ایجاد می‌کنند؟

تثنيه ۶: ۴

ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.

این آیه در رابطه با ماهیت خدا به ما چه می‌گوید؟

یوحنا ۲۰: ۲۸

توما در جواب وی گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»

توما در رابطه با عیسی به ما چه می‌گوید؟

اعمال ۵: ۱ - ۴

اما شخصی حنانیا نام، با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته، قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد. آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ آیا

چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»

اتهام پطرس در رابطه با روح القدس چه چیزی به ما می آموزد؟

پیمان قسطنطنیه، ۳۸۱ میلادی

ما ایمان داریم؛

به یک خدا، پدر حاکم که خالق آسمان و زمین و تمامی موجودات مرئی و نامرئی است. به یک خداوند عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، فرزند او پیش از بنیاد زمان، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، زاده ولی نه مخلوق، از همان جوهر پدر که از طریق او همه چیز وجود یافت. که بخاطر ما و نجات ما انسانها از آسمان به زمین آمد و به وسیله روح القدس و مریم باکره جسم پوشید و انسان شد. او بخاطر ما تحت فرمان پونطیوس پیلاطس مصلوب گردید، عذاب کشیده و دفن شد و در روز سوم مطابق کلام خدا از مردگان زنده شد و به آسمان صعود فرمود و اکنون در دست راست خدای پدر نشسته است و با شکوه و جلال برخواهد گشت تا زندگان و مردگان را داوری کند. ملکوت او را انتهای نخواهد بود.

و به روح القدس، خداوند و هستی بخش، او که از پدر می آید و با پدر و پسر پرستش می شود و جلال می یابد، او که از زبان انبیا سخن گفت ...

درست است که این پیمان نامه ها همانند کلام خدا الهامی نیستند، لیکن در طول سالیان از تعالیم کتاب مقدس نضج گرفته و رشد کرده اند و بر فهم و درک ما از کلام خدا بیش از آنچه که تصور داریم، اثر می گذارند. پیمان نامه ها از آن جهت مفیدند، زیرا بسیاری از حقایق تعلیمی کتاب مقدس را به شکلی مؤثر با هم می آمیزند. و این مطلب بیش از همه در تعلیم تثلیث اقدس صادق است. درست است که خود کلمه «تثلیث» در کتاب مقدس بکار نرفته، ولی این ایده، هم به شکلی صریح و روشن و هم به شکلی تلویحی، در سراسر آن یافت می شود. این پیمان نامه معروف به شکلی بسیار موجز و چکیده آنچه را که کلام خدا به شکلی وسیع در رابطه با تثلیث می گوید، بیان می دارد.

دیگر منابع

«پرونده شخصیتی» اثر فیلیپ یانسی

فصل نهم از کتاب دستیابی به خدای نامشهود

«یک بعلاوه یک بعلاوه یک، مساوی است با یک» اثر فرانک مور

فصل نهم از کتاب الهیات قهوه‌خانه

پرونده شخصیتی

از کتاب دستیابی به خدای نامشهود به قلم فیلیپ یانسی

«خدا به ما آنقدر می‌دهد که در جستجوی او برآییم و هرگز آنقدر نمی‌دهد که او را به طور کامل پیدا کرده باشیم. اگر بیشتر از این بکند، آزادی ما را منحل خواهد شد و آزادی ما چیزی است که خدا آن را خیلی عزیز می‌دارد.» ران هانسن

برخی از ویژگی‌های شخصیتی خدا، هرگونه رابطه با او را به کشمکش ترس‌آور تبدیل می‌کند. کتابهای الهیات جهت توصیف شخصیت خدا از کلمات بیرونی چون از «همه چیز آگاه»، «غیرقابل تفکیک» و «تزلزل ناپذیر» استفاده می‌کنند، لیکن کتابمقدس از خدایی صحبت می‌کند که ابداً بیروح نیست. این خدا به تاریخ انسان پا می‌گذارد، طرف توسری خورها را می‌گیرد، با مردم بحث می‌کند (و برخی مواقع هم اجازه می‌دهد که آنها در بحث برنده شوند)، و دانسته و آگاهانه قدرت خود را صادر و یا از آن جلوگیری می‌کند. در سطور کتابمقدس ما زندگی با خدا را بیشتر داستانی اسرارآمیز و یا عاشقانه می‌یابیم تا کتابی الهیاتی. آنچه که در صفحات آن می‌یابیم، با آنچه که من و یا دیگر مردم جهت شناخت خدا انتظار داریم، قویاً فرق دارند. از شخصیت خدا جنبه‌هایی که در زیر می‌آیند، شاید برای فردی که به دنبال رابطه شخصی با اوست، تعجب‌آور باشد.

خدا فبالتی است

منظور من از این سخن این نیست که خدا همانند یک بچه مدرسه‌ای، در مهمانی دست‌پاچه و ترسو است. خدا شاید زمانی که صحبت کند، صدای او همانند رعد طنین افکند و یا وقتی خود را به آدمیان ظاهر می‌کند، همه از ترس به روی در افتند. لیکن، خدا خجالت می‌کشد از اینکه دخالت کند. با توجه به این همه چیزهای ناخوشایندی که در سیاره او می‌گذرد، خدا بارها و بارها به شکلی بی‌سابقه خود را باز می‌دارد که مداخله نکند.

کتابمقدس هدف از خلقت را به همانند استراحت «سبت» عرضه می‌کند که در آن خدا و تمامی موجودات او می‌توانند از آرامی و همزیستی و هماهنگی برخوردار باشند. تاریخ دائماً این استراحت و

آرامی را با مداخله‌های بسیار پرصدا به هم می‌ریزد. در عهد عتیق مخصوصاً زمانی که شرارت و عذاب به اوج خود می‌رسد، خدا بر خجالتی بودن خود پیروز می‌شود و مداخله می‌کند. بعضی مواقع خدا با آشکارسازی مستقیم خود مداخله می‌کند، بعضی مواقع نیز از طریق پدیده‌های طبیعی و در اغلب مواقع با خواستن از فردی که از زبان خدا صحبت کند.

اگر کتابمقدس را با دیگر کتابهای مذهبی مقایسه کنیم، کتابمقدس صحنه‌هایی بسیار اندک از ارتباط دنیای مرئی و نامرئی عرضه می‌دارد. ما تمایل بر این داریم که روی معجزات و مکاشفاتی چون ظاهر شدن او در بوته آتش به موسی و در خوابها و رویاها به انبیا متمرکز گردیم. با این وجود این وقایع در فواصل زمانهایی قرار دارند که هیچ نشانی از ظاهر شدن دنیای نامرئی در دنیای مرئی نداریم. معمولاً این مداخلات بعد از سالها و قرن‌ها تعویق به دنبال بسیاری از استغاثه‌ها و دعاها می‌آیند. خدا ترسو نیست، ولی جهت مداخله خجالتی است.

چرا این صفت؟ البته که من نمی‌توانم به جای خدا صحبت کنم، ولی مقداری از جواب این سؤال باید در این مشکل باشد که موجودی نامرئی خود را به مردمی که در دنیایی مادی زندگی می‌کنند، ظاهر کند. اگر دنیایی نامرئی به موازات این دنیای مرئی برآستی وجود دارد، چنانکه کتابمقدس صحنه می‌گذارد، ما از مکانیزمی برخوردار نیستیم که بتواند آن را پیدا کند. من تا به حال هیچ فرد مسیحی ندیدم که از قدرت «ایلیا» برخوردار باشد و ارايه‌های آتشین را ببیند. حتی زمانی هم که نوعی ارتباط با این دنیای نامرئی برقرار می‌کنیم، این را از طریق ایمان می‌نماییم؛ ایمانی که کتاب عبرانیان آن را «برهان چیزهای نادیده» تعریف می‌کند.

خدا درست در نقطه مقابل این قرار دارد. خدا دیدگاهی بسیار وسیع و نامحدود دارد و نه فقط دنیای ما را می‌بیند، دنیای نامرئی و تمامی آنچه که از دید ما مخفی است، نیز می‌بیند. علاوه بر آن، خدا تمامی تاریخ ما را به یکباره می‌بیند ما تاریخ را لحظه به لحظه تجربه می‌کنیم، ولی این تاریخ از اول تا آخر خود، در نظر خدا عیان است. خدا در بدن محصور نیست و در هر لحظه در همه جا هست (این از نیک‌بختی ماست که خدا روح است و گرنه شخصی مثل او اگر روح نمی‌بود، چنان همه جا را فرا می‌گرفت که دیگر جایی برای کسی باقی نمی‌ماند).

همان مانعی که ما را از آمدن به حضور خدا باز می‌دارد، خدا را هم از آمدن به سوی ما مانع می‌شود، گرچه به طریقی کاملاً متفاوت. هر وقت که خدا بر آن می‌شود تا خود را به دنیای ما متجلی سازد، لازم است خود را محدود کند. او خود را تا به حد دید ما پایین می‌آورد.

موسی بوته آتشین دید و محو آن گردید و همان مسیر زندگی او و تاریخ را عوض کرد. از میان بوته آتش صدای خدا را شنید. لیکن این تجربه برای خدا نوعی محدود شدن بود. آن بوته آتشین در بیابان سینا به موسی ظاهر شد، نه در چین و یا آمریکای لاتین. و همینجاست که انتقادات شروع می‌شوند. چرا خدا باید از میان تمامی قبایل در دسترس، اسرائیل را انتخاب نماید؟ چرا خدا در شخص عیسی جسم گیرد و در یک استان بی‌نام و نشان فلسطین ساکن گردد؟ اگر خدا بر آن بود که با انسانها به طریقی که آنها می‌فهمند، ایجاد رابطه کند، متأسفانه طرق زیادی برای او باقی نبود. برای مکاشفه کردن خود به دنیای ما، خدا را لازم می‌بود که خود را تابع قوانین زمان و مکان می‌کرد. هرگونه رابطه بین دنیای نامشهود و مشهود، بین خدا و انسان دوطرفه است و بر هر دو طرف اثر می‌گذارد.

مثال: شاید روزی ما انسانها زبان نهنگان را کاملاً یاد بگیریم و زیر آب فرستنده‌ای قرار دهیم و با اصوات مختلف به طریقی که نهنگان می‌فهمند، با آنها صحبت کنیم. در این امر ما خود را تا به حد فهم نهنگان پایین آورده و محدود می‌کنیم. با این طریق نهنگان جوهر و عصاره «انسان بودن» را به شکل کامل درک نخواهند کرد؛ ما با آنها فقط می‌توانیم در رابطه با ماهی و خزّه دریایی و اقیانوس حرف بزنیم نه در رابطه با کامپیوتر و سفینه‌های فضایی و تیم‌های فوتبال. این مثال کوچک می‌تواند در ذهن ما روشن کند که برای خدای قادر مطلق و از همه چیز آگاه چه محدودیتی لازم بود تا با انسان ایجاد ارتباط نماید.

به سخنی کوتاه، خدا باید نحوه و سرعت ارتباط را چنان برقرار می‌کرد که ما تنها آن قسمت‌ها را که او از خود مکاشفه می‌کرد، درک کنیم. شراکت نابرابر خدای نامرئی با انسان مادی مسلماً باعث خواهد شد که بسیاری از چیزها به صورت نهفته باقی بماند. خدا می‌تواند همه ما را تمام و کمال بشناسد، ما هرگز نمی‌توانیم خدا را به صورت تمام و کمال بشناسیم. همانطور که خود خدا هم به ارمیا فرمود: «آیا من تنها خدای نزدیک‌ها هستم و خدای دورها نیستم؟»

چرا خدا پی در پی و به شکل مستقیم در دنیای مادی ما دخالت نمی‌دهد؟ کتابمقدس در این رابطه به یک دلیل اشارات زیادی دارد: خدا از روی رحمتی که دارد، بخاطر ما به چنین عملی مبادرت نمی‌ورزد. پولس رسول آنهايي را که کنترل خدا را بر تاریخ به مسخره می‌گیرند، چنین جواب می‌دهد: «برای خدا یک روز هزار سال و هزار سال همانند یک روز است. خدا در انجام وعده خود تأخیر نمی‌کند، چنانکه بعضی می‌پندارند. او با شما به صبر رفتار می‌کند و خواهان آن نیست که کسی تلف شود، بلکه همه به توبه گرایند.»

همانطور که به گذشته و به مداخلات خدا در عهد عتیق نگاه می‌کنم - طوفان نوح، برج بابل، ده بلای مصر، حملات آشوریان و بابلیان - واقعا در دلم نسبت به این خصلت خجالتی بودن خدا احساس سپاس و ممنونیت دارم.

خدا مخفی می‌شود

فیلسوف یهودی «مارتین بابر» می‌نویسد: «کتاب مقدس آگاه است از اینکه خدا صورت خود را می‌پوشاند، آنهم زمانهایی که ارتباط آسمان با زمین گسسته است. چنان به نظر می‌رسد که در اینگونه مواقع خدا خود را کنار کشیده است و به هیچ عنوان نمی‌خواهد در موجودیت آن نقشی داشته باشد. فضای تاریخ در این مواقع پر از سروصداست ولی کماکان خالی از نفس الهی.» بعضی اوقات از خود می‌پرسم: نکند که ما اکنون در چنین زمانی زندگی می‌کنیم: پر از سروصدا و لیکن خالی از نفس خدا؟ و چرا خدا حضور خود را در یک زمان بسیار درخشان می‌تاباند و در زمانی دیگر اثری از آن نیست، مثل جرقه آتش چنان سریع می‌جهد که نمی‌توان آن را گرفت؟

اشعیا می‌گوید: «براستی تو خدایی هستی که خود را مخفی می‌کنی.» «بلدن سی لین» در رابطه با این آیه می‌نویسد که بارها قایم موشک بازی بچه‌های خود را به دقت زیر نظر گرفته است. پسرش زمانی که مخفیگاه خوبی پیدا می‌کرد، داد می‌زد: «حاضرا!» ولی همین حاضر گفتنش جای او را لو می‌داد. به قول «لین» لطف این بازی در این است که تو مخفی شوی و جای خود را لو ندهی. ولی یک روز وقتی که از دید بچه‌ها به این بازی نگاه کرد، فهمید که اصلا لطف بازی را نفهمیده است. لطف بازی در این است که بلاخره یافته بشوی. چه کسی می‌خواهد که رهایش بکنند و دنبالش نگردند و بگذارند که تنها بماند؟!

میسٹر اکهارت می‌نویسد: «خدا همانند شخصی است که در نهانگاه، جای خود را با سرفه‌ای لو می‌دهد.» شاید خدا هم از اینکه پیدایش کنند، لذت می‌برد. دختر «لین» در این بازی از تکنیک دیگری استفاده می‌کرد. وانمود می‌کرد که می‌دود و مخفی می‌شود. ولی بعد یواشکی به نزد مادر چشم بسته خود برمی‌گشت. «لین» با اینکه نفسهای هیجان زده او را در چند قدمی خود می‌شنید، ولی به روی خود نمی‌آورد. تا چشم خود را باز می‌کرد که بگوید: «آماده، آمدم.» دخترش دست به مرکز می‌زد و بازی را می‌برد. «لین» می‌گوید:

دخترم البته که کلک می‌زد، ولی نمی‌دانم به چه علت کلکش را نمی‌گرفتم.

همیشه می‌گذاشتم در رود. آیا علت این بود که من برای آن لحظه له‌له می‌زدم؟

لحظه‌ای که به هم چنان نزدیک می‌ایستادیم و وانمود می‌کردیم که صدایی از ما در نمی‌آید و چیزی هم نمی‌شنویم، بازی‌ای که در لحظه‌ای فاصله بین فرزند و مادر ذوب می‌شود و ما را آزاد می‌کند تا یکدیگر را بجوییم و پیدا کنیم؟ این یک عمل ساده از فیض بود که آگاهی خود را از بودن او در نزدیکی خود نشان ندهم، ولی شاید در همان عمل ساده خدا را برای دخترم بیش از هر زمان دیگر نشان داده باشم. حتی تا به امروز خدا برای من همانند دختر هفت ساله است که خود را پشت علفها قایم می‌کند و نفس در سینه حبس کرده می‌خواهد که یکبار دیگر با نزدیکی خود به من باز مرا شگفت زده نماید. انگار که تا چشم باز کنم، او را کنار خود ببینم. چنان شگفت زدگی که هرگز تصورش را هم نمی‌کردم. سخن نبی خدا چقدر با معنی است: «براستی تو خدایی هستی که خود را مخفی می‌کنی.» در این حقیقت بزرگ هم نوعی بازی و هم رازی بزرگ نهفته است.

آیا خدا بنخاطر یافته شدن است که سخت بازی می‌کند؟ باز من نمی‌توانم جای خدا حرف زنم. کتاب مقدس برخی مواقع خدا را در این مورد پیشقدم تصویر می‌کند. با اینحال به محض اینکه فکر می‌کنیم او را یافته‌ایم، به ناگاه مثل اشعیا احساس می‌کنیم که به دنبال مخفی شده‌ای می‌گردیم؛ «خدا را می‌بینی. حالا نمی‌بینی.»

از این مطلب آگاه هستیم که خدا در رابطه خود با بشر بر عامل ایمان بسیار تکیه دارد، عاملی که می‌تواند در شرایطی بکه جای شک وجود دارد، به عمل کشیده شود؛ شرایطی همانند همین مخفی بودن خدا. عیسی به آنهایی که خجالتی بودن خدا را زیر سؤال قرار داده بودند، چنین جواب داد: «آیا خدا عدالت را بر برگزیدگان خود که روز و شب به درگاه او فغان برمی‌آورند، جاری نخواهد ساخت؟ آیا آنها را دائما بی‌جواب نگه خواهد داشت؟ به شما می‌گویم، خدا عدالت را بر آنها بیدرنگ جاری خواهد کرد.» و بر این سخن خود، اخطار زیر را نیز افزود: «با این وجود، زمانی که پسر انسان برگردد، آیا در روی زمین ایمانی خواهد یافت؟» و بعدها یوحنا رسول می‌نویسد: «این است آن پیروزی که حتی بر ایمان ما نیز چیره شده است.»

اگر خدا صرفاً می‌خواست که وجود خود را بر تمامی افراد روی زمین معلوم دارد، خود را پنهان نمی‌کرد. لیکن حضور مستقیم او به طور اجتناب ناپذیر آزادی ما را مختل می‌کرد، چرا که دیدن جای

ایمان را می‌گرفت. خدا به جای آن، نوع دیگری از شناسایی را طالب است، نوعی که بیشتر شخصی است و از کسی که به دنبال شناخت اوست، تعهد و سرسپردگی می‌طلبد.

درک خود من از مخفی بودن خدا به زمان قایم موشک بازی‌های دوران کودکی برنمی‌گردد، بلکه به اولین باری که به موزه تاریخ رفتم. در مقابل مجسمه خرس‌های بزرگ قطبی، ماموت‌های پشمن زرد رنگ، و اسکلت نهنگ‌ها و دایناسورهایی که از سقف آویزان بودند، متحیر ایستاده بودم. ولی در میان آنها، یکی بیش از همه در ذهن من نقش بست: غرفه استتار حیوانات. زمانی که برای بار اول از کنار آن رد شدم، صحنه‌هایی از برگ‌های زمستانی و تابستانی را در کنار یکدیگر به نمایش گذاشته بودند. زمانی که برای بار دوم به مقابل آن غرفه برگشتم و دقیقتر نگاه کردم، توانستم حیواناتی را که در لابلاهای آنها بودند، تشخیص دهم. در مقابل غرفه اسامی و تعداد حیواناتی را که در این دوغرفه در میان برگ‌ها استتار بودند، نوشته بودند و نصف روز من فقط صرف این شد که این حیوانات را در آن دوغرفه پیدا کنم. در جایی دیگر از این مطلب سخن گفتم که خدا چگونه در نهایت مرا به جانب خود کشید: این امر توسط کتاب مقدس و یا ادبیات مسیحی و یا موعظه واعظ بالای منبر صورت نگرفت. من ابتدا از آن جهت به جانب خدا آمدم که در این دنیا به نیکویی و فیض دست یافته، و آنها را کشف کرده بودم: از طریق طبیعت، موسیقی کلاسیک، عشق. در حینی که از این عطایا بهره می‌بردم، با قلبی مملو از امتنان به دنبال عطا کننده گشتم. احتیاج داشتم که بخاطر آنها از کسی تشکر کنم. درست همانند آن حیوانات مستتر در آن غرفه، خدا نیز در تمامی این مدت خود را در استتار منتظر نگه داشته بود تا کشف گردد. آنچه که در دست داشتم، اشاراتی بیش نبود و چیزی را اثبات نمی‌کرد. ولی همان اشارات مرا وا داشت که ایمان را به عمل کشم.

یکبار از جشن شب سال نو چند دقیقه زودتر از اینکه سال تحویل شود، در آمدم که در ترافیک گیر نکنم. این جشن با منزل ما دو ساعت فاصله داشت و در این فکر بودم که قبل از سرازیر شدن مردم به خیابانها حداقل چند مایل از آن شهر دور شده باشم. چیزی که از آن با خبر نبودم، سنتی بود که کوه‌نوردان آن منطقه در شب سال نو داشتند. آنها کوله پشتی‌های خود را پر از وسایل آتش بازی می‌کردند و در آن برف و تاریکی به جانب قله راه می‌افتادند. همانطور که در طول جاده رانندگی می‌کردم، نصف شب به ناگاه از قله کوه جرقه‌های قرمز و زرد و آبی آتش بازی‌ها سرازیر شد. بخاطر فاصله صدای ترکیدن و زوزه کشیدن ترقه‌ها و آتش بازی‌ها به گوش نمی‌رسید. جرقه‌های آتش در هوای تاریک همانک گل باز می‌شدند و برای لحظه‌ای قله کوه را نمایان و سپس فرو می‌کشیدند. قله کوه پوشیده از برف در زیر نور رنگین آتش بازی منظره‌ای پر شکوه داشت. شکوه آن چشم را خیره

می‌کرد. این قله همیشه آنجا بود، ولی ما را دیدگانی نبود که آن را ببینیم. یعقوب در مقابل یک چنین اعجابی چنین می‌گوید: «یقیناً که خداوند در این مکان بود و من از آن بیخبر بودم.» اگر ما حضور خدا را در این دنیا متوجه نگردیم، آیا به این دلیل نیست که به جایی غلط نگاه می‌کردیم؟ یا شاید این فیض در مقابل دیدگان ما بود و ما آن را نمی‌دیدیم؟

خدا ملایم است

برای بیان این حقیقت طریقی بهتر از مقایسه ندارم. در فصل ۹ انجیل مرقس ما با روایت داستان پدری روبرو هستیم که فرزند او در دست روحی پلید اسیر است. پدر، فلاکت پسر را چنین توصیف می‌کند:

«هر وقت که روح پسر را می‌گیرد، او را بر زمین می‌کوبد. دهانش کف می‌کند و دندانهای خود را به هم می‌ساید. از شاگردان تو خواستم که این روح پلید را از او بیرون کنند، ولی نتوانستند... حتی شده است که او را به آب و آتش اندازد تا بدین ترتیب او را هلاک نماید. ولی اگر می‌توانی کاری صورت دهی، بر ما رحم کن و ما را امداد نما.

روح پلید به محض شناختن عیسی، پسر را بر زمین کوبید. تصور این صحنه در ذهن برای من کار آسانی است. چرا که در بازار به چنین فردی برخورده بودم؛ فردی که غش کرد و افتاد. رگهایش از فشار انقباض به بیرون می‌زد و آرواره‌هایش کلید شده بود.

حال آن را با پر شدن و کنترل از روح القدس مقایسه کنید. پولس هشدار می‌دهد: «روح را اظفا نکنید.» و در جایی دیگر می‌گوید: «روح خدا را محزون مسازید.» خدا خود را تا آنجا فروتن می‌کند که او را بتوانیم اظفا و یا محزون سازیم. حال آنکه روح پلید، فرد را به زمین می‌کوبد و او را به آب و آتش می‌اندازد و مقام فرد را تا به حد کاریکاتور پایین می‌آورد. خدا در چنین فرد زبونی است که قرار می‌گیرد و به او می‌گوید: «مرا محزون نکن، مرا اظفا نکن.» شما زمانی می‌توانید کسی را محزون و یا به او صدمه زنید که احساسات داشته باشد و عمیقاً اهمیت دهد.

چنین ملایمت و نرمی را در زندگی پسر خدا نیز می‌بینم. در رابطه خود با مردم، او همیشه نتیجه انتخاب را بیان می‌دارد و تصمیم‌گیری را به عهده خود فرد می‌گذارد. عیسی به آزادی در انتخاب بشر اهمیت زایدالوصفی نشان داد؛ حتی زمانی که او را می‌کشتند، دعا کرد: «پدر اینها را ببخش، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.»

والدین فرق بین هدایت فرزندان و لوس کردن آنها را می‌دانند. شاید این سخن من صحیح باشد که پدر به خوبی این امر را می‌داند و مادر به مراتب از او بهتر است. ولی هدف از پدر و مادری این است که آدمک‌هایی همانند خود را تولید کنیم، کسانی که به همان شکل ما عمل کنند. هدف والیدین بودن تولید فرزندان بالغی است که خود قادر به تصمیم‌گیری باشند و دست به انتخاب زنند. برخی از والیدین به این هدف بهتر از دیگران جامه عمل می‌پوشانند. پدر آسمانی ما به نظر می‌رسد که گویی با گذاشتن خود در حیطه انتخابهای ما، در امر آزادی مرتکب اشتباه شده است و از درون آفرینش خود کار می‌کند تا از بیرون از آن.

این الگو می‌تواند جنبه‌های دیگری از شخصیت خدا را معلوم دارد. چرا خدا خجالتی است؟ چرا خدا خود را پنهان می‌سازد؟ چرا خدا تا این حد ملایم است؟ خدا می‌داند که ما در راه سفر هستیم نه او. این سفر به گونه‌ای نیست که انگار دنبال گنج می‌گردیم و اگر از دستورالعمل و نقشه به دقت متابعت کنیم، به گنج خواهیم رسید. نه! خود سفر هدف است. کنکاش برای یافتن خدا و عزم ما در این جستجو ما را به طریقی عوض می‌کند که از همه چیز مهمتر است. تاریکی و ظلمتی که با آن روبرو می‌شویم، وسوسه‌ها، و حتی رنجها و عذابها همه می‌توانند به هدفی که خدا دارد، کمک کنند؛ هدفی که خود او آن را بارها بیان کرده است، هدفی که می‌خواهد ما را هر چه بیشتر به شکل پسر خود درآورد.

در بازسازی مردم اجبار نتوانسته کاری از پیش برد. برای همین هم هست که از ایدئولوژی مارکسیسم و نازیسم چیز زیادی در این دنیا باقی نمانده است. حتی طرفداران فلسفه «مدینه فاضله» هم مجبور به قبول این حقیقت بوده‌اند که تغییر انسان به بهترین وجه خود از تغییر درون او صورت می‌گیرد. علت این مطلب را سخن «جان. و. تایلور» به خوبی تشریح می‌کند:

کلمه‌ای که خدا دائما در هر یک از اجزای خلقت خود تکرار می‌کند، این است: «انتخاب کن! مرگ و حیات را پیش روی تو قرار داده‌ام، برکت و لعنت را، پس حیات را انتخاب کن. اگر به همین شکل که هستی، باقی بمانی، از رده خارج خواهی شد. عوض شو. هر چقدر هم که دردآور باشد. به سوی حیات بیا.» در مورد روند خلقت هر چه بیشتر می‌فهمم، از این حقیقت جسورانه بیشتر متحیر می‌شوم که چطور روح خالق انگار که تمامی دست‌آوردهای گذشته را در مقابل

پیشگامی‌های جدید به قمار کشیده و مخلوقات خود را به چنین ریسک دیوانه‌وار فرا می‌خواند.

مضور فرا متفاوت است

ایوب در طول سکوت طولانی خدا چنین می‌گوید: «صدای زمزمه او چقدر ضعیف به گوش می‌رسد!» و وقتی به انتهای کتاب می‌رسیم، می‌دانیم که ایوب حال می‌تواند چنین بنویسد: «غرش صدای او را چقدر مهیب می‌شنویم!» در طول صفحات یک کتاب، یک شخص هم حضور همه‌جا فراگیر خدا تجربه می‌کند و هم نبود او را.

کتابمقدس صرفاً به یک نحوه حضور از خدا نمی‌چسبد، چنانکه مردم را طالب ملاقات آن نوع حضور نماید. کتابمقدس خدایی را عرضه می‌دارد که گاهی خود را عقب می‌کشد و گاهی خود را بسیار نزدیک می‌نماید. در زمان سلیمان خدا به شکل مرتب از آسمان نازل می‌شد. در زمان صدقیا به شکلی خاموش خود را عقب کشید. و در زمان یونس، خدا این نبی را سایه به سایه تعقیب کرد.

«جولیان» اهل نوریچ، هم حضور و هم نبود خدا را پشت سر هم تجربه کرد. در مکاشفه هفتم خود او از زمانهایی سخن می‌گوید که از حضور خدا پر بوده است و برای مدتی این حضور با او بوده و چندی بعد باز خود را در سنگینی و فرسودگی حیات انسانی یافته است. چنین حالتی نزدیک به بیست بار به او دست می‌دهد.

در رابطه با حضور و غیبت خدا به یک اصل مطلق دست یافته‌ام و آن اصل این است که من نمی‌توانم. این، خدای نامرئی و حاکم است که شرایط را تعیین می‌کند. خدایی که بر اساس گفته نویسنده مزبور «با هر کس چنانکه می‌خواهد، می‌کند.» درست همانطور که تتولوژین معروف «کارل بارت» قویاً تأکید می‌دارد، خدا آزاد است در اینکه خود را ظاهر کند و یا نکند، مداخله نماید و یا ننماید، از بطن طبیعت کار کند و یا نکند، بر دنیا حکومت نماید و یا اینکه از جانب دنیا تحقیر شود و مردود گردد. خود را نمایان سازد و یا مخفی نماید. همین آزادی بشری ما از خدایی منشأ گرفته است که آزادی را بسیار ارزش می‌دهد.

من نمی‌توانم چنین خدایی را کنترل کنم. تنها کاری که از دست من برمی‌آید، این است که خود را در چارچوبی قرار دهم که بتوانم او را ملاقات کنم. می‌توانم به گناه اعتراف کنم، موانع را بردارم، زندگی‌ام را طاهر سازم، خداوند را انتظار کشم، و شاید سخت‌تر از همه، به دنبال انزوا و سکوت بگردم. لیکن هیچ ضمانتی نمی‌توانم عرضه دارم که با این متد به حضور خدا دست یابیم، زیرا این امر تنها به دست

خود خدا اداره می‌شود. انزوا و سکوت، صرفاً وضعیتی را فراهم می‌آورد که در آن صدای کوچکی از خدا را شنید. ولی در رابطه با اینکه چگونه می‌توانیم غیبت خدا را ازدیاد بخشیم، طرق زیادی وجود دارند. «سی اس لوئیس» در این زمینه چنین می‌نویسد:

از سکوت و انزوا که باعث شود فکر کنی، دوری کن. فکر خود را روی پول، سکس، منصب، سلامتی و (بالا تر از همه) غصه‌های خود بگذار. رادیو را روشن نگهدار. دور و بر خود را شلوغ کن. از انواع و اقسام نעشه‌جات استفاده کن. اگر لازم است کتاب بخوانی، آن را به دقت انتخاب نما. ولی اگر به روزنامه بچسبی، بیشتر ایمن خواهی بود. تبلیغات روزنامه بسیار مفید خواهند بود؛ خصوصاً آنهایی که همراه با تصاویر سکسی عرضه می‌شوند.

«لوئیس» بر سخن خود چنین اضافه می‌کند که در مورد پیروی از خدا نمی‌تواند هیچ پند و اندرزى عرضه دارد، چرا که چنین چیزی را تجربه نکرده است. «برعکس، شکارچی همیشه خدا بوده (لااقل به نظر من اینطور می‌رسید) و من گوزن ... ولی مهم است که بگویم، این زمانی در زندگی من اتفاق افتاد که من به شکلی جدی تلاش می‌کردم که از وجدان خود تبعیت کنم.»

یک بعلاوه یک بعلاوه یک. مساوی است با یک

از کتاب الهیات قهوه‌خانه اثر فرانک مور

اما عیسی چون تعمیدیافت، فور از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.

متی ۳: ۱۶ - ۱۷

«پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم آب و ابن و روح القدس تعمید دهید.»

متی ۲۸: ۱۹

در خلال تعمید عیسی همه اعضای تثلیث اقدس در یکجا حضور داشتند. عیسی در رود اردن ایستاد؛ پدر از آسمان سخن گفت؛ و روح القدس به شکل کبوتری نزول کرده، بر شانه عیسی قرار گرفت. سالیان زیادی طول کشید تا کلیسای اولیه بتواند از رابطه بین سه عضو تثلیث اقدس سردرآورد. کتاب مقدس گرچه واژه «تثلیث» را بکار نمی‌برد، لیکن اشعار بر آن دارد که هر سه، خدای واحد هستند.

حقیقتی که در هر زبان تشریح می‌شود

کتاب مقدس در مخالفت با پرستش خدایان بسیار از جانب بت پرستان، به وضوح از یک خدای حقیقی سخن می‌راند. تثنیه ۶: ۴ می‌گوید: «ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.» در عین حال باور این مطلب را تعلیم می‌دهد که پدر، پسر، و روح القدس همه خدا هستند. این چگونه ممکن است؟

برخی از اساتید الهیات در تلاش به جهت فهمانیدن مطلب تثلیث، بر این عقیده هستند که خدا واقعا به شکل تثلیث نیست، لیکن خود را بدین طریق عرضه می‌دارد تا بتوانیم نقشه نجات او را بفهمیم و با او مشارکت داشته باشیم. این ایده چنین می‌نماید که گویی خدا گارگردان نمایش عروسکی است و جهت بازگویی یک داستان، از چند عروسک و صدا استفاده می‌کند. از این رو هم خود را به ما به سه طریق نشان می‌دهد تا بر فهم ما بیفزاید. لیکن این تئوری ادامه داده و می‌گوید که زمانی که به آسمان رویم، در آنجا تنها با یک خدای یکپارچه روبرو خواهیم بود. مشکل این عقیده در این است که

کتابمقدس مطلب تثلیث را به عنوان واقعیتهای ضروری عرضه می‌دارد نه مطلبی که صرفاً بخاطر محدودیت درکی ما صورت می‌پذیرد.

دیگر متألّهین جهت حل این مشکل بر این باور هستند که خدای واحد، در حین کار در دنیای ما، سه نام مختلف پدر، پسر، و روح القدس را به خود می‌گیرد. خدای پدر خدای عهد عتیق بود. خدا در اولین کریسمس به عنوان مسیح، پسر خدا به زمین آمد. بعد از صعود و بازگشت عیسی به آسمان، خدا به شکل روح القدس به زمین بازگشت. در این عقیده خدا به عنوان شخصی واحد در نمایشی یکنفره عرضه می‌شود که جهت بازی کردن نقش چند فرد مختلف، لباس خود را عوض می‌کند. مشکل بزرگ این تئوری در این است که در زمان تعمید عیسی (متی ۳: ۱۶ - ۱۷)، در عملکرد قدرت معجزه‌گر عیسی (۱۲: ۲۵ - ۳۰) و آخرین سخنان عیسی به شاگردان (یوحنا ۱۴: ۱ - ۱۶: ۳۳) خدای پدر، پسر، و روح القدس، هر سه حضور دارند. پولس رسول در انتهای مکتوب دوم خود به قرنتیان به کار هر سه اشاره دارد: «فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شراکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.» (۱۳: ۱۴)

اولوهیت پدر در سراسر کتابمقدس به آسانی استوار می‌گردد و بر آن سوآلی نیست (تثنیه ۶: ۴ - ۵، ۱۹: ۸). اولوهیت عیسی مسیح نیز در فیلیپیان ۲: ۵ - ۱۱ و عبرانیان ۱: ۱ - ۱۰ استوار می‌گردد. در اینجا به ما یادآوری می‌گردد که «تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.» (فیلیپیان ۲: ۱۰ و ۱۱). علاوه بر آن، با این سخن نیز روبرو می‌گردیم که پسر «فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده.» (عبرانیان ۱: ۳)

به اولوهیت روح القدس تلویحاً به چند طریق اشاره می‌گردد. او ما را ملزم نموده و نسبت به خطایی که بخاطر گناهانمان داریم، محکوم می‌نماید، ما را به صالحیت می‌کشانند و از داوری آینده به ما هشدار می‌دهد (یوحنا ۱۶: ۸). به ما تولد تازه عطا می‌کند (۳: ۵ - ۶). بدن ما معبد روح القدس است که در ما ساکن می‌شود (۱۹: ۱۶ - ۱۷، ۶: ۱۹ - ۲۰). تنها خداست که می‌تواند از عهده چنین کارهایی برآید. علاوه بر آن، زمانی که پطرس، حنا و سفیره را در امر فروش ملک خود به فریب و دروغ متهم کرد، ابتدا به آنها خاطرنشان نمود که به روح القدس دروغ گفته‌اند و سپس به آنها گفت که به خدا دروغ گفته‌اند (اعمال ۵: ۳ - ۴). پطرس بدین طریق روح القدس را با خدا برابر شمرد.

بدین ترتیب کتابمقدس ما را به حضور خدایی واحد می‌آورد که در سه شخص خود را نمایان می‌سازد؛ پدر، پسر، و روح القدس. انجیل متی با مأموریت بزرگ به پایان می‌رسد. مأموریت ما این

است که دنیا را بشارت دهیم. در همان مأموریت، عیسی می‌فرماید که ما باید ایمانداران جدید را «به نام پدر، پسر، و روح القدس» تعمید دهیم (متی ۲۸: ۱۹). هر سه اولوهیت دارند. جان و سلی در مورد این آیه می‌گوید: «شخص ایماندار بدین شکل وفاداری خود را به هر سه شخص تثلیث قول می‌دهد. نجات فرد مسیحی به توسط فیض، رحمت و محبت پدر؛ مرگ قربانی‌وار پسر؛ و عمل پاک کنندگی و قدرت بخش روح القدس صورت می‌پذیرد.»

در تفکر خود نسبت به تثلیث، ما را لازم است که این تفکر را ابتدا با وحدت و یکپارچگی خدا شروع کنیم. خدا وجودی واحد است. در درک این حقیقت، گاهی مفید می‌نماید که در ذهن سه شخص را با یک جوهر و طبیعت و وجود تصور کنیم. اگر روی واژه «سه» بیش از اندازه تأکید کنیم، مسلماً ذهن ما گرایش به آن خواهد داشت که بر سه خدای متمایز از هم متمرکز شود. و اگر بیش از اندازه روی واژه «یک» تأکید کنیم، در آن صورت در ذهن ما تصویر خدایی واحد نقش خواهد بست که نقشهای مختلف پدر و پسر و روح القدس را به خود می‌گیرد. هر دو این افراط ما را به اشتباه خواهد کشانید. درست همانطور که عنوان این فصل می‌گوید: «یک بعلاوه یک بعلاوه یک مساوی است با یک!» اگر چنین چیزی را به معلم ریاضی خود می‌گفتیم، مسلماً ما را به فلک می‌بست. این عبارت از نظر ریاضی غلط است ولی در مورد خدا، حقیقت بزرگی است، حتی اگر به نظر منطقی هم نرسد. این یکی دیگر از آن چیزهایی است که فیوز ما را می‌پراند!

کتابهای الهیات در بیان تثلیث به سرعت دست از بیان برداشته و به تصاویر و تمثیل پناه می‌برند. «سی. اس. لوئیس» تثلیث را به مثابه مکعب تصویر می‌کند که علیرغم داشتن شش سطح، کالبدی واحد دارد. زمانی که می‌خواهیم تثلیث را تصویر کنیم، حقیقتاً از کلام باز می‌مانیم. «فردریک باختر» آن را چنین تشبیه می‌کند که انگار در آینه نگاه کنی. درون کسی که در آینه منعکس است، تنها بر شخص شما معلوم است، لیکن تصویری که در آن دیده می‌شود، به دیگران. و قدرتی نامرئی در شما هست که آن شخص درونی را با دیگران در میان گذارید و بدینوسیله مردم از حقیقت شما و اینکه واقعا کی هستید، آگاه گردند.

بگذارید چند تمثیل دیگر به شما عرضه کنم. هیچکدام از آنها کامل نیست، لیکن هر کدام ما را در درک این مطلب به نحوی کمک می‌کند. برخی از آنها بر تمایز فیزیکی بیشتر تأکید دارد و برخی دیگر بر تفاوت‌های روانی.

۱- یک تخم مرغ از سه عنصر ساخته شده است: زرده، سفیده، پوسته.

۲- یک اتم شامل یک نوترون، یک پروتون، و یک الکترون است.

- ۳- هر فرد دارای یک بدن، یک جان، و یک روح است.
- ۴- آب می‌تواند شکل جامد (یخ)، گاز (بخار)، و مایع به خود گیرد.
- ۵- من در یک زمان هم پسر هستم، هم شوهر و هم پدر.
- ۶- کیک توت‌فرنگی در داخل از شیر و واحد پر است و می‌تواند به سه قسمت تقسیم گردد.

استفاده از این حقیقت جهت اغنای زندگی تان

ایده خدای تثلیث در زندگی روزمره چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟ اول، در دعا. مردم در عهد عتیق به همان خدایی که ما دعا می‌کنیم، دعا می‌کردند. ولی به شکل مستقیم آنطور که ما تحت پوشش عهد جدید داریم، به او دسترسی نداشتند. ایماداران عهد عتیق از طریق کاهن با خدا ارتباط برقرار می‌کردند. کاهن بین انسان و خدا به همان شکل میانجیگری می‌کرد که وکیل مدافع در دادگاه از موکل خود به عمل می‌آورد. تنها یک کاهن، آنهم کاهن اعظم، به حضور خداوند در قسمت قدس‌الاقداص خیمه و یا معبد داخل می‌شد. قدس‌الاقداص اتاق مخصوصی در مقابل قدس بود که در آنجا خدا با انسان ملاقات می‌کرد. کاهن اعظم تنها سالی یکبار به حضور خداوند می‌آمد. تمامی این جریان بیشتر رسمی و غیر شخصی بود. افراد معمولی مثل من و شما از دوستی با خدا بهره‌مند نمی‌شدند.

حیات، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح تمامی آنها را عوض کرد. زمانی که عیسی مرد، پرده‌ای که قدس‌الاقداص را از بقیه مقدس جدا می‌کرد، از بالا به پایین دو تکه شد (متی ۲۷: ۵۱). ما اکنون به شکل مستقیم به حضور خدا دسترسی داریم. دیگر لزومی نیست که بین ما خدا کاهنی انسانی میانجی گردد.

حال زمانی که درخواستی را به حضور خدا می‌آوریم، روح‌القدس با روح ما ایجاد ارتباط می‌کند (رومیان ۸: ۲۶) و درخواستهای ما را به حضور عیسی مسیح می‌برد. عیسی میانجی ما نزد خداست، برای همین هم هست که دعاهای خود را «در نام عیسی مسیح» تمام می‌کنیم (۱ تیموتائوس ۲: ۵). او کاهن اعظم، و طریق مستقیم ما جهت دسترسی به خداست (عبرانیان ۴: ۱۴ - ۵: ۱۰).

تمامی رابطه ما با خدا هر سه عضو تثلیث اقدس را شامل می‌گردد. درست همانطور که «فردریک باختر» بیان می‌دارد: «او خدایی است در ماورای ما، میان ما، و در درون ما. ما هر روز توسط خدای پدر، پسر، و روح‌القدس برکت می‌یابیم.»

فلاصه

- ۱- ما مسیحیان خدای واحد را می‌پرستیم.
- ۲- در عین حال این خدای واحد، سه شخص می‌باشد: پدر، پسر، و روح القدس
- ۳- هر سه عضو تثلیث اقدس در دنیای ما و در نجات شخصی ما با هم کار می‌کنند.
- ۴- احتیاج نداریم که جهت تجربه کردن این راز، آن را تشریح کنیم.

دعا

خداوندا، گرچه در این حیات نخواهم توانست از رازی که تو را در خود گرفته است، سر درآورم، ولی کمکم کن که که واقعیت مشارکت با تو را به شکلی کامل تجربه کنم.

شکل بفشی به پاسخ

۱- به شکلی کوتاه، درک خود را از تثلیث خدا بیان دارید.

۲- درک شما از خدا چگونه با خواندن متون عرضه شده، پیمان‌نامه و مقالات رشد کرده است؟ متنی بنویسید و در آن از خدا بخاطر آشکار کردن خود به شما تشکر کنید.

۳- در «نمونه به جهت مطالعه» لاله به شکلی کوتاه عقاید شاهدان یهوه را بیان می‌دارد. در جواب به این عقیده شاهدان یهوه و یا هر فرد دیگری که با مفهوم تثلیث خدا مشکل دارد، چه جواب می‌دهید؟

بحث موضوع

۱- اگر با چتر نجات شما را از بالا به میان جنگل و قبیله‌ای بیاندازند که تا به حال در مورد خدا نشنیده‌اند، خدا را به آنها چگونه توصیف می‌کنید؟ رابطه خود را با خدا به آنها چگونه تشریح می‌کنید؟

۲- متن اعمال ۱۷ را دوباره بخوانید. آیا خدا محتاج ما هست؟ چه چیزی او را انگیزش می‌بخشد که به دنبال رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با ما باشد؟

۳- ما در مقام افرادی محدود، چگونه می‌توانیم با خدایی که نامتناهی و نامحدود است، رابطه‌ای صمیمی و نزدیک برقرار کنیم؟

۴- تثلیث اقدس خدا را چگونه تعریف می‌کنید؟

۵- لیست تمثیلهای و تصاویری که از «فرانک مور» خواندید، باز مرور کنید. نکات قوی و ضعیف هر کدام از آنها کدامند؟ شما خود از چه تمثیلهای دیگری مطلع هستید؟

۶- آموزه اساسی (داکترین) تثلیث در زندگی روزمره ما چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟

۷- در جواب لاله که کل مطلب تثلیث خدا را غیرمنطقی می‌خواند، چه می‌گویید؟ در رابطه با این مطلب که واژه «تثلیث» در کتاب مقدس اصلاً نیامده است، چه می‌گویید؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث روی موضوع به چه شکل بر عقیده اصلی شما در این رابطه اثر گذاشته است؟ افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات در زندگی شما به چه طرق عملی اثر خواهند گذاشت (رفتار، منش، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. بر اساس ایمان خود اهدافی را جهت رشد تعیین، و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا من:

موضوع ۳

خدا در عهد عتیق**مرور کلی موضوع**

بزرگترین تمایلی که در قلب بشر زبانه می‌کشد، نیازی است که به محبت شدن دارد؛ اینکه او را دوست بدارند، به طریقی حقیقی و بدون قید و شرط، نه سطحی و پوشالی چنانکه دنیا تعریف می‌نماید. این قسمتی از تجربه انسان است که در طلب و امید یافتن کسی که او را بدون قید و شرط دوست داشته باشد، به رابطه‌ای وارد و یا از آن خارج می‌گردد. این تلاش و این محبت موضوع اصلی کتابمقدس می‌باشد؛ داستان تلاش خستگی ناپذیر خدا به جهت نجات ما و برقراری ملکوت خود. عهد عتیق خدا را به ویژه همانند دلدادۀ الهی تصویر می‌کند که به هر قیمت به دنبال ما است. ولی علیرغم آن، تمایل ما بر این است که در مقابل او مقاومت کرده و از او فرار نماییم. کتابمقدس این مطلب را هم تصویر می‌کند.

در این موضوع ما:

- چگونگی آشکار سازی خدا را در عهد عتیق خواهیم دید.
- بر نتایج وحشتناکی که گناه دارد، متمرکز خواهیم شد و وسعت انکار خدا را در زندگی بشر مشاهده خواهیم کرد.
- عمق شگرف عمل خدا را در نشان دادن محبت خود به ما خواهیم دید.

هدفم موضوع

از عهد عتیق در رابطه با خدا و خود چه می‌توان یاد گرفت؟ اعمال خدا با اسرائیل در رابطه با شخصیت او چه چیزی را آشکار می‌سازند؟ عهد عتیق چگونه می‌تواند پایه‌ای به جهت درک عهد جدید باشد؟

کوچک ولی مقوی

(علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«اگر بخاطر آنچه که در عهد عتیق افتاد، نبود، حوادث عهد جدید را دیگر نمی‌داشتیم. درک عهد عتیق جهت درک مطالب عهد جدید بسیار حیاتی است.»

«عهد عتیق پر از خونریزی و خشونت است. این بخش از کتابمقدس را زیاد نمی‌خوانم.»

«همه انسانها به مطالعه عهد عتیق علاقه دارند. میلیونها نفر به صفحات آن رجوع می‌کنند تا پیدایی یهودیت، مسیحیت و یا اسلام را در آن بجویند. کتابمقدس در ادبیات جهان جایی بی‌نظیر دارد. در سطح دنیا هیچ کتابی، چه قدیمی و چه جدید، به اندازه کتابمقدس خواستار نداشته است و چنین با دقت حفاظت و توزیع نگشته است.» سموئیل شولتز

«سعی کرده‌ام که عهد عتیق را چند مرتبه بخوانم، ولی چیزی از آن سر در نمی‌آورم. حتی زمانی هم که از خود وقایع سردرمی‌آورم. نمی‌دانم که به من چه ربطی دارد و از به کارگیری آن در زندگی خودم چه انتظاری از من می‌رود.»

«عهد جدید در عهد عتیق است؛ عهد عتیق نیز در عهد جدید است.» آگوستین مقدس

«عهد عتیق است که چگونگی از دست دادن آن رابطه صمیمانه را که با خدا داشتیم، تشریح می‌کند. و باز در آن می‌بینیم که خدا چگونه مشتاق است تا این رابطه را از سر نو برقرار سازد.»

نمونه جهت مطالعه

سیلویا و جورج

سیلویا برای خود اسم و رسمی داشت. یواش یواش اسمش در دنیا معروف می‌شد. از طریق بازی در فیلمهای سینمایی ثروت زیادی بهم زده بود. هر چقدر لباسش کمتر می‌شد، بر میزان حساب بانکی‌اش می‌افزود! حتی کتابی هم از خود به چاپ رساند و در آن عکسهایی از خود را قرار داد. موضوع این کتاب در رابطه با سکس بود؛ موضوعی که مورد علاقه همه است.

جورج هم معروفیت جهانی داشت؛ لیکن در معروفیت او اثری از هیچگونه جنجال و رسوایی نبود. مبشری معروف بود. در سراسر دنیا مردم او را به عنوان فردی صادق و درستکار می‌شناختند؛ مردی مطابق دل خدا.

جورج تا زمان مرگ همسر خود، به خدمت قانع بود. در میان ماتم خود برای همسر خوبی که داشت، خدا با او سخن گفت: «برو!» و لحن این صدا چنان بود که جای چک و چانه را برای او باقی نمی‌گذاشت. «با سیلویا ازدواج کن و او را دوست داشته باش. او را به همان شکل دوست داشته باش که من قوم خود را دارم؛ علیرغم این مطلب که به دنبال هر کسی رفته‌اند، جز من!»

جورج می‌دانست که اگر چنین کند، دیگر معروفیتی برای او به عنوان مبشر بزرگ باقی نخواهد ماند. ولی با اینحال از فرمان خداوند اطاعت کرد و می‌دانست که اینکار برای او بسیار گران تمام خواهد شد. جورج و سیلویا ازدواج کردند و در این ازدواج جورج صرفاً از خدا اطاعت می‌کرد و سیلویا به دنبال آن بود که از این طریق بر طرفداران خود بیفزاید.

در آن روزهای اول، جورج فرمان خدا را دائم به خود یادآور می‌شد: «این ازدواجی است که در آسمانها ترتیب داده شده.» ولی بعد از چندی کاملاً معلوم بود که بنزین به جهت پیشروی این ازدواج باید از «جایی دیگر» تأمین شود.

بعد از نخستین شب رسوایی، سیلویا به عیش و عشرت افتاد و با عشاق قدیمی خود رفت. جورج هم مسخره و زبانزد لطیفه‌های زننده مردم. عکس او را به مسخره روی اغلب مجلات می‌توانستی ببینی. سیلویا دیگر با او کاری نداشت. با عشاق خود در لهو و لعب، روزها را در سیر و سیاحت بسر می‌برد و خود را به هر کثافتی می‌آلود. هر شب جورج را می‌دید که در طلب زن خود چگونه پریشان و نزار در کلوب‌ها و کاباره‌های شبانه پرسه می‌زند. چند بار او را یافته و به نرمی وجود مست و مدهوش او را در میان بازوان گرفته بود. به خانه آورده و تر و خشکش کرده بود. او را روی تخت خوابانیده بود و عمق محبت خود را به این زن بی‌ارزش و کثیف ابراز کرده بود؛ زنی که او را به همسری داشت.

سؤال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

در این درس بیش از بقیه درس‌ها از کتاب مقدس گنج‌انیده‌ایم تا تصویر واضحی از چگونگی رابطه بین خدا و انسان داشته باشید، و ببینید که انسان در وهله اول، چگونه آن رابطه صمیمانه با خدا را از دست داد و پس از آن نیز، تلاش او را برای برقراری این رابطه پس زد.

پیدایش ۲: ۸ - ۹، ۲۲ - ۲۳، ۲۵ (مشارکت)

و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت. و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.

پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد.» و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.

و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت: «همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.»

و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

این زمینه ایده‌آل، بهشت خدا بود که مرد و زن، اشرف مخلوقات خدا در آن قرار داشتند و با او در رابطه‌ای بسیار نزدیک زندگی می‌کردند. باغی بود بسیار زیبا با غذاهایی بسیار خوشمزه و خوب. لیکن این باغ عدن، چیزی به مراتب فراتر یک باغ زیبا بود؛ از نظر روحانی و روانی هم بهشت بود. خدا مرد و زن را برای یکدیگر آفرید. نغمه مرد به جهت آفرینش زن، و عریانی بدون خجالت آنها نشانگر این است که از یکدیگر به شکلی کامل بهره می‌جستند. و رابطه‌ای هم که با خالق خود داشتند، عالی بود. نویسنده‌ای عقیده بر آن دارد که آدم و حوا هر روز با خدا صحبت داشتند. رابطه آنها با خدا و با یکدیگر بسیار کامل بود.

پیدایش ۳: ۶ - ۱۱

و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند. و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت: «کجا هستی؟» گفت: «چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.» گفت: «که تورا آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قلعن کردم که از آن نخوری، خوردی؟»

مار به زن قول داده بود که اگر از آن میوه ممنوع شده بخورند، «چشمانشان باز خواهد شد و مانند خدا عارف نیک و بد خواهند بود.» (پیدا ۳: ۵) آیه ۷ می‌گوید که چشمان آن دو همان موقع نیز باز بود. و دید جدیدی که پدید کردند، چیزی نبود که تصورش را داشتند؛ به شکل دردآوری از گناه خود آگاه گشتند و راه حل را در برگ درخت انجیر جستند. انگار که انسان بخواهد شریان قطع شده را با چسب زخم بهم بچسباند! به جای آنکه در رابطه خود با خدا وفادار باقی بمانند، این رابطه را به کثافت آلودند.

در این متن چه کسی به دنبال کی می‌گردد؟ به چه طریقی؟

جواب آدم و حوا در مقابل خدایی که آنها را می‌جست، چه بود؟

در مورد اثری که گناه در رابطه میان ما و خدا گذاشته است، از این متن چه می‌فهمید؟ جواب خدا برای برقراری مجدد این رابطه چه بود؟ به اختصار بنویسید.

پیدایش ۳: ۲۱ - ۲۴ (اخراج)

و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید. و خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.» پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

متن فوق، متن تلخ و شیرینی است. شیرینی آن در این است که خدا در رحمت و فیض خود برای آدم و حوا پوست فراهم می‌کند تا عریانی و ننگ خود را ببوشانند و در مقابل محیطی که از آن به بعد طاقت فرسا می‌شد، خود را محافظت کنند. تلخی آن در این است که دیگر نمی‌توانستند در آن مکانی که روزی با خدا در رابطه‌ای صمیمانه بودند، کماکان باقی باشند. مشارکت آنها با خدا محدود شده بود. بهشت دیگر گمگشته بود و همراه با آن صمیمیت با خدا هم دیگر نبود.

پیدایش ۶: ۵ - ۷، ۱۱ - ۱۴، ۷: ۱، ۸: ۲۰ - ۲۲ (عصیان و مجازات)

و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است. و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان.» و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.

و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.

و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. پس برای خود کشتی‌ای از چوب کوفر بساز، و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بپندوز. و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه‌ات به کشتی در آید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم.»

و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی‌های سوختنی بر مذبح گذرانیید. و خداوند بوی خوش بویید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم، چنانکه کردم. مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

برخی از کلماتی را که وسعت شرارت بشر را در دوره قبل از طوفان توصیف می‌کنند، در زیر مرقوم دارید.

عکس‌العمل «احساسی» خدا در مقابل رد شدن از جانب انسانها چه بود؟ (آیات ۶ و ۷)

طوفان نوح در رابطه با شخصیت خدا، نظر او نسبت به گناه، و نوع مجازاتی که بخاطر گناه مستحق آن هستیم، چه می‌گوید؟

وعده خدا بعد از تقدیم قربانی توسط نوح در مورد شخصیت خدا چه می‌گوید؟

خدا با نوح عهد بست که دیگر تمامی حیات را در روی زمین هرگز از بین نبرد. این سخن به این معنی نیست که بشریت دیگر به آن ژرفنای فساد که در دوره قبل از طوفان وجود داشت، نخواهد افتاد. این سخن به این معنی است که خدا در تعاقب بشر به جهت برقراری دوباره ارتباط صمیمانه‌ای که داشت، غضب خود را مانع می‌شود، تا بدانجا که وسیله کفاره گناه را نیز برقرار نموده است؛ سیستم قربانی حیوانات (لاویان ۱۶). حال که بدینوسیله مانعی موقتی در مقابل غضب خدا قرار داشت، خدا می‌توانست رابطه خود را با بشر گناهکار از سر نو تجدید کند.

خدا مقدمتاً برای خود ملتی از میان ملت‌های زمین انتخاب کرد؛ ملت اسرائیل. بقیه عهد عتیق را می‌توان به عنوان تلاش خستگی ناپذیر خدا برای این ملت توصیف کرد. او به این ملت هر فرصتی را که به جهت آمدن به حضور او احتیاج داشتند، داد ولی این ملت بارها و بارها خود را به گمراهی کشاند. انبیا از قلب شکسته خدا سخن می‌گویند؛ قلبی که برای صمیمیت با مردمی که دوستشان دارد، له‌له می‌زند. هوشع نبی که داستان نمونه هم بر اساس زندگی او ساخته شده است، به فرمان خدا با یک زن فاحشه ازدواج کرد، تا عمق عشق خدا را به عروس خود نشان دهد. ارمیا نیز از این تلاش خدا سخن می‌گوید و اسرائیل را بخاطر عصیان‌هایی که در مقابل خدا دارد، ملامت می‌نماید.

خروج ۱۹: ۵ و ۶

واکنون اگر آواز مرا فی‌الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی‌اسرائیل می‌باید گفت.

هوشع ۱: ۲ - ۳، ۳: ۱

خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.» پس رفت و جوهر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید.

و خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبه شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی‌اسرائیل را دوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرصهای کشمش را دوست می‌دارند.»

ملت‌های بت‌پرستی که در اطراف قوم اسرائیل زندگی می‌کردند، کیک‌های کشمش را جهت ازدیاد قوت جنسی بسیار مفید گمان می‌کردند. فاحشه‌ها در فعالیت‌های سنتی و آیینی از این کیک‌ها استفاده می‌نمودند. قوم اسرائیل هم خود را با دیگر خدایان و بت‌ها آلوده کرده، در بسیاری از این آیین‌های مذهبی آنها شرکت می‌جست.

ارمیا ۲: ۱ - ۸، ۲۰ - ۲۵؛ ۳: ۲ - ۴، ۱۲ - ۱۴

کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند. که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد. و در ایام یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل می شد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد. پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم، تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت ها قرار دادم.»

پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه، اینک من تکلم کردن را نمی دانم چونکه طفل هستم.» اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم، زیرا هرجایی که تو را بفرستم خواهی رفت و به هر چه تو را امر فرمایم، تکلم خواهی نمود. از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.» زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم و گفتمی بندگی نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز خوابیده، زنا کردی. و من تو را مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مو بیگانه برای من گردیده ای؟ پس اگرچه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود زیاده بکاربری، اما خداوند یهوه می گوید که گناه تو پیش من رقم شده است.

چگونه می گویی که نجس نشدم و در عقب بعلم نرفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نما، ای شتر تیزرو، که در راههای خود می دوی! مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در شهوت دل خود، باد را بو می کشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را می طلبند، خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت. پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتمی نی، امید نیست، زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم رفت. چشمان خود را به بلندیا برافراز و ببین که کدام جا است که در آن با تو هم خواب نشده اند. برای ایشان به سر راهها مثل (زن) عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بدرفتاری خود ملوث ساختی. پس بارش ها باز داشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیا را از خود دور کردی. آیا از این به بعد مرا صدا نخواهی زد که ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟

لهذا برو و این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند می گوید: ای اسرائیل مرتد، رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می گوید: من رؤف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت. فقط به گناهانت اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند می گوید که شما آواز مرا نشنیدید. پس

خداوند می‌گوید: ای پسران مرتد رجوع نمایید، زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیله‌ای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد.

به نظر شما خدا چرا به جهت توصیف محبت خود به قوم و عکس‌العملی که نسبت به گناه دارد، از زبان جنسی و تصاویر عروس و داماد استفاده کرد؟

بر اساس متنی که مطالعه کردید، در یک و یا دو جمله اشتیاق خدا را نسبت به داشتن رابطه صمیمانه با مخلوقات خود بیان دارید.

دیگر منابع

«دلدادۀ زخمی» به قلم فیلیپ یانسی

فصل یازده از کتاب سرشکستگی در حضور خدا/ به قلم خود او.

دلدادۀ زخمی

فصل یازده از کتاب «سرشکستگی در حضور خدا» به قلم فیلیپ یانسی

خدا در جواب صحبت کرد و از طریقی که دنیا را می‌راند، دفاع نمود. فریاد برآورد، طوفان پا کرد، و گریست. و این است آن چیزی که بر زبان راند: «من ساکت نیستم؛ از طریق انبیای خود با شما سخن می‌گفتم.»

ما پیوسته تمایل بر این داریم که مکاشفات خدا را بر اساس اثرات دراماتیکشان درجه دهیم؛ مکاشفه شخصی خود او در بالا، معجزات مافوق طبیعه درست در پایین آن، و سخنان انبیا در قسمت پایین. به عنوان مثال؛ گلوله آتش در کوه کرمل گویی انسان را بیشتر متقاعد می‌کند تا یکی از آن موعظه‌های مغموم ارمیا. ولی خدا به چنین درجه بندی‌ای بها نمی‌نهد. خدا در بدلی غیر منتظره، به خود انبیا اشاره می‌کند، به همان کسانی که سکوت او را زیر سؤال قرار داده بودند، و خود آنها را به عنوان اثبات عرضه می‌دارد. یک ملت چطور می‌تواند با داشتن انبیایی چون حزقیال و ارمیا و دانیال و اشعیا از سکوت خدا شکوه کند؟

از نظر خدا سخنان انبیا از درجه اهمیت کمتری برخوردار نبودند. معجزات در هر حال آن چنان تأثیر با دوامی هم در ایمان قوم اسرائیل نداشت. لیکن انبیا از محبت خدا مطالبی همیشگی و مانا را به قلم می‌کشیدند که از نسلی به نسل بعد منتقل گردند. بعضی اوقات خدا به معجزات گذشته به جهت اثبات محبت خود اشاره می‌کرد. ولی اغلب اوقات آنچه که از دهان او بیرون می‌آمد، در لحن آشنای پدری خشمگین چیزی شبیه این بود: «از وقتی که پدران شما از مصر بیرون آمدند تا به اکنون، هر روز پشت سر هم، بارها و بارها به نزدیکان خادمین خود انبیا را می‌فرستم. ولی به من گوش نمی‌دهید و به سخنانم توجه نمی‌کنید.» و خدا سخن خود را با این تمام می‌کند که مردم حقیقتاً نمی‌خواهند کلامی از خداوند بشنوند و ثابت هم کردند که این سخن خدا صحیح است، چنانکه در سخن اشعیا هم می‌بینیم: «چیزهای خوب و خوش برایمان بگو، فانتزی‌ها برایمان نبوت کن ... دست بردار از اینکه ما را با قدوس اسرائیل روبرو کنی.»

براستی که حضور خود را از ایشان بریده‌ام.

زمانی که انبیا از مخفی بودن خدا شکوه کردند، خدا بحث نکرد. با آنها موافق شد. و سپس به آنها توضیح داد که چرا از ایشان فاصله گرفته است.

خدا به ارمیا کراحت خود را از آنچه که در میان اسرائیل می‌دید، بیان نمود: سود نامشروع، ریختن خون بیگناهان، ظلم، تعدی. چشمان خود را پوشانید و حتی نخواست دستهایی را که به حالت دعا به حضور او برافراشته بود، نگاه کند، چرا که این دستها به خون آغشته بودند.

خدا به حزقیال فرمود که زمانی که عصیان اسرائیل از حد خود گذشت، او هم آنها را به گناهان خود «واگذاشت». او خود را کنار کشید و گذاشت که مردم، خود راه خویش را انتخاب نمایند و با نتایج آن هم روبرو شوند.

خدا به زکریا گفت: «زمانی که آنها را خواندم، گوش فرا ندادند. از این رو زمانی هم که آنها مرا بخوانند، گوش نخواهم داد.»

کند عمل کردن من، نشانه رحمت است نه ضعف.

زمانی که خدا فی‌الوقت آنها را تنبیه نکرد، تصور کردند که قدرتش را از دست داده است. «کاری نخواهد کرد. به ما ضرری نخواهد رسید. هرگز نه روی شمشیر را خواهیم دید و نه روی قحطی را.» اشتباه می‌کردند. خدا بخاطر رحمتی که داشت، خود را مانع می‌شد و به اسرائیل فرصتی برای اصلاح می‌داد. خدا هم همانند یک پدر بناچار به تنبیه روی آورد.

این تنبیه برای اسرائیل به شکل حمله قومهای دیگر به آنها صورت گرفت. ولی انبیا در عین حال از «روز خداوند» سخن می‌گفتند که در انتهای زمان صورت می‌گرفت. در لای روایت درخشنده و براق آسمان و زمین جدید، از آینده چنان رویاهای وحشتناک قرار گرفته است که حتی بیان آن به کلمات هم آسان نیست. به قول «دیتریش بونهوفر»، قبل از اینکه سخن آخر را بشنویم، لازم است سخن بعد از سخن آخر را گوش کنیم. و هر چقدر که روایات انبیا را مطالعه می‌کنم، در مورد «خجالتی بودن» خدا بیشتر متقاعد می‌شوم؛ خجالتی از اینکه در امور بشر مداخله کند.

در یکی از آن زمانهایی که خود من نیز دست امید از خدا شسته بودم، به حضور او فغان برآوردم که در قدرت عمل کند. برعلیه ظلم و بیعدالتی و بی‌انصافی دعا کرده‌ام. به جهت معجزات دعا کرده‌ام که بدینوسیله وجود خدا به اثبات رسد. ولی همانطور که توصیفات انبیا را در رابطه با آن روزی که خدا در نهایت پرده از روی هر چیزی برخواهد کشید، می‌خوانم، یک دعا بر تمامی دعاها دیگر غالب می‌شود: «خدایا، باشد که در آن روز زنده نباشم.» خدا خود می‌پذیرد که قدرت خود را بازداشته است، ولی اگر خود را بدین شکل مانع می‌شود، به جهت خیریت ماست. برای تمامی آن استهزا کنندگانی که عمل مستقیم از آسمانها را طلب می‌کردند، انبیای خدا صرفاً یک پیام داشتند: فقط صبر کنید.

گرچه دآوری من شدید به نظر می‌رسد، ولی من هم با شما رنج می‌کشم.

خدا عمیقترین احساسات خود را به انبیا ظاهر کرد. به عنوان مثال، ببینید او در رابطه با ویرانی موآب که یکی از دشمنان اسرائیل بود، چه احساس می‌کرد:

در ماتم موآب شیون می‌کنم،

بخاطر تمامی موآب فغان دارم ...

دل من بخاطر موآب چون نی ماتم گرفته است.

هرگونه خجالت و شرمساری که بر قوم برگزیده او اسرائیل آمد، خدا نیز با آنها خجالت کشید و شرمسار شد. اسرائیلیان در وحشت و ترس تبرزنان بابلی را که ستون‌های سرو معبد را به تیشه تبر خود می‌شکافتند، تماشا می‌کردند. ولی خانه‌ای که آنها به آن چنین یورش برده بودند، خانه خود خدا بود و این یورش اهانتی بود که به شخص خود او می‌شد. زمانی که معبد ویران شد، محل سکونت او ویران گردید. او هم همانند یهودیان به اسارت برده شد. زمانی که سلطه‌گران غنایم به یغما برده شده معبد را میان خود تقسیم می‌کردند، اسرائیلیان را مسخره نمی‌کردند، خدای ضعیف آنها را مسخره می‌کردند. «در میان ملت‌ها هر جا که پا گذاشتند، نام مقدس مرا به اهانت و کفر آلودند. زیرا در مورد آنها گفته می‌شد که اینها قوم خداوند هستند، ولی ببینید چگونه به زور مجبور شدند که سرزمین را ترک نمایند!»

نقطه نظر خدا را در یک جمله زیبا و ساده اشعیا به خوبی می‌توان دید: «در تمامی پریشانی آنها، خدا نیز پریشان بود.» خدا شاید که صورت خود را پنهان کرده بود، ولی آن صورت از اشک چشمان او خیس بود.

علیرغم همه چیز، هنوز هم هر آن که باشد، حاضرم ببخشم.

اغلب در خلال یک تنبیه شدید، خدا از عمل باز می‌ایستاد، دقیقاً در وسط صدور حکم محکومیت، و به اسرائیل التماس می‌کرد که توبه کند. اخاب، شرورترین پادشاه اسرائیل، بعد از واقعه کوه کرمل فرصتی دیگر یافت، و باز فرصتی دیگر و دیگر. خدا به حزقیال چنین تشریح می‌کند: «از مرگ فرد شریر خوشحال نمی‌شوم. برگردید! از راه‌های بد خود برگردید! چرا بمیرید، شما ای خاندان اسرائیل؟» به ارمیا فرمود که اگر بتواند فقط یک مرد صالح در اورشلیم پیدا کند، همه شهر را امان خواهد داد.

هیچ چیز به اندازه کتاب یونس نمی‌تواند اشتیاقی را که خدا به جهت بخشیدن دارد، به تصویر کشد. در این کتاب فقط یک سطر نبوتی هست: «چهل روز دیگر نینوا با خاک یکسان خواهد شد.» لیکن در مقابل ناباوری و انزجار یونس، همان اعلان ساده هلاکت، در میان اهالی نینوا بیداری روحانی آورد و

نقشه تنبیه خدا را عوض کرد. یونس، نشسته در زیر تاک پژمرده پذیرفت که از همان ابتدا از دل نرم و رحیم او آگاه بوده است. «می‌دانستم که تو خدایی مهربان و شفیق هستی، در غضب کند و در محبت بی‌حد، خدایی که از فرستادن بلا پشیمان می‌شود.» و بدین ترتیب تمامی آن داستان، آن طوفان اقیانوس و نهنگ از آن جهت بود که یونس نمی‌توانست به خدا اعتماد کند. یعنی نمی‌توانست اعتماد کند که او در مجازات نینوا مصرّ خواهد بود و پشیمان نخواهد شد. و «رابت فراست» این داستان را چقدر زیبا خلاصه می‌کند: «بعد از یونس، دیگر هرگز نمی‌توانی در این مطلب به خدا اعتماد کنی که باز رحیم و مهربان نباشد.»

شوق و شفقت

خدا گرچه سوآلات انبیا را به شکل مستقیم جواب داد، توضیحات او اسرائیل را ارضا نکرد. دانستن علت بروز یک مصیبت، حس درد و عذاب ناشی از خیانت را کمتر نمی‌کند. و در حقیقت «دفاع» منطقی خدا گویی که انگار در خلوت صورت می‌گیرد. انبیا آنقدر که به شوق و شفقت خدا فکر می‌کنند، به سوآلات ذهنی خود نمی‌اندیشند. خدا بودن چه احساسی دارد؟ برای درک این موضوع، ببینید که آنها جهت خدا از چه صور انسانی استفاده و بر آنها تأکید دارند: خدا در مقام پدر و مادر، و خدا در مقام یک دلدار. و تمامی صحبت‌های آنها انگار که روی یک موضوع می‌چرخد: فرزند. مردم ندا سر می‌دهند که بچه چین و چروکی و گلگون آنها زیباترین است. پولها صرف خرید وسایلی می‌کنند که بتوانند اولین کلمات جاری شده از دهان بچه خود را روی فیلم ضبط نمایند؛ نخستین گام‌هایی را که برداشته است؛ همان کارهای معمولی که هم اکنون پنج بیلیون مردم روی زمین در انجام آن استاد هستند. این رفتارهای عجیب، از شادی و غروری که والدین در یک رابطه انسانی دارند، سخن می‌گوید.

خدا در انتخاب اسرائیل به دنبال چنین رابطه‌ای بود. چیزی را می‌خواست که خواسته هر پدر و مادری است: خانواده‌ای خوشحال که در آن بچه‌ها محبت والدین را با محبت جواب می‌دهند. زمانی که خدا از آن روزهای آغازین سخن می‌گوید، ببینید فخر در آن چگونه انعکاس می‌یابد: «مگر افرایم پسر عزیز من نیست، فرزندی که از او خوشنودم؟» ولی این شادی محو می‌شود زمانی که خدا به ناگاه نه از دید یک پدر، بلکه از دید یک دلدار، آن هم دلداره‌ای زخمی به مطلب می‌نگرد.

مگر چه کار غلطی از من سر زده است؟ خدا با لحنی غمگین و مهیب و غضبناک جواب طلب می‌کند.

همه احتیاجاتشان را فراهم کردم، ولی باز هم زنا کردند و به خانه فاحشه‌ها کشیده شدند. همانند اسبهای سیر، مست شهوت‌اند و برای زن یکدیگر شیبه می‌کشند. آیا نباید آنها را بخاطر این مجازات کنم؟

زمانی که این سطور از نوشته‌های انبیا را می‌خوانم، نمی‌توانم در ذهن خویش، از خود برای خدا مشاور روانکاو نسازم. روانکاو در اینگونه موارد تنها یک سؤال را مطرح می‌کند: «به من بگو، واقعا چه احساسی داری؟» و سپس این خداست که رشته کلام را به دست می‌گیرد.

«به تو می‌گویم که چه احساسی دارم! احساس پدری را دارم که از جانب فرزند رد شده است. دختر بچه‌ای را در چاله‌ای به حال مرگ می‌یابم. او را به منزل خود می‌برم و دختر خود می‌کنم. تر و خشکش می‌کنم، هزینه تحصیلش را می‌پردازم، غذایش می‌دهم. قربان و صدقه‌اش می‌روم، لباس می‌پوشانم، با جواهر می‌آرایم. و پس از همه اینها، روزی فرار می‌کند. از زندگی به لجن کشیده او خبرها می‌شنوم. زمانی که نام مرا می‌شنود، به من بد و بیراه می‌گوید.

به تو می‌گویم که چه احساسی دارم! احساس عاشقی را دارم که دلداری بی‌فایده رهاش کرده است. دلداری خود را لاغر و تپه و کتک خورده یافته‌ام، ولی او را به خانه آوردم و چنان به او رسیدم که زیبایی‌اش درخشان شد. عزیزترین من است، زیباترین زنی که در دنیا برای من می‌توان یافت، و من او را در محبت و هدایای خود غرق می‌کنم. و علیرغم تمامی اینها، مرا ترک می‌کند، هوس بهترین دوستان مرا، دشمنان مرا، هر کس و نا کسی را به سر دارد. کنار هر خیابان و زیر هر درختی می‌ایستد، بدتر از یک فاحشه، به مردم پول می‌دهد که با او بخوابند. احساس خیانت شده را دارم، احساس فردی مطرود و بی‌غیرت!»

خدا درد درونی خود را پنهان نمی‌کند. از زبانی شوک آور استفاده کرده، اسرائیل را به «جمازه‌ای تندرو» تشبیه می‌کند «که به اطراف می‌دود، به خری وحشی که به صحرا عادت دارد، و باد را در دردمشام خود پر می‌کند. در این شور و حرارتی که دارد، چه کسی می‌تواند او را مانع شود؟»

انگار که کلام به جهت بیان درد و رنج خدا بیش از اندازه ضعیف است، از این رو نیز، او از پیغمبری شجاع به نام هوشع می‌خواهد که همچون تمثیلی زنده عمل کند. به فرمان خدا، هوشع با گومر ازدواج کرد، زنی که آوازه بدکارگی او همه جا را پر کرده بود. از آن پس زندگی او همانند سریال‌های روزانه تلویزیونی بود. بارها و بارها گومر به پرسگی افتاد، عاشق مردی دیگر شد و به دنبال او رفت. دیگر خانه نیامد. و هر بار خدا، به شکلی عجیب به هوشع فرمان می‌داد که او را به منزل قبول کند و ببخشد.

خدا از داستان هوشع استفاده کرد تا احساسات جریحه دار شده‌اش را بیان دارد. در آن روزهای شکوفایی عشق خدا به اسرائیل، از زبان او می‌شنویم که این عشق را به یافتن انگور در بیابان تشبیه می‌کند. ولی زمانی که اسرائیل بارها و بارها به اعتماد او خیانت کرد، مجبور بود که خفت و خواری عاشقی زخمی را متحمل گردد. به کلام پر از درد او گوش کنید: «برای افرایم همانند کپک هستم، برای قوم یهودا همانند پوسیدگی»

این تصویر قوی از عاشق خیانت شده به خوبی نشان می‌دهد که چرا خدا در صحبت خود به انبیا چنین برمی‌آید که انگار هر چند ثانیه به ثانیه «فکر خود را عوض می‌کند». خود را برای معدوم کردن اسرائیل آماده می‌کند، ولی درنگ! خدا اشک به چشمان دارد؛ آغوش خود را باز کرده است؛ نه! باز به لحنی شدید، مجازات را اعلان می‌دارد. این تغییر حالت خدا، تنها توسط عاشقی زخمی و خیانت شده قابل درک است و بس.

سخنان انبیا همانند دعوی عاشقان است که از پس دیوار نازک آپارتمان بغلی به گوش می‌رسد. یکی از همسایگان من به مدت دو سال چنین دعوی را تحمل کرد. در بهمن ماه، زن می‌خواست که شوهر خائن خود را با دو دست خود خفه کند. در اسفند ماه او را بخشید و دوباره به خانه پذیرفت. در اردیبهشت تقاضای طلاق کرد. در شهریور جلوی پرونده را گرفت و از شوهر خود خواست که به منزل برگردد. برای این زن دو سال طول کشید تا با این حقیقت زشت روبرو شود که عشق او برای همیشه رد شده است.

و این دقیقا همان روند خشم، غصه، بخشش، حسادت، محبت، و دردی است که خدا خود در آن افتاد. انبیا نشان می‌دهند که خدا چگونه به دنبال زبانی است، هر زبانی، که بتواند با آن قوم خود را حالی کند. درست همانند همسایه من که تلفن شوهر خیانت کرده را جواب نمی‌داد، خدا نیز به انبیا می‌گفت که دیگر به دعا‌های اسرائیل گوش نخواهد داد. درست به همان شکل که همسایه من نرم می‌شد، دل خدا نیز نرم شده و از قوم می‌طلبید که از سر نو شروع کنند. برخی مواقع چنین به نظر می‌رسید که محب و خشم او با هم مصادم گشته‌اند. ولی نهایت تمامی راهها به بن‌بست کشید و خدا به این نتیجه رسید که دست بردارد: «بخاطر گناه قوم، من دیگر چه می‌توانم بکنم؟»

دوست من «ریچارد» از زمانی صحبت می‌کرد که خدا چگونه «به او پشت کرد.» و می‌گفت که در آن زمان احساس فرد خیانت شده را داشته است؛ دقیقا همان احساسی که در زمان جدایی ناگهانی نامزدش از او، به ریچارد دست داده بود. لیکن انبیا و به ویژه هوشع، یک پیام را بیش از همه سعی به گفتن دارند: خداست که به او خیانت شده. این اسرائیل بود که به دنبال هوسهای خود رفت، نه خدا.

انبیای اسرائیل یأس خود را از خدا قویاً بیان می‌کردند و او را به کناره‌گیری، اهمیت ندادن و سکوت متهم می‌نمودند. ولی زمانی که خدا سخن گفت، احساسات او چنان جاری شد که تا قرن‌ها روان بود. شخص مایوس شده در این وسط خدا بود.

«دیگر چه می‌توانم بکنم؟» سؤال تیز و نیشدار خدا از «ارمیا»، مشکل خدای قادر مطلقى بیان می‌دارد که جا را برای آزادی باز گذاشته است. لک‌لک در آسمان فصول خود را می‌شناسد، اقیانوس روی برنامه‌ای مرتب جزر و مد می‌کند، برف همیشه قله کوه‌های سر به فلک کشیده را می‌پوشاند، لیکن بشر در این طبیعت خدا به هیچ چیز مانند نیست. خدا نمی‌تواند او را کنترل کند. با اینحال آنها را کنار هم نمی‌تواند بگذارد. بشر را نمی‌تواند از ذهن خود بیرون کند.

شکل بفشی به پاسخ

۱- متون مذکور از کتاب مقدس و مطالعه مقاله یانسی، در رابطه با اشتیاقی که خدا در عهد عتیق به جهت صمیمیت دارد، بر نظر شما چه تأثیری گذارده است؟

۲- دعایی را به قلم کشید که در آن به گناه خود مبنی بر رد کردن خدا در طول سالیان اعتراف دارید. و او را بخاطر این علاقه شدیدی که به جهت صمیمیت و نزدیکی با شما دارد، تمجید کنید؛ علاقه‌ای که حتی در زمان عصیان و سرکشی شما هم کماکان باقی بود.

بمات موضوع

۱- زمانی که داستان رد شدن مداوم خدا را از جانب انسانها می‌خواندید، چه احساسی به شما دست داد؟ و نیز در مورد علاقه‌ای که خدا به جهت ایجاد رابطه‌ای صمیمی با مخلوقات خود دارد؟

۲- در مقابل رنج و دردی که خدا به جهت ما تحمل کرده است، ما چه باید بکنیم؟

۳- عهد عتیق محبت خدا را هم «سرسخت» و هم «ملایم» تصویر می‌کند. اگر تعاقب دائمی ما به جهت ایجاد رابطه‌ای نزدیک و تمایل او به بخشیدن، جنبه ملایم آن را نشان می‌دهد، چه وقایعی از تاریخ اسرائیل نشان دهنده جنبه سرسخت اوست؟

۴- آیا شده است که وسعت رفتارهای سخت خدا را به سؤال کشید؟ اگر شده است، با این دانشی که در رابطه با علاقه او به صمیمی شدن دارید، در مقابل این سؤال چه جواب می‌دهید؟

۵- یانسی از زبان خدا می‌گوید: «کند بودن من در عمل نشانه رحمت است، نه ضعف.» آیا این سخن او با کتاب مقدس مطابقت دارد؟ چرا و چرا نه؟ ما امروزه چگونه می‌توانیم از خدا سوءاستفاده کنیم؟

۶- خدا در عهد عتیق با مشکل گناه به چه طریق موقتی برخورد نمود؟

۷- وقایع عهد عتیق، وقایع عهد جدید را چگونه از پیش تصویر می‌کند؟

۸- اگر مکاشفات عهد عتیق را نمی‌داشتیم، آگاهی ما از خدا، بشریت، مسیح، و نجات چگونه متفاوت می‌شد؟

۹- عهد عتیق از خدایی سخن می‌گوید که با قوم خود عذاب می‌کشد. آیا به نظر شما ممکن است که خدا عذاب نکشد؟ اگر چنین است، چگونه؟

۱۰- آمدن خدا به دنبال ما، علیرغم رد شدن مداوم او از جانب ما، بالاترین شکل محبت را نشان می‌دهد. از این مدل او در روابط روزانه خود چگونه می‌توانیم تبعیت کنیم؟ در ازدواج‌هایمان؟ در خانواده‌هایمان؟ در کلیساهایمان؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- مطالعه این موضوع بر نظر اصلی شما چگونه اثر کرده است؟ افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این اثرات در چه طرقی ممکن است بر زندگی شما تأثیر کند (رفتار، منش، غیره؟)

۳- خود را متعهد کنید: اهدافی به جهت رشد ایمان خود تعیین و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا من:

موضوع ۴

خدا در عهد جدید**مرور کلی موضوع**

اگر تا بحال از محبتی که خدا به شما دارد، شک داشتید، در پایان این موضوع یقین خواهید داشت که خدا شما را دوست دارد و برای شما ارزش زیادی قائل است! عهد جدید از خدایی سخن می‌گوید که دست به هر کاری می‌زند تا راه را برای ما به جهت داشتن رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با او باز کند. در این موضوع امید عظیمی را که خدا از طریق کار پسر خود و حضور روح القدس عرضه می‌دارد، به امتحان خواهیم کشید. و در این روانه:

- خواهیم دید که خدا چگونه از آغاز تا بحال به دنبال ایجاد رابطه با بشر بوده است
- وسعت محبتی را که خدا متجلی می‌کند، خواهیم دید و اینکه چگونه ما را قادر می‌سازد تا در مقابل این محبت پاسخ گوئیم.
- صمیمیتی را که مسیحیان با خدا بخاطر آمدن عیسی و فرستاده شدن روح القدس تجربه می‌کنند، خواهیم دید.
- بر تکمیل این صمیمیت با خدا متمرکز خواهیم شد، صمیمیتی که در موقع دیدن خدا و رویارویی با او به وقوع خواهد پیوست.

هدفم موضوع

تفاوت اساسی عهد عتیق و عهد جدید چیست؟ وقایع و موضوعاتی که در عهد عتیق نگاشته شده‌اند، ما را چگونه به جهت تعالیم عهد جدید آماده می‌سازند؟ بر اساس عهد جدید، خدا چه کرده است تا ما بتوانیم با او رابطه‌ای نزدیک و ابدی داشته باشیم؟ مزیتی که مسیحیان نسبت به مقدسین عهد عتیق دارند، چیست؟ زندگی و مرگ عیسی، خدا را چگونه به طریقی جدید بر ما آشکار کرد؟ نقش روح القدس در صمیمیت و رابطه نزدیک ما با خدا چیست؟ صمیمیت و نزدیکی حقیقی با خدا چگونه می‌تواند در زندگی شما صورت واقعیت به خود گیرد؟

کوچک ولی مقوی (علت گنجائیدن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند..)

«اگر من خدا می بودم، زحمت عهد جدید را به خود نمی دادم. به آن گروه وامانده نگاه می کردم و می گفتم: هر چه از دست شما کشیدم، دیگر کافیست!»

«مسیح هم در هسته مرکزی عهد عتیق قرار دارد و هم عهد جدید.»

«اگرچه موسی با خدا صحبت کرد، لیکن ما از طریق عیسی و روح القدس، می توانیم با خدا از صمیمیت و نزدیکی بیشتری برخوردار گردیم.»

«کاشکی با عیسی زندگی می کردم و با او همانند شاگردان هم صحبت می شدم. واقعا چگونه می توانم با کسی که نمی بینم و لمس نمی کنم، رابطه ای صمیمی و نزدیک برقرار سازم؟»

«مقدسین عهد عتیق به آینده و به ظهور مسیح موعود چشم داشتند، ولی حتی تصور هم نمی کردند که خدا، خود، مسیح و رهاننده آنها خواهد بود و جسم پوشیده به صورت انسان ظاهر خواهد شد و محبت خود را به شکلی بی نظیر در مقابل چشم همگان خواهد گذاشت.»

«اگر عیسی می خواست با ما رابطه ای نزدیک داشته باشد، پس چرا رفت؟»

نمونه به جهت مطالعه

منصور

دو سال پیش که به این مجتمع آپارتمانی نقل مکان کردید، همیشه می خواستید که به نحوی با برخی از همسایه ها آشنا شوید و آنها نیز شما را بشناسند. وه که زمان چقدر سریع می گذرد! معمولا زمانی که به طرف ماشین خود می روید، کسی از کنار شما رد می شود، ولی حتی وقت این را هم نداشته اید که خود را معرفی کنید چه برسد به اینکه بخواهید آنها را بشناسید. این نیست که نمی خواهید

همسایه‌هایتان را بشناسید، حتی عذر و بهانه تراشی هم نیست. شما واقعا می‌خواهید با آنها رابطه برقرار کنید، ولی به هر حال تا بحال اتفاق نیافتاده است.

بلاخره، بعد از ظهر یک روز جمعه، در پارک کنار مجتمع با همسایه آپارتمان بغلی‌تان باز روبرو می‌شوید. ولی این بار خجالت را بجان خریده و بعد از دو سال از کنار هم گذشتن، خود را به او معرفی می‌کنید و بین شما و منصور صحبت گل می‌اندازد.

وقتی از شما در رابطه با کلیسایتان می‌پرسد. از تعجب زبانتان بند می‌آید. کنجکاو هستید که بفهمید از کجا این موضوع را فهمیده است. منصور به شما می‌گوید که شما را کتابمقدس به دست روزهای یکشنبه غروب موقع سوار شدن به ماشین می‌دیده و به دنبال آن شما را با سوآلاتی که در مورد مسیحیت دارد، بمباران می‌کند. او نسبت به کنجکاوی خود عذر می‌خواهد، ولی صادق بودن خود را در این مورد معترف می‌گردد و می‌گوید که مدتهاست که در جستجوی خداست. ولی انگار خدا کاری به کاری او ندارد! چرا پیدا کردن خدا اینقدر مشکل شده است؟

در دل شما این هیجان هست که وسعت محبت خدا را نسبت به منصور و آنچه را که برای ایجاد رابطه با او انجام داده است، توضیح دهید. ولی چگونه؟

شهین

دو ماه گذشته برایتان مملو از شور و هیجان بوده است، چرا که علاقه شهین نسبت به خدا در دو ماه گذشته به شکل عجیبی خود را نشان می‌دهد. یکی از اعضای کلیسای خانگی شما، شهین را به مسیح هدایت کرد و از آن به بعد همیشه به کلیسای خانگی شما آمده است. به نحوی به شهین غبطه می‌خورید. شما هم می‌خواستید که همانند او نسبت به مسیح اینقدر شور و هیجان داشته باشید. شما مثلا رهبر این کلیسای خانگی به شما می‌روید! ولی نه به اندازه او هیجان دارید و نه شجاعت. با اینحال شاهد رشد روحانی او بودن، دل شما را مالا مال از هیجان می‌کند.

روزی در خلال جلسه خانگی شهین سوآلی را مطرح می‌کند که تا به حال روی آن فکر نکرده بودید: «دو هفته پیش، عهد عتیق را تمام کردم و الان اناجیل را می‌خوانم. واقعا نمی‌توانم تفاوتی را که بین خدای عهد عتیق و عیسای عهد جدید وجود دارد، هضم کنم. چه تفاوت شگرفی! ایندو به همدیگر چگونه مربوط می‌شوند؟ منظورم این است که در عهد عتیق خدا بسیار سخت و عادل به نظر می‌رسد، همیشه قانون و مقررات وضع می‌کند و داوری می‌نماید. ولی در عهد جدید، عیسی به نظر بسیار رحیم

و مهربان می‌آید. کدامیک از این دو درست است؟ می‌دانم که به نحوی هر دو یکی هستند، ولی آنطور که معلوم است با هم بسیار تفاوت دارند.»
جواب شهین را چگونه می‌دادید؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

همانطور که در موضوع قبلی هم دیدیم، داستان عهد عتیق، داستانی بد و مصیبت‌بار است. داستان عصیان بشر بر علیه خداست. ولی در عین حال نقشه بدل این شرارت نیز راه خود را باز کرده و به پیش می‌رود: تلاش بدون وقفه خدا برای اینکه بشر را باز به جانب خود برگرداند. خدا در انجام این تلاش و باز گردانیدن مخلوقات منحرف، عزم خود را بر این می‌گذارد که قوم بخصوصی را آماج شفقت خود قرار دهد. قوم اسرائیل عروس محبوب اوست، کسی که دل خدا به او راغب است و از طریق آنها بزرگی و عظمت محبت خود را به دنیا نشان خواهد داد.

متأسفانه اسرائیل علاقمند نیست که به خدا وفادار باقی بماند. آتش هوسی غیرقابل اطفاء نسبت به خدایان دیگر در وجود او زبانه می‌کشد. خدایی که او را آفرید، انتخاب کرد، احتیاجات او را فراهم کرد، محبت خود را بر آنها نثار نمود، از جانب او دست رد بر سینه‌اش خورد. مهم نیست که خدا با این عروس خود به نرمی و یا سخت رفتار کند، او کماکان به دنبال هوسهای خود به پرسگی می‌رود.

دوره عهد عتیق با اعلانی بسیار دراماتیک به ملاکی نبی به پایان می‌رسد: «اینک من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. و او دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبدا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.» (ملاکی ۴: ۵ و ۶). در انتهای عهد با این واقعیت روبرو هستیم: تاریخ هزاران ساله شرارت و بیرحمی بشر نشان داده است که اگر به حال خود گذاشته شود، به دنبال خدا نخواهد رفت و به هر کاری دست خواهد زد که از او دوری نماید. در انتهای عهد عتیق این حس در ما هست که خدا همانند دلدادده‌ای زخمی در بازگردانیدن دلدار خود راه دیگری برایش باقی نمانده است.

از انتهای عهد عتیق به بعد، به مدت چهارصد سال، انبیا ساکت‌اند. معه‌ذا اسرائیل نمی‌تواند نه خطر نزول داوری الهی را از سر برون کند و نه امید ظهور مسیح موعود را.

چهارصد سال بعد، خدا با فرستادن پیغمبری که روح و قوت ایلیا را داشت، سکوت را می شکند (متی ۱۱: ۱۴، لوقا ۱: ۱۷). پیام یحیای تعمید دهنده در تپه‌های یهودیه طنین می‌اندازد: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است. من شما را به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیست؛ او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.» (متی ۳: ۲، ۱۱، ۱۲)

پیام یحیی این است که ظهور عنقریب عیسی برای آنها که ایمان آورند، برکت بزرگی خواهد آورد و آنهایی که او را رد کنند، تحت داوری الهی خواهند بود. یحیی با اینکه می‌دانست که خدا مسیح را خواهد فرستاد که قوم او را برهاند، خود او نیز نمی‌فهمید که این مسیح موعود شخص خود خداست که در جسم انسان ظاهر می‌شود. یحیی نمی‌توانست در ذهن خود حلاجی کند که این مسیح موعود - خدا برای برقراری رابطه صمیمی با آنها که ایمان می‌آورند، چه اسرائیلی و چه غیر اسرائیلی، چه خواهد کرد.

عهد عتیق و عهد جدید

عهد یعنی توافقی که کسی با کسی دیگر می‌نماید. عهد عتیق را از این جهت به این نام خوانده‌اند، زیرا به وقایعی مربوط می‌شود که تحت پوشش عهد قدیم ما قرار دارد و این عهد را خدا با قوم اسرائیل بسته است. در ارمیا ۳۱ خداوند وعده می‌دهد که روزی عهدی تازه با قوم خود خواهد بست. (در زیر، به نقل قول عبرانیان از ارمیا ۳۱ توجه کنید.) عیسی در شام آخر سخن از عهد تازه‌ای به میان آورد و گفت: «و همچنین بعد از شام پیاله راگرفت و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.» (لوقا ۲۲: ۲۰). عهد جدید به دوران تازه‌ای اشاره دارد که در آن عیسی طریقی کاملاً تازه به جهت ارتباط با خدا برقرار کرد.

عبرانیان ۱: ۱ - ۳

خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او

عالمها را آفرید؛ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علین بنشست.»

لغات «سلف» و «ایام آخر» اشاره به دوران عهد عتیق و چگونگی رسیدن آن به عهد تازه دارد. طریقی که خدا برای مکاشفه خود استفاده می کرد، چگونه عوض شد؟

پسر خدا که هسته مرکزی مکاشفه عهد جدید است، چگونه توصیف می شود؟ او چه چیزی را به انجام رسانید؟

عبرانیان ۸: ۶ - ۱۳

لکن الان او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که متوسط عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده های نیکوتر مرتب است. زیرا اگر آن اول بی عیب می بود، جایی برای دیگری طلب نمی شد. چنانکه ایشان را ملامت کرده، می گوید: «خداوند می گوید اینک ایامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهم نمود. نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر برآوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می گوید من ایشان را واگذاردم. و خداوند می گوید:

این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود. و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس، زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت. زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحم خواهم فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.

پس چون «تازه» گفت، اول را کهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

چرا به نظر شما اسرائیل در زیر عهد عتیق نسبت به خدا پیمان شکنی کرد؟ (آیات ۷ - ۹)

بر اساس آیات ۱۰ - ۱۲، عهد تازه در رابطه ما با خدا چه چیز تازه‌ای با خود می‌آورد؟

سطح صمیمیت و نزدیکی با خدا را که تحت عهد تازه اینک ممکن گشته است، به شکل خلاصه بنویسید.

دریافت کنندگان وعده‌ها و برکات

یوحنا ۱: ۱ - ۲، ۱۰ - ۱۴، ۱۶، ۱۸

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت. به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.

و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

آمدن عیسی به چه شکل فرصت ما را برای شناخت خدا افزایش می‌بخشد؟

قوم خود عیسی در مقابل او چه عکس‌العملی نشان دادند (آیه ۱۱) و به آنهایی که به او ایمان آوردند، چه اقتداری عطا شد (آیه ۱۲)؟

یوحنا ۱۴: ۱۵ - ۲۰، ۱۶: ۵ - ۷

اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود. «شما را یتیم نمی‌گذارم، نزد شما می‌آیم. بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.

اما الان نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی. ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است. و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم، تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.

صعود عیسی به آسمان، فرصت ما را به جهت برقراری رابطه بیشتر با او چگونه افزایش داد؟

دیگر منابع

«خدا در تعقیب انسان» به قلم جف جونز

عهد جدید و عهد عتیق دو قسمت از یک مکاشفه الهی هستند. عهد عتیق مرد و زن را در آن بهشت اول در زمین قدیم نشان می‌دهد؛ عهد جدید مطلب خود را با رویای آسمان جدید و زمین جدید به پایان می‌برد. عهد عتیق بشری سقوط کرده را تصویر می‌کند که دیگر در آن وضعیت بی‌گناه خود نیست و از خدا جدا می‌باشد. عهد جدید مومنین را افرادی توصیف می‌کند که از طریق قربانی مسیح، دوباره به وضعیت اول خود بازگشته‌اند. عهد عتیق سخن از رهاننده‌ای می‌کند که انسانها را از چاه محکومیت نجات خواهد داد. عهد جدید مسیح را «آن رهاننده» معرفی می‌کند؛ کسی که نجات را برای ما خریده است. بخش زیادی از عهد عتیق بر سیستم قربانی حیوانات متمرکز است که در آن برای گناه به شکل موقتی چاره پیدا بود. در عهد جدید، مسیح به عنوان فردی معرفی می‌گردد که آمد و به تمامی قربانیها پایان داد و خود آن قربانی کامل و غائی شد. در عهد عتیق، پیشگویی‌های مختلفی

در رابطه با ظهور مسیح وجود دارند. در عهد جدید می‌بینیم که این پیشگوییها چگونه در زندگی عیسی جامه عمل پوشید؛ در «پسر ابراهیم و پسر داوود» (متی ۱: ۱). همانطور که آگوستین، ۱۵۰۰ سال قبل گفته است: «عهد جدید، عهد عتیق را دربردارد و عهد عتیق در عهد جدید تشریح می‌شود.»

دائرةالمعارف کتابمقدس

خدا در تعقیب انسان

به قلم جف جونز

اگر می‌توانستید کسی را به شام دعوت کنید، آن شخص چه کسی می‌بود؟ هر که می‌خواهد، باشد. سر میز شام در مورد چه چیزی صحبت می‌کردید؟ چند لحظه روی این مطلب فکر کنید. اگر دنبال کتابهای هیجان انگیز هستید، شاید برای این شام «مایکل کریکتون» و یا «تام کلنسی» را انتخاب کنید. «کنی جی» و یا «ویتی هیوستن» شاید انتخاب افرادی باشند که به موسیقی عشق می‌ورزند. در مورد «ملکه الیزابت» و یا «کلیتون» چطور؟ برای ورزشدوستان شاید «مایکل جوردن» بهترین انتخاب باشد. راستی چه کسی را انتخاب می‌کردید؟

برای انجام چنین شامی چه بهایی باید داد؟ حتی یک قدم فراتر رویم، برای اینکه بتوان با این میهمان دوستی برقرار کرد، چه باید بکنیم و برایمان چقدر تمام خواهد شد؟ برای بسیاری از ما، خوردن شام با چنین فردی، خود دور از تصور است، چه برسد به اینکه با او دوستی و رابطه نزدیک برقرار کنیم. حتی اگر می‌توانستیم شماره تلفن او را هم بگیریم، به هیچ عنوان ما را به او وصل نمی‌کردند. هر چقدر هم که تلاش می‌کردیم، باز مایوس و دست از پا درازتر برمی‌گشتیم. و اگر شانس با ما یاری نمی‌کرد، این امکان بود که به علت ایجاد مزاحمت توقیف هم شویم. برای ما حتی راه اینقدر هم باز نیست که دو کلمه با چنین شخصی صحبت کنیم. داشتن خواب و خیال در این باره شیرین است، ولی چکنم که هیچوقت روی واقعیت را به خود نمی‌گیرد.

با این وجود، طریقی هست که چنین ضیافت شامی واقعا صورت پذیرد ... و برای همه امکان دارد، به شرطی که قدم اول را خود او بردارد. شاید بعد از صحبت‌های بالا، گفتن این سخن به نظر دیوانگی باشد، ولی می‌تواند اتفاق بیافتد. چند لحظه در خیال، تصور کنید که برای صرف این شام «مایکل جوردن» را انتخاب کرده‌اید. به هیچوجه برای شما مشکلی نمی‌بود که به راحتی از نرده‌های آهنی حیاط خانه او رد شوید و از خط محافظین عبور کرده، وارد ساختمان گردید، به شرطی که او، خود شما را دعوت کرده باشد و بسیار هم مشتاق، که با شما ملاقات کند. اگر او از شما دعوت می‌نمود که به منزل او بروید و مدتی را جهت شناخت او، با او زندگی کنید، دیگر برای شما هیچ مانعی به جهت دستیابی کامل به او باقی نمی‌ماند. بیاید فرض کنیم که «مایکل جوردن» حتی از دعوت به شام هم فراتر رود. اگر مایکل به جهت نزدیک بودن به شما، خانه دست راستی منزل شما را بخرد و به آنجا نقل مکان کند، چطور؟ و به کلیسای شما پیوندد تا با هم کلام خدا را مطالعه کنید و دعا نمایید. شاید

حتی پنج میلیون دلار به شما هدیه بدهد که دیگر مجبور به کار نباشید و بتوانید با او بیشتر وقت صرف کنید. در حیاط پشت خانه، زمین بستکبال بسازد که روزی دوبار با هم بستکبال بازی کنید. به عقل جور در نمی‌آید، اینطور نیست؟ شاید. ولی نامعقولتر از هر چیز، داستانی است که همه ما با آن آشنا هستیم. حقیقت این است که شخصی بسیار مهمتر و بالاتر از «مایکل جوردن» خود را به زحمت انداخته و حتی خود را به آب و آتش زده که با شما رابطه برقرار کند. چرا خدا تصمیم بر این گرفته که ما را اینچنین دوست بدارد؟ جواب این سؤال را تنها خود او می‌داند. ولی ما را اینچنین دوست دارد.

خدا چنین به دنبال انسان است و تمامی مطلب کتاب مقدس هم همین است. در عهد عتیق خدا را می‌بینیم که علیرغم سرکشی‌های مداوم قوم اسرائیل، کماکان به دنبال آنهاست. خدا خود را به هزاران زحمت انداخت تا با قوم خود رابطه برقرار کند. با این وجود عهد جدید پهنه داستان را وسیعتر می‌کند. قسمت اعظم عهد جدید داستان خداست که به دنبال تمامی انسانها می‌باشد و شما را نیز شامل می‌شود. در مقایسه، عهد عتیق در مقابل عهد جدید به کلی از رنگ و رو می‌افتد.

من چه باید به خدا تقدیم دارم؟

هیچ چیز. چرا باید خدا عزم خود را بر آن گذارد که با من رابطه‌ای نزدیک و صمیمی ایجاد کند؟ این را فقط خود او می‌داند. ولی یک چیز را در مورد داستان عهد جدید به یقین می‌توان ابراز داشت: خدا چنان به دنبال چنین رابطه‌ای است که برای محقق گردانیدن آن، تا به حد خجالت‌باری پیش رفت. و امروز نیز به دنبال همان است. مقدسین عهد عتیق، افرادی چون موسی و داوود، به فرصتی که من و شما اینک به جهت توسعه رابطه‌ای صمیمی با خدا داریم، حسودی می‌کردند. حتی مروری سریع هم از وقایع بزرگ داستان عهد عتیق این مطلب را متجلی می‌سازد.

بیاید اندکی وقت دهیم و ببینیم که خدا در عهد جدید چه بعدهای جدیدی را باز کرد و بدان وسیله انسانها را در این رابطه آنها با او، در مقایسه با افراد خدا پرست عهد عتیق، صدها سال نوری جلو انداخت. این داستان نشان می‌دهد که خدا برای برقراری رابطه‌ای نزدیک با من و تو دست به هرکاری می‌زند.

عیسی به زمین می‌آید: تبسم

اولین واقعه بزرگ عهد جدید اساسی‌ترین آن هم هست. در ازل خدا کاری باور نکردنی انجام داد. او انسان شد. در کلمات فیلیپیان ۲ چنین می‌خوانیم:

پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود. که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

چه تصمیم باور نکردنی! پسر خدا، شخص دوم تثلیث اقدس، به زمین آمد و جسم انسانی گرفت. عیسی، خدایی که در آسمان در آن محیط کامل حکمرانی می کرد، جایی که نه گناه بود، نه غم بود، نه عذاب بود و نه مرگ. تنها کسانی می توانستند به حضور او شرفیاب شوند که حاکمیت او را به دیده می پذیرفتند و در مقابل قدرت او سر تعظیم فرو می آوردند. او تمامی آن را ترک کرد، انسان شد، و در طویله کوچک در یک خانواده فقیر به دنیا آمد.

این تصمیم چگونه گرفته شد؟ نمی دانیم. شاید، هنگام خلقت، زمانی که شخصیت های تثلیث با یکدیگر سخن می گفتند («بیاید انسان را موافق و شبیه خود بسازیم.»). مطمئناً فرشتگان چه این صحبت را شنیده و چه با نتیجه این صحبت روبرو شده باشند، در هر حال، از شنیدن این خبر بر جای مات مانده بودند. خدا خود را تا آن حد پایین می آورد که انسان می شد. آسمان را برای زمین مملو از گناه ترک می کرد، زمینی پر از افرادی که بر علیه اقتدار او عصیان کرده بودند و اجازه دادند تا گناه و مرگ، خلقت او را به فساد و تباهی کشد.

برای ما تصور آنچه که فرشتگان احساس و تجربه کردند، سخت است. ما انسان هستیم. گناهکاریم. برای ما البته که به نظر بد نمی آید. ولی برای خدایی کامل، در میان انسانها زندگی کردن اتفاقی نامعمول بود. آنچه که خدا را دفع می کند، گناه است، نه تو شخص گناهکار.

بهترین مثالی که در این زمینه می توانم بیاورم، زیاد هم خوشایند نیست. سوسکها را در نظر آورید. می دانم که چندستان می شود، ولی بخاطر ادای حق مطلب لطفاً لحظاتی به این حشره کوچک فکر کنید. فرض کنید که در منزل شما سوسک هست. (اگر در تگزاس و یا در تهران زندگی می کنید، این صحنه زیاد هم نباید برایتان غریب باشد!) آدم چندشش می شود. دوست ندارید حتی یکی از آنها هم در منزلتان باشد. ولی در عین حال مهربان هم هستید. می دانید که مرگشان به زودی فرا می رسد. سم پاشان را خبر کرده اید. در طول این هفته، نسبت به این حشرات کوچک بیشتر احساس دلرحمی می کنید و نمی خواهید که بمیرند. ولی چه می توانید بکنید؟ هرچه که از دستتان برمی آید، انجام می دهید. خم شده با آنها صحبت می کنید، ولی به محض دیدن شما هر کدام به طرفی فرار می کنند.

حرف شما را نمی‌توانند بفهمند. برای کمک به این سوسکها فقط یک راه باور نکردنی وجود دارد، اینکه شما هم سوسک شوید و در میان آنها زندگی کنید، در غذای آنها شریک شوید و آنچه را که می‌کنند، شما نیز انجام دهید. تنها بدین طریق شاید بتوانید با آنها ارتباط برقرار کنید و از خطری که در کمین آنهاست، آنها را آگاه نمایید و نجاتشان دهید.

زمانی که مسیح جسم پوشید و عزم خود را بر آن قرار داد که در میان ما زندگی کند، کاری انجام داد که در تصور هیچکس نمی‌گنجید. در نظر خدا، گناه کریه‌تر از میلیونها سوسک است. ولی با این حال او آمد. درست است که گناه کراحت او را برمی‌انگیزاند، ولی او گناهکار را دوست دارد. او آمد، برای اینکه می‌دانست که برای داشتن رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با من و شما طریق دیگری وجود ندارد. او چرا باید برای من و شما به چنین کاری دست زند؟ باز، فقط خودش می‌داند. ولی در هر حال اینکار را کرد. و زمانی هم که چنین کرد، در شخص خود متجلی کرد که خدا چگونه شخصی است. زمانی که عیسی را می‌بینیم، خدا را می‌بینیم. عبرانیان ۱: ۳ - می‌گوید: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علین بنشست.»

مهمترین مکاشفه خدا در طول تمامی تاریخ ما، زمانی است که خدا تصمیم گرفت به شخصه نزد ما بیاید و خود را آشکار سازد. ما از آن جهت می‌دانیم که او همانند چیست، چرا که نزد ما آمده است. من و شما دیگر نمی‌توانیم او را ببینیم، ولی نوشته‌های عهد جدید را داریم که از آمدن او با ما صحبت کند و به ما معلوم دارد که از چه چیزی خنده‌اش می‌گیرد و با چه چیزی اشک می‌ریزد و چگونه عصبانی و دلشاد می‌شود. بخاطر عهد جدید است که می‌دانیم از ما چه می‌خواهد و برای ما چه دارد. آمدن مسیح در جسم انسانی، خدا را به شکلی بسیار اساسی و در عین حال شخصی متجلی نمود. و این گامی بود که راه ایجاد ارتباط با او را آسفالت می‌کرد تا من و شما بتوانیم با او در رابطه‌ای نزدیک بسر ببریم، چرا که هدف اصلی از تجسم او، به همین منظور است که خود، ما را به واقعه بزرگ دیگر می‌کشانند.

عیسی می‌میرد و دوباره از مرگ زنده می‌شود

همه ما می‌دانیم که عیسی مرد و زنده شد. ولی چقدر شده که وقت دهیم و به عجب و عظمت این کار او فکر کنیم. زمانی که مسیح به زمین آمد، آمدن او به جهت گذرانیدن تعطیلات نبود. او از آمدن خود هدفی داشت؛ اینکه برای گناهان جهان جان خود را فدا کند. «زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.» (مرقس ۱۰: ۴۵). من و شما بردگان گناه بودیم و تقدیر ما با مرگ رقم زده شده بود. ولی خدا آمد تا ما را بازخیرد نماید و جان خود را بخاطر ما همانند فدیة بگذارد. او مرد تا بدینوسیله مجازات گناهان من و تو را بر خود گیرد و هر چه را که جهت شروع رابطه با او مانع ایجاد می‌کند، بردارد.

در زیر لیست کوتاهی هست که نتایج مرگ او را در زندگی ما که به او ایمان آورده و پیام نجات او را پذیرفته‌ایم، نشان می‌دهد. بیایید به این لیست نگاهی بیاندازیم. اگر این لیست دهان شما را از پیشقدم شدن خدا و کاری که انجام داده است، به تحسین و نمی‌دارد، هیچ چیز دیگر نخواهد توانست!

(۱) خشم خدا به شکل کامل فرو نشست. عیسی به عنوان جانشین به جهت گناهان من و تو

مرد و بدین ترتیب مجازات ما را بر خود گرفت. (رومیان ۳: ۲۱ - ۲۵)

(۲) گناهان ما به شکل کامل بخشیده شده است تا ما بتوانیم با خدا رابطه‌ای کامل داشته

باشیم. (متی ۲۰: ۲۸، ۲۶: ۲۹)

(۳) ما در حضور خدا صالح اعلان شده‌ایم و از جانب خدا مطمئن هستیم که ما را به بلوغ

روحانی و صالحیت عملی خواهد کشانید (رومیان ۵، فیلیپیان ۱: ۶)

(۴) ما از نظر روحانی زنده گشته‌ایم (تیتس ۳: ۵)

(۵) به عنوان فرزندان خدا به خانواده الهی پذیرفته شده و با مسیح هم‌ارث گشته‌ایم (افسیان

۱: ۵، غلاطیان ۴: ۵، یوحنا ۱: ۱۲، رومیان ۸: ۱۵)

(۶) از یقین حیات جاودان برخورداریم (یوحنا ۱۰: ۲۸ - ۲۹، رومیان ۸).

(۷) ما دیگر هرگز تنها نخواهیم شد. خدا همیشه با ما خواهد بود (عبرانیان ۱۳: ۵).

(۸) روح خدا در ما ساکن شده است. او در ما زندگی می‌کند. (رومیان ۵: ۵، افرنتیان ۲: ۱۲).

(۹) ما به شکل کامل به خدا دسترسی داریم و هر وقت که بخواهیم، می‌توانیم به تخت او

نزدیک گردیم (عبرانیان ۱۰: ۱۹ - ۲۲).

(۱۰) ما هر آنچه را که به جهت زندگی و دینداری لازم داریم، در عیسی مسیح از خدا

گرفته‌ایم (۲ پطرس ۱: ۳).

برای خود لیستی است، اینطور نیست؟ تازه ما آن را کوتاه کرده‌ایم. مرگ مسیح در روی صلیب به این معنی است که موانع اصلی جهت ایجاد رابطه با خدا از میان برداشته شده است. خدا کاری را که حتی در تصور هم نمی‌گنجید، انجام داد. او آمد و مرد تا من و شما جهت ارتباط با او از هر فرصتی برخوردار باشیم. ولی داستان در اینجا به پایان نمی‌رسد، بهتر هم می‌شود!

عیسی صعود می‌کند و روح القدس نزول می‌نماید

عیسی قبل از اینکه به آسمان صعود کند و در مقابل چشم شاگردان در ابرها ناپدید گردد، با آنها زمانی را سپری کرد و در خلال آن، به آنها آنچه را که در حال وقوع بود، توضیح داد. او آنها را با این سخنان تسلی داد: «من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است.» (یوحنا ۱۶: ۷). آیا می‌توانید خود را جای یکی از آن شاگردان بگذارید: «چی؟ برای من مفید است؟ چطور ممکن است که رفتن تو برای من مفید باشد؟ از این حرف انتظار داری دلگرمی داشته باشیم؟» ولی عیسی به توضیح خود ادامه می‌دهد: «زیرا اگر نروم، تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد.»

مطمئن هستم که شاگردان در باره هویت این تسلی دهنده هیچ فکری نداشتند. بعدها می‌فهمیدند که مسیح در مورد روح القدس صحبت می‌کند. عیسی درست قبل از صعود خود به آسمان به آنها گفت که در اورشلیم بمانند تا روح القدس بر آنها نازل شود. و آنها منتظر شدند. در روز پنطیکاست، درست یک ماه و چند روز بعد از صعود عیسی به آسمان، روح القدس در قدرت آمد و در کلیسا و فرد فرد مومنین که کلیسا را تشکیل می‌دهند، ساکن شد.

این واقعه در تاریخ دنیا حقیقتاً از عظمت والایی برخوردار است. شاید برای من و شما که در دوره عهد جدید زندگی می‌کنیم، عظمت این واقعه زیاد هم مشهود نباشد، ولی برای ایماندار عهد عتیق این واقعه چنان بود که او را مثل برق زده‌ها بر جای خشک می‌کرد و چشمان او را از بهت و تعجب، از حدقه بدر می‌آورد. در عهد عتیق مکان خدا در روی زمین صرفاً به یک نقطه متمرکز و محدود بود؛ قسمت قدس الاقداس معبد. همه می‌دانستند که قدس الاقداس محل سکونت خداست و در آنجا می‌توانند با او ملاقات کنند. و ورود به آن قطعه زمین کوچک برای هر کسی امکان نداشت. در واقع فقط یک نفر می‌توانست به آن محل وارد شود؛ کاهن اعظم. و آنها فقط سالی یکبار! در روز کفاره کاهن اعظم برای گناهان اسرائیل قربانیا تقدیم می‌کرد و در آن موقع وارد قدس الاقداس می‌شد تا برخی از دستورات خدا را به جهت آن روز به انجام برساند. از آنجا که آن مکان از قدوسیت زیادی برخوردار بود، کاهن اعظم اگر کار اشتباه می‌کرد و یکی از قوانین قدس الاقداس الهی را

می شکست، همانجا و آن لحظه می مرد. قدس الاقداس دیگر جای شوخی نبود! در واقع روایات یهود حاکی از آن است که لاویان ردای کاهن اعظم را زنگوله دوزی می کردند و به پای او طنابی می بستند. بدین طریق، اگر صدایی از زنگوله ها بر نمی آمد و کاهن در قدس الاقداس می افتاد و می مرد، با طنابی که به پای او بسته بودند، جسد او را از آن مکان بیرون می کشیدند. زیرا اگر کسی از آنها تلاش می کرد که به داخل رود و جسد را بیرون کشد، او هم در جا می مرد!

اینک، قدس الاقداس واقعی قلب من و شماست! خدا در معابد ساخته شده به سنگ ساکن نمی شود، در ما ساکن می شود. ما هم به شکل فردی و هم به شکل جمعی که کلیسا باشد، معبد روح القدس هستیم. پولس در اول قرنتیان می گوید: «مگر نمی دانید که شما خود معبد خدا هستید و روح خدا در شما زندگی می کند؟!» روح خدا در قلب شما سکنی گزیده است و این امر به این معنی است که هر لحظه که بخواهید، می توانید به خدا دسترسی داشته باشید. دیگر زمان آنکه در روی این سیاره فقط یک نفر آنهم سالی یکبار به حضور خدا بتواند داخل شود، تمام شده است. شما اینک می توانید هر زمان که بخواهید به حضور او شرفیاب گردید. چقدر شگفت انگیز!

این مطلب باعث شد که یکی از نویسندگان عهد جدید بنویسد: «پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیاییم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت ما را اعانت کند.» (عبرانیان ۴: ۱۶). لزومی ندارد که در حضور خدا کم رویی کنیم. او در را به شکلی فراخ باز گذاشته و روح خود را در دل های ما قرار داده است. زمانی که به وقایع مهم عهد جدید نگاه می کنیم، می بینیم که خدا جهت برقراری رابطه صمیمی با ما، تا کجاها به پیش رفته است. ولی داستان هنوز به پایان نرسیده! بیایید به واقعه بعدی برویم، به تولد کلیسا.

کلیسا متولد می شود

وقتی که روح القدس آمد، تنها برای این نیامد که در مومنین ساکن شود. او آمد تا در کلیسا سکونت گزیند و ایمانداران را در بدن مسیح قرار دهد. زمانی که روح القدس در روز پنطیکاست آمد، کلیسا تولد یافت.

تولد کلیسا به این معنی است که ما در خانواده خدا قرار گرفته ایم تا در رابطه صمیمی با پدر و دیگر خواهران و برادران خود در مسیح رشد کنیم. در واقع تعلیم عهد جدید حاکی از آن است که ما در رشد رابطه صمیمی خود با یکدیگر، در رابطه صمیمی خود با خدا نیز رشد می کنیم. پولس رسول می گوید که «همچنانکه بدن خود را در محبت بنا می کند»، ما نیز از نظر روحانی رشد می کنیم.

همانطور که هر کس سهمی را که به گردن دارد انجام می‌دهد، یکدیگر را در رشد روحانی تشویق می‌نماییم. از این رو من و شما در رابطه صمیمی خود با خدا تا آنجا رشد می‌کنیم که در رابطه صمیمی خود با دیگر افراد قوم خدا رشد می‌کنیم. آن فرد مسیحی که تلاش دارد تنها با خدا رابطه‌ای صمیمی داشته باشد و خود را از دیگر مسیحیان بدور نگه می‌دارد، خود را می‌فریبد. ما زمانی در نزدیکی به خدا رشد می‌کنیم که در نزدیکی به دیگر افراد قوم خدا رشد کنیم.

یوحنا فرمود: «اگر برادر خود را که در مقابل چشمان خود می‌بینی، دوست نمی‌داری، چگونه می‌توانی از دوست داشتن خدایی لاف بزنی، که به چشم نمی‌بینی؟» طریقی که بدان ما با دیگران مرتبط می‌شویم، طریقی است که محبت ما را نسبت به خدا متجلی می‌کند. داشتن رابطه صمیمی با خدا چیزی به مراتب فراتر از داشتن وقت دعا در خلوت است. صمیمیت و نزدیکی واقعی، در انسان نسبت به دیگران مسئولیت ایجاد می‌کند و محبت نسبت به دیگران را افزونی می‌بخشد. رشد در رابطه‌ای که با خدا و با یکدیگر داریم، در هماهنگی ما با یکدیگر صورت می‌پذیرد.

روابط انسانی در بدن مسیح طریقی بنیادی در دریافت محبت از جانب خداست، چرا که خدا، محبت خود را از طریق دیگران به ما متجلی می‌گرداند. زمانی که در دانشگاه درس می‌خواندم، مصیبت ناگواری بر یکی از اساتید من اتفاق افتاد. دختر او تصادف شدیدی کرد و به شدت زخمی شد و برای مدتی چنین به نظر می‌رسید که زنده نخواهد ماند. این استاد قبل از اینکه کار تدریس در این دانشگاه را بپذیرد، برای سالیانی دراز در کشور هائیتی به خدمت بشارت همت می‌گماشت و بسیاری از دوستان نزدیک او از اهالی هائیتی بودند. بسیاری از افرادی که می‌خواست با آنها صحبت کند، صدها مایل از او دور بودند. اشخاص زیادی جهت دیدن آنها آمدند، ولی زمانی که یکی از دانشجویان آفریقایی به دیدن او آمد، خدا از طریق او به شکلی بی‌سابقه به این استاد خدمت نمود. استاد من این دانشجو را به مدتی زیاد به آغوش کشیده بود و از او بخاطر آمدنش تشکر می‌کرد. احساس می‌کرد که خدا مخصوصاً فردی با پوستی تیره را که شباهت به دوستان هائیتی او داشت، به دیدار او فرستاده است تا بدینوسیله محبت خود را به او نثار نماید. او به محبتی احتیاج داشت که گوشت و پوست داشته باشد و خدا آن را برای او از طریق دانشجویی خارجی فراهم کرد. بیایید از قضیه طفره نرویم و با آن روبرو شویم؛ بعضی اوقات احتیاج به این داریم که کسی ما را به آغوش کشد، بعضی اوقات به صورتی احتیاج داریم که با آن حرف زنیم. دعا بسیار مهم است و جای خود را دارد، ولی در هر حال تجربه‌ای فیزیکی نیست. خدا اغلب محبت خود را از طریق دیگر ایمانداران به زندگی ما فرو می‌ریزد.

اگر در کلیسای محلی با کسی در رابطه‌ای نزدیک بسر نمی‌برید، خود را محروم می‌کنید. خدا دوست دارد که شما را در محیط خانواده خود که کلیسا باشد، محبت کند.

با این وجود، خدا به دنبال آن نیست که فقط با افرادی که عضو خانواده او (کلیسا) هستند، رابطه‌ای صمیمی ایجاد کند. او به دنبال داشتن چنین رابطه با دیگر اشخاص هم هست، اشخاصی که هنوز به او ایمان ندارند. از این جهت نیز وظیفه‌ای چنین خطیر را به گردن کلیسا نهاد که پیام آشتی او را به آنهایی که هنوز نشنیده‌اند، برساند. خدا می‌خواهد تا همه بدانند که بر اساس کار عیسی در روی صلیب می‌توانند با او رابطه‌ای صمیمی ایجاد کنند. این وظیفه کلیساست که این پیام را به همه برساند. دوم قرن‌تین ۵: ۱۸ نقش بی‌همتای ما را به وضوح بیان می‌کند:

و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است. یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد. پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید. زیرا او را که گناه شناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

من و شما با خدا در آشتی هستیم، که وقعا عالی است. ولی خدا به من و شما وظیفه‌ای به جهت انجام سپرده است؛ خدمت آشتی و مصالحه. او در کلیسا به من و شما این وظیفه را محول کرده که در این سیاره گمگشته سفیران او باشیم و مردم را از این حقیقت آگاه نماییم که از طریق عیسی مسیح می‌توانند با خدا آشتی کنند. خدا بلاانقطاع به دنبال انسانهاست و مشتاقانه می‌خواهد که این امر را از طریق شما انجام دهد؛ که پیام او را به دیگر مردم برسانید.

در واقع تنها دلیل اینکه الآن من و شما در آسمان نیستیم، این است که وقت داشته باشیم و این پیام آشتی را به دیگران برسانیم. پطرس زمانی که از بازگشت مسیح به جهت بردن کلیسا به نزد خود صحبت می‌کند، علت تأخیر او را در این امر چنین توضیح می‌دهد: «خدا در انجام به وعده خود تأخیر نمی‌کند، چنانکه عده‌ای آن را تأخیر می‌پندارند. او با شما شکیباست و هلاکت هیچکس را نمی‌خواهد. بلکه به دنبال آن است که همه به توبه گرایند.» عیسی آمدن خود را به عقب می‌اندازد تا بدین ترتیب افراد زیادی به جهت آشتی با او فرصت داشته باشند. او کماکان به دنبال ایجاد رابطه صمیمی با انسان است.

بنابراین، خدا من و تو را در خانواده خود قرار داد تا همچنانکه در رابطه صمیمی خود با دیگران رشد می‌کنیم، در رابطه صمیمی با او هم رشد کنیم. و به کلیسا این وظیفه را سپرده است تا پیام آشتی او را

به دنیایی که دوستش می‌دارد، برسانند. تا بدین ترتیب بتواند در این فرصت، پیش از بازگشت خود، با بسیاری از افراد رابطه‌ای نزدیک و صمیمی ایجاد کند.

خدا عهد جدید را آشکار می‌کند

چندی بعد از تولد کلیسا خدا به توسط رسولان مختلف و همراهان آنها به آشکار کردن عهد جدید پرداخت و آنچه را که می‌خواست به من و شما در این عصر هیجان آور فعلی بگوید، از طریق آنها به نگارش درآورد. پولس رسول که بخش اعظم عهد جدید توسط او نوشته شده است، در افسسیان ۳: ۲ - ۹ چنین گفته است:

«اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است، که این سر از راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم، و از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا در سر میسح بفهمید. که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است، که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند. که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که بحسب عمل قوت او به من داده شده است. یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان امت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم، و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید.»

عهد جدید روی اینکه خدا کیست، منظور از داشتن رابطه با او چیست، و ما چگونه می‌توانیم همانند فرزندان او زندگی کنیم، نور بیشتری می‌اندازد. مقدسین عهد جدید در طریقی که با خدا داشتند، نسبت به من و شما از نور کمتری برخوردار بودند که راهشان را روشن نماید. چند لحظه روی آنچه که خدا در عهد جدید به ما عطا کرده است، فکر کنید. در اناجیل شرح زندگی عیسی مسیح آمده است. در رسالات حقایق اصلی زندگی مسیحی و طریق کاربرد آن در زندگی روزمره نوشته شده است. در کتاب مکاشفه تصویر جدیدی از مسیح و دورنمایی از آنچه که قرار است در انتهای زمان اتفاق بیافتد، به ما عطا شده است.

من و شما برای شروع داشتن صمیمیت با خدا چیزهای زیادی در اختیار داریم. ما از پری مکاشفه نوشته شده خدا برخوردار هستیم. ما از طریق مطالعه عهد عتیق و جدید می‌توانیم در رابطه خود با او رشد کنیم.

عیسی برای کلیسای خود برمی‌گردد

حادثه بزرگ دیگر عهد جدید که در پایان به آن خواهیم پرداخت، بازگشت مسیح برای بردن ما است که بدینوسیله سفر ما به پایان خواهد رسید. در آن زمان صمیمیت ما با خدا به اوج خود خواهد رسید و ما تا به ابد بدان شکل با خدا نزدیک و صمیمی خواهیم بود.

اگر متأهل هستید، آیا هیجانی را که در زمان نامزدی داشتید، بیاد دارید؟ ولی آیا این را هم بیاد دارید که در مقایسه با آنچه که بعداً قرار بود بیاید، هیجان نامزدی چیزی به حساب نمی‌آمد؟ فراموش نمی‌کنم که در آن روزها چقدر عجله داشتیم که عروسی کنیم. می‌خواستیم که هر شب با هم به منزل خود برویم و تا به ابد با هم باشیم. بالاخره ازدواج کردیم و به آنچه که آرزو می‌کردیم، رسیدیم.

شما هم اکنون در مقام عضوی از کلیسای او به مسیح نامزد شده‌اید و کتاب مقدس ما را عروس او می‌خواند. او اکنون در حال آماده سازی عروس خود می‌باشد و می‌خواهد برای خود عروسی درخشانده، بی‌هیچ چین و چروک و لکه و عیب داشته باشد (افسیان ۵). ما در مقام عروس مسیح اینک در دوران نامزدی بسر می‌بریم و مسلماً دوران هیجان آوری است. ولی روزی مسیح برخواید گشت و عروسی انجام خواهد شد. مکاشفه ۱۹: ۶ - ۹ از شوکت و عظمت آن روز سخن می‌راند، روزی که من و تو آنچه را که یوحنا می‌گوید، خواهیم سرائید:

و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: «هلولویه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است. شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. و به او داده شد که به کتان، پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن کتان عدالت‌های مقدسین است.» و مرا گفت: «بنویس: خوشبختان آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.»

چه روز بزرگی خواهد بود! زمانی که عیسی به آسمان صعود می‌کرد، به پیروان خود وعده داد که برخواید گشت و می‌رود تا مکانی برای آنها حاضر سازد. روزی، و آن هم چقدر زود، برای عروس خود برخواید گشت تا او را به منزلی که آماده کرده است، ببرد و از مشارکت و مصاحبت با او تا به ابد برخوردار باشد.

ما در مورد چگونگی زندگی ابدی با مسیح چیز زیادی نمی‌دانیم. ولی این را می‌دانیم که چنان با شکوه خواهد بود که حتی تصور آن در خیال هم نمی‌گنجد. دوران نامزدی دوران شیرینی است ولی

زمانی که به دوران زندگی با هم فکر می‌کنیم، شیرینی خود را از دست می‌دهد. بزودی، زمانی که برگردد، منظور از رابطه کامل با عیسی مسیح را خواهیم فهمید. مسیح همانند داماد هیجان زده است که برای بردن ما به آسمان روی پاهای خود بند نیست.

سفن آفر

خدا جهت برقراری رابطه صمیمی با ما خود را به آب و آتش زده است. چند لحظه فکر کنید: او در جسم انسان به زمین آمد، فرزند یگانه خود را به عنوان کفاره به جهت گناه فدا کرد تا مانع را بردارد و راه را برای من و شما به جهت داشتن رابطه صمیمی با او باز نماید. مسیح اینک در آسمان در مقام مدافع شما می‌باشد و روح القدس را فرستاده است تا در شما به عنوان معبد او ساکن گردد. شما از دسترسی کامل به خدا برخوردار هستید و هر وقت که بخواهید، می‌توانید از حضور او بهره‌مند گردید. شما عضوی از خانواده او که کلیسا باشد، به شمار می‌روید و در این مجموعه افراد، از صمیمیت با او برخوردار هستید. شما به مکاشفه نوشته شده، هم عهد عتیق و هم عهد جدید، دسترسی دارید. و روزی مسیح بازخواهد گشت تا شما را به آسمان برد و تا به ابد با هم باشید. خدا دیگر چه باید می‌کرد؟ هیچ چیز.

او همه چیز را انجام داده است و حتی بیشتر از آنچه که منطقی به نظر می‌رسید، تا بدین ترتیب راه را برای داشتن رابطه صمیمی با شما هموار نماید. واقعا هم که چقدر نشاط انگیز است. او چرا به اینکار دست زد؟ جواب این سؤال را به طور کامل نمی‌دانیم. می‌دانیم که او ما را دوست دارد، ولی واقعا نمی‌دانیم که علت آن چیست. فقط می‌دانیم که ما را دوست دارد! و او را بخاطر عزم خود جهت ایجاد ارتباط با ما تمجید می‌کنیم؛ برای تمامی آنچه که به جهت برقراری این ارتباط انجام داده است.

پس دیگر در مسیر این ارتباط با خدا چه مانعی وجود دارد؟ من و شما. درست است! من و شما که به جهت ارضای گرسنگی خود به خدا، دنبال هزاران چیز چاخان دیگر می‌دویم. با ساندویچ‌های فوری خود را سیر می‌کنیم و آن ضیافت پرشکوهی را که او برای ما تدارک دیده است، از دست می‌دهیم. اینگونه چیزها همانند آب شور دریاست که تشنگی را نمی‌خواباند و جان را حیات نمی‌بخشد. تنها خداست که حقیقتاً انسان را سیراب می‌کند. بیایید از تلاش خود برای برقراری و ادامه این رابطه با او دست برداریم. اگر چنین کنیم، به غنا و شادی شناخت او دست خواهیم یافت و زندگی مان عوض خواهد شد.

شکل بفشی به پاسخ

۱- تجسم، حیات، مرگ، زنده شدن و بازگشت عیسی مسیح در آینده تمایل خدا را به برقراری رابطه صمیمی با من و شما آشکار می‌کند. کدام قسمت از کار خدا در تلاش برای برقراری این ارتباط شما را به هیجان می‌آورد؟ به شکلی کوتاه توضیح دهید

۲- مقاله‌ای که خواندید، از تلاش خدا برای ایجاد رابطه با ما سخن می‌گفت. شما در این رابطه چه تلاشی دارید؟ آیا این تلاش مداوم است، یا گاهگاهی؟ آیا اصلاً وجود دارد؟ جهت برقراری رابطه شخصی با خدا شما چه می‌توانید بکنید؟

۳- در مقاله آمده است: «من و شما به جهت ارضای گرسنگی خود به خدا، دنبال هزاران چیز کاذب دیگر می‌دویم. با ساندویچ‌های فوری خود را سیر می‌کنیم و آن ضیافت پرشکوهی را که او برای ما تدارک دیده است، از دست می‌دهیم. اینگونه چیزها همانند آب شور دریاست که تشنگی را نمی‌خواباند و جان را حیات نمی‌بخشد.» این «چیزهای کاذب» در زندگی شما چیست، چیزهایی که جای رابطه صمیمی با خدا را می‌گیرند (نظیر مقام، ثروت، روابط انسانی، شغل و غیره)؟ چند لحظه به دعا وقت دهید و این موانع را به حضور خدا اعتراف نمایید. از خدا بخواهید که شما را به خود نزدیکتر کند.

بحث موضوع

۱- در مورد کسی فکر کنید که طالب هیچ رابطه با او نیستید. قدری فکر کنید. جهت ایجاد ارتباط با او چه‌ها کردید؟ چه چیزهایی را به خطر انداختید؟

۲- در مورد رابطه‌ای فکر کنید که نهایت به شکست انجامید. این مطلب چه احساسی در شما ایجاد کرد؟ فکر می‌کنید خدا چه احساسی داشت زمانی که بهترین تلاش او برای ایجاد ارتباط با انسان از جانب انسان بارها و بارها رد شد؟ او چه چیزی را به خطر انداخت؟

۳- بزرگترین نقشه خدا جهت برقراری رابطه صمیمی با مخلوقات خود، فرستادن فرزند یگانه‌اش بود. با این نقشه چگونه برخورد شد؟ آیا او را قبول کردند؟

۴- عهد جدید رابطه صمیمی با خدا را در مقایسه با عهد عتیق، چگونه بیشتر ممکن می‌گرداند؟

۵- مطالعه عهد عتیق و جدید در مورد شخصیت انسان و شخصیت خدا چه چیزی به شما آموخته است؟

۶- تلاشی که خدا جهت برقراری رابطه با شما دارد، چه احساسی در شما برمی‌انگیزاند؟ کدام قسمت آن شما را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد؟

۷- به نظر شما خدا در این رابطه صمیمی با شما به دنبال چیست؟ جهت واقعی شدن این ارتباط شما چه می‌توانید بکنید؟

۸- اینکه صرفاً به مسیح ایمان آورده‌ایم و بر او توکل کرده‌ایم، نمی‌تواند به این معنی باشد که به شکلی اتوماتیک با خدا رابطه‌ای صمیمی داریم؟ در داشتن این رابطه با چه موانعی روبرو هستید؟ و چگونه بر آنها غلبه یافته‌اید؟

۹- مومنین عهد عتیق تصور هم نمی‌کردند که رابطه با خدا در زیر پوشش عهد جدید تا چه حد صمیمی می‌گشت. با توجه به آنچه که کتاب مقدس می‌گوید، در ذهن خود آن صمیمیتی را که در آسمان با خدا خواهیم داشت، تصور کنید؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- مطالعه این موضوع بر فکر اصلی شما در این مورد چگونه اثر گذاشته است؟ آنها را بطور خلاصه بیان کنید.

۲- این تغییر بر زندگی شما چه تأثیری خواهد داشت؟

۳- خود را متعهد کنید. جهت رشد خود اهدافی مشخص و آن را با گروه و یا سر گروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۵

خدای ما حاکم است**مرور کلی موضوع**

بسیاری از بچه‌ها از داستانهای رویایی خوششان می‌آید. داستان علی بابا و غول چراغ جادو را بیاد دارید؟ و یا داستان علاءالدین که اخیراً به فیلم هم درآمد؟ زمانی که این داستانها را در بچگی می‌شنیدیم، مگر آرزو نمی‌کردیم که یکاش این چراغ جادو را می‌داشتیم و به هرچه که دلمان می‌خواست. می‌رسیدیم؟

بچه‌ها تنها کسانی نیستند که با افکار موجودی کاملاً پر قدرت که به خواسته‌ها و آرزوهایشان جواب دهد، به رویا فرو می‌روند. فیلم تلویزیونی دختر شاه پریان که آن قدیم‌ها در دوران قبل از انقلاب می‌دیدیم، روی چنین موضوعی دور می‌زد. ولی همانطور که «لاری هاگمن»، قهرمان این سریال تلویزیونی دریافت، قدرت غول چراغ جادوی او قدری خارج از کنترل بود. رفتارهای خارج از کنترل و بازی گوشانه «جنی» اغلب او را به مخاطره می‌انداخت.

کتابمقدس از خدا به عنوان خدای قادر مطلق و پر از محبت سخن می‌گوید. ولی زمانهایی هست که باور اینکه او در مسند کنترل هر چیز قرار دارد، قدری مشکل بنظر می‌رسد. جنگ‌ها و کشتارها، قحطی‌هایی که میلیونها نفر را از گرسنگی می‌کشد، آدمهای خوبی که قربانیان خشونت و مرگ‌های دردناک هستند، بارها و بارها ما را به این فکر می‌اندازند که نکند قدرت خدا قدری از کنترل خارج گشته است.

این سوالات اگر به خود جواب نگیرند، می‌توانند پایه‌های ایمان ما را به لرزه درآورند. از اینها گذشته، اگر ما قدرتی همانند خدا می‌داشتیم، مشکلات دنیا را در یک لحظه پایان می‌دادیم، اینطور نیست؟ ولی خدا به شکل عجیبی سکوت کرده است. آیا او به همان اندازه که کتابمقدس ادعا دارد، خدای محبت است؟ و یا به همان اندازه که کتابمقدس می‌گوید، خدای قادر؟ آیا خدا واقعا کنترل کائنات را در دست دارد؟ آیا او واقعا خدای حاکم است؟

در این موضوع ما:

- آنچه را که کتابمقدس در مورد حاکمیت خدا می‌گوید، درخواهیم یافت.

- خواهیم دید که خدای حاکم ما، چگونه به ما اجازه می‌دهد که چگونگی عمل خود را در مقابل او، خود با اراده‌ای آزاد انتخاب کنیم.
- به این سؤال جواب خواهیم داد: «اگر خدا بر همه چیز حاکمیت دارد، پس زمانی که در درد و رنج هستیم، او کجاست؟»
- شواهدی را بررسی خواهیم نمود که نشان می‌دهند، خدا کنترل همه چیز را خود به عهده دارد.

هفتم موضوع

منظور از حاکمیت خدا و خدای حاکم چیست؟ آیا خدا فقط بر آسمان حاکمیت دارد، یا اینکه حاکمیت او شامل زمین نیز می‌گردد؟ آیا او بر هر چیزی که اتفاق می‌افتد، حاکمیت دارد؟ اگر چنین است، پس چرا اتفاقات بد بر ما روی می‌دهند؟ چگونه می‌توانم بین حاکمیت خدا و تمامی شرارتی که در این جهان وجود دارند، ارتباطی منطقی به وجود آورم؟ آیا چیزی به نام بخت و اقبال وجود دارد؟ من در مقابل این خدای حاکم چگونه باید از خود عکس‌العمل نشان دهم؟

کوچک ولی مقوی

(علت گنج‌نیدن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«باور داشتن حاکمیت خدا تنها چیزی است که به من قدرت می‌دهد برخی از روزها را به شب برسانم.»

«خدا پادشاه حاکم کائنات است. فقط تاج خود را هنوز بر سر نهاده.»

«اگر خدا، خدای محبت می‌بود، می‌خواست که جلوی شرارت را بگیرد. اگر خدا، حاکم مطلق می‌بود، می‌توانست که جلوی شرارت را بگیرد. شرارت بیداد می‌کند. از این رو نیز، چنین خدایی اصلاً وجود ندارد.» - مباحثه‌ای پرتلفدار در متون فلسفی

«درک قدرت بی‌حد و حصر خدا و حاکمیت مطلق او، خود به اندازه کافی سخت است. ولی سختتر از آن درک این مطلب است که خدای حاکم مطلق که به هرچه که می‌خواهد عمل می‌کند، چگونه می‌تواند با ما، مخلوقات او، رابطه‌ای صمیمی و نزدیک بوجود آورد، بی‌آنکه ما را به آدم ماشینی تبدیل کند و یا حاکمیت خود را قربانی نماید.» - دی. ای. کارسون

«مشکل شرارت و بدی برای مسیحیان بیشتر حالت کیش در شطرنج را دارد تا مات. برای مسیحیان هنوز هم حرکت‌هایی هست که می‌توانند انجام دهند.» - آرتور هولمز

«حاکمیت: این کلمه رئیس، سرکرده، و عالیمقام معنی دارد. ابتدا از مقام و منصب خدا سخن می‌راند (خدا وجود سرکرده در سراسر کائنات است)، و سپس از قدرت او (در این کائنات، خدا در قدرت خود بالاتر از همه است.) - چارلز رایری

«حاکمیت خدا، داکترین دلگرم‌کننده‌ای است، لیکن فقط برای هالوهایی که سر خود را مثل کبک در برف فرو می‌کنند و مذبوحانه منکر می‌شوند که این دنیای واقعی دیگر از کنترل خارج است.»

نمونه به جهت مطالعه

افسانه و حمید

ده سال است که افسانه و حمید با هم ازدواج کرده‌اند. دو بچه دارند: شیرین ۸ ساله، و مجید ۵ ساله. تا آنجا که بیاد دارید، این خانواده را همیشه در کلیسا دیده‌اید. پدر افسانه عضو کادر رهبری کلیساست، از این رو هم افسانه در خانواده‌ای ایماندار بزرگ شده و از همان بچگی با ایمان و مسیحیت آشنا گشته است. افسانه الآن معلم یکی از کلاسهای صبح بانوان است و در عین حال در تیم مشاوران هم خدمت می‌نماید.

حمید در کلیسایی خانگی بزرگ شد، و از زمانی که محل کارش به نزدیکی کلیسای شما آمده، در جلسات شما شرکت می‌کند. او و افسانه در کلیسا با هم آشنا شدند و چندی بعد هم ازدواج کردند و اینک هر دو در مقام خادمینی وفادار، علیرغم خطراتی که وجود دارد، مسئولیت گروه خانگی شما را به گردن دارند. بطور کلی وضعیت خانواده خوب به نظر می‌رسد، خصوصاً هم با مشکلاتی که شیرین از نظر سلامتی دارد.

سال گذشته دکتر تشخیص داد که شیرین سرطان خون پیشرفته دارد و دوا و درمان آن هم خرج بسیار زیادی برای آنها خواهد داشت. افسانه انگار که وضعیت را بهتر از حمید تحمل می‌کند، ولی حمید کاملاً بهم ریخته است. آن اوایل همه فکر می‌کردند که خرج زیاد این بیماری، حمید را این چنین از توان انداخته، ولی یکشب در جلسه خانگی معلوم شد که حمید با حاکمیت خدا مشکل دارد. چرا خدایی که کائنات را آفرید و مسیح را از مردگان زنده کرد، دختر عزیز او را از سرطان خون محافظت نکرد؟

چه جوابی برای گفتن به حمید دارید؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

۱ تواریخ ۲۹: ۱۰ - ۱۳

داوود در حضور جماعت خداوند را تمجید کرد و گفت: عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برآورنده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام با شکوه تو را ستایش می‌کنیم.

این مزمور حمد و پرستش سخن از حاکمیت خدا دارد.

توصیفاتی را که داوود جهت حاکمیت خدا در آیه ۱۱ بیان می‌دارد، به ترتیب بنویسید.

خدا به عنوان «بالاتر و برتر از همه» توصیف شده است (آیه ۱۱) و اینکه «بر همه چیز حاکم» است (آیه ۱۲) چه چیزی متعلق به خداست و او می‌تواند آن را عطا کند (آیات ۱۱ و ۱۲)؟

در مقابل حاکمیت خدا عکس‌العمل حاکی از قدردانی ما چیست (آیه ۱۳)؟

حقوق ۱: ۴ - ۱

وحی که حقوق نبی آن را دید: ای خداوند تا به کی فریاد برمی آورم و نمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟ چرا بی انصافی را به من نشان می دهی و بر ستم نظر می نمایی و غضب و ظلم پیش روی من می باشد؟ منازعه پدید می آید و مخاصمت سر خود را بلند می کند. از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه می نمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر می گردد.

در موضوع گذشته دیدیم که خدا به طوری خستگی ناپذیر به دنبال عروس خود اسرائیل است تا به طریقی او را برگرداند. اسرائیل به عوض بازگشت به جانب او، با خدایان غریب «زنا می کند». به عنوان تنبیه به جهت بازگرداندن او، خدا به قدرت‌های بیگانه اجازه می دهد که بر اسرائیل چیره، و آنها را به اسارت برند. در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، آشوریان منطقه شمالی اسرائیل را به زیر سلطه کشیدند. حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد، در حالی که بابلیان بیرحم خود را جهت یکسره کردن کار منطقه جنوبی آماده می کنند، حقوق ویرانی اورشلیم و معبد را توصیف می کند و از اسارت و تبعید یهودیان به بابل سخن می راند.

با توجه به متن فوق، چرا حقوق با حاکمیت خدا مشکل دارد (و نمی تواند باور کند که رشته کنترل در دست اوست)؟

آیا متوجه شدید که چه کسی حقوق را برای پرسیدن چنین سوآلهایی الهام بخشید؟ حقوق پیغمبر این وحی و پیام را از خود خدا دریافت داشت. خدا می داند که در این دنیای سقوط کرده، ما با باور حاکمیت او مشکل داریم. اگر این آزادی را داشتی که کاملاً صادق باشی، در رابطه با حاکمیت خدا تو چه سوآلاتی را مطرح می کردی؟

ایوب ۳۸: ۱ - ۱۱، ۴۲: ۱ - ۶

و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت: «کیست که مشورت را از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد؟ الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از تو سوال می‌نمایم پس مرا اعلام نما. وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری. کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می‌دانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟ و کیست که دریا را به درها مسدود ساخت، وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟

و ایوب خداوند را جواب داده، گفت:

«می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابدا قصد تو را منع نتوان نمود. کیست که مشورت را بی‌علم منخفی می‌سازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم. الان بشنو تا من سخن گویم. از تو سوال می‌نمایم مرا تعلیم بده. از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. از این جهت از خویشتن کراحت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.»

کتاب ایوب معالجه بی‌پایان مشکل رنج بشر است. داستان ایوب در نگارش زیبای خود، به زبانی کاملاً صادقانه کشمکش را تصویر می‌کند که شرارت و بدی در مقابل صمیمیت و نزدیکی با خدا دارند. ایوب بعد از آنکه خانواده، ثروت و سلامتی خود را از دست می‌دهد - که همه در عرض یک ساعت صورت می‌گیرند - سه دوست او «الیفاظ»، «بیلدد»، و «ضوفر» به جهت تسلی او می‌آیند (فصول ۱ و ۲). قسمت اعظم این کتاب (۳ - ۳۱) تلاش بی‌پایان ایوب در حفظ اعتماد خود به خدا و به نیکویی اوست، آن هم در بطن شرایط شخصی بسیار وحشتناک و نصیحت‌هایی نه چندان کمک کننده از جانب «دوستان». در فصول ۳۲ - ۳۷ دوست جوانتر او «الیهو» در رابطه با شخصیت خدا چیزهای جالبی بیان می‌کند. لیکن اوج این کتاب در فصول ۳۸ - ۴۱ می‌باشد، زمانی که خود خدا با ایوب در طولانی‌ترین گفتگویی که از خدا ثبت شده است، سخن می‌گوید. مطمئناً این اشتیاق در شما خواهد بود که کتاب ایوب را با تأمل بخوانید، ولی قسمتی کوچک از سخن خدا به ایوب و نیز جواب او را ما در اینجا گنجانیده‌ایم.

خدا در رابطه با تمامی آن وقایع وحشتناکی که بر ایوب رخ داده بود، چه توضیح می‌دهد؟ چرا فکر می‌کنید که خدا بدین طریق جواب می‌دهد (اشعیا ۵۵: ۸ و ۹)؟ جواب ایوب را با کلمات خود آنطور که فهمیده‌اید، بنویسید.

پیدایش ۴۵: ۴ - ۸، ۵۰: ۱۸ - ۲۰

و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید! و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد. زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو. و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند. و الان شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت.

و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «اینک غلامان تو هستیم.»

یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است.

درک آنچه که اتفاق افتاده، چیزی عالی است. این روایت سالها بعد از اقدام برادران یوسف به جهت قتل و عوض کردن تصمیم و فروختن او به کاروان تاجران به جهت بردگی نوشته شده است.

آیا فکر می‌کنید که یوسف زمانی که او را می‌خواستند بکشند، در رابطه با حاکمیت خدا همین نظر را داشت، زمانی که او را به زنجیر کشیده و به مصر می‌بردند؟

بر اساس آیه ۲۰، خدا در حاکمیت خود قصد دارد در نهایت از شرایط و اوضاع بد چه چیزی بیرون آورد؟

رومیان ۸: ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۷

و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.

پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود.

آن هفت چیز قید شده در آیه ۳۵ که می‌تواند ما را نسبت به حاکمیت و نیکویی خدا به شک اندازد، کدامند؟ آنها را به ترتیب بنویسید.

کدامیک از آنها را شما خود شخصا تجربه کرده‌اید؟

پولس می‌گوید که حتی در قحطی، یا عریانی، و یا مرگ (که به شکل مجازی از لغت «شمشیر» برای آن استفاده کرده) ما بیش از حد نصرت یافته‌ایم. بنیاد این یقین و اعتماد او چیست (آیات ۲۸ و ۳۱)؟

دیگر منابع

«حاکمیت خدا» به قلم تونی ایوانز

فصل پنجم از کتاب *خدا/ی ما مهیب است*.

«زمانی که در رنج هستیم، پس خدا کجاست.» به قلم ماکس آندرز

فصل دهم از کتاب *شناخت خالق خود*.

حاکمیت خدا

از کتاب «خدای ما مهیب است» به قلم تونی ایوانز

خدایی که بسیاری از ما او را پرستش می‌کنیم، خدایی بسیار کوچک است. بنظر می‌رسد که خدای بسیاری از مسیحیان لاغر، ضعیف، و محدود است. قوت ندارد که تغییری صورت دهد و چیزی را عوض کند. خدای بسیاری از ما که او را خدمت می‌کنیم، بیشتر به شعله سو کشنده شمع می‌ماند تا تابش درخشان و سوزاننده آفتاب.

یکی از دلایل این امر عدم درک ما از حاکمیت خدا است. ما اجازه داده‌ایم که خدا در هر جایی باشد، ولی در تخت خود! و به شکست و ضعف و محدودیت روحانی خود براحتی تسلیم شده‌ایم، زیرا خدایی که از آن سخن می‌گوییم، با آن خدای حاکم کائنات، زمین تا آسمان فرق دارد.

سلطه مطلق خدا

حاکمیت خدا سلطه و کنترل او را بر تمامی خلقت او دربرمی‌گیرد. خدا به شکلی مطلق بر امورات انسانها سلطه دارد. او بر تخت کائنات در مقام خداوند می‌نشیند. هر آنچه که اتفاق می‌افتد، بدان جهت است که او خود، یا مستقیماً آن را باعث می‌شود، و یا با آگاهی از آن، وقوع آن را اجازه می‌دهد. هیچ چیز چه در داخل تاریخ و چه خارج از آن وجود ندارد که تحت کنترل کامل خدا نباشد. این است آن خدایی که از او سخن می‌گوییم و اگر این مطلب را درک نکنید، اقتدار او را جدی نخواهید گرفت. می‌دانم که بسیاری از اشخاص موضوع حاکمیت خدا را دوست ندارند. دوست ندارند خدایی حاکم داشته باشند. غیر مسیحیان به یقین و متأسفانه بسیاری از ما مسیحیان هم از آن جهت به دنبال خدایی حاکم نیستیم، چرا که دوست نداریم کسی بر زندگی ما سلطه داشته باشد. ما می‌خواهیم خودمختار باشیم.

شاید در منزل نوجوانانی بدین شکل داشته باشید. زمانی که به سن بخصوصی می‌رسند، دوست دارند آزاد باشند. زمان نوجوانی خود را به خوبی بیاد دارم. تا قصد کاری می‌داشتم و صدای «نه» پدرم بلند می‌شد، صدای غرغر من هم به آسمان می‌رسید: «ولی بابا، حالا که دیگه تقریباً یک مردم.» البته که به سرم نزده بود و به عمد کلمه تقریباً را به کار می‌بردم، زیرا هنوز آمادگی پرداخت اجاره خانه و قسط ماشین نداشتم!

مردم نیز به همان طریق دوست ندارند تحت اقتدار خدا باشند. بیشتر به دنبال غول چراغ جادو هستند که هر وقت اراده کنند، بیرون بیاید و برایشان خدمت کند. ولی فقط زمانی که به او احتیاج دارند. و گرنه به هیچ عنوان نمی‌خواهند که مزاحمشان شود. به خدا می‌گویند: «با ما کاری نداشته باش. کارت داشتیم، صدایت می‌کنیم.»

شیطان از این گرایش بخوبی آگاه است. او خود نیز همین گرایش را دارد. او خدمت به خدا را دوست نداشت. می‌خواست خودمختار باشد. زمانی که حوا را در باغ به وسوسه می‌انداخت، گفت: «خدا می‌داند که روزی که از این میوه بخوری، مثل او خواهی شد - خود مختار. افکار خود را خواهی داشت. هر جا که خواهی، خواهی رفت. و آقای خود، خواهی بود. نگذار خدا بیش از این به تو امر و نهی کند. خودمختار باش.»

لیکن به محض درک حاکمیت خدا خواهید دید که هیچ کس نمی‌تواند وابسته به او نباشد و خودمختاری پیشه کند. عملکرد من و شما در کائناتی است که حاکمیت مطلق او بر آن سایه افکنده است و اوست که به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم وقوع اتفاقات را باعث می‌شود. زمانی که خدا را بدینگونه می‌شناسیم، این شناخت طریق تفکر و عمل و زندگی ما را عمیقاً عوض می‌کند. در رابطه با خدای حاکم می‌خواهم به چهار مطلب اشاره کنم:

خدا هر چه که بخواهد، انجام می‌دهد

حاکمیت خدا یعنی اینکه او از این حق برخوردار است که هر چه که بخواهد، با آفرینش خود بکند. خدا می‌تواند هر چه که بخواهد، با آفرینش خود بکند. به یک دلیل بسیار ساده؛ برای اینکه متعلق به خود اوست. «زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.» (مزمور ۲۴: ۱). بخاطر مالک بودن به این کائنات، خدا هر آنچه که بخواهد، و هر وقت که بخواهد، می‌تواند با آفرینش خود بکند.

خدا حکمرانی می‌کند

فرض کنید که به خانه من بیایید و بگویید: «ایوانز، از مبلمان خانه‌ات خوشم نمی‌آید. تابلوهای روی دیوارها هم که چنگی به دل نمی‌زنند. دکور اتاق خوابت چشم آدم را از حدقه در می‌آورد. این دراهه را باید به کنار تخت خواب بکشی. سرویس آشپزخانه و غذاخوری‌ات هم که باب سلیقه من نیست. کاشکی در این مورد یک کاری می‌کردی.»

در جواب به این نظرات شما، من فقط یک پاسخ می‌داشتم: «وقتی خودت دست به جیب بردی و پول مبلمان را دادی، آن موقع مطمئناً از تو نظر خواهیم خواست. ولی تا زمانی که پول از جیب من بیرون می‌آید، نظریات تو در مورد خانه من راه به جایی نخواهند داشت.»

زمانی که توانستید کائنات بوجود آوردید، سیاره‌ها خلق کردید، حیات آفریدید، شاید آن موقع بتوانید به خدا دیکته کنید که کائنات را چگونه اداره کند. ولی تا زمانی که به این توان الهی نرسیده‌اید، از چنین حقی برخوردار نیستید. این حق را همیشه خدا مالک است، نه ما، و او هر چه که بخواهد، می‌کند. این صرفاً یک ایده گذرا در کتاب مقدس نیست، بلکه یکی از آموزه‌های اصلی آن است. بگذارید به شما نشان دهم.

ایوب می‌گوید: «آنچه دل او (خدا) می‌خواهد، به عمل می‌آورد.» (ایوب ۲۳: ۱۳). ایوب ۴۲: ۲ این مطلب را چنین بیان می‌کند: ««می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، وابتداً قصد تو را منع نتوان نمود.» یعنی، شما نمی‌توانید رأی خدا را مانع گردید.

بر اساس مزمور ۱۱۵: ۳ «خداي ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.» مزمور ۱۳۵: ۶ به ما می‌گوید: «هر آنچه خداوند خواست، آن را کرد؛ درآسمان و در زمین و در دریا و در همه لجه‌ها.»

به امثال ۱۶: ۴ گوش کنید: «خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیران را نیز برای روز بلا.»

در اشعیا ۴۵: ۷ خدا می‌گوید که اوست «پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.»

عهد جدید نیز در این مورد ساکت نمی‌نشیند. پولس در افسسیان ۱: ۱۱ می‌گوید که خدا بر حسب قصدی که دارد، «همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند.» رومیان ۱۱: ۳۶ چنین اشعار می‌دارد: «زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابدالابد جلال باد، آمین.»

حتی شخص شریب و ناصالح نیز نمی‌تواند از دست کنترل کننده خدا فرار کند. این آیه در مکاشفه ۱۹: ۶ را واقعاً دوست دارم: «زیرا خداوند خدای ما، قادر مطلق، سلطنت گرفته است.» خدا سلطنت می‌کند! حتی زمانی هم که اینطور به نظر نمی‌رسد، او سلطنت می‌کند. زمانی که هرج و مرج ظاهر می‌شود، او بر آن حاکم است. زمانی که همه چیز از هم می‌پاشد، او بر آن پاشیدگی حاکم است.

خدا تصمیم می‌گیرد

خدای ما حاکم است. این سخن به این معنی است که چیزی به اسم بخت و اقبال و شانس وجود ندارد. این واژه باید از کتاب لغت‌نامه بیرون آمده باشد. شما هیچوقت خوش‌شانس و یا بدشانس نیستید. تحت حاکمیت خدا هیچ چیز بر اساس شانس اتفاق نمی‌افتد. هر چیزی که بر شما واقع شود؛ چه خوب و چه بد، بایستی اول از زیر انگشتان او رد شود. در رابطه با خدا چیزی به اسم «تصادفی» وجود ندارد.

واقعا که از این داستان همشهری خودم کیف می‌کنم. چرخ روزگار همشهری مرا آخر عمری به یکی از شهرهای تگزاس آورده بود. او هم مثل بقیه مردم می‌خواست بیمه درمانی خصوصی بگیرد. هنگام خرید بیمه، بیمه‌گر از او سؤال می‌کند: «آیا تا بحال تصادفی داشته‌اید؟»

همشهری من جواب می‌دهد: «نه، ابداً. هیچ تصادفی نداشته‌ام. یکبار مار نیشم زد، یکدفعه هم اسب لگدم زد و چند تا از دنده‌هایم شکست. این شکستگی مرا برای مدتی از کار انداخت، ولی هیچ تصادف نداشته‌ام.»

بیمه‌گر وقتی این را می‌شنود، با تعجب می‌گوید: «صبر کن، گیجم کردی. مار نیشت زد، و اسب هم لگدت زد، مگر اینها تصادف نیستند؟»

همشهری من جواب می‌دهد: «البته که نه، هر دو تا قصدی بود، نه تصادفی.»

فکر همشهری من درست بود. اتفاقات همینجوری که اتفاق نمی‌افتند. هر آنچه که اتفاق می‌افتد، زیر دست خدایی حاکم اتفاق می‌افتد. به محض اینکه این مطلب را درک کنید، تمامی زندگی‌تان شکل و شمایل دیگری به خود می‌گیرد. در کائناتی که توسط خدایی حاکم کنترل می‌شود، جایی برای اتفاقات شانسی و خوش‌یمنی و اشتباهی وجود ندارد؛ اتفاقات خوب و بد هر دو در کنترل او هستند.

نمونه بارز این مطلب را در خروج ۴ می‌بینیم، جایی که موسی در تلاش گفتن این سخن به خدا بود: «من فردی فصیح نیستم، کندزبانم». به جواب خدا در آیه ۱۱ نگاه کنید: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بی‌بنا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟» خدا در رابطه با لکنت زبان موسی همه چیز را می‌دانست. خدا آن را به او داده بود.

تصمیمات ما

جزئی‌ترین قسمت زندگی ما از نظر او مخفی نیست - به هیچوجه. و همین مطلب برای ما مشکل می‌آفریند، زیرا این سؤال را حال باید پاسخ گفت: اگر خدا در واقع چنین خدایی است، پس دیگر تصمیم من چه اهمیتی دارد؟ اگر او حاکمیت دارد و همین اکنون نیز آنچه را که باید رخ دهد، بر

اساس خوشایند و میل خود رقم زده است، پس دیگر چه نیازی هست که من انتخاب کنم؟ چرا راحت ننشینیم و آرام نگیریم و بگذاریم که آنچه را که می‌کند، انجام دهد. مگر نه اینست که آنچه را که می‌خواهد، به هر حال انجام خواهد داد؟

اینجاست که به وجود ما تنش می‌ریزد. بگذارید در این مورد قدری توضیح دهم. در علم تئولوژی ما به این مطلب، «تناقض دو اصل» می‌گوییم: یعنی، حقایقی که به موازات هم به پیش می‌روند و به نظر نمی‌رسند که یکدیگر را تلاقی کنند. از یک طرف، خدایی حاکم داریم. و از طرف دیگر، بر من است که انتخاب کنم. ولی اگر انتخاب با من است، خدا در این امر چقدر کنترل دارد؟ و اگر کنترل کننده اوست، پس چه نیازی به انتخاب من هست؟

من مدعی نیستیم که در این مورد به جواب کاملاً آگاهی دارم، ولی زیاد هم بی‌نظر نیستیم. فرض کنید که می‌خواهم به بازار مرکز شهر بروم. قصدی که انجام آن عزم کرده‌ام، این است. ولی برای رفتن و رسیدن به آنجا تنها یک طریق برای من نیست. می‌توانم سوار مترو شوم و مستقیم به آنجا برسم.

ولی بنا به عللی ممکن است بر آن شوم که از این طریق به بازار نروم. این انتخاب باعث نمی‌شود که از رفتن به بازار باقی بمانم، چرا که برای رفتن به آنجا دو طریق دیگر نیز می‌دانم. در حالی که هدف و مقصد من ثابت است، با اینحال می‌توانم جهت طریقی که مرا بدان برساند، آزادی اختیار داشته باشم.

خدا در اراده حاکم خود مقصد را رقم زده است. ولی در چارچوب و محدوده اراده خود، طرق زیادی برای رسیدن به آن دارد. او به شما اجازه می‌دهد که انتخاب کنید. انتخاب‌های شما مقصد عزم کرده خدا را تغییر نمی‌دهد. او به مقصد خود خواهد رسید، ولی انتخاب‌های شما روی طریقی که باید پیش گیرد، اثر خواهد داشت. خدا در هر حال به آنجا خواهد رفت، خواه از طریق شما، خواه با دور زدن شما، خواه با زیر کردن شما، و خواه علیرغم شما. وقتی که همه چیز گفته شد و همه کار انجام گرفت، حتی مسیری هم که شما انتخاب خواهید کرد، همان مسیری خواهد بود که خدا در حاکمیت خود استفاده از آن را ریخت تا بدان به اهداف قصد کرده خود برسد.

شما در انتخاب مسیری که خدا می‌گیرد، دخیل هستید. آیا او شما را زیر می‌گیرد و از روی شما می‌گذرد؟ آیا شما را کنار می‌زند؟ آیا شما را برکت می‌دهد؟ آیا شما را لعنت می‌کند؟ شما خدا را از مقصدی که به آن عزم کرده است، مانع نخواهید شد. سؤال واقعی این است: وقتی که خدا به مقصد خود برسد، شما در چه حال و چه وضعیتی خواهید بود؟

به عنوان مثال، خدا رقم بر این زده است که در طول ابدیت انسانها او را جلال دهند. یعنی، یکی از مقاصدی که خدا در آن به پیش می‌رود، این است که تمامی نسل بشر در طول تاریخ نام او را جلال

دهند. برخی از ما در آسمان زمانی که در ملکوت او با شادی زندگی می‌کنیم، به شکلی ابدی نام او را جلال خواهیم داد.

برخی دیگر از مردم همان کار را در جهنم خواهند کرد و در جهنم نام او را تا به ابد جلال خواهند داد. در جهنم فردی بیخدا و ملحد وجود نخواهد داشت! هیچکس در آنجا دیگر به وجود خدا شک نخواهد داشت. هیچکس نخواهد بود که نام او را نخواند. همه انسانها، در تمامی زمانها، دقیقا آنچه را که خدا برایشان رقم زده است، انجام خواهند داد. ولی او به ایشان این حق را داده است که مسیر را خود انتخاب کنند.

حاکمیت خدا و دعا

در مورد دعا چطور؟ خدا بر آنچه که می‌خواهد انجام دهد. عزم کرده است. ولی برخی از چیزها را انجام نخواهد داد، مگر اینکه ما بر اساس انتخاب و تصمیم خود دعا کنیم. «ندارید، از این جهت که نمی‌طلبید.» (یعقوب ۴: ۲). این مطلب به مادری می‌ماند که بچه‌ای مریض دارد. می‌داند که بچه را کی به رختخواب بگذارد و چه موقع از شب به جهت شیر دادن او بلند شود و بسیار مصمم است که چنین نیز بکند.

ولی تا صدای بچه بلند نشود، مادر بیدار نخواهد شد. صدا و یا گریه بچه باعث نمی‌شود که مادر کاری صورت دهد. او سر شب هم تصمیم به انجام این عمل داشت، ولی در اراده حاکم خود تصمیم بر آن گرفت که این عمل را انجام ندهد تا زمانی که بچه آن را طلب کند. پس زمانی که صدای «ماما» گفتن و یا گریه بچه بلند شود، مادر آنچه را که به آن از قبل قصد کرده بود، عمل می‌کند.

خدا به انجام آنچه که قصد کرده، مصمم است، ولی در انجام برخی از آنها می‌گوید: «تا زمانی که صدا «پدر» را از دهان شما نشنوم، آن را انجام نخواهم داد.» زمانی که او را صدا می‌زنیم، به ما پاسخ می‌دهد.

بنابراین خدا در حاکمیت خدا این اختیار را به ما عطا کرده که خود را به نحوی در حاصل آنچه که حاکمیت او به ثمر خواهد آورد، جای دهیم. هیچ کس نقشه خدا را خنثی نخواهد کرد و قادر به انجام آن هم نیست. تنها کاری که از دست ما برمی‌آید، این است که با او همکاری کنیم.

به جهت او خلق شده‌ایم

حاکمیت خدا در وهله اول به این معنی است که او حق دارد با آفرینش خود هرچه که بخواهد بکند. به اول قرن‌تیاں ۸: ۶ که چنین می‌گوید، نگاه کنید:

لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

شما برای خدا زنده هستید. علت خلقت شما هم همین بود. شما از این جهت خلق نشدید که کاری خوب داشته باشید، تا به ابد با شادکامی زندگی کنید، ازدواج نمایید و بچه‌دار شوید. این‌ها همه به قول همشهری من «اضافه بر سازمان» است. شما از این جهت خلق شده‌اید که برای خداوند جلال و عزت بیاورید و اهدافی را که به جهت زمین دارد، جامه عمل پوشانید. از این رو هم در زندگی، آرام و قرار نخواهید داشت، مگر اینکه در او آرام و قرار بگیرید.

جلال و اراده خدا

حاکمیت خدا این را نیز شامل می‌شود که او صفات و خصوصیات خود را بکار گیرد تا جلال خود را حفظ نماید و اراده‌اش را به انجام برساند. با اینکه این مطلب را قبلاً هم گفته‌ام، بگذارید باز تکرار کنم.

انسانها نمی‌خواهند که مطیع خدا گردند و اغلب بر علیه او کودتا می‌کنند. این عمل به هیچوجه به دلیل خصوصیتی که خدا دارد، بجایی نمی‌رسد، زیرا این خصوصیات اجازه نمی‌دهند که هیچ کس بتواند او را از تخت حاکمیت خود براندازد.

تا ابد حاکم

همانطور که در فصول دیگر خواهیم دید، خدا قادر مطلق است؛ چیزی نیست که او نتواند انجام دهد. خدا به همه چیز آگاه است؛ چیزی نیست که او نداند. خدا در همه جا حاضر است؛ جایی نیست که او در آنجا حاضر نباشد. خدا آزاد است. هیچکس نمی‌تواند او را در چارچوب گذارد و یا محدودش کند، چرا که در طبیعت خود، خدا نامتناهی است. در فصل ۴ از قدوسیت خدا صحبت کردیم؛ او به کلی از هر گناهی بدور است.

خدا همیشه حاکم خواهد بود، زیرا این صفات، حاکمیت او را همیشه برقرار خواهد داشت. نمی‌توانید بر علیه او علم طغیان برافرازید، زیرا او به همه چیز قادر است. این طغیان شما را به راحتی سرکوب

خواهد نمود. نمی‌توانید به گوشه خلوتی رفته و برای براندازی او از تخت توطئه کنید، زیرا او به همه چیز آگاه است. او هم در همان گوشه خلوت با شما هست و از تمامی آنچه که می‌گویید و می‌اندیشید، آگاه است.

شما نمی‌توانید جایی کاری انجام دهید، بطوری که بتوانید در جایی دیگر تعجب او را برانگیزانید، زیرا او در همه جا حاضر است. او در هر دو جا با شما هست. او را نمی‌توانید در چارچوب قرار دهید، محبوسش کنید، زیرا او مستقل است. صفات خدا سلطه حاکم او را ضمانت می‌کنند. هیچ کس نمی‌تواند آن را فرو ریزد. هیچکس نمی‌تواند بر علیه آن طغیان کند.

نمونه‌ای بزرگ

ما درس بزرگی از این مطلب را در دانیال ۴ می‌بینیم. فصل بسیار شیرینی است، زیرا بعضی مواقع کله‌مان بسیار گنده می‌شود! این مرا به یاد ترانه معروف سالهای شصت می‌اندازد که می‌گفت: «عالجناب گنده‌گو! فکر می‌کنی که هستی!» خوب، نبوکدنصر پیر فکر می‌کرد که نوبر خلقت خداست! هدیه‌ای است از جانب خدا به بشریت!

بر اساس آیات ۲۹ - ۳۰ این فصل، اومشغول قدم زدن در پشت بام کاخ سلطنتی خود در بابل بود که به اطراف نگاه می‌کند و می‌گوید: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟» نبوکدنصر در واقع می‌گفت: «ما اینیم!» تنها ایراد آیه ۳۰ در این است که به دنبال خود آیه ۳۱ را دارد: «این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است.»

خداوند ادامه داده و می‌فرماید: «دیوانه خواهی شد. مثل حیوانات زندگی خواهی کرد، مثل حیوان روی زمین خواهی خزید، و به مدت هفت سال علف زمین را خواهی خورد، تا زمانی که مرا به عنوان حاکم کائنات بشناسی.» این نبوت به سرعت عملی شد (به آیه ۳۳ رجوع کنید). نبوکدنصر دیوانه شد، هم شمایل حیوانی پیدا کرده بود و هم مثل حیوان زندگی می‌کرد. او از آن جهت خل شد، زیرا فراموش کرد که کیست.

هفت سال بعد، نبوکدنصر به خود آمد. «در پایان هفت سال، من که نبوکدنصر هستم وقتی سرم را بلند کردم و به آسمان چشم دوختم عقلم به من بازگشت.» (آیه ۳۴) نبوکدنصر کی به بازیابی عقل خود رسید؟ زمانی که دیگر می‌دانست به کجا باید نگاه کند. چه کرد؟ «آنگاه خدای متعال را پرستش کردم

و آن وجود ابدی را که سلطنت می‌کند و سلطنتش جاودانی است، ستایش نمودم.» (آیه ۳۴، بقیه). نبوکدنصر گفت: «خداوندا، کائنات در زیر حاکمیت توست. ملکوت و پادشاهی توست.» آنگاه اعتراف کرد: «تمام مردم دنیا در برابر او هیچ شمرده می‌شوند. او در میان قدرت‌های آسمانی و در بین آدمیان حاکی آنچه می‌خواهد می‌کند. هیچکس نمی‌تواند مانع او شود و یا او را مورد بازخواست قرار دهد.» (آیه ۳۵).

بعضی از ما زمانی که در مورد خدا می‌اندیشیم، چنان است که گویی عقل خود را از دست داده‌ایم، زیرا در مورد او فکری غلط داریم. تا زمانی که در مورد خدا بدرستی نیاندیشیم، در مورد خودمان بدرستی فکر نخواهیم کرد. نبوکدنصر زمانی که در مورد خدا بدرستی فکر کرد، توانست این کلام را بر زبان راند: «وقتی عقلم به سرم بازگشت، شکوه و عظمت سلطنت خود را باز یافتم.» (آیه ۳۶). و سپس از تجربه خود سخن می‌گوید: «اکنون من، نبوکدنصر، فرمانروای آسمانها را که تمام اعمالش درست و بر حق است حمد و سپاس می‌گویم و نام او را به بزرگی یاد می‌کنم. او قادر است آنانی را که متکبرند، پست و خوار سازد.» (آیه ۳۷)

حاکمیت و وضعیت

نکته را گرفتید؟ مهم نیست که چقدر خود را بالا کشید، مهم نیست نامتان چقدر پرآوازه گردد، مهم نیست چقدر پول جمع کنید، خدا ما، خدای حاکم است. این سخن به این معنی است که شما بی‌آنکه از کسی ترسی داشته باشید، مردم را احترام می‌کنید. شما به مردم احترامی را که لازم است، می‌گذارید، ولی این را به خوبی می‌دانید که تحت حاکمیت خدا همه هیچ به شمار می‌آیند.

چند سال پیش فردی نسبتاً متمول به کلیسای ما می‌آمد و مقادیر قابل توجهی هم به کلیسا هدیه می‌داد. روزی از من پرسید که کی او را جزو رهبران کلیسا خواهم کرد.

گفتم: «ببخشید، متوجه نشدم؟»

گفت: «خوب، من پول زیادی به کلیسا هدیه می‌دهم و فردی متشخص هستم.»

جواب دادم: «این کار شما قابل تحسین است، ولی چیزی نیست که بر اساس آن کسی را رهبر کرد. رشد روحانی شما این مطلب را تعیین می‌کند.»

در مقابل حرف من گفت: «می‌دانید چند کلیسا حاضرند مرا با آغوش باز به عضویت بپذیرند؟»

از این حرف او متوجه شدم که رشته سخن ما به بیراهه رفته است. از این رو گفتم: «خوب، شاید وقت آن رسیده که به برخی از آنها سر بزنید.»

- «منظور شما این است که علیرغم آن همه پولی که هدیه می‌دهم، شما می‌خواهید با یک سری شرایطی که از خودتان درآورده‌اید و یا از کتاب مقدس بیرون کشیده‌اید، مرا از رهبر شدن در کلیسا مانع گردید؟»

گفتم: «کاملاً درست می‌فرمایید. وقتی در حضور خدا می‌ایستید، تنها چیزی که ابداً مورد ندارد، حساب بانکی شماست.»

شما نباید توسط افرادی که بیشتر از شما دارند، مرعوب گردید، افرادی که نامشان بزرگتر از نام شماست، از پرستیژ بیشتری برخوردارند، و قدرتشان بالاتر است. در حضور خدا همه ما به عنوان گناهکارانی می‌ایستیم که محتاج منجی‌اند. همه ما در مقابل صلیب مسیح در یک طبقه می‌ایستیم و خطیر بودن این امر را هم به خوبی درک می‌کنیم.

از این جهت هم دیگر نژاد و رنگ و پوست را فخری نیست. شما از این جهت سیاه هستید، زیرا خدا شما را چنین آفرید. شما از این جهت سفید هستید، زیرا خدا شما را چنین آفرید. شما نمی‌توانید به طریقی که خدا شما را چنان خلق کرده است، بیش از اندازه فخر کنید، مگر اینکه بر این باور باشید که خدا آن را به شما بخاطر بهتر نمایاندن شما از فرد بغل دستی عطا کرده است. مردم از هر رنگ پوست که باشند، هم در حضور خدا در آسمان خواهند بود و هم در جهنم. زیرا خدا احترام کننده به اشخاص نیست. نمی‌توانید به نژاد خود نگاه کرده و در آن مغرور شوید. تنها می‌توانید همانند پولس بگویید: «به فیض خدا هر چه که هستم، هستم.» این چیزی است که شما هستید و چیزی است که خدا شما را بدان صورت آفریده است.

بدین ترتیب، نبوکدنصر دریافت که خدا با کسی شوخی ندارد. برافرازانده و بر زمین زننده مردم اوست. زمانی که بگوییم: «به این کلیسای بزرگی که ساخته‌ام، نگاه کن.» در واقع زمانی است که کلیسا باید خود را از شر من خلاص کند.

ایرادی ندارد که انسان بخاطر طریقی که خدا از او استفاده می‌کند، خوشحال و ممنون باشد. آنچه که ایراد دارد، این است که فکر کنید شما برای این استفاده خدا فردی کاملاً شایسته بوده‌اید و این حق شما بوده که او از شما استفاده کند. بیاد داشته باشید که حتی عطایا و استعدادها و مهارتهایی را هم که دارید، از او گرفته‌اید. اگر بخواهیم به خودمختاری روی آوریم، در مقابل خدا مسئول و جوابگو خواهیم بود.

حاکمیت خدا و گناه ما

کسی ممکن است در اینجا در مورد ریشه بدی سؤال کند. از آنجا که خدا حاکم است، چرا به موجودیت و ازدیاد بدی اجازه می‌دهد، خصوصا هم که در نور این حقایق که خدا از گناه متنفر است (رومیان ۱: ۱۸)، کاملاً قدوس می‌باشد (اشعیا ۶: ۳)، و نمی‌تواند گناه کند (مزمور ۵: ۴، یوحنا ۱: ۵)، و یا دیگران را به انجام آن وسوسه نماید (یوحنا ۱: ۱۳)؟ علمای علم الهی با این سؤال قرن‌ها کلنجار رفته‌اند و مطمئناً بر این ادعا نیستند که جواب نهایی به آن را یافته‌اند. با اینحال در این زمینه من هم چند کلامی دارم.

اول، از آنجا که خدا هر چیزی را به جهت ستوده شدن شکوه و جلال خود می‌کند (افسیان ۱: ۱۱ - ۱۲)، طبیعتاً باید به این نتیجه برسیم که خدا با وجود و موجودیت گناه بیشتر جلال می‌یابد تا بدون آن. این سخن زیاد هم از عقل بدور نیست، چرا که برخی از صفات خدا با موجودیت گناه بیشتر و واضح‌تر متجلی می‌گردند. عظمت محبت او در تباین با گناهکاری ما، خود را به شکلی واضح نمایان می‌سازد (رومیان ۵: ۸). قدوسیت و غضب خدا، دو جنبه بارز طبیعت خدا، بدون واقعیت گناه نمی‌توانست به هیچ عنوان به شکلی واضح دیده شود (رومیان ۱: ۱۸، ۹: ۲۲ - ۲۳). از همه مهمتر، اگر زشتی گناه نمی‌بود، عظمت فیض او را نمی‌توانستیم به هیچ صورتی اندازه بگیریم (افسیان ۲: ۱ - ۷). بدین ترتیب، با اجازه یافتن گناه، جلال و شکوه صفات و شخصیت خدا بیشتر نمایان می‌گردد.

دوم، خدا با اجازه دادن به موجودیت شرارت و بدی، به هر تلاش به جهت براندازی ملکوت خود اجازه می‌دهد، تا در طول اعصار این مطلب بی‌هیچ شبهه‌ای عیان باشد که هیچ دشمن و یا توطئه‌ای نمی‌تواند بر علیه قادر مطلق بایستد. و زمانی هم که این عصر به پایان رسد، هیچ کس دیگر به این فکر احمقانه نخواهد افتاد که بر علیه اقتدار الهی قد علم کند، چرا که سراسر تاریخ از طغیانهای سخن خواهد گفت که بر علیه خدا صورت گرفته و دائم ناکام مانده است. این شکست کامل ابلیس، اولین بنیاد برای قوم خدا به جهت پرستش او خواهد بود (مکاشفه ۱۹: ۱ - ۶).

سوم، خدا بخاطر محبت خود به موجودیت شریر اجازه می‌دهد. خدا کسی را به زور وادار به اطاعت نمی‌کند. خدا اگر اطاعت را به زور از مردم بگیرد، ماهیت اطاعت را از بین برده است، خصوصاً هم که در اطاعت به دنبال قلب انسان است، نه فقط عمل او (رومیان ۸: ۲۷) و قلب همیشه می‌تواند علیرغم اعمال، نامطیع باقی بماند. برای اینکه بشر بتواند به عنوان دارنده صورت خدا و موجودی اخلاقی که جهت انتخاب آزادی دارد، بدرستی عمل کند، امکان وجود شرارت و بدی باید باشد. اگر خدا این امکان را از میان بردارد، حق انتخاب بشر را از قوت می‌اندازد و مقام انسان تا به حد یک آدم آهنی پایین می‌آید.

بنابراین باید سخن را بدین نحو جمع‌بندی کنیم که خدا نه موجب گناه است، نه آن را برمی‌انگیزد، نه به آن مجوز می‌دهد، و نه آن را تأیید می‌کند. با این وجود، به مخلوقات خود که به آنها از نظر اخلاقی اراده بخشیده است، این آزادی را نیز عطا کرده که بر علیه اقتدار او طغیان کنند. پس او شرارت انسانها را در حاکمیت خود در هم می‌شکند تا اهداف مقدر کرده خود را به انجام برساند. خدا با اجازه دادن به بدی نشان می‌دهد که واقعا چقدر عظیم است. چنانکه یوسف نیز زمانی که به توسط برادران به بردگی در مصر فروخته شد، آن را بدرستی بیان داشت: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است.» (پیدایش ۵: ۲۰)

حاکمیت خدا و دید ما

حاکمیت خدا برای فرد مسیحی دیدگاهی به وجود می‌آورد که می‌تواند تمامی زندگی را از آن دیدگاه ببیند. زمانی که موضوع حاکمیت خدا را در ذهن حلاجی کردید، آن موقع زندگی‌تان شروع به شکل‌گیری خواهد کرد.

قوت

پولس می‌گوید: «قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.» (فیلیپیان ۴: ۱۳). نوع صحیح مثبت اندیشیدن این است. چون مسیح می‌دهد، من توانائی دارم. من کاملاً به آنچه که او می‌دهد، وابسته هستم.

تسلی در شرایط

حاکمیت خدا در بطن شرایط مختلف زندگی به انسان تسلی می‌بخشد. زندگی تلخ و شیرین است. یک روز از خواب بیدار می‌شوی و خود را در اوج آسمانها می‌بینی. کار و بار خوب است، جریان پول به دخل به روانی به پیش می‌رود، و روابط هم همه در بهترین شکل خود استوارند. در چنین مواقعی تا چشم باز می‌کنی، بی‌اختیار می‌گویی: «چه صبح زیبایی! مردم چقدر خوبند! بچه‌ها واقعا معرکه‌اند! مادر زن خوبی هم دارم! واقعا که همه چیز عالی است!

ولی همه آنها می‌تواند در عرض پنج ثانیه عوض شوند. مادر زنت می‌تواند به دیدارت بیاید. می‌توانی سردرد بگیری. ولی زمانی که خدایی حاکم داری، این مطلب به این معنی است که موارد مثبت و

منفی، تصادفی و شانسی عارض نمی‌شوند. پنچری اتومبیل که باعث می‌شود به مصاحبه شغلی خود نرسی و کاری را که رویش حساب می‌کردی، از دست بدهی، قسمتی از نقشه حاکم خدا بوده است.

اطمینان و یقین

حاکمیت خدا یعنی اینکه او ابداً اجازه نمی‌دهد که چیزی بر اساس بخت و شانس و اشتباه و تصادف صورت پذیرد. می‌توانی یقین داشته باشی: «خداوندا، آنچه را که اصلاً از تو انتظار نداشتم، انجام دادی. حتماً به این دلیل که می‌خواهی چیزی دیگر در زندگی من انجام دهی و بی‌صبرانه در انتظارم که آن چگونه می‌خواهی در زندگی من بکار گیری. خداوندا، آنچه را که شروع کرده‌ای، لطفاً ادامه بده.» برخی از اجزاء کیک را اگر بجشید، به تنهایی هم مزه خوبی دارند. ولی مزه برخی دیگر از اجزاء آن به تنهایی چندش آور است؛ مثل جوش شیرین و غیره. ولی زمانی که آنها را در همزن ریخته حسابی با هم قاطی می‌کنید، حاصل، چیز بهتری از آب درمی‌آید. زمانی که کیک از اجاق بیرون می‌آید، اجزاء خوب و بد چنان با هم آمیخته و قاطی شده‌اند که به صبر کردنش می‌ارزد!

خدا در زندگی شما کیکی می‌پزد. چیزهای خوب و بد زندگی شما را گرفته و آنها را از طریق روح‌القدس بهم می‌زند و زمانی که از طریق امتحانات مختلف آن را می‌پزد و شما را از آن بیرون می‌آورد، از داخل آن اجاق دودکنان بیرون خواهید آمد. و این آن چیزی است که رومیان ۸: ۲۸ می‌گوید: «و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا رادوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.» برای همین هم هست که پولس در انتهای فصل ۸ می‌گوید: «زیرایقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.» (آیات ۳۸ - ۳۹)

تمامی تصویر

زمانی که با خدا زندگی می‌کنید، زمانی که تحت کنترل او هستید، زمانی که در دستهای او هستید، هیچ چیز نمی‌تواند شما را فرو بنشاند. خدا اجازه داده که امری منفی در زندگی تو صورت پذیرد و بر آن است که از آن به جهت اعتلای تو استفاده کند. این مطلب در همان ابتدا زیاد واضح نیست، چرا که ما دیدگاهی محدود داریم. همانند پسر بچه‌ای هستیم که می‌خواست تکه‌های مختلف یک تصویر را کنار هم بچیند. حتی دو تا از آنها را نیز نمی‌توانست بهم جفت و جور کند. پدرش آمد و در چند

دقیقه تمام قطعات آن تصویر را کنار هم بدرستی چید. پسر بچه پرسید: «بابا، چطوری اینکار را کردی؟» پدر جواب داد: «پسرم تو به تکه‌ها نگاه می‌کردی، من تمامی تصویر را می‌دیدم.» همه چیز بستگی به چیزی دارد که می‌بینید. از دیدگاهی که ما داریم، در هر لحظه یک تکه را می‌بینیم، برای اینکه زندگی‌مان به شکل روزانه سپری می‌شود. ولی خدا همه تصویر را می‌بیند و می‌تواند همه را کنار هم بچیند. زمانی که حاکمیت خدا را درک می‌کنید، قدرت دعا را باور می‌نمایید، زیرا از آنچه که خدا قادر به انجام آن است، یقین دارید.

شما نمی‌توانید مردم را عوض کنید. شما نمی‌توانید دوست خود را عوض کنید، ولی می‌توانید خود را به کنار بکشید تا خدا او را زیر کند. برخی از مردم بدون آنکه دعایی کرده و روزه‌ای گرفته باشند، براحتی شکست را می‌پذیرند و صرفنظر می‌کنند. اگر روزه نگرفته‌اید و دعا نکرده‌اید، پس تمامی آنچه را که خدا شما را برای انجام آن خوانده است، انجام نداده‌اید، زیرا عیسی می‌فرماید که برخی چیزها تنها با روزه و دعا حاصل می‌آیند.

برخی چیزها را شما صرفاً به این جهت بدست نمی‌آورید که چون طالبشان هستید و برای بدست آوردنشان خود را به آب و آتش زده‌اید. برخی چیزها از آن جهت حاصل می‌شوند که برایشان تا به حد مایوس شدنشان دعا کرده‌اید. تا زمانی که حاکمیت خدا را نفهمید، خدا برایتان شخص خوبی خواهد بود که گاهگاهی کارهایی انجام می‌دهد.

حاکمیت و غیرممکنات

در زندگی من اصل حاکمیت خدا چیزی است که واقعا مرا به هیجان می‌آورد. اگر انجام چیزی در اراده خدا باشد، مهم نیست انجام آن چقدر غیرممکن به نظر رسد، خدا رویای آن را به افراد خواهد داد. من در زندگی خود این مطلب را بسیار باور دارم، از این رو هم موانع برای ما زیاد جلوه‌گر نیستند. در واقع به این نتیجه رسیده‌ام که تا آنها را هیچ نشمارم، کار به انجام خود نخواهد رسید. امر بیهوده‌ای است اگر انجام کاری را صرفاً به این خاطر غیرممکن بدانیم، چرا که تا به حال کسی قادر به انجام آن نبوده است. زیرا کتاب مقدس می‌گوید که نزد خدا هیچ چیز محال نیست (لوقا ۱: ۳۷). در این باره رأی گیری هم چاره نمی‌باشد، زیرا خدا محدود نیست.

آیا با افرادی برخورد کرده‌اید که به نظرتان حتی خدا هم قادر به نجات آنها نیست؟ درباره گناهکارترین گناهکاران می‌گویم. ولی عبرانیان ۷: ۲۵ می‌گوید که قادر است همه آنانی را که بوسیله

او به حضور خدا می‌آیند، بطور کامل نجات بخشد. آن کسی را که فکر می‌کنید هرگز به مسیح ایمان نخواهد آورد، در دعا به حضور خدا بیاورید و او آن قلب سنگی را ذوب خواهد کرد. ببینید پولس با چه یقینی سخن می‌گوید! در ۲ تیموتائوس ۱: ۱۲ می‌گوید: «و از این جهت این زحمات را می‌کشم بلکه عار ندارم چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.» زمانی که خدا را در مسند کنترل هر چیز ببینید، آن موقع خواهید دانست که می‌توانید به او کاملاً اعتماد کنید.

حاکمیت خدا و پرستش

حاکمیت خدا باید ما را به پرستشی پرشور بکشاند. می‌دانید چه چیزی باید ما را روزهای یکشنبه به کلیسا بکشاند؟ این حقیقت که خدای حاکم که تمامی کائنات به قوت کلام او برقرار است، می‌خواهد با ما جلسه‌ای داشته باشد؛ اینکه این خدای عظیم که هوای مورد احتیاج به جهت تنفس را به ما هر روزه عطا می‌کند، احتیاجات ما را فراهم می‌سازد، می‌خواهد با ما ملاقات کند.

حرمت را به خدا دادن

ولی وقتی که خدایی حاکم دارید، بی‌صبرانه منتظر ملاقات با او هستید. وقتی رئیسی دارید که مسئول امضای چک حقوقی شماست، یک دقیقه از کار غفلت نمی‌کنید، حتی اگر از آن شغل خوشتان هم نیاید. برای اینکه می‌دانید خودمختار نیستید. اگر ما بخاطر چک حقوقی ماهانه به رؤسای خود تا این حد حرمت می‌گذاریم، چقدر بیشتر باید خدایی را حرمت داریم که هر روز به ما حیات می‌بخشد؟! پرستش، آن پاسخ درست در مقابل حاکمیت خداست.

اول تواریخ ۲۹ این مطلب را به وضوح در مقابل چشمان ما قرار می‌دهد. داوود به کار ساختمانی مشغول است و قوم اسرائیل جهت ساختن خانه‌ای برای خدا، خود را آماده می‌کند. داوود از مردم می‌طلبد که هدایای خود را به جهت ساختن خانه خدا بیاورند:

«آنگاه رؤسای قبایل و طوایف، فرماندهان سپاه و ناظران دارایی پادشاه، با اشتیاق

۱۷۰ تن طلا، ۳۴۰ تن نقره، ۶۱۰ تن مفرغ و ۳۴۰۰ تن آهن هدیه کردند.» (آیه

(۷)

بدین ترتیب افراد با سخاوتمندی به جهت ساختن خانه خدا هدیه می‌دهند، و در حالی که چنین می‌کنند:

داوود در حضور تمامی جمع خداوند را مبارک خواند و گفت: عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برازنده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام با شکوه تو را ستایش می‌کنیم. (آیات ۱۰ - ۱۳)

این است آن چیزی که باید شما را روزهای یکشنبه به کلیسا بکشاند؛ تمجید نام پرشکوه خدا. زیرا کدام پادشاه همانند خدای ماست؟ چه کسی دیگر به غیر از او می‌تواند ماهها و ستاره‌ها و سیاره‌ها و دیگر کهکشانها را خلق کند؟ چه کسی می‌تواند برای زمین، دمای درست آن را بیافریند و گردش زمین را چنان نگه دارد که با سرعتی درست به دور خورشید بچرخد و فصول را بدرستی به ما حاصل آورد؟

چه کسی می‌تواند به ما چنان حیواناتی عطا کند که بتوانیم غذا و پوشاک صحیح به جهت حیات خود از آنها بگیریم؟ کیست همانند خدای ما؟ او لایق پرستش و تمجید شماست. شایسته است که در حضور او به زمین بیافتید و نام او را جلال دهید. او لایق پرستش پرشور شماست.

خدا پرستش شما را می‌طلبد

اگر پسر بچه‌ای که روزنامه را هر روز به در منزل شما می‌آورد، هفته‌ای یک روز از این کار سر باز زند، او را فردی نامرتب خواهید خواند و موقع حساب دست و دلتان به جیب نخواهد رفت، زیرا هفته‌ای یک روز غیبت داشته است. اگر یخچال خانه شما هفته‌ای یکروز کار نکند، تعمیرکار صدا می‌کند. اگر شیر دستشویی بین سرد و گرم دائم در نوسان باشد، آن را تعمیر می‌نمایید، زیرا دوش گرفتن در زیر آبی که هر لحظه گرم و سرد می‌شود، زیاد هم راحت نیست. اگر هر چند مدت یکبار قسط خانه را نپردازید، شما را از آن خانه بیرون می‌کنند، زیرا وام بانکی بدین صورت کار نمی‌کند. آنچه که ما از خود و از دیگران انتظار داریم، آیا نباید خدای حاکم، از ما هم چنین انتظاری داشته باشد؟ او طالب پرستشی متعهد و سرسپرده از ماست. می‌گویید: «ولی پرستش خدا برای من زیاد هم آسان نیست. خبر ندارید که در زندگی من چه می‌گذرد.»

حق با شماست. من از آنچه که در زندگی شما می‌گذرد، خبر ندارم، ولی یک چیز را می‌دانم. در سالی که عزیزی پادشاه مرد، اشعیا ی نبی خداوند را دید (اشعیا ۶: ۱). شاید عزیزی شما در حال مرگ است، یعنی، شاید زندگی شما از آن جهت سخت شده است که به غیر از این شرایط به جانب خدا نگاه نخواهید کرد. خدایی حاکم می‌تواند شرایط را طوری بچیند که اهداف او را جامه عمل پوشانند.

زمانی که در رنج هستیم. خدا کجاست؟

از کتاب «خدا: شناخت خالقمان» به قلم ماکس آندرز

گفتم: «خانم عزیز، اگر خدای ما همانند خدایان بت پرستی و یا خدای ساختگی افراد تحصیل کرده بود - که برای من هر دو یکی هستند - این خدا به دوردست ترین نقطه آسمان پرواز می کرد و می رفت. ولی شما کاملاً آگاه هستید که خدای ما آمد تا در میان ما باشد. مشیت خود را به او تکان بده، به صورتش تف بینداز، بر صورتش سیلی بکوب، و در نهایت نیز مصلوبش کن؛ چه فرقی می کند؟ دختر عزیزم، تمامی اینها همه بر او همین الانش هم واقع شده است.»

جورج برنانوس، خاطرات یک کشیش دهاتی

سخت ترین سوآلی که مردم می پرسند، این است: چرا خدا به رنج و عذاب انسان پایان نمی دهد؟ مشکل رنج و عذابی که انسان می کشد و بی معنی بودن آشکار آن، تنهای معمای بزرگی است که مردم در رابطه با خدا با آن روبرو هستند. چنین به نظر می رسد که یا خدا بر سر انسان کلاه بدی گذاشته است و یا اینکه این بشر است که سر خدا را کلاه می گذارد. خدای کامل و بشر مملو از رنج و عذاب با هم جور در نمی آیند. «هارولد کوشنر»، رابی یهودی و نویسنده کتاب «چرا اتفاقات بد بر اشخاص خوب روی می دهد؟» می گوید که هر وقت با کسی در مورد مذهب به بحث می نشیند، صحبت در نهایت به این سوآل کشیده می شود: «چرا اشخاص خوب و صالح در رنج و عذاب می افتند؟» «دروتی سائرز» در جایی نوشته است: «چرا شخص خوب و صالح در رنج و عذاب می افتد» تنها سوآلی است که ارزش بحث دارد.

خدا چطور می تواند هم خوب باشد و هم اجازه دهد که فرزندان در رنج و عذاب باشند؟ «خدایا، چطور توانستی بگذاری که بچه ام بمیرد؟»، «چرا گذاشتی علیرغم آن همه تلاشی که کردم، زندگی ام به طلاق کشد؟»، «چطور راضی شدی که شوهرم کارش را از دست بدهد و پس انداز تمامی عمرمان تلف شود و اعتماد به نفسمان را هم از دست بدهیم.» «چرا مرا به این بیماری اسیر کردی که عذاب بکشم؟ چرا مرا نمی رهایی؟»، «چرا گذشتی همسرم با بیماری آلزایمر سالیان سال در عذاب زندگی کند و نهایت هم در عذاب بمیرد؟» «چطور راضی شدی؟»

«سی.اس. لوئیس» بعد از مرگ همسر خود از بیماری سرطان، در بطن غم و ماتم خود چنین می‌نویسد:

در این میان، خدا کجاست؟ این یکی از ناراحت کننده‌ترین نشانه‌هاست. زمانی که شاد هستی، آنقدر شاد که ابداً در خود به او نیاز احساس نمی‌کنی،... تو را با آغوش باز می‌پذیرد و یا اقلأ چنین احساس می‌کنی. ولی زمان نیاز مبرم خود نزد او برو، زمانی که هیچ دری به جهت کمک به رویت باز نیست، آنوقت چه می‌یابی؟ در، چنان شدید به روی تو کوبیده می‌شود که نگو. و تازه از آن طرف در، صدای بسته شدن کلونهای مختلف را هم می‌شنوی.

و پس از آن سکوت. شاید تو هم برگردی و به راه خود بروی. هر چه بیشتر بمانی، سکوت بیشتر سنگین و سنگین می‌شود. (غم پرده برکشیده)

آیا زمانی که در عذاب هستیم، خدا ناپدید می‌شود؟ آیا زمانی که رنج و درد بر ما سایه می‌افکند، خدا درب آسمان را به روی ما می‌بندد و کلون‌های پشت آن را می‌اندازد؟ «سی.اس. لوئیس» اسم این مطلب را «مشکل رنج» می‌نامد. اگر خدا، نیکوی مطلق و قادر مطلق است، پس درد و رنج دیگر چرا؟ برخی از مردم بر این باور هستند که خدا نبایستی نیکوی مطلق باشد. این سخن آنها به این معنی است که دیگر واقعا و قعی به موجودیت بدی نمی‌گذارد. عده‌ای دیگر بر این عقیده پافشاری دارند که خدا نبایستی قادر مطلق باشد، برای همین هم نمی‌تواند در این باره کاری صورت دهد. و وقتی هم که در این باره همه چیز گفته و انجام شد، دیگر قادر به شناخت خدا نیستیم و یا اینکه نمی‌توانیم مسئله وجود بدی را به نوعی با نیکویی و قدرت مطلق او سازش دهیم. این گفته نیز به نوبه خود به این معنی است که اهداف او را درک نمی‌کنیم و ایده‌آل‌های خود را نیز با آنها نمی‌توانیم همسو گردانیم. شاید طرقي باشند که بتوان بین درد و رنج و شخصیت خدا به نوعی سازش و آشتی برقرار کرد. در فصل قبل اشاره بر این شد که زندگی مسیحی، زندگی سرشار از امید است. شاید کتاب مقدس طرقي را به ما نشان دهد که بدانها بتوانیم برای این معمای همه گیر جهانی جوابی چند پیدا کنیم.

درد و رنج خود را با شفصیت خدا چگونه سازش می‌دهیم؟

باید پذیرفت که واقعیاتی روحانی هستند که خارج از قوه درک و تصور ماست.

رنج و درد، امری جهانی است

رنج و عذاب چیزی است که همه مردم در هر زمان و مکان با آن آشنا بوده‌اند و آن را تجربه کرده‌اند. مسلماً زندگی برخی سخت‌تر و یا آسانتر از بقیه بوده است، لیکن رنج و عذاب همیشه بخشی از تجربه انسانی بوده است. این مطلب هم در مورد افراد بدوی بت‌پرست صادق است و هم در مورد قهرمانان ایمان در کتاب مقدس. یوسف به شکلی فجیع عذاب کشید. موسی و داوود و دانیال هم همچنین. پولس و یعقوب هم عذاب کشیدند. در مورد عیسی چطور؟ نباید زمانی که در رنج و عذاب می‌افتیم، تعجب کنیم. «بلا از غبار در نمی‌آید، و مشقت از زمین نمی‌روید. بلکه انسان برای مشقت مولود می‌شود، چنانکه شراره‌ها بالامی‌پرد.» (ایوب ۵: ۶-۷).

اطلاعات ما کم است

می‌توانیم چنین نیز فرض کنیم که برای رنجها و عذابهای ما دلایلی هست که از آن آگاه نیستیم. شاید هم به سادگی بپذیریم که چیزی در این مورد نمی‌دانیم. این مطلب به همان سؤال اساسی برمی‌گردد که چرا خدا اصلاً به گناه اجازه داد که وارد این جهان گردد. این سؤال به اندازه کافی برای خود جواب نگرفته است. ولی از آنجا که خدا، نیکوی مطلق است، باید در این مورد توضیحی باشد که ما قادر به هضم آن نیستیم.

در مورد خدا چیزهای زیادی هست که از فرط کوچکی قادر به حمل آن نیستیم. صرفاً از تمامی اطلاعات آگاه نیستیم و یا اینکه قدرت درک آنها را نداریم. میلیون‌ها چیز وجود دارند که من نمی‌توانم آنها را درک کنم. مثلاً، نمی‌توانم دستورالعمل کامپیوتر را بخوانم. هر روز با آن کار می‌کنم، لیکن تنها کاری که انجام می‌دهم، تایپ کردن است که در رابطه با آنچه که کامپیوتر قادر به انجام است، «هیچ» به شمار می‌رود. افرادی که به کامپیوتر وارد هستند، در دنیایی کاملاً متفاوت با من زندگی می‌کنند. روزی را که هارد دیسک کامپیوترم از کار ایستاد، هرگز فراموش نمی‌کنم. مثل این می‌ماند که بر سر کامپیوتر چنان کوبیده باشم که تمام مخیله‌اش از کار افتاده باشد. فرمانی غلط به آن داده بودم و تمامی حافظه را پاک کرده بود. حتی قبل از انجام آن از من پرسید که آیا از کاری که می‌کنم، مطمئن هستم. ولی فکر من چنان در ماورای دوردست غوطه می‌خورد که در مقابل این سؤال «بلی» جواب دادم. و این هیولای مطیع کار خود را انجام داد و همه حافظه را در چند لحظه پاک نمود. تمامی آنچه را که در طول این زمان در حافظه آن ذخیره کرده بودم، همه را فراموش کرد. در حافظه آن دو کتاب کامل را که نوشته بودم، همراه با پرونده مهمی از امور کلیسایی که شبانی می‌کردم، نهاده بودم. صفحه

مانیتور آن سیاه شد. چند فرمان تایپ کردم، ولی مانیتور کماکان سیاه بود. کامپیوتر من به بیهوشی افتاده بود.

حال بسیار اسفناکی به من دست داده بود. ساکت نشسته بودم و سعی داشتم عمق فاجعه را به نحوی مشخص کنم. برای مدتی حتی قبول آنچه که روی داده بود، برایم ممکن نبود. حتماً طریقی وجود داشت که مرا از این وضعیت برهاند. ولی نه. حافظه اصلی کامپیوتر من از کار ایستاده بود.

از دفترم بیرون آمدم و به طرف جلسه‌ای که دیگران در آن منتظرم بودند، رفتم. وارد اتاق شده و در صندلی نشستم و از عمق وجود من ناله‌ای برآمد: «حافظه اصلی کامپیوترم را از بین بردم.» به ناگاه سکوتی سنگین همه را فرا گرفت. بلاخره صدایی ضعیف از کسی برآمد: «شاید همه چیز از بین نرفته باشد. شاید سیستم عامل طوری شده باشد و مطالب ذخیره شده صدمه ندیده باشند.» این سخن به این می‌ماند که به من بگویند: «شاید کامپیوتر تو به کوما افتاده باشد. به نوعی بیهوشی که دکتر می‌تواند آن را خوب کند.» از این رو هم به دکتر تلفن زدم، به «فیل سحرآمیز» که هارد درایو مرا او نصب کرده بود. چند ساعت کار کرد و با دویست و پنجاه دلار حافظه کامپیوتر من سر جای خود برگشت.

کاشکی می‌توانستم به شما توضیح دهم که این مرد چگونه حافظه کامپیوتر مرا برگرداند، ولی چکنم که نمی‌توانم. برای مدتی نشستم و او را تماشا کردم. بی‌آنکه کتاب راهنما داشته باشد، شروع به تایپ چیزهایی کرد که برای من ابدا مفهوم نبود. کلمات نبودند، بیشتر به خط میخی می‌ماندند تا کلمات. از آن جهت می‌گویم «بدون کتاب راهنما» چرا که این مرد انگار که بیست صفحه اول دفتر تلفن را از حفظ تایپ کرده باشد. آنچه که از کش دادن این مثال می‌خواهم بگویم، این است که هستند افرادی که توان آنها از ما بسیار بالاتر است، ولی کماکان آنها هم انسان هستند. افرادی هستند که آنچه را که می‌دانند، ما به هیچ عنوان قادر به درک آنها نخواهیم شد. شاید ضعف شما در ادبیات، ریاضیات و یا فیزیک باشد. افرادی که به فضا سفیه می‌فرستند و یا جراحی مغز انجام می‌دهند، از نظر دانش بالاتر از ما هستند. لیکن هنوز هم کماکان انسان هستند. اگر انسانهایی هستند که از نظر معلومات در مقابل آنها بسیار کوچک هستیم، دیگر تعجبی نیست که در مقابل خدا از نظر معلومات اینقدر کوچک باشیم. چیزهایی هستند که فقط خدا از آنها آگاه هست و تنها برای او مفهوم دارد، چیزهایی که ما نمی‌دانیم و قادر به درک آنها نیستیم. قبول این محدودیت در رابطه با رنج و عذاب انسانی قدم دوم در تحمل این حقیقت است که علیرغم وجود رنج و عذاب، کتابمقدس از نیکویی و قدرت مطلق خدا سخن می‌راند.

چقدر شده است که مطلبی شما را در گنجی و سردرگمی فرو برده و بعداً قادر به حل آن گشته‌اید؟ محکم به پیشانی زده‌اید و گفته‌اید: «به، البته که باید راه حل اینطوری باشد.» من مطمئن هستم که اولین چیزی که در رابطه با رنج و عذاب انسان در آسمان از دهان هر کدام از ما بیرون خواهد آمد، این سخن تعجب‌وار است: «عجب، حالا دارم می‌فهمم!»

زمانی که در روی زمین فریاد برمی‌آوردیم: «خدایا، زمانی که در درد بودم، چرا شفایم ندادی؟ زمانی که در رنج و عذاب بودم، چرا به کمکم نشتافتی؟ زمانی که بلا بر من حادث می‌شد، چرا صدایم را نشنیدی؟ زمانی که تنها بودم، چرا به دیدارم نیامدی؟» وقتی که به آسمان برسیم، برای لحظه‌ای باز خواهیم ایستاد و سپس این سخن از دهان ما بیرون خواهد آمد: «عجب، حالا می‌بینم.»

قدم دوم در این رابطه فرض این مطلب است که اطلاعات و معلوماتی هستند که ما از آنها آگاه نیستیم.

ما از نظر توان ذهنی و روحانی کم داریم

سپس باید بپذیریم که توان ما از نظر درک، محدود است. بگذارید از سگمان «خرسی» برایتان مثال بیاورم. زمانی که «خرسی» شش‌ماهه بود، تربیت او را شروع کردیم. اولین فرمان «بیا» بود. کتاب می‌گفت که باید بگویید: «بیا». و اگر نیامد، باید او را بگیرید و با خود به جایی که می‌گفتید «بیا»، بیاورید. و اینکار را باید در یک محیط سربسته انجام دهید تا زمانی که یاد بگیرد. آن موقع می‌توانید او را به بیرون ببرید. نمی‌دانم که آیا این بهترین روش موجود بود یا نه، ولی در هر حال عمل کرد.

با اینحال، «خرسی» ابتدا قضیه را نفهمید. این تغییر در زندگی و محدود شدن آزادی‌ای که داشت، او را ترسانید. نگران و وحشت‌زده بود و فکر می‌کرد که ما از دست او ناراحت هستیم. چشمهایش تیره شد و مثل برق گرفته‌ها بر جای خشکش زد. ترسی بزرگ بر جان او فرو ریخته بود.

چشمهایش به آدم چنین می‌گفت: «چرا با من چنین می‌کنند؟ مگر من چه کرده‌ام؟ چرا دیگر مرا دوست ندارند؟» کماکان با او کار کردیم و محبت خود را به او نشان دادیم و بلاخره روزی فرا رسید که نه تنها آن فرمان، بلکه هر فرمان لازم دیگر را هم یاد گرفت.

زمانی که از مقصود ما آگاه شد و فهمید که کماکان دوستش داریم، دیگر همه چیز روبراه بود. ولی تا قبل از آن، در ناراحتی بسر می‌برد. بارها سعی کردیم به او حالی کنیم: «این برایت خوب است. ما از دست تو عصبانی نیستیم، این به نفع توست، زندگی تو را ایمن‌تر و بهتر خواهد کرد، رابطه ما را با هم بهتر خواهد کرد.» ولی برایش اهمیتی نداشت. دائم دلش می‌خواست از این تربیت در رود. اگر از خود

او نظر می‌خواستید، در یک آن از تمامی آن تعلیم و تربیت خود را بیرون می‌کشید. ولی او برای ما آنقدر مهم بود که اجازه این کار را به او ندهیم. از این رو نیز با او کار کردیم و بر نگرانی و وحشت او پیروز گشتیم و در نتیجه آن، اینک سگی بی‌خطر و خوش‌آیند داریم. او بخاطر ما به سطحی بالاتر از زندگی معمولی خود کشیده شد.

البته، نکته‌ای که می‌خواهم بر آن انگشت گذارم، کاملاً واضح است. خدا با ما کار می‌کند. ولی نمی‌توانیم آنچه را که می‌خواهد، و آنچه را که می‌کند، درک کنیم. ناراحت و نگران می‌شویم. ناامنی وجودمان را فرا می‌گیرد. حتی برخی مواقع سرکشی می‌کنیم، چنانکه «خرسی» هم گاهی می‌کرد. ولی تمامی اینها از آن جهت است که ما توان درک تمامی آنچه را که خدا با ما می‌کند، نداریم. ولی اگر به او اجازه دهیم، خدا با ما کار خواهد کرد، موانع را در هم خواهد شکست و ما را به سطحی بالاتر و فراتر خواهد برد.

ما باید هر چیزی را از دید خدا ببینیم

درست است که نمی‌توانیم از تمامی آنچه که خدا در رابطه با رنج و عذاب ما انسانها می‌داند، آگاه باشیم، ولی می‌توانیم یاد بگیریم که هر چیزی را از دید خدا نگاه کنیم. خدا نمی‌خواهد که غول چراغ جادوی شما باشد؛ کسی که دائم مشکلات شما را حل کند و همانند غلام حلقه بگوش در اختیار شما باشد. خدا به دنبال ایجاد رابطه با شماست. می‌خواهد که شما او را بشناسید و دوستش داشته باشید. او جهان را چنان خلق کرده است که هیچ چیز در زندگی مسیحی ما به شکلی خوب کار نخواهد کرد مگر اینکه رابطه ما را با او عمیقتر گرداند.

دعا باعث ایجاد تساوی نخواهد شد. درک و فهم اینکه چگونه زندگی مسیحی داشته باشیم، تساوی ایجاد نخواهد کرد، آگاهی از اراده خدا موجب تساوی نخواهد شد. اگر آنچه را که برای شناخت او لازم است. انجام نمی‌دهید، به موفقیتها و شکستهای خود چشم نمی‌دوزید و طریقهای خدا را نمی‌آموزید و به او بها نمی‌دهید، فایده‌ای ندارد.

برای اینکه از قصد خدا آگاه گردیم، باید به زمان خلقت برگردیم. خدا شرح می‌دهد که چطور مرحله به مرحله دست به آفرینش زد و در انتهای هر کدام نیز فرمود: «نیکوست.» و زمانی که همه مراحل را تمام کرد، فرمود: «بسیار نیکوست.» در کتاب ایوب می‌خوانیم: «ستارگان صبح با هم به نغمه درآمدند و فرشتگان با هم آواز شادی سردادند.» امثال با لحنی خوش از زبان خدا ادامه می‌دهد: «در کنار او

معمار بودم. هر روز از خوشی پر، و همیشه در حضور او پایکوبی می‌کردم، در تمامی دنیای او شادمان بودم و خوشی من در انسانها بود.

کاشکی قلوب آنها به ترس از من مایل می‌شد و اوامر مرا همیشه نگاه می‌داشتند. تا بدین ترتیب همه چیز به مرادشان باشد، به مراد خود و فرزندانشان تا به ابد!» عیسی در ماتمی سنگین به فغان می‌آید: «ای اورشلیم، ای اورشلیم، چقدر خواستم که تو را همانند مرغی که جوجه‌های خود را زیر بالهایش می‌گیرد، جمع کنم، ولی تو نخواستی!»

خدا آرزو می‌کند که با ما رو در رو بنشیند، مشتاق است که با ما رابطه ایجاد نماید. می‌خواهد که ما را بشناسد و ما نیز او را بشناسیم. می‌خواهد با ما رابطه‌ای صمیمی داشته باشد. آرزو می‌کند که او را دوست داشته باشیم و باورش کنیم. به او ایمان داشته باشیم و از او تبعیت نماییم. در مقابل آن، او به ما وعده از برکاتی بزرگ می‌دهد. ما نیز همانند بچه‌ای بی‌انضباط و یا سگی تربیت نشده از او چنان کامل تبعیت نخواهیم کرد که برکات او را بچشیم.

مأیوس می‌شویم و یا درد چنان شدید می‌گردد که از خدا رنجور می‌گردیم. از سرکشی مشت خود را تکان می‌دهیم، دندانهای خود را بهم می‌ساییم و چشمان خود را به او نازک می‌کنیم. چرا خدا مشکل ما را حل نمی‌کند؟

ما هنوز به مسائل از دید خدا نگاه نمی‌کنیم. از دید خدا، او به دنبال این نیست که گوش ما را بگیرد و یا ما را پس زند. او به دنبال این است که ما را همانند خود نماید، و بخاطر دلایلی که به شکلی عمیق در رموز اراده او مخفی است، به وجود رنج و درد و استفاده از آن در زندگی ما اجازه می‌دهد.

با این وجود، خدا از رنج و عذاب ما بی‌خبر نیست و دور هم نایستاده است. نمی‌گذارد که به تنهایی در این رنج و عذاب باشیم. خدا از ما به دور نایستاده است که روزی بلاخره در جایی به او بییوندیم. برعکس، خدا همیشه با ماست. زمانی که در درد و رنج هستیم، خدا نیز در رنج و عذاب است. درد ما را احساس می‌کند، تمامی درد ما را به خود می‌گیرد. به طریقی اسرارآمیز، خدایی که کامل است و در او هیچ کمی نیست، خود را با رنج و عذاب ما مربوط می‌گرداند.

زمانی که به این مطلب فکر می‌کنم و اینکه خدا خود را در رنج و عذاب ما شریک می‌گرداند، تصویر عیسی مسیح در مقابل چشمانم نقش می‌بندد، زیرا او به زمین آمد و بخاطر من عذاب کشید و عذابی که او کشید به مراتب بزرگتر و سنگینتر از آن چیزی است که او از من می‌طلبد. بنابراین زمانی که از من، رنج کشیدن مرا می‌طلبد، گرچه از آن خشنود نیستم، لیکن خواسته او برایم معتبر است. کتابمقدس می‌گوید که عیسی از انجام اراده پدر آسمانی کیف می‌کرد، لیکن دلش نمی‌خواست که به

صلیب کشیده شود. کتابمقدس می گوید که عیسی «متحمل صلیب شد» (عبرانیان ۱۲: ۲). لوقا ۲۲: ۴۴ از عذاب احساسی او در باغ جتسیمانی و همانند خون عرق ریختن سخن می راند. عبرانیان ۵: ۷ از فغان او سخن دارد. در مرقس ۱۴: ۳۲ کمک دوستانی را که او را ترک کرده بودند، می طلبد. لازم داشت که برای ادامه، از کمک و یاری فرشتگان برخوردار شود (لوقا ۲۲: ۴۳). یا در مرقس ۱۴، عیسی فرمود: «جانم از غم به درجه موت رسیده است.» از این رو هر چه که عیسی از من می طلبد، با او به نوعی خود را متحد و مرتبط می بینم. هر رنج و عذابی که از من بطلبد، در مقایسه با آنچه که او بخاطر من کشید، هیچ است.

ولی باید اعتراف کنم که با خدای پدر کشمکش دارم. برای من همیشه بی انصافی می نمود که خدا در آن جلال سماوی خود، بدور از هر گونه هجوم و فشار گناه باشد و به من بگوید که صبور باشم و روزی همه اینها به پایان خواهد رسید و ما پاداش خود را خواهیم گرفت.

با این وجود، در حین کاوش کتابمقدس با اشتباه بزرگ خود روبرو شدم. و دیدم که هر چه که عیسی، خدای پسر تجربه می کند، پدر نیز تجربه می کند. خدا درد ما را احساس می کند. درد ما قلب او را به درد می آورد. زمانی که عذاب می کشیم، خدا عذاب می کشد. او نه فقط بخاطر ما درد دارد، بلکه بخاطر تمامی افراد روی زمین؛ و نه فقط تمامی آنها که در روی زمین هستند، بلکه بخاطر تمامی آنهایی که در روی زمین بوده اند و آنهایی هم که خواهند بود. آن دسته از شما که صاحب اولاد هستید، می دانید که در زمان عذاب کشیدن فرزندان، شما خود چقدر در عذاب می افتید. زمانی که آنها در درد فیزیکی و یا احساسی هستند، قلب شما با آنها می شکند. به همان طریق، خدا نیز زمانی که ما را در درد و عذاب می بیند، خود نیز عذاب می کشد.

کتابمقدس می گوید: «خدا در مسیح بود و جهان را باخود مصالحه می داد.» (۲ قرن ۵: ۱۹). زمانی که عذاب می کشیم، خدا کجاست؟ خدا در روی صلیب است و در مسیح، درد و رنج و وحشت تمامی عذاب تمامی دنیا را در تمامی طول زمان به خود می گذارد. زمانی که درد می کشیم، خدا آن را احساس می کند و صدای ما را می شنود و به فکر ما هست.

نه، خدا فرار نمی کند. او عزم خود را بر این قرار داده است که فرار نکند. حتی از همان آسمان، زمانی که من در درد هستم، او نیز در درد هست. از این رو نیز فریاد سر نمی دهم: «خدایا، چرا مرا از این درد نمی رهایی؟» او نیز با من درد می کشد. در واقع، آمدن خدا در عیسای پسر به نزد ما، قویترین طریقی است که بدان خدا می توانست از آبهای تلخ عذاب انسانی بنوشد. نباید بگذاریم این امر

شگفتی خود را برایمان از دست بدهد. بنابراین نیز در ماورای درک من، باید دلیلی برای رنج و عذاب باشد.

زمانی که پدر و مادری بچه خود را به دکتر و یا دندانپزشک می‌برند، ترس و وحشتی را که از درد و یا احساس درد دارد، در صورت بچه دیده‌اید؟ دیدن این صحنه همیشه مرا بر جای می‌خشکاند. زمانی که پدر یا مادر او را به دست دکتر می‌دهد، بچه از عمق جان خود فغان می‌کند ولی زمانی که همه چیز تمام می‌شود و دکتر بچه را به پدر و یا مادر برمی‌گرداند، بچه بخاطر عذابی که کشیده است، پدر و یا مادر خود را پس نمی‌زند. برعکس، خود بچه هم متوجه خیریت این امر هست و احساس می‌کند که پدر و مادر نیز به همراه او در آن درد سهیم بوده‌اند. بچه گردن پدر و یا مادر خود را می‌گیرد و صورت خود را در شانه‌های او پنهان می‌کند و بالاخره تسلی می‌یابد.

ما باید تلاش کنیم که عذاب خود را از دیدگاه الهی ببینیم. او به فکر ما هست. او نیز با ما درد می‌کشد. البته ترجیح او بر این است که ما در هیچ عذابی نیافتیم، و وعده از فرا رسیدن روزی می‌دهد که دیگر رنج و عذابی نخواهد بود. ولی بنا به دلایلی که در راز اراده او نهفته، به رنج و عذاب اجازه داده است که به خلقت او وارد شوند ... لیکن با این عذاب، او نیز عذاب می‌کشد.

باید باور کنیم که عذاب ما بی‌مورد نیست.

پس کاملاً واضح است که عذاب ما برای خدا مهم است. به عنوان مثال می‌توان گفت که در ورائی آن هدفی نهفته است. در عبرانیان ۱۲: ۵ - ۹ می‌خوانیم:

«پسرم، هرگاه خداوند تو را تنبیه کند، دلگیر نشو، و هرگاه اشتباهات تو را خاطرنشان سازد، دلسرد نشو.

زیرا اگر تو را تأدیب می‌کند، به این علت است که دوستت دارد، و اگر تو را تنبیه می‌نماید، به این دلیل است که فرزند او هستی.» کدام پسر است که پدرش او را تنبیه نکند؟ در واقع، خدا همان رفتاری را با شما می‌کند که هر پدر مهربانی با فرزندش می‌کند. پس، بگذارید خدا شما را تأدیب نماید. اما اگر خدا هرگز شما را تأدیب و تنبیه نکند، معلوم می‌شود که اصلاً فرزند او نیستید، زیرا هر پدری فرزندش را تنبیه می‌کند. ما در این دنیا به پدرانمان که ما را تنبیه می‌کنند، احترام می‌گذاریم؛ پس چقدر بیشتر باید به تأدیب پدر روحانی‌مان خدا، تن در دهیم تا حیات واقعی را بیابیم.

با اینحال سطحی وجود دارد که در آن ما نمی‌توانیم دلیل را ببینیم. نمی‌توانیم آن را درک کنیم. زمانی که در آن سطح، رنج و عذاب به سراغ ما می‌آید، باید با ایمان بر این امر اعتماد کنیم که عذاب ما برای خدا اهمیت دارد و چیزی بی‌مورد نیست.

فیلیپ یانسی در کتاب خود «پوچی/مید بستن به خدا» از «شرط بندی بزرگ» سخن می‌راند. به نوشته یانسی، کتاب ایوب، فقط رنج و عذاب را به تصویر نمی‌کشد؛ کتابی است در مورد ایمان، در مورد دل. در فصل یک آن شرط بندی بزرگی می‌بینیم. شیطان شرط می‌بندد که اگر خدا تمامی نعمات خود را از ایوب قطع کند، ایوب خدا را لعنت خواهد کرد. خدا این شرط بندی را می‌پذیرد. یانسی می‌نویسد: زمانی که مردم در رنج و عذاب می‌افتند، از دهان آنها سوالات سرازیر می‌شوند... همان سوالاتی که ایوب را نیز زجر می‌داد: «چرا من؟ چی شده است؟ آیا خدا به فکر من هست؟ آیا اصلاً خدایی هست؟» در طول عذابهایی که ایوب بدانها گرفتار بود، تنها یکبار، نه به ایوب بلکه به ما تماشاگران این صحنه، این فرصت عطا شده است که پشت صحنه را هم مشاهده کنیم. مقدمه کتاب ایوب در آن نگرش کوتاه خود به خوبی نشان می‌دهد که دنیا چگونه به پیش می‌رود. فقط کتاب ایوب است که نقطه نظر خدا را بر ما معلوم می‌دارد و در آن فعالیت مافوق طبیعه را نیز می‌بینیم که معمولاً از دید ما پنهان است.

ایوب خدا را به محاکمه می‌کشد و او را نسبت به فردی بی‌گناه متهم به بی‌انصافی می‌نماید. ایوب خشمگین، متلک‌گو، خیانت شده در گنجی خود تا به مرز کفر می‌رسد... تا به لبه پرتگاه. ولی فصول ۱ و ۲ ثابت می‌کنند که علیرغم آنچه که ایوب می‌انگارد، کسی که به محاکمه کشیده شده، خدا نیست، ایوب است. نکته اصلی کتاب، رنج و عذاب نیست. زمانی که درد و عذاب می‌آید، خدا کجاست؟ مقدمه کتاب این سؤال را پاسخ داده است. نکته اصلی ایمان است: زمانی که درد و عذاب می‌آید، ایوب کجاست؟ او چگونه از خود واکنش نشان می‌دهد؟

بله، در کتاب ایوب مسابقه کشتی در جریان بود، ولی نه بین خدا و ایوب، بلکه بین خدا و شیطان، گرچه خدا طرح خود را بدین شکل ریخت که ایوب از طرف او در این مسابقه شرکت کند. فصول اول و آخر کتاب نشان می‌دهند که ایوب ندانسته در نبردی که بین دو قدرت دنیای نادیدنی درگیر بود، انجام عمل می‌کند.

چکیده سخن الیهو، یکی از متهم کنندگان ایوب چنین بود: «ایوب، حتماً گناهی بسیار مدهش مرتکب شده‌ای که چنین بلایی را بر خود آورده‌ای.» الیهو کاملاً در اشتباه بود. فصول آغازین و پایانی این

کتاب ثابت می‌کنند که خدا به شکلی بسیار عمیق تحت تأثیر واکنش یک مرد بود و این واکنش سرنوشت دنیای نادیدنی را به نحوی تعیین می‌کرد.

یانسی از تمامی این مطالب چنین نتیجه می‌گیرد: «شرط بندی بزرگ برای همه ما سخن از امیدی بزرگ دارد.» شاید قوی‌ترین و مانا‌ترین درسی که می‌توان از کتاب ایوب گرفت. در انتها، این شرط بندی چنین معلوم می‌کند که ایمان یک شخص، براستی که چقدر زیاد به حساب می‌آید. کتاب ایوب بر این مطلب صحنه می‌گذارد که واکنش ما در مقابل امتحان /همیت دارد. تاریخ بشر ... و در واقع، تاریخ ایمانی خود من، در بطن داستان تاریخ کائنات نهفته است.

کتاب مقدس بر این مطلب اشاره دارد که در زمان رنج و عذاب ما نیز، چیزی شبیه این ممکن است درگیر باشد. رنج و عذابی که در آن می‌افتیم و علت آن بر ما اصلاً معلوم نیست، شاید بخاطر واقعه‌ای است که در آن دنیای نادیدنی صورت می‌گیرد و تنها ما در آن درگیر نیستیم، گرچه در دردی که می‌کشیم، خود را بسیار تنها می‌بینیم. شاید در آن لحظه که خود را بیش از هر زمان دیگر تنها و مطرود می‌بینیم، شاید در همان لحظه چشمان آسمان و دوزخ به شکلی تیز بر ما دوخته شده است تا شاهد ایمان ما و پیروزی فیض خدا باشد. بدین ترتیب، زمانی که احساس می‌کنیم از واقعیت و هدف بسیار دور افتاده‌ایم، شاید همان زمان، بیش از هر زمان دیگر در بطن واقعیت و هدف قرار داریم.

بعضی اوقات خدا اجازه می‌دهد که نظری کوتاه به پشت پرده هم داشته باشیم. در کتاب خود «مسیحیان چگونه باید زندگی کنند»، از یکی از اعضای کلیسای سخن به میان آوردم که تحت شبانی من بود. شوهر این خانم معلم بود و فرم درخواست «ناسا» را پر کرده بود که با «شاتل» به فضا برود. او از تمامی مشخصات لازمه برخوردار بود: تیزهوش، تحصیل کرده، از نظر قدرت ارتباطی عالی، معلمی بسیار محبوب، و غیره. اگر شوهر این خانم به فضا می‌رفت، اولین فرد غیرفضانورد بود که به فضا پا می‌گذاشت. و این فکر هیجان آنها را بیشتر می‌کرد. این مطلب هنوز در حد احتمال بود، ولی از نقطه نظر این زن، هیچ کس دیگری نبود که از نظر مشخصات لازمه، از شوهر او برتر باشد.

زمانی که امید آنها در اوج خود بود، بنیاد زندگی‌شان به لرزه درآمد. بنا به دلایلی فنی که خارج از کنترل انسان بود، فرم درخواست این شخص یک روز دیرتر از موعد مقرر به دست مسئولین رسید. مهلت دیگری هم نبود. و این پایان تمامی آن آمالها و آرزوها بود. او دیگر نمی‌توانست اولین فرد غیرفضانورد باشد که پا به فضا می‌گذارد، آنهم نه بخاطر اینکه صلاحیت نداشت، نه، بلکه بخاطر اینکه درخواستنامه‌اش یک روز دیر رسیده بود.

خانمی که این را برایم تعریف می‌کرد، پریشان، از پا در آمده، و از دست خدا بسیار عصبانی بود. این مطلب همانند استخوان در گلوی او گیر کرده بود. نمی‌توانست آن را به نحوی قورت دهد. تا اینکه روز پرواز رسید. زمانی که شاتل «چلنجر» از روی زمین بلند شد و در آسمانی آبی به سوی فضا روان گشت، با صدایی بلند گفت: «الآن شوهر من می‌توانست در آن شاتل باشد. خدایا، چرا چنین کردی!» به محض اینکه این سخن از دهان او خارج شد، چلنجر در فضا منفجر و همانند گلوله آتش مشتعل سو کشید و تکه‌های آن بر اقیانوس فرود آمد. همه سرنشینان آن مرده بودند. آن خانم پس افتاد.

معمولا این اجازه را نمی‌یابیم که گوشه‌ای از پشت پرده را چنین ببینیم. ولی دانستن اینکه در ماورای دید ما، چیزهایی زیادی در حال انجام است، ما را در درک مطلب کمک می‌کند. آنچه که می‌بینیم، تمامی آن چیزی نیست که وجود دارند. افکار ما قادر به درک تمامی اطلاعات نیست. از این جهت نیز باید بر خدا امید بندیم و به اعمال، زمان بندی، و آنچه که مهیا کرده است، اعتماد کنیم.

زمانی که در رنج هستید، دل خود را قوی سازید. دلگرم شوید، چرا که زندگی شما اهمیت دارد. به حساب می‌آید. خدا شما را می‌شناسد. شما را دوست دارد. شما را ترک نکرده است. شما تنها نیستید. زمانی که درد می‌کشید، او به فکر شماست. زمانی که تنهایی گریبانتان را گرفته است، او به فکر شماست. زمانی که در ترس و پریشانی هستید، او به فکر شماست. او در گوشه‌ای دور در آن کائنات بی‌انتها با چیزهای بسیار مهمتر مشغول نیست. او در قلب شما زندگی می‌کند و روی ایمان شما حساب می‌نماید و بر این امید است که در بطن این کشمکش کماکان قوی باقی بمانید. و وعده می‌دهد که روزی همه چیز را بر وفق مراد خواهد ساخت. و آن روز، چه جشنی خواهد بود.

عیسی در زحمات و رنجها برای ما چگونه نمونه است؟

عیسی در زحمات و عذابها نیز نمونه‌ای از اعتماد و اطاعت کامل از خدا را برای ما گذاشت.

ما در زحمات نیز می‌توانیم به عیسی نگاه کنیم و جهت تحمل آن از او نمونه برداریم. زمانی که در روی صلیب بود، فریاد برآورد: «خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» این قسمت را از مزمور ۲۲: ۱-۳ نقل می‌کنم:

«ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟ ای خدای من در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی. در شب نیز، و مرا خاموشی نیست. و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسیحاحات اسرائیل نشسته‌ای.»

در این متن بی‌نظیر، داوود سراینده این مزمور را می‌بینیم که به شکلی نبوتی فغان برمی‌آورد، چرا که خود را کاملاً ترک شده احساس می‌کند. می‌گوید که شب و روز به حضور خدا فریاد برمی‌آورد، ولی خدا او را جواب نمی‌دهد. با اینحال، سراینده مزمور، بی‌آنکه توضیحی به جهت سکوت خدا بیان دارد، قدوسیت او را تصدیق می‌کند: «اما تو قدوس هستی ...»

زحمات و رنجهای ما، نهایت، ما را بدین گنجی و پریشانی خواهند کشاند. ما آزاد هستیم که به حضور خدا فغان برآوریم. شاید هم از آن رهایی نیابیم. شاید هم جوابی برای ما نباشد. و این وجود، خدا کماکان قدوس است.

باز عیسی در این مورد برایمان از خود نمونه می‌گذارد که آن را در ۱ پطرس ۲: ۲۰ - ۲۴ می‌بینیم: زیرا چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمل آن شوید. لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است. زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید، «که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد.» چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد. که خود گناهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نمایم که به ضربهای او شفا یافته‌اید.

عیسی همه آنها را متحمل شد و بر این اعتماد کرد که خدا از تمامی آن زحمات او را عبور خواهد داد و بر این یقین استواری داشت که روزی همه چیز بر وفق مراد خواهد شد. مهم نیست شرایط چقدر دشوار به نظر رسد، خدا شما را از آن عبور داده و در نهایت همه چیز را بر وفق مراد خواهد کرد. اعتماد بر خدا بود که شهدای تاریخ مسیحیت را در ایمان خود پابرجا نگهداشت. در کتاب *شهادی/ایمان*، ما داستان مسیحیان قرون اولیه را می‌بینیم که چطور بخاطر ایمان خود شهید شدند. عبرانیان ۱۱ اشعار بر آن می‌دارد که دنیا ارزش چنین افرادی را ندارد. خدا در آن معرفت خود، در تحمل رنج و عذاب عده‌ای را به سطحی بالاتر از دیگران می‌خواند و در انتها، زمانی که تمامی زحمات و عذابهای قوم خدا پایان گیرد، در حضور خداوند و لشکر آسمانی خواهند ایستاد و به تمامی نیروهای کائنات اعلان خواهد شد که: «دنیا ارزش آنان را نداشت!»

پرا به دانستن این مطالب احتیاج داریم؟

- ۱- اگر این را ندانم، زمانی که با مطلب رنج و عذاب انسانها و عدم رهایی آنها از جانب خداوند درگیرم، ممکن است خود را تنها احساس کنم.
- ۲- اگر بخاطر زحمات از دست خدا عصبانی هستم، ممکن است خود را فردی غیرروحانی گمان کنم.
- ۳- زمانی که شخصاً در زحمت و عذاب باشم، ممکن است خود را تنها و ترک شده احساس کنم.
- ۴- زمانی که رنجها و زحمات در من تنش‌های ذهنی ایجاد می‌کنند، ممکن است طریقی نداشته باشم که خود را از دست آنها رهایی بخشم.
- ۵- ممکن است این احتیاج را در خود نبینم که برای تحمل زحمات به کتابمقدس مراجعه و از زندگی و دید عیسی مسیح نمونه بردارم.
- ۶- ممکن است ندانم که در مواقع زحمات از فیض خدا چگونه ممنون و سپاسگذار باشم.

شکل بفشی به پاسخ

۱- با توجه به آیاتی که از کلام خدا خدا خواندید و مقالاتی که مطالعه نمودید، حاکمیت خدا را در یک جمله تعریف کنید.

۲- یوسف با مرگ روبرو شد و نهایت هم به بردگی رفت؛ حقوق با خشونت و خونریزی شدید لشکری مهاجم مواجه شد؛ ایوب دارائی و سلامتی و عزیزان خود را از دست داد؛ پولس با مشکلاتی عدید دست و پنجه نرم کرد (در بین همه مشکلات یکی اینکه سنگسار شد و نیمه جان به مرگ سپرده شد). همه این افراد با این سؤال دست به گریبان بودند: زمانی که زندگی آنها در حال فروپاشی است، خدا چگونه می‌تواند هنوز خدایی حاکم باشد؟ شما در زندگی خود هم اکنون با چه چیزهایی دست به گریبانید؛ چیزهایی که در ذهن شما حاکمیت خدا را زیر سؤال قرار می‌دهد؟ تعالیم کتاب مقدس چگونه به شما دلگرمی می‌بخشد؟

۳- یوسف و ایوب هر دو بعد از پایان گرفتن دوران سخت زندگی‌شان به عقب نگاه کردند و در تمامی وقایع، حاکمیت خدا را دیدند. از زندگی خود به دو واقعه اشاره کنید که بعد از گذشتن از آن دوران سخت، دست خدا را به شکلی واضح در آنها دیدید و متوجه شدید که خدا در حاکمیت و فیض خود آنها را به جهت خیریت شما هدایت می‌کرده است.

۴- مزموور داوود را از ۱۰ تا ۲۹: ۱۳ به عنوان دعای خود بخوانید و خدا را به خاطر حاکمیت خود حمد گویند و بخاطر کنترلی که بر همه چیز دارد، از او تشکر نمایید.

عظمت و قدرت، جلال و شکوه و بزرگی برانزده توست. ای خداوند، هر چه در آسمان و زمین است مال توست. سلطنت از آن توست. تو بالاتر و برتر از همه هستی. ثروت و افتخار از تو می‌آید؛ تو بر همه چیز حاکم هستی. قدرت و توانایی در دست تو است؛ این تو هستی که به انسان قدرت و بزرگی می‌بخشی. ای خدای ما، از تو سپاسگزاریم و نام با شکوه تو را ستایش می‌کنیم.

بحث موضوع

۱- زمانی که می‌گوییم «خدا حاکم است»، منظورمان چیست؟

۲- چگونه ممکن است که خدا حاکم باشد و در عین حال بدی و شرارت در دنیا موجود باشد؟

۳- آیا خدا بر هر آنچه که اتفاق می‌افتد، حاکمیت دارد یا اینکه حاکمیت او صرفاً بر آن چیزهایی است که وقوع آنها در اراده اوست؟

۴- آیا این طبیعی است که انسان در برخی مواقع از زندگی خود در رابطه با حاکمیت خدا سوال داشته باشد؟ اینگونه سوالات چه موقع سالم نیستند؟

۵- آیا اشتیاق ما در یافتن علت برای هر آنچه که در دنیا روی می‌دهد، در رابطه با باور حاکمیت خدا مانع ایجاد می‌نماید؟ نقش ایمان ساده در تمامی اینها چیست؟

۶- اگر ما کاملاً بر حاکمیت خدا اعتماد می‌کردیم، در نحوه تفکر، زندگی و نقشه‌های ما چه تغییراتی حاصل می‌شد؟ به شکل مشخص جواب دهید.

۷- تعلیم واضح کتابمقدس در رابطه با حاکمیت خدا در وضعیت فعلی شما چگونه به شما دلگرمی می‌بخشد؟

۸- بر اساس تمامی آن چیزهایی که خواندید و مطالعه کردید، به این سؤال چگونه جواب می‌دهید:
«بین درد و رنج خود و شخصیت خدا چگونه سازش برقرار می‌کنیم؟»

۹- زمانی که دیگران دانسته و عمدی بر ما بدی می‌کنند، تعلیم کتابمقدس در رابطه با حاکمیت خدا چیست؟ دفعه بعد که باز قربانی بیعدالتی شدید، درک این اصل چه کاری در شما صورت خواهد داد؟

۱۰- چگونه می‌توان مصلوب شدن عیسی مسیح را نمودی از حاکمیت خدا در آن وضعیت کاملاً شریر به حساب آورد تا خدا از آن چیزی بسیار نیکو به ثمر آورد؟

۱۱- حاکمیت خدا برای تاریخ بشر و پایان همه چیز چه معنی و مفهومی دارد؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- مطالعه این موضوع عقیده اولیه شما را در این باره چگونه تغییر داده است؟ افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه طرق عملی بر زندگی شما اثر خواهند گذاشت (رفتار، منش، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. برای رشد خود اهدافی را مشخص و آن را با گروه و یا رهبر گروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا من:

موضوع ۶

خدای ما قدوس است**مرور کلی موضوع**

تا اینجا مکاشفه خدا را در عهد عتیق و جدید دنبال کردیم. در حیرت خود دیدیم که خدای نامتناهی، خدای حاکم بر کائنات نه تنها خود را بر مخلوقات متناهی و محدود آشکار کرده است، بلکه به شکلی بسیار قوی علیرغم رد شدن از جانب انسانها هنوز هم به دنبال ایجاد رابطه با مردان و زنان گناهکار می‌باشد. با اینحال حیرت این اشتیاق خدا به جهت ما انسانها زمانی به اوج خود می‌رسد که از این مطلب آگاه می‌گردیم: این صرفاً هر خدا/یی نیست که مشتاق ایجاد رابطه‌ای نزدیک با انسانهای مملو از گناه باشد. خدایی که به دنبال این رابطه است، خدا/یی است کاملاً قدوس. قدوسیت او هسته مرکزی تمامی زوایای اوست. ترس از قدوسیت او، از این حقیقت نشأت می‌گیرد که او هر آنچه را که مقدس نیست، باید محو و نابود سازد. عجب قدوسیت غیر قابل تصور او در این است که این خدا به جهت امکان شریک شدن آن با ما، دست به هر کاری می‌زند. بزرگترین اشتیاق او این است که ذات و طبیعت خود را در ما قرار دهد و ما را تبدیل به افرادی «مقدس» گرداند، افرادی که با زندگی تبدیل یافته‌شان، او را جلال می‌دهند و موجب رضایت خاطر او می‌گردند.

در این موضوع ما:

- قدوسیت مهیب خدا را بررسی خواهیم کرد.
- نشان خواهیم داد که خدای قدوس به دنبال داشتن رابطه‌ای صمیمانه و نزدیک با مخلوقات سرکش و گنهکار است.
- ثابت خواهیم کرد که اشتیاق او به ما به جهت این است که مقدس باشیم.
- نشان خواهیم داد که داشتن رابطه نزدیک با خدای قدوس امری اتوماتیک نیست، بلکه نتیجه تسلیم ما به کار تبدیل او در زندگی‌های ماست.
- خواهیم دید که خدا چگونه شرایط مختلف زندگی را به جهت تبدیل ما به صورت مسیح به کار می‌گیرد.

هفتم موضوع

قدوسیت خدا چیست؟ برای گناهکارانی که از بخشش الهی برخوردار نیستند، قدوسیت خدا چه مفهومی دارد؟ برای گناهکارانی که از بخشش الهی برخوردارند، چطور؟ آیا برای فرد گناهکاری چون من، این امکان وجود دارد که بتوانم با خدایی که از نظر اخلاقی کامل است، رابطه‌ای نزدیک و صمیمی داشته باشم؟ چگونه می‌توان در بطن این همه کشمکشی که با گناه دارم، موجب خشنودی خدا گردم؟

کوچک ولی مقوی (علت گنج‌نیدن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«خدا مرا همانطور که هستم، دوست دارد.»

«کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟ کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟» خروج ۱۵: ۱۱

قدوسیت خدا یعنی «بسه دیگه، جناب»

«بسیاری قدوسیت را اولین و بالاترین صفت خدا می‌دانند، زیرا قدوسیت در همه صفات دیگر خدا آمیخته است و با تمامی آنچه که هست و انجام می‌دهد، همراه می‌باشد.» پل انس

«به جهت نجات خود به مسیح ایمان آورده‌ام. پس چرا دیگر اینقدر نسبت به روش زندگی‌ام مته به خشخاش بگذارم؟»

«پدر من فردی از خود راضی، متوقع و سختگیر بود. در مورد قدوسیت خدا نیز به همانگونه فکر می‌کنم.»

«خدا به شخصه نه فقط از هر بدی و شرارت مبرا است، بلکه قادر به تحمل آن هم نیست. او همیشه نسبت به گناه و بدی حساسیت دارد. آنهایی هم که متعلق به او هستند، باید به دنبال همان قدوسی باشند که در ذات و ماهیت خدا، چنین بنیادین است.» میلارد اریکسون

«قدوسیت خدا به این معنی است که من می‌توانم به انتظار روزی باشم که از گناه و از تمامی نتایج آن آزاد باشم، کاملاً آزاد!»

نمونه به جهت مطالعه

جمشید

- «عجب بابا، همخانه‌ای تو جمشید اینبار که واقعاً محشر کرد! از وقتی که پا تو این مملکت گذاشتی، با هم همخانه‌اید، نزدیک به سه سال. حالا تصمیم داره از تو جدا بشه و با دوست دختر انگلیسی‌اش زندگی بکنه.»

با شنیدن این سخن ابتدا فکر کردید که شاید جمشید از شما به نحوی رنجیده باشد؛ شاید کاری کرده‌اید و یا چیزی گفته‌اید که به او برخورد و بخاطر آن هم می‌خواهد از شما جدا شود. البته که شما بهترین همخانه نبوده‌اید. ولی او هم نبوده است. روی هم رفته رابطه خوبی با یکدیگر دارید و جمشید را به عنوان یکی از بهترین دوست‌های خود می‌دانید.

پس چرا دیگر می‌خواهد از شما جدا شود و با دوست دخترش خارجی‌اش زندگی کند؟ مگر نمی‌گفت که به مسیح ایمان آورده و مسیحی شده؟ تازه دوست دخترش هم که مسیحی است. مگر شما نبودید که در جشن کلیسایی، آن دو را به هم معرفی کردید و می‌دانستید که به هم خیلی مناسبند؟! می‌دانید که هر دو آنها از غلط بودن کاری که می‌کنند، آگاهند. ولی زمانی که بلاخره جرعت کرده و مطلب را با جمشید در میان می‌گذارید، می‌گوید: «ما همدیگر را دوست داریم و روزی بلاخره با هم ازدواج خواهیم کرد. تازه، خدا که امل نیست. جنسیت را خودش آفریده، و می‌خواه که ما از آن لذت ببریم.»

از شیوه تفکر جمشید بسیار ناراحت هستید. چرا که او را همانند برادر دوست دارید و برای او بهترین را می‌طلبید. چگونه می‌توانید جمشید را در درک قدوسیت خدا کمک کنید؟ به او چه می‌گویید؟ قدوسی را که خدا برای فرد ایماندار در نظر دارد، به او چگونه حالی می‌کنید؟

جمیله

جمیله یکی از بهترین همکاران شما در اداره است. فردی است سخی، که دائم به فکر دیگران است. بر این گمان است که می‌توان شیوه رفتار مسیحی‌گونه داشت، بی‌آنکه مسیحی بود. زندگی او از نظر اخلاقی چنان منضبط و اصولی است که به جهت بخشش گناهان خود، نیازی به ایمان به مسیح نمی‌بیند. روزی در وقت چایی با هم روبرو می‌شوید و صحبت اخیری را که با هم داشتید، ادامه می‌دهید. به شما می‌گوید: «واقعا هم تو را بخاطر این وفاداری به کلیسا تحسین می‌کنم. با این همه خطرات، هنوز هم مرتب به کلیسا می‌روی. ولی مذهب من امری شخصی است. من بر این باور هستم که با اعمال خود خشنودی خدا را می‌توان بدست آورد. خدا از من توقع دارد که تمام تلاش خود را بکنم و مرا بر این اساس داوری خواهد کرد.» در جواب به این شیوه تفکر جمیله چه می‌گویید؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

اشعیا ۶: ۱ - ۵

در سالی که عزریا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیكل از دامنهای وی پر بود. و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و بادو پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود. و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: «قدوس قدوس قدوس یهوه صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پرشد. پس گفتم: «وای بر من، که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبايوت پادشاه را دیده است.»

سرافین فرشتگانی هستند که فقط در این متن به آنها اشاره می‌گردد. مفسرین کتاب مقدس بر این عقیده هستند که پوشانیدن صورت و پاهای خود از جانب سرافین، عملی است که در مقابل جلال و قدوسیت زایدالوصف خدا به نشانه فروتنی صورت می‌گیرد. توصیفی که سرافین از خدا دارند، چیست؟

پاسخ و عکس العمل اشعیا در مقابل قدوسیت زایدالوصف و هول آور خدا بر چه مطلبی بیشتر تأکید می‌کند؟ زمانی افراد گناهکار خدا را آنطور که هست، می‌بینند، چه احساسی در آنها به وجود می‌آید؟

حقوق ۱: ۱۳

چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بی‌انصافی نظر نمی‌توانی کرد. پس چرا خیانتکاران را ملاحظه می‌نمایی و حینی که شریر کسی را که از خودش عادل تر است می‌بلعد، خاموش می‌مانی؟

ما نیز همانند حقوق اغلب چنین آرزو می‌کنیم که ایکاش خدا تمامی شرارت و بدکاران را محو و نابود می‌کرد. اگر خدا فی‌الفور هر فرد ناپاک را از روی زمین محو می‌کرد، چه کسی در روی زمین باقی می‌بود؟

می‌دانید که خدا نسبت به گناه نفرتی مقدس دارد. وجود شرارت و بدکاران در این جهان، در رابطه با صبر و فیض خدا چه چیزی را بر شما معلوم می‌دارد؟

۲ پطرس ۳: ۳ - ۱۴

و نخست این را می‌دانید که در ایام آخر مستهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده، خواهند گفت: «کجاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هر چیز به همین‌طوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.» زیرا که ایشان عمداً از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به آب قائم گردید. و به این هردو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت. لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند.

لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز. خداوند در وعده خود تاخیر نمی‌نماید چنانکه بعضی تاخیر می‌پندارند، بلکه بر شما تحمل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد، بلکه همه به توبه گرایند. لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته

شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد. پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هرسیرت مقدس و دینداری؟ و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید. ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.

لهذا ای حبیبان، چون انتظار این چیزها را می کشید، جد و جهد نمایید تا نزد او بی داغ و بی عیب در سلامتی یافت شوید.

داوری بزرگی که بر گذشته صورت می گیرد، در رابطه با قدوسیت خدا و آمادگی او نسبت به داوری گناه چه مطلبی را به ما خاطر نشان می کند؟ (آیه ۶)

آگاهی از این مطلب که داوری در آینده امری است اجتناب ناپذیر و حتمی، در زندگی فعلی ما باید چه اثری داشته باشد» (آیات ۱۱ - ۱۴)

چرا خدای قدوس ما داوری را به تأخیر می اندازد؟ (آیه ۹)

آسمان و زمین جدید به چه چیز موسوم است؟ (آیه ۱۳) اهمیت چنین عنوانی در چیست؟

۱ پطرس ۱: ۱۳ - ۱۹

لهذا کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید. و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایام جهالت می داشتید. بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید. زیرا مکتوب است: «مقدس باشید زیرا که من قدوسم».

و چون او را پدر می خوانید که بدون ظاهربینی برحسب اعمال هرکس داوری می نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید. زیرا می دانید که خریده شده اید از سیرت باطلی که از پدران خود

یافته/اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، بلکه به خون گرانبها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح.

در انجام زندگی «پرهیزگاران» و «مطیع» چه انگیزه‌های دیگری بجز ترس منتج از حرمت (آیه ۱۷) وجود دارند؟

عبرانیان ۱۲: ۷ - ۱۱

اگر متحمل تأدیب شوید، خدا با شما مثل با پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟ لکن اگر بی‌تادیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زادگانید نه پسران.

و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تأدیب می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدر روحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تأدیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم. لکن هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند، بار می‌آورد.

چه انگیزه‌ای باعث می‌شود که خدا زندگی ما را به دست مشکلات بسپارد؟ (آیات ۱۰ و ۱۱)

تأدیب و انضباط خدا در مورد نوع رابطه‌ای که با او داریم، چه مطلبی را به ما یادآور می‌شود؟ (آیات ۷ - ۹)

مزمور ۲۴: ۳ - ۶

کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد. او برکت را از خداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود. این است طبقه طالبان او. طالبان روی توای خدای یعقوب. برای طلبیدن روی خدا و پرورش رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با خدای قدوس چه چیزی باید داشته باشیم؟

زمانی که با قلبی صاف و پاک به حضور خدا می‌رویم، متوقع دریافت چه چیزی می‌توانیم باشیم؟

دیگر منابع

«قدوسیت خدا» به قلم جری بریجز
فصل دوم از کتاب به دنبال قدوسیت.

«چگونه می‌توانیم در این دنیا مقدس باشیم؟» به قلم استیفن بلای
این مقاله از مجله مودی اخذ شده است.

قدوسیت خدا

از کتاب «به دنبال قدوسیت» به قلم جری بریجز

بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز درهر سیرت،

مقدس باشید. زیرا مکتوب است: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.»

۱ پطرس ۱: ۱۵ - ۱۶

خدا هر فرد مسیحی را به یک زندگی مقدس فرا خوانده است. در این مورد هیچ استثنایی وجود ندارد. این دعوت تنها مختص شبانان، معلمین و شماسان کلیسا نیست. تمامی مسیحیان از هر ملتی که باشند، فقیر و یا ثروتمند، تحصیل کرده و یا بیسواد، معروف و یا گمنام، همه دعوت شده‌اند که مقدس باشند. همه مسیحیان، لوله‌کش و یا رئیس بانک، زن خانه دار و یا فرماندار، همه به یکسان از این دعوت برخوردارند.

این دعوت به زندگی مقدس بر اساس این حقیقت استوار است که خدا، خود قدوس می‌باشد. از آنجا که خدا، خود قدوس است، از ما می‌طلبد که ما نیز مقدس باشیم. بسیاری از مسیحیان از چیزی برخوردارند که می‌توان آن را «قدوسیت فرهنگی» خواند. این افراد الگوهای شخصیتی و رفتاری مسیحیان دور و بر خود را گرفته و از آن تبعیت می‌کنند. به همان اندازه که این فرهنگ مسیحی، کم و بیش مقدس است، آنها نیز به همان میزان کم و بیش مقدس‌اند. ولی خدا ما را دعوت نکرده است که همانند افراد دور و بر خود باشیم. او ما را خوانده است که همانند خود او باشیم. قدوسیت چیزی نیست جز همشکلی با شخصیت خدا.

درست همانطور که در کتاب مقدس هم آمده است، قدوسیت، هم شوکت و عظمت خدا را توصیف می‌کند، و هم پاکی و کاملیت اخلاقی ذات و طبیعت او را. قدوسیت یکی از صفات خداست؛ یعنی، قدوسیت بخش ضروری از ذات و طبیعت خداست. قدوسیت او به همان اندازه موجودیت او و یا به عنوان مثال، حکمت و یا آگاهی او به هر چیز ضروری است. از آنجا که او چیزی نمی‌تواند بداند، مگر آنچه که صحیح است، به همان شکل هیچ کاری هم نمی‌تواند بکند، مگر آنچه که صحیح است.

ما خود همیشه از آنچه که صحیح است، آگاهی نداریم. همیشه بر این مطلب عالم نیستیم که چه چیزی عادلانه و منصفانه است. در موقع تصمیم روی چیزهایی که بار اخلاقی دارند، عذاب می‌گیریم.

می‌پرسیم: «چه کنم که صحیح باشد؟» چنین مشکلی برای خدا البته که وجود ندارد، زیرا علم و آگاهی کامل او، هرگونه شک و تردید را در رابطه با صحیح و غلط از بین می‌برد.

با اینحال برخی اوقات حتی با اینکه از صحیح آگاهی داریم، ولی جهت انجام آن در خود احساس شک و تردید می‌کنیم. انجام عمل صحیح ممکن است مستلزم قربانی و شکستن غرورمان باشد (مثلاً زمانی که می‌دانیم گناهی را باید برای کسی اعتراف کنیم). برخی مواقع در این امر، موانع دیگر هم سر برون می‌آورند. ولی چنین مطلبی در مورد خدا مصداق ندارد. خدا هرگز دو دل نمی‌شود. او همیشه آنچه را که صحیح و عادلانه است، بی هیچ درنگی انجام می‌دهد. بنخاطر شخصیتی که خدا دارد، برای او امکان آن نیست که طور دیگری عمل کند.

بنابراین، قدوسیت خدا آزادی کامل از هرگونه بدی است. زمانی لباسی سفید را تمیز می‌خوانیم که در آن هیچ لکه‌ای نباشد. زمانی طلایی را خالص می‌خوانیم که تمام ناخالصی‌ها از آن تصفیه شده باشند. بدین شیوه قدوسیت خدا را نیز می‌توانیم به عنوان نبود مطلق هرگونه بدی در او قلمداد کنیم. یوحنا می‌فرماید: «خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.» (۱ یوحنا ۱: ۵). زمانی که نور و ظلمت در کتاب مقدس بدین طریق بکار می‌روند، معانی و مفاهیم روحانی در خود دارند. یوحنا به ما چنین می‌گوید که خدا به شکل مطلق از هر گونه بدی و شرارت اخلاقی مبرا است و خود او جوهر پاکی اخلاقی به شمار می‌رود.

قدوسیت خدا شامل همشکلی کامل او با شخصیت الهی خود نیز می‌باشد. این سخن به این معنی است که تمامی افکار و اعمال او با شخصیت قدوس او مطابقت دارد. برعکس آن، بیابید زندگی خودمان را در نظر بگیریم. در طول زمان، ما در ایمان و مسیحیت خود رشد می‌کنیم و به بلوغ روحانی می‌رسیم و در حین آن نیز تا حدودی شخصیت فرد مسیحی را در خود پرورش می‌دهیم. در زمینه‌هایی چون صداقت، پاکی و فروتنی رشد می‌کنیم. ولی همیشه مطابق شخصیتی که داریم، عمل نمی‌کنیم. دروغ می‌گوییم، خود را به دام یک مشت افکار ناپاک اسیر می‌سازیم. آن زمان است که ترس ما را فرو می‌گیرد و از خود بیزار می‌شویم، چرا که مطابق شخصیت خود عمل نکرده‌ایم. چنین واقعه‌ای به هیچ عنوان بر خدا حادث نمی‌شود. او همیشه مطابق شخصیت قدوس خود عمل می‌کند. و به چنین معیار از قدوسیت است که ما را بدان دعوت می‌نماید، زمانی که می‌گوید: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.»

قدوسیت مطلق خدا باید ما را به شکلی عمیق دلگرم نماید و یقین بخشد. اگر خدا از قدوسیت کامل برخوردار است، پس می‌توانیم یقین داشته باشیم که اعمال او نسبت به ما پیوسته کامل و عادلانه

خواهد بود. ما اغلب در این وسوسه قرار می‌گیریم که اعمال خدا را زیر سؤال قرار دهیم و شکوه از آن کنیم که با ما بطور منصفانه عمل نمی‌کند. این دروغ ابلیس است، همان چیزی که در رابطه با حوا نیز بکار گرفت. آنچه که شیطان به حوا می‌گفت، در مجموع چنین بود: «خدا با شما منصف نبوده است.» (پیدایش ۳: ۴ - ۵). ولی در همان ذات و طبیعت خدا امکان آن نیست که منصف نباشد. زیرا که او قدوس است و تمامی اعمال او قدوس‌اند.

ما این حقیقت را که خدا قدوس است، باید با ایمان بپذیریم، حتی اگر شرایط و اوضاع، چیزی مغایر با آن را نشان می‌دهند. شکوه و شکایت بر علیه خدا در واقع انکار قدوسیت او و گفتن این مطلب است که خدا منصف نیست. «استیفن کارناک» در قرن هفده چنین گفته است: «برای خدا زخم کمتری دارد که وجود خود را انکار نماید، تا اینکه پاکی وجود خود را انکار کند؛ انکار اول، او را از خدایی می‌اندازد، ولی انکار دوم، او را به خدایی کریه‌المنظر، دوست نداشتنی و مکروه تبدیل خواهد کرد. سخن کسی که می‌گوید خدا قدوس نیست، به مراتب از سخن کسی که وجود او را به کلی منکر می‌شود، بدتر است.»

هنوز هم بخاطر دارم که خدا ۲۵ سال پیش در مقابل شکوه و شکایتی که داشتم، با من چگونه عمل کرد. در جواب به اراده خدا به «سن دیه‌گو» در ایالت کالیفرنیا کوچ کردم و آنجا به دنبال شغل می‌گشتم. وقتی که چند هفته بی‌هیچ موفقیتی سپری شد، در فکر خود خدا را متهم کردم. من برای انجام اراده او، از تمامی نقشه‌های خود دست برداشته بودم، حال، ببین چگونه مرا تنها واگذاشته است! خدا در فیض خود مرا به ایوب ۳۴: ۱۸ - ۱۹ هدایت نمود: «آیا به پادشاه گفته می‌شود که لئیم هستی، یا به نجیبان که شریر می‌باشید؟ پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی‌نماید و دولت‌مندان را بر فقیر ترجیح نمی‌دهد؟ زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای وی‌اند.» به محض خواندن این متن فوراً به زانو درآمده، و گناه شکوه و شکایت خود را اعتراف کردم؛ از اینکه قدوسیت او را زیر سؤال قرار داده بودم، توبه نمودم. خدا در رحمت خود مرا بخشید و روز بعد از دو جا به من پیشنهاد کار شد.

تشخیص و قبول قدوسیت او یکی از طرق حمد و ستایش خداست. بر اساس رویایی که یوحنا در فصل ۴ کتاب مکاشفه از آسمان بیان می‌دارد، آن چهار مخلوق جاندار که در اطراف تخت خدا هستند، هرگز باز نمی‌ایستند از اینکه بگویند: «قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق، که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه ۴: ۸). در رویایی که اشعیا نیز از جلال خدا می‌بیند، سرافین از همین صفت سه‌لایه قدوسیت خدا سخن می‌رانند. (اشعیا ۶: ۳). زمانی که موسی، خدا را بخاطر رهایی قوم اسرائیل از دست لشکر مصر حمد و سپاس می‌گفت، سرود او هم در مورد قدوسیت خدا بود:

کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟

کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟

(خروج ۱۵: ۱۱)

خدا اغلب در کلام او، با نامهایی چون «آن قدوس» و یا «قدوس اسرائیل» خوانده می‌شود. چنانکه «استیفن کارناک» هم به آن اشاره دارد، واژه قدوس، اغلب بیش از هر واژه دیگر از صفات خدا، به عنوان پسوند با نام او می‌آید. قدوسیت تاج خداست. چند لحظه فقط خدا را تصور کنید که قدرت کامل داشته باشد، به شکلی کامل از همه چیز آگاه باشد، در همه جا نیز حاضر باشد، ولی به شکل کامل قدوس نباشد. چنین کسی را دیگر نمی‌توان خدا خواند. قدوسیت، کاملیت تمامی صفات دیگر خداست؛ قدرت او، قدرت مقدس است، رحمت او، رحمت حقیقی است، حکمت او، حکمت مقدس است. قدوسیت خدا بیش از هر صفت دیگر، او را لایق حمد و ستایش ما می‌گرداند.

آیا کافی است که صرفاً او را خدای قدوس بشناسیم؟ نه! خدا از ما بیشتر از این طلب می‌کند. می‌گوید: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.» خدا به حق از تمامی موجودات اخلاقی خود، قدوسیت می‌طلبد. به غیر از این نمی‌تواند باشد. خدا هیچ بدی و شرارت ارتکاب یافته را نمی‌تواند، ندید بگیرد و یا آن را تأیید کند. او برای یک لحظه هم نمی‌تواند از معیار کامل قدوسیت خود عدول کند. برعکس، باید بگوید، که می‌گوید: «در هر آنچه که انجام می‌دهید، مقدس باشید.» حقوق نبی چنین ابراز می‌دارد: «چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بی‌انصافی نظر نمی‌توانی کرد.» (حقوق ۱: ۱۳). از آنجا که خدا قدوس است، نمی‌تواند به هیچ عنوان گناهی را که مرتکب می‌شویم، ندید بگیرد و یا سَمَبَل کند. اندازه گناه مهم نیست. این مطلب حتی در مورد کوچکترین گناهان هم صادق است.

برخی اوقات سعی داریم اعمالی را که وجدان ما آنها را زیر سؤال قرار داده‌اند، در حضور خدا توجیه کنیم. ولی اگر حقیقتاً اهمیت قدوسیت کامل خدا را هضم کرده باشیم، هم در خود او و هم در آنچه که از ما می‌طلبد، خواهیم دید که کوچکترین انحراف از اراده کامل او را نیز قادر به توجیه نیستیم. خدا عذر و بهانه نمی‌پذیرد، عذر و بهانه‌هایی چون «خوب، همین که هستم.» و یا «می‌دانید، هنوز در آن حیطه‌های از زندگی‌ام دارم رشد می‌کنم.»

نه! قدوسیت خدا در شخصیت ما به خطاها و قصورات کوچک هم اجازه نمی‌دهد. ما مسیحیان گرچه می‌توانیم از طریق صالحیت مسیح در حضور خدا صالح شمرده شویم، ولی لطفاً چند لحظه به دقت

به آنچه که نویسنده عبرانیان می‌نویسد، توجه کنید: «و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید.» (عبرانیان ۱۲: ۱۴).

از آنجا که خدا قدوس است، هرگز نمی‌تواند ما را به ارتکاب گناه وسوسه کند. «هیچ‌کس چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می‌کند»، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی‌شود و او هیچ‌کس را تجربه نمی‌کند.» (یعقوب ۱: ۱۳). مسلماً هیچ یک از ما حتی به خاطر خود خطور هم نمی‌کند که خدا به نحوی ما را به جهت ارتکاب گناه کمک نماید. ولی بعضی اوقات ممکن است احساس کنیم که او ما را در شرایطی اجتناب ناپذیر قرار داده است و چاره‌ای به غیر از ارتکاب گناه نداریم. شائول پادشاه در اولین جنگ خود با فلسطینیان، چنین احساس کرد (۱ سموئیل ۱۳). شائول قبل از رفتن به نبرد می‌بایست هفت روز منتظر سموئیل می‌شد، تا آمده و قربانی سوختنی را به حضور خدا تقدیم دارد و لطف او را طلب شود. شائول هفت روز برای آمدن سموئیل انتظار کشید. زمانی که از آمدن او به طول کشید، نگران شد و تقدیم قربانی سوختنی را خود به عهده گرفت. شائول احساس می‌کرد که چاره‌ای به جز این ندارد. مردم هراسان بودند و بتدریج پرکنده می‌شدند. فلسطینیان برای کارزار صف کشیده بودند. سموئیل بسیار تأخیر کرده بود. باید کاری می‌شد! اینطور به نظر می‌رسید که خدا او را در وضعیتی قرار داده، که چاره‌ای به جز ناطاعتی از دستورات صریح خدا وجود ندارد.

ولی شائول بخاطر همین ناطاعتی از اراده و خواست خدا، پادشاهی خود را از دست داد (۱ سموئیل ۱۳: ۱۴ - ۱۳). در مورد ما چطور؟ آیا ما نیز برخی اوقات چنین احساس نمی‌کنیم؛ اینکه در اعمال خود چاره‌ای جز اندکی انحراف از حقیقت و یا اندکی انحراف از صداقت نداریم؟ زمانی که بدینگونه احساس می‌کنیم، در واقع خدا را منشأ وسوسه به جهت ارتکاب گناه قلمداد می‌کنیم و بر این گمان هستیم که او خود، ما را در وضعیتی قرار داده که چاره‌ای دیگر برایمان باقی نمانده است.

افرادی که تحت اقتدار کسی دیگر قرار دارند، در مقابل این وسوسه بیشتر آسیب‌پذیرند. رؤسا معمولاً به جهت انجام اعمال نادرست، زیردستان خود را تحت فشار می‌گذارند. زمانی که در نیروی دریایی به عنوان افسر خدمت می‌کردم، با این وسوسه روبرو شدم. کشتی ما می‌توانست از اهدای چند کیلو قهوه ناقابل به چند نفر از مسئولین، انواع و اقسام تجهیزات مورد نیاز و گرانبهای خود را «مجانی» بدست آورد. در این رابطه به خود چنین دلیل می‌آوردم: «مگر نه اینست که همه این تشکیلات به خود نیروی دریایی متعلق است؟!» نهایت مجبور شدم که شغل خود را در نیروی دریایی به خطر انداخته و در مقابل افسر مافوق خود بایستم. صریحاً به او بفهمانم که در این مطلب به هیچ عنوان دخالت نمی‌کنم.

چون خدا قدوس است، از گناه نفرت دارد. نفرت کلمه‌ای چنان قوی است که استفاده از آن را دوست نداریم. اگر بچه‌هایمان از نفرت به کسی سخن به میان آورند، آنها را توبیخ می‌کنیم. ولی زمانی که از طرز برخورد خدا با گناه صحبت می‌کنیم، فقط همین کلمه قوی هست که عمق معنی را به شکلی کافی معلوم می‌دارد. خدا زمانی که در مورد گناهان مختلف اسرائیل سخن می‌گوید، چنین اضافه می‌کند: «از همه این کارها نفرت دارم.» (زکریا ۸: ۱۷) زمانی که از گناه صحبت می‌کنیم، نفرت، احساس بجا و درستی است. در واقع، هر چقدر که خود در قدوسیت رشد کنیم، به همان میزان از گناه متنفر و بیزار می‌شویم. داوود فرمود: «از وصایای توفطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.» (مزمو ۱۱۹: ۱۰۴). اگر این سخن در مورد انسان چنین مصداق دارد، پس ببینید در مورد خدا چقدر! همانطور که در قدوسیت رشد می‌کنیم، در داشتن نفرت نسبت به گناه نیز رشد می‌کنیم. و خدا در مقام وجودی که بی‌نهایت قدوس است، نسبت به گناه نفرتی بی‌نهایت دارد.

ما اغلب می‌گوییم: «خدا از گناه متنفر است، ولی گناهکاران را دوست دارد.» این سخن حقیقت دارد، ولی ما غالباً از روی اولی به سرعت رد می‌شویم که سریعتر به دومی برسیم. از این حقیقت که خدا از گناهان ما نفرت دارد، نمی‌توانیم فرار کنیم. ممکن است گناهان خود را سرسری بگیریم و یا برای توجیه آنها عذر و بهانه بتراشیم، ولی خدا از آنها نفرت دارد.

بنابراین، زمانی که گناه می‌کنیم، کاری انجام می‌دهیم که خدا از آن نفرت دارد. او از افکار شهوانی ما، از غرور و حسادت ما، از عصبانیت و خشم ما، از عذرها و توجیهات ما نفرت دارد. زمانی که هدف را مستمسک قرار داده و سعی به توجیه وسیله و طریق رسیدن به آن را داریم، کراهتش برمی‌خیزد. باید این حقیقت در فکر ما جا بیفتد که خدا از تمامی این چیزها متنفر است. ما بعضی مواقع چنان با گناهانمان خو می‌گیریم که با آنها در نوعی وضعیت مسالمت آمیز زندگی می‌کنیم. ولی نفرت خدا از آنها هرگز فرو نمی‌نشیند.

ما را لازم است که در قلوب خود همان نفرتی را که خدا نسبت به گناه دارد، پرورش دهیم. نفرت از گناه، باید در وهله اول بخاطر این باشد که خدا از آن نفرت دارد و خشنود نیست و همین مطلب اساس همه قدوسیت حقیقی است. ما باید طرز برخورد یوسف را در زمان مواجهه با وسوسه در خود پرورش دهیم: «چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟» (پیدایش ۳۹: ۹).

خدا هر جا که گناه بیابد، از آن نفرت خواهد کرد. این مطلب در مورد مقدسین و گناهکاران به یکسان صادق است. این نیست که خدا گناه را در فردی ببیند و نفرت خود را از آن نشان دهد، و در فردی دیگر گناه را ندید بگیرد. او کار هر کس را بدون طرفداری به زیر قضاوت می‌کشد (۱ پطرس ۱: ۱۷).

در واقع شواهد کتابمقدس حاکی از آن است که خدا گناهان مقدسین خود را ممکن است شدیدتر از گناهان آنها که در دنیا هستند، به داوری کشد. داوود فردی محبوب دل خدا بود (اعمال ۱۳: ۲۲)، با این وجود زمانی که برعلیه «اوریا» گناه کرد، به او گفته شد: «پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوریای حتی راگرفتی تا زن تو باشد.» (۲ سموئیل ۱۲: ۱۰). موسی علیرغم تمامی سالهایی که خدا را وفادارانه خدمت کرده بود، بخاطر یک عمل بی‌ایمانی، از ورود به سرزمین کنعان ممانعت شد. یونس بخاطر عدم اطاعت خود، به مدت سه روز و سه شب، در شکم ماهی عظیم‌الجثه‌ای محبوس گردید تا بدین وسیله یاد بگیرد که از فرمان خدا فرار نکند.

در مکاری قلب خود، بسیاری اوقات فکر اینکه بعداً امکان اعتراف کرده و طلب بخشش هست، ما را در مقابل وسوسه بیشتر نرم می‌کند؛ که گویی در اعتراف و طلب بخشش همیشه باز است. داشتن چنین افکاری واقعاً خطرناک است. در داوری خدا هیچ طرفداری نیست. او هرگز گناه را ندید نمی‌گیرد. هرگز بخاطر کوچکی گناه، نسبت به آن بی‌توجه نمی‌شود. نه! خدا شدیداً از گناه متنفر است و هر جا و در هر کس که این را بیابد، نفرتش شعله‌ور خواهد شد.

قدوسیت خدا و نتایج نفرت خدا از گناه، ما را از ناچیز شمردن گناه ممانعت می‌کند. در کتابمقدس به ما توصیه می‌شود که زندگی خود را در روی زمین، همانند غریبان و در احترام و ترس از خداوند بسر آریم (۱ پطرس ۱: ۱۷). انگیزه اصلی ما در داشتن زندگی مقدس، باید محبتی باشد که خدا از طریق عیسی مسیح بر ما فرو می‌ریزد. ولی آگاهی از نفرتی که خدا نسبت به گناه دارد و عواقب داوری او بر گناه، می‌تواند ما را در این زندگی مقدس بیشتر انگیزش دهد.

قدوسیت خدا معیاری بسیار بالاست، معیاری کامل. ولی خدا ما را به این قدوسیت دعوت می‌کند. نمی‌تواند ما را به کمتر از این دعوت کند. درست است که ما را بر اساس کار مسیح می‌پذیرد، لیکن استاندارد خدا برای شخصیت، منش، احساسات و اعمال ما این است: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.» اگر می‌خواهیم در قدوسیت رشد کنیم، باید این سخن او را جدی بگیریم.

چگونه می‌توانیم در این دنیا مقدس باشیم؟

از مجله مودی به قلم استیفن بلای

قدوسیت شخصی در نظر خدا، فراتر از یک لیست است

بعد از ۲۰ کیلومتر رانندگی در یک جاده خاکی کثیف، «برایان» مرا وادار کرد که در محوطه‌ای که مملو از درختان صنوبر و کاج و سرو بود، نگهدارم. به او گفتم: «اینجا نمی‌توانی شکار کنی. این منطقه متعلق به بومیان اینجاست. علامت ورود ممنوع را هم که می‌بینی.»

- این علامت صرفاً برای این است که از ورود اتومبیلها به این فضای سبز جلوگیری کنند. اینطور نیست؟

- نه. «ورود ممنوع» به این معنی است که ما حق نداریم بدون کسب مجوز از صاحبان آنها، به کوچکترین گوشه این منطقه پا بگذاریم.

- ولی «راد» همیشه برای شکار به این منطقه می‌آید و مجوز هم نمی‌گیرد.

- خوب، «راد» عزیز ممکن است از علامت «ورود ممنوع» معنی دیگری در ذهن داشته باشد.

آن روز من و برایان نتوانستیم این اختلاف عقیده را به نحوی حل کنیم. سخنان او در فکر من یادآور این مطلب بود که مردم چگونه می‌توانند علامت واضح و مفهوم «ورود ممنوع» را ندید بگیرند و یا آن را به نحوی دیگر برای خود تفسیر کنند.

خداوند در طول متن کتاب مقدس، چند علامت مشخص و کاملاً مفهوم را بدین شکل قرار داده است، ولی بسیاری از ما باز به همان طریق از آنها تخطی می‌کنیم.

مثلاً ۱ پطرس ۱: ۱۶ از خداوند این فرمان را نقل قول می‌کند: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.»

قدوسیت مطلبی است که به آن امر شده است. در طول زندگی ما، خداوند این علامت را در هر جا قرار داده و جلوی پیام آن را نمی‌توان گرفت. ما در مقام مسیحیان باید مطمئن گردیم که شخصیت و اعمال ما از نظر اخلاقی با شخصیت و اعمال او مطابقت دارد. قدوسیت یعنی این! برخی اوقات ما در جنگل تعاریف الهیاتی گم می‌شویم، حال آنکه قدوسیت صرفاً کلمه‌ای نیست که دائم بخواهیم با معنی آن سر و کله بزنیم، بلکه سطحی از زندگی عملی است که باید به آن نائل گردیم. ما باید تلاش کنیم که همانند مسیح باشیم؛ در قلوب خود، در افکار خود، و در اعمال خود.

آنطور که معلوم است، بعضی‌ها می‌توانند این قانون را ندید بگیرند و در کشاکش زندگی، خود را به جلو کشند. بعضی دیگر با مخدوش و تعویض معنی آن، از آن فرار می‌کنند. می‌گویند: «من که برای مقدس بودن دارم تلاش می‌کنم. خدا از من هم همینقدر طالب است.» ولی خداوند برخلاف سیاستمداران و بوروکراتها، همیشه لذت از این می‌برد که پیام خود را واضح و مفهوم بیان دارد. زمانی که مسیح در متی ۵: ۴۸ می‌فرماید، «کامل باشید، چنانکه پدر آسمانی شما کامل است»، از ما انتظار دارد که معنی این پیام را فی‌الفور درک کنیم. این مطلب در مورد «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم» نیز، صادق است.

مشکل داشتن لیست

برخی از ما مسیحیان در طول زندگی خود چنین متقاعد می‌گردیم که قدوسیت اساساً لیستی از آن نوع رفتار است که قابل قبول نمی‌باشد. تفکر به این طریق و فراهم کردن لیستی این چنین، چیزی است که قلوب ما دائم بدان پر می‌کشد. لیست ما را کمک می‌کند که آنچه را که صحیح است، انجام دهیم. اثباتی است برای زمانهایی که در اطاعت از خدا زندگی می‌کنیم و زمانهایی هم که نمی‌کنیم. با این وجود، زمانی که قدوسیت را تا به حد لیست قوانین و مقررات پایین می‌آوریم، حداقل با سه مشکل روبرو می‌شویم.

اول، این لیست همیشه کوتاه است. شب گذشته به اتاق نشیمن رفتم و پسر ۱۵ ساله‌ام را دیدم که روی کاناپه لم داده و در حال خوردن چیپس به تماشای تلویزیون مشغول است. ما واقعاً امید داشتیم که مبلمان خانه تا عروسی کوچکترین بچه‌مان دوام آورد، ولی با این تنقلات روغنی که این روزها درست می‌کنند، داشتن چنین امیدی بیهوده است. از این رو نیز در منزل قانونی گذاشتیم. و این قانون می‌گفت که پسر نمی‌تواند روی کاناپه چیپس بخورد.

زمانی که زنگ خطر را برای او به صدا در آوردم و خاطرنشان کردم که روی کاناپه پر از خرده‌های چیپس است، در جواب به من گفت که ما هرگز به او نگفته‌ایم که نمی‌تواند روی کاناپه «چیپس»! بخورد. اگر مطابق آنچه که او به من یادآور می‌شد، می‌خواستیم لیستی تهیه کنیم، با این همه چیپس‌های مختلف که اکنون درست می‌کنند، ببینید چه لیست بلند بالایی می‌شد.

همین مطلب در مورد قدوسیت هم صادق است. لیست شما ممکن است که به سادگی شروع شود. مثلاً، یکی از اقلام آن می‌تواند «پورنوگرافی» باشد. و بخاطر آن نیز شما به محلاتی که معمولاً زنانی اینکاره در آنجا می‌چرخند، پا نگذارید. ولی در رابطه با فیلم‌های آنچنانی که از طریق ماهواره پخش

می‌شوند، چطور؟ در رابطه با تمامی فیلمهای اجاره‌ای «۱۸ سال به پایین ممنوع» چطور؟ حالا دیگر انواع و اقسام چیزهای پورنوگرافی را در اینترنت می‌توان پیدا کنید. لیست واقعا کوتاه است. دائما باید بر آن اضافه شود.

دوم، هر لیست بیش از اندازه بلند و بالاست. دو متر آنطرفتر از صندلی من میز بیلارد قشنگی هست. خانه ما در قسمت کوهستانی شمال مرکزی آیاداهو است، جایی که از ماه نوامبر تا ماه می، هنوز برف روی زمین نشسته است. من قسمت اعظم زمستان را روبروی کامپیوترم نشسته‌ام. مگر زمانی که دست از کار می‌کشم و با خودم بیلارد بازی می‌کنم. ولی روزی بود که این کار من در لیست قدوسیت بسیاری از مردم جزو کارهای ممنوعه به حساب می‌آمد. شاید چنین لیست‌هایی بیش از اندازه بلند و بالا باشند.

سوم، بسیاری از لیست‌های «بکن و نکن»، به ما نمی‌گویند که از آنها چگونه اطاعت کنیم. اینگونه لیستها نه فقط هیچ دستورالعملی در این زمینه ندارند، بلکه از این هم سخن نمی‌گویند که در انجام آنها، خداوند چه نوع منشی از ما می‌طلبد. مگر خدا چیزی فراتر از آدم آهنی نمی‌خواهد؟ مگر اشتیاق قلبی ما به همان اندازه حرکات فیزیکی ما که اعمال باشند، برای خدا مهم نیست؟

برخی اوقات مردم به راحتی این مطلب را می‌پذیرند که قدوسیت چیزی فراتر از یک سری «بکن و نکن» هست. فریاد برمی‌آورند: «بله، لیست دیگر چیست، همه را دور بینداز. مگر خدا ما را همانطور که هستیم، دوست ندارد؟»

البته که دارد. ولی ابدأ مشتاق آن نیست که ما کماکان همانطور که هستیم، باقی بمانیم.

زمانی که ایده قدوسیت شخصی را ندید می‌گیریم، این مطلب را که شخصیت و اعمال من باید با شخصیت و اعمال خداوند مطابقت داشته باشد، بین خود و برکات روزانه زندگی وافر که مسیح وعده فرموده است (یوحنا ۱۰: ۱۰)، فاصله می‌اندازیم. ندید گرفتن قدوسیت، یعنی برده گناه باقی ماندن (رومیان ۶: ۱۹). به جای آن پولس ما را دعوت می‌کند که «اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت» بسپاریم. قدوسیت با انتخابهای ما سر و کار دارد. انتخابهایی که هر روزه و هر لحظه انجام می‌دهیم.

در این مورد حد وسط وجود ندارد. ما یا به دنبال قدوسیت هستیم و یا اینکه از آن فرار می‌کنیم. هیچکس بی حرکت نایستاده است.

نه! هیچکس.

رهیافتی دیگر

دو فصل اول اپطرس راهنمایی است در اینکه چگونه در زندگی روزانه خود بر قدوسیت متمرکز باشیم.

۱- بگذارید انضباط شما از فکر شما شروع گردد.

«لَهذا/ کمر دل‌های خود را ببندید» (اپطرس ۱: ۱۳)

برای نگهداشتن سگتان در حیاط خود، فقط دو راه وجود دارند: یا دور حیاط را دیوار بکشید، و یا به سگتان تعلیم دهید که فرار نکند. همین مطلب در مورد فکر ما هم صادق است. می‌توانیم به تهیه لیستی از مقررات همت گذاریم و سعی کنیم از آنها متابعت نماییم. ولی در هر حال در این دیوار که می‌کشیم، بلاخره سوراخی پیدا خواهیم کرد که فکر ما از آن بدر رود.

طریق دیگر این است که فکر خود را چنان تربیت کنیم که در حیاط بماند. فیلیپیان ۴: ۸ شاید جای خوبی برای تربیت فکر ما باشد. «خلاصه‌ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید.» آیا فکری که بدرستی تربیت شده است، ما را واقعاً به داشتن یک زندگی مقدس خواهد رسانید؟ «تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است.» (رومیان ۸: ۶)

هر چند مدت یکبار، ما احتیاج داریم که تفکرات خود را بیازماییم؟ شاید لحظاتی در اواخر شب وقت باشد که بنشینیم و از خود بپرسیم: «پنج موضوع اصلی که فکر مرا امروز به خود مشغول داشت، چه بود؟»

بینید در مورد هر کدام چه مدت وقت به تفکر دادید و تا چه حد عمیق، در آن موارد غرق شدید. شاید دو ساعت به این فکر می‌کردید که چه هدیه‌ای برای همسرتان بخرید که برای او سورپریز باشد و فقط پنج دقیقه به اینکه به ریاستان چه بگویید. هر دو آنها را می‌توان موضوعاتی دانست که بر ذهن شما حاکم بوده‌اند.

زمانی که این لیست کوتاه را مهیا کردید، آن را با فیلیپیان ۴: ۸ و یعقوب ۳: ۱۷ و غلاطیان ۵: ۲۲ و یا دیگر جاهای کلام خدا که در این مورد صحبت می‌کنند، مقایسه کنید. این امر به وضوح مشخص خواهد کرد که افکار شما در طول روز تا چه حد منضبط می‌باشد.

۲- بر خود کنترل داشته باشید.

یعنی، اعمال خود را به همان اندازه فکر خود منضبط کنید. این کاری آسان نیست. ما اغلب بر این گمان هستیم که اگر افکار خوب داشته باشیم، اعمال ما نیز به شکل اتوماتیک خوب خواهد شد. ولی بهتر است سخن پولس را به یاد داشته باشیم: «اما چیزی در عمق وجودم، در طبیعت نفسانی من هست که با فکرم در جنگ و جدال می‌باشد و در این مبارزه پیروز می‌شود و مرا برده گناه می‌سازد، گناهی که هنوز در درون من وجود دارد. در فکرم اراده می‌کنم که خدمتگزار از جان گذشته خدا باشم، اما می‌بینم که هنوز اسیر گناه هستم.» (رومان ۷: ۲۵، ترجمه تفسیری)

این امر بدین شکل کار می‌کند. در حالی که از سر کار به منزل برمی‌گردید، به یاد می‌آورید که در عرض چند هفته گذشته تمام حرفهایی که به فرزندان خود زده‌اید، همه منفی بوده‌اند. دوچرخه را شب در بیرون گذاشته بوده‌اند، سطل آشغال را خالی نکرده بوده‌اند، حین بازی گلهای حیاط لگد مال شده بود، و غیره و غیره. هر روز یک مورد تازه و شما هم با دیدن آن به محض ورود به خانه از خشم منفجر شده‌اید.

ولی امروز با روزهای دیگر متفاوت خواهد بود. بر اعصاب خود مسلط هستید و خود را تحت کنترل دارید. قبل از ورود به خانه خود را از نظر عصبی آماده کرده‌اید. حتی اگر لباسهایشان را رنگی هم کرده باشند، می‌خواهید با بی خیالی طی کنید. امروز می‌خواهید کاملاً خونسرد رفتار کنید. تا ۱۵ ثانیه همه چیز آرام است. و بعد متوجه می‌شود که پسر کوچکتان عروسک خواهرش را در توالت انداخته و باعث گرفتگی لوله گشته و آب از حمام بیرون زده و به اتاق خواب و پذیرایی سرازیر شده است. به ناگاه اعمال شما تبدیل به همانهایی می‌گردند که به خود عکس آن را می‌گفتید. همه ما افرادی هستیم که طبق عادت عمل می‌کنیم. هر روز دندان خود را اتوماتیک مسواک می‌زنیم، سطل آشغال را بیرون می‌گذاریم، و غیره. شاید زمان آن فرا رسیده است که بر اساس برخی عاداتهای خداپسند عمل کنیم.

مثلاً شما تصمیم بگیرید که در مقابل هر عمل و یا سخن منفی از جانب بچه‌ها، به آنها حداقل دو کلام تشویق آمیز بگویید. این عملی است تازه و باید به آن عادت کنید. این سخن به این معنی است که وقتی که بچه کوچکتان با چسب قطره‌ای سوراخ کلید در کمد را پر کرده، شما او را بغل می‌کنید و از تکلیف ضرب و تقسیم او تعریف می‌نمایید. این عمل برای بسیار از ما می‌تواند بهترین تجلی خویشنداری باشد.

۳- زندگی را در دراز مدت در نظر بگیرید.

چنانکه پطرس رسول هم می‌گوید: «بنابراین، آماده و هشیار باشید. مانند کسی که آماده هر اتفاقی است، منتظر بازگشت عیسی مسیح باشید، زیرا در آن روز، لطف و فیض عظیمی نصیبتان خواهد شد.» (۱ پطرس ۱: ۱۳، ترجمه تفسیری)

بسیاری از مردم چنین بحث می‌کنند که اگر مقدس بودن امری بود که سریعتر به پایان خود می‌رسید و تمامی طول زندگی انسان را دربرنمی‌گرفت، مردم به جهت آن بیشتر انگیزش می‌یافتند. درست است که برخی اوقات تلاشهایی که برای انضباط روحانی خود بکار می‌بندیم، به نظر زیاد هم پر ثمر نمی‌رسند، ما نیز همانند سراینده مزمور گمان می‌کنیم که: «یقین من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به پاکی شسته‌ام.» (مزمور ۷۳: ۱۳) راه حل این معما زمانی است که ما نتیجه را در دراز مدت ببینیم. «زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.» (مزمور ۱: ۶).

حتی مربی بی‌تجربه هم به خوبی می‌داند که نتیجه بازی و میزان گل‌های زده مهم است، نه اینکه توپ چقدر در کدام زمین بوده و کدام تیم بیش از دیگری کرنر زده است. حتی اگر در ابتدای بازی دو گل هم خورده باشند، مهم نیست. زیرا بازی هنوز تمام نشده است. و این وظیفه مربی است که این مطلب را به بازیکنان تفهیم نماید.

اگر یک چشم خود را دائم به پایان بازی زندگی بدوزیم، یعنی به بازگشت عیسی مسیح، و مشتاق آن زندگی وافر در آسمان باشیم که بدور از هر گناه و اندوهی خواهد بود، با ارزش بودن تمامی تلاشهایی را که به جهت مقدس زندگی کردن در این دنیا به کار می‌بندیم، خواهیم فهمید. زیرا که بازی هنوز تمام نشده است. عبرانیان ۱۲: ۲ به ما یاد آور می‌شود که ما باید «به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.»

«مونیکا» چهار سال آخر دبیرستان را واقعا کار می‌کرد تا بتواند نمرات خود را بالا بکشد. از این رو هم وقت چندانی برای مهمانی و تفریح نداشت. به خاطر نمرات خوبی که می‌آورد، دیگر هم کلاسی‌ها او را دست می‌انداختند و زندگی اخلاقی و مسیحایی‌اش هم که به هیچوجه او را محبوب دیگران نمی‌گرداند. او را به مسخره، تنها باکره دبیرستان نام نهاده بودند.

برای همین هم بعد از پنج سال، وقتی که همکلاسی‌های قدیمی خواستند گرد هم آیند و جشن بگیرند، ابداً تمایلی به شرکت در خود احساس نمی‌کرد. بویژه اینکه در آن موقع می‌بایست به جهت امتحانات فوق لیسانس سخت مطالعه کند.

شب قبل از عروسی با مادر خود روی پله‌های جلوی در نشست. «چیزی که بیش از هر چیز، قلب مرا از شادی پر می‌کند، این است که اجازه ندادم در طول این سالها مردی مرا لمس کند و خودم را برای شوهرم پاک نگه داشته‌ام. شوهرم ادوارد می‌گفت که من بزرگترین هدیه‌ای هستم که هر شوهری می‌تواند به عنوان همسر داشته باشد.»

مونیکا و ادوارد ده سال بعد در جشن گرد هم آبی همکلاسی‌های قدیمی شرکت کردند. بسیاری از دختران ۴۰ ساله به نظر می‌رسیدند. نصف بیشتر آنها مطلقه بودند. بقیه هم در مورد شوهران چاخان خود، با لفظهایی چون آشغال و قربتی صحبت می‌کردند. و اغلب هم با آرایش عجیب و غریب و لباس‌های آنچنانی سعی در بازگردانی آن «دوران طلایی» داشتند.

۱۰ سال بعد باز آن دو در جشن گرد هم آبی شرکت کردند. اینبار همه پیر و حکیم می‌نمودند و در تعجب از اینکه او و ادوارد کماکان در محبت به یکدیگر زندگی می‌کنند. در سومین ده سال جشن مونیکا و ادوارد به عنوان ملکه و پرنس کلاس انتخاب شدند. رأی‌گیری به شکل مخفی انجام گرفته بود. مونیکا در این سن بخاطر زیبایی و لوندی، ملکه انتخاب نشده بود؛ ۳۴ سال زندگی مقدس او را اینقدر محبوب نموده بود که به عنوان ملکه انتخابش کنند. آنها بالاخره توانسته بودند فضیلت واقعی را از چاخان تشخیص دهند.

ولی زندگی که دائم تلاش به جهت قدوسیت داشته باشد، می‌تواند وظیفه‌ای طاقت فرسا هم باشد. «لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم.» (غلاطیان ۶: ۹)

وفادار ماندن

سه مورد وجود دارند که می‌توانند ما را در این امر کمک کنند. اول، وقت خود را با ایماندارانی صرف کنید که باعث رشد روحانی شما می‌گردند. بشارت انجیل را نمی‌توان از درون غار انجام داد. ما باید از مأمّن خود بیرون زنیم و در میان کسانی باشیم که به پیام انجیل احتیاج دارند. ولی نمی‌توانیم تمامی وقت خود را با آنهایی صرف کنیم که دائم از ما می‌کشند. هر چقدر که سفر ما طاقت فرسا می‌شود، به همان نسبت ما نیز باید، خود را از طریق مشارکت با دیگر مومنین تقویت کنیم.

دوم، برای خود در امر مقدس زندگی کردن یار و همدم پیدا کنید. این یار و همدم شما که باید فردی از نظر روحانی بالغ باشد، شما را کمک، تشویق و اصلاح خواهد کرد تا شخصیت شما بیشتر و بیشتر شبیه شخصیت مسیح گردد و قدوسیت شما صرفاً در یک لیست خلاصه نشود.

سوم، هر چند مدت یکبار، چند ساعت وقت دهید و وضعیت خود را از این نظر بررسی کنید. همه ما راه درازی در پیش داریم، ولی در طول سالیان پیشرفتهایی داشته‌ایم. عادات کهنه دیگر در ما کاری نیستند. خاطره برخی از گناهان در ما، تنها آه سردی ایجاد می‌کند و سری تکان می‌دهیم و از خدا بخاطر رهانیدن ما از آنها تشکر می‌کنیم.

نگذارید زندگی‌تان با روشها و عاداتی که از گذشته گناه آلود شما بر جای مانده است، محدود شود. «از خدا اطاعت نمایید، چون فرزندان او می‌باشید. پس بار دیگر بسوی گناهی که در گذشته اسیر

آنها بودید، نروید، زیرا آن زمان نمی‌دانستید چه می‌کنید.» (۱ پطرس ۱: ۱۴، انجیل تفسیری)

یکی از آن حقایق آغازین کتابمقدس که اغلب ما آن را درک می‌کنیم، این است که خدا علیرغم گناهکار بودنمان، ما را دوست دارد، می‌بخشد، و نجات می‌دهد. پولس این مطلب را در رومیان ۵: ۸ چنین خلاصه می‌کند: «اما ببینید خدا چقدر ما را دوست داشت که با وجود اینکه گناهکار بودیم، مسیح را فرستاد تا در راه ما فدا شود.» (انجیل تفسیری).

دومین حقیقت تعجب انگیز که ما را سخت به هیجان می‌آورد، این است که مجبور نیستیم در تله و اسارت عادات گناه آلود گذشته باشیم. زمانی که خدا عزم به نجات ما کرد، همه ما جملگی گناهکار بودیم، ولی مجبور نیستیم که کماکان بدان شکل باقی بمانیم.

«جوانا» بزرگترین گناه جوانی خود را فقر می‌خواند. ولی اکنون آن را طمع می‌خواند. در کشاکش تحصیل و حفظ بقا، به انواع و اقسام ترفندها دست زده بود. می‌دانست که در چه موقعی به منازل دوستان و یا خویشان برود که برای صرف ناهار و شام او را نگه دارند. می‌دانست که قوطی مواد غذایی را چگونه به زمین اندازد که در آن تو رفتگی ایجاد شود و از صاحب سوپر مارکت آن را ارزانتر بخرد. ابتدای پاییز از فروشگاههای بزرگ، پالتویی قدری گشادتر می‌خرید و تمام پاییز و زمستان آن را می‌پوشید و در ابتدای بهار آن را برمی‌گرداند و بهانه می‌آورد که هدیه تولد است و اندازه نمی‌باشد. برای او قیمت اجناس همه قابل تغییر بود و می‌شد چانه زد. و هر جا که پولی می‌افتاد، مسلماً مال او بود! هرگز به کسی انعام نمی‌داد و هرگز در جعبه کلیسا هم هدیه‌ای نمی‌انداخت. همیشه شکایت از آن داشت که «برای چه انعام بدهم، به من که خدمتی نمی‌کنند.»

«جوانا» صاحب ساختمانی تجاری بود و زمان آن فرا رسیده بود که موکت کف پوش پاره پاره اتاق‌ها را عوض کند. او این موکت‌های کهنه و پاره را به کلیسا فرستاد تا در اتاق‌های مدرسه یکشنبه از آنها استفاده شود و از شبان کلیسا در قبال آن رسید خواست. فکر می‌کرد که با این طریق از میزان مالیات بر درآمد خود خواهد کاست.

ولی زمانی که فهمید شبان کلیسا از قبول آن موکت های کهنه سر باز زده و آنها را پس فرستاده است، بر جای خشککش زد. شبان کلیسا با لحنی آرام سعی نمود به او توضیح دهد که آنچه که برای استفاده ادارات تجاری خوب نیست، برای استفاده در خانه خدا هم خوب نیست. او حتی به حالتی خودمانی به جوآنا خاطر نشان کرد که اگر در رابطه با کف اتاقهای مدرسه یکشنبه کلیسا تصمیمی جدی دارد، می تواند ده یک درآمد فروش آن ساختمان تجاری را به کلیسا هدیه دهد و کلیسا با آن تمامی اتاقها را با موکت های نو مفروش نماید.

برای جوآنا سه ماه طول کشید تا خود را از تار طریق های گناه آلود گذشته برهاند و بگذارد که خدا شخصیت او را عوض نماید. بعضی از اشخاص فرصت چنین کاری را به خداوند نمی دهند.

زندگی با قوانین جدید

نجات در قوانین زندگی من و شما تغییر ایجاد می کند. جدی بودن در امر قدوسیت، به این معنی است که می خواهیم با این قوانین تازه زندگی کنیم.

قوانین قدیمی چه ها بودند؟ شغل خود را به عنوان مثال در نظر بگیرید. قوانین قدیمی درباره مرخصی می گویند که باید نافع و سودمند باشد و از ما چیزی زیاد طلب نکند. ولی قوانین جدید چه می گویند؟ اتسالونیکیان ۴: ۱۱ و ۱۲ می گوید: «و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما راحکم کردیم، تا نزد آنانی که خارج اند بطورشایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.»

برای هر کدام از ما مفید خواهد که برای خود نموداری ترتیب دهیم. در ستون دست چپ، عنوان شش زمینه از زندگی را بنویسید. نظیر؛ خداوند، ازدواج، بچه ها، شغل، امور مالی، سلامتی، خدمت کلیسایی، و تفریح. در ستون بعدی «قوانین دنیا» را در رابطه با آنها بنویسید. و در ستون سوم قوانین ملکوت خدا را برای هر یک از آنها درج کنید.

این یکی از طرقی خواهد بود که زندگی شما بر اساس قوانین جدید نشان خواهد داد. شاید اگر ما این اصول را به نحو بهتری درک می کردیم، دیگر نیازی به لیست «بکن و نکن» نداشتیم. کولسیان ۳: ۱۷ می تواند یکی از این اصول راهنما باشد: «و آنچه کنید درقول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید.» این سخن به این معنی است که در لیست خود، شما فقط به دو عبارت کوچک احتیاج دارید:

۱- «آنطور که عیسی می گفت»

چه کلماتی می‌توانیم به کار گیریم؟ روی چه موضوعی می‌توانیم صحبت کنیم؟ داستان‌هایی که برای گفتن قابل قبول هستند، کدامند؟ ما باید قبل از اینکه سخنی از دهانمان خارج شود، باید این عبارت «آنطور که عیسی می‌گفت» را به یاد داشته باشیم.

۲- «مایلم عملی را که قصد انجام آن را دارم، به عیسی وقف کنم.»

اگر قبل از انجام هر عملی عبارت بالا را به خود تکرار کنیم، دیگر نیازی به هیچ لیست نخواهیم داشت.

هر دو عبارت از ما طلب می‌کنند که درکی بالغ و رشد کرده از قلب و فکر عیسی مسیح داشته باشیم. و همین ما را به مطالعه جدی کتاب مقدس و مشارکت مستقیم با خداوند می‌کشاند.

قدوسیت لیست نیست، زندگی است.

زندگی در قدوسیت به حیات فرد ایماندار قدرت، و به مشارکت او آرامی می‌آورد و باعث خشنودی خدا می‌گردد. به دنبال قدوسیت بودن از ما طلب می‌کند که هر روز دست به انتخاب و تصمیم بزنیم و این را تنها خود می‌توانیم انجام دهیم. کسی دیگر نمی‌تواند جای ما تصمیم بگیرد.

« بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید. » (۱ پطرس ۱: ۱۵).

شکل بفشی به پاسخ

۱- قدوسیت را چه در ارتباط با خدا (خدا قدوس است) و چه در ارتباط با خود (شما باید مقدس باشید)، به شکلی کوتاه تعریف کنید.

۲- دعایی شکرگزار بنویسید و در آن قدوسیت غیرقابل مقایسه خدا را تأیید و فیضی را که بر انسانهای گناهکار و سقوط کرده دارد، تمجید نمایید.

۳- در چه زمینه‌ای از زندگی به کمک خدا محتاجید و می‌خواهید که آن را در طول هفته بعد عوض کنید؟ به او بگویید که دیگر فقط بخاطر کار عیسی مسیح نمی‌خواهید مقدس خوانده شوید، بلکه خود اشتیاق دارید که قدوسیت مسیح در زندگی شما فعالانه کار کند.

بحث موضوع

۱- از آیات کتاب مقدس و مقالات مربوطه چه دیدی از قدوسیت خدا کسب کرده‌اید؟

۲- قدوسیت خدا را چگونه تعریف می‌کنید؟

۳- آیا قدوسیت خدا آن اصلی است که در کلیساهای ما به فراموشی سپرده شده است؟ اگر چنین است، علت آن را چه می‌دانید؟

۴- اغلب اوقات دعوت خدا به قدوسیت بر ما همانند بار جلوه می‌کند؛ ما باید مقدس باشیم، زیرا خدا به آن فرمان می‌دهد. آیا این امر منصفانه است؟ اگر ما بیشتر مقدس باشیم، بیشتر و یا کمتر شاد خواهیم شد؟

۵- خدا در لاویان ۱۰: ۳ می‌فرماید: «از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت» در مقابل این آیه از خود چه عکس‌العملی نشان می‌دهید؟

۶- قدوسیت خدا چگونه به دیگر جنبه‌های شخصیت او مرتبط می‌شود. (یعنی خشم او، عدالت او، صالحیت او و غیره)؟

۷- به چه طرقی من و شما باید با قدوسیت خدا مشابه گردیم؟

۸- برای ما چطور این امکان هست که در دنیایی مریض و گنهکار، مقدس زندگی کنیم؟

۹- چگونه می‌توانیم افرادی مقدس باشیم و در عین حال به دام نجات از طریق اعمال و شریعت گرای نیافتیم؟

۱۰ منظور کلام خدا از اینکه ما باید زمانی را انتظار کشیم که خدا گناه را به شکل کامل خود از بین می‌برد، چیست؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث این موضوع، دید قبلی شما را به چه شکل تغییر داده است؟ به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه طرق عملی زندگی شما را ممکن است تحت تأثیر قرار دهند (رفتار، منش، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید. برای خود اهدافی مشخص و آن را با دیگر اعضای گروه و یا با فرد سرگروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۷

خدای ما محبت است**مرور کلی موضوع**

همه ما در حسرت آن هستیم که دوستانمان داشته باشند. دوست داشتن و دوست داشته شدن دو احتیاج اصلی و بنیادین انسانهاست. «محبت و عشق» با تمامی صور آن، هسته مرکزی صنایع میلیون‌ها دلاری کتاب، لباس، عطر و مجله را به خود اختصاص داده است و همه آنها وعده از آن دارند که این عنصر همه طالب را، قادر به تحویل هستند. در عین حال، طلاق به شکلی وسیع همه گیر شده است، خانواده‌ها بیش از هر زمان دیگر از هم پاشیده‌اند و آن نوع عشق و محبتی که بدنبالش هستیم، انگار که دائم از ما دور می‌شود.

با این وجود، در بطن دنیایی که در رابطه با عشق و محبت تا بدین حد گیج و مغشوش است، با حقیقتی ساده روبرو هستیم که جوهر و ذات خدا را تعریف می‌کند. سه کلمه کوچک در رابطه با محبت حقیقی، بیشتر از میلیون‌ها کتاب و مجله با ما سخن می‌گویند: «خدا محبت است.» (۱ یوحنا ۴: ۸). این عبارت، سخنی عمیق است و باید آن را درک کرد. این عبارت نمی‌گوید که خدا بهترین نمونه محبت است و یا اینکه، خدا بهترین تعریف محبت می‌باشد. این عبارت از اینگونه مفاهیم میلیون‌ها سال نوری فراتر می‌رود.

با شناخت خدا و درک محبت او، شک ما نسبت به او کمتر، و اعتماد و توکل ما بر او بیشتر خواهد شد. اگر چگونگی طریقی را که خدا ما را از دریچه محبت خود می‌نگرد، درک کنیم، نظر و فکر ما در مورد او، خود ما و دیگران به کلی تغییر خواهد کرد. این امر شامل همسران و فرزندان و والدین و دوستان و دشمنان ما نیز خواهد شد. درک محبت خدا ما را قادر می‌سازد که ما نیز به پیروی از او، محبت بدون قید و شرط او را در محدوده‌ای کوچک، از خود نشان دهیم.

در این موضوع ما:

- محبت غیر قابل قیاس خدا را بررسی خواهیم کرد، به ویژه آن محبتی را که در مسیح بر ما متجلی ساخت.

- توضیح خواهیم داد که چرا خدا این مخلوقات غیر دوست نداشتنی را چنین کامل دوست می‌دارد.
- نشان خواهیم داد که در مقایسه با خدا ما چقدر خود - محور هستیم.
- رابطه حیرت انگیز محبت خدا و عدالت او را بررسی خواهیم کرد.
- نشان خواهیم داد که پرستش و نمونه گیری از او به عنوان پاسخی در برابر محبتی که نسبت به ما دارد، چقدر مهم‌اند.

هفتم موضوع

منظور از این عبارت که «خدا محبت است»، چیست؟ خدایی را که گناه را تا بدین حد شدید جزا می‌دهد، چگونه می‌توان محبت خواند؟ مسیح در رابطه با محبت و مهربانی خدا چه تعلیم می‌دهد؟ چگونه می‌توانیم در روابط خود، کیفیت محبت را اعتلا بخشیم؟

کوچک ولی مقوی

(علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«من لایق محبت خدا نیستم.»

«در کل، محبت خدا را می‌توان در فکر خود چنین حلاجی کرد که خدا به شکلی ابدی از خود می‌گذارد و سهم می‌شود. در اینصورت، محبت همیشه در میان اعضای تثلیث اقدس بوده است.»
میلارد اریکسون

«بزرگترین غم و باری که می‌توان بر قلب خدا نهاد و بزرگترین شقاوتی که می‌توان در مورد او مرتکب شد، باور این مطلب است که او شما را دوست ندارد.» جان اوون

«کسی مرا واقعا بدون هیچ قید و شرطی دوست نداشته است؛ چطور از خدا می‌توانم چنین چیزی را متوقع باشم؟»

«افراد گناهکار از آن جهت که زیبا هستند، دوست داشته نمی‌شوند؛ آنها از آن جهت که دوست داشته می‌شوند، زیبا هستند.» مارتین لوتر

«تمامی وقایعی که بنا به اجازه خدا در زندگی من روی داده‌اند، چنین می‌فهمم که از او من متنفر است.»

«زمانی که محبت خدا را به یاد می‌آورم و اینکه چقدر مرا دوست دارد، در وجود خود کیف می‌کنم.»

نمونه به جهت مطالعه

مجید

مجید که به تازگی به عضویت کلیسایان درآمده، یک دل نه صد دل عاشق دلارام است. وقتی که در جلسات خانگی، نگاههای عاشقانه یکطرفه او را به دلارام می‌بینید، بی‌اختیار لبخند بر لبان می‌نشیند. ولی به محض اینکه دست او برای جواب به سوال رهبر جلسه بالا می‌رود، گلویتان می‌خشکد، چرا که سوال این است: «محبت خدا را چگونه می‌توانید توصیف کنید؟» و جواب او در واقع منعکس کننده محبتی است که به دلارام دارد. رهبر جلسه می‌پرسد: «آیا نظر دیگری هم هست؟» اینجاست که دست شما بالا می‌رود: «بله.» و می‌خواهید در مخالفت با آنچه که مجید گفت، نظر دهید. رهبر جلسه می‌پرسد: «محبت خدا را شما چگونه توصیف می‌کنید؟»

ژاله

زندگی ژاله در منزل از نظر احساسی کاملاً خشک و بی‌روح بود. مادرش فردی بود دائماً غرغرو و انتقادی؛ پدرش فردی ذی‌علاقه. محبت چیزی بود که ژاله تجربه کردن آن را در خواب هم نمی‌دید. تا اینکه در سال اول دانشگاه با جواد آشنا شد. با اولین سخنان عاشقانه جواد نرم شد و در برابر او کاملاً تسلیم. ولی بعد از شش ماه جواد او را رها کرد و به دنبال دیگری رفت. و به این ترتیب تلاش ژاله برای یافتن محبت شروع شد؛ دست به دست شدن از فردی به فرد دیگر و دو بار ازدواج ناموفق. زندگی او بیشتر به سریال‌های تلویزیون شباهت داشت. اگر بخواهید در مورد محبت خدا با افرادی چون ژاله صحبت کنید، این صحبت به چه شکل خواهد بود؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

تثنية ۷: ۶ - ۱۰

زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمین اند، قوم مخصوص برای خود او باشی. خداوند دل خود را با شما نیست و شما را برگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همه قومها قلیتر بودید. لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت، و می خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیة داد.

پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می دارند و اوامر او را بجا می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد. و آنانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک می سازد. و به هرکه او را دشمن دارد، تأخیر ننموده، او را بر رویش مکافات خواهد رسانید.

موضوع ۳ را به یاد دارید؟ پاسخ قوم اسرائیل را در مقابل محبت خدا. خدا چرا قوم اسرائیل را برگزید (آیه ۳)؟

در آیات ۸ و ۹ موسی، هم از وفاداری و هم از محبت خدا، سخن می راند. چرا؟ این دو به یکدیگر چگونه مرتبط می شوند؟

این متن، با اینکه از محبت خدا مملو است، در عین حال از عدالت خدا نیز سخن می‌راند. این دو به یکدیگر چگونه مربوط می‌گردند؟ تمثیل والیدینی که فرزندان خود را تنبیه می‌کنند، (عبرانیان ۱۲: ۷ - ۱۱) چگونه بر این سؤال نور می‌پاشد؟

یوحنا ۳: ۱۶

زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.

اگر خدا عیسی را بخاطر ما فدا نمی‌کرد، سرنوشت شما به چه شکل می‌بود؟

چه چیزی خدا را انگیزش بخشید که عیسی را بخاطر ما فدا کند؟

شما چقدر باید کسی را دوست داشته باشید تا بخواهید فرزندتان را بخاطر او فدا کنید؟

رومیان ۵: ۵ - ۸

و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا در دلهای ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است. زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بیدینان وفات یافت. زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد. لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.

چرا مرگ عیسی برای ما در این کائنات، نمونه عالی از محبت است؟

۱ یوحنا ۴: ۷ - ۲۱

زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.» زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی، و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.

عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد. زن بدو گفت: «ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواسی او از آن می‌آشامیدند؟»

عیسی در جواب او گفت: «هرکه از این آب بنوشد باز تشنه گردد، لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.»

زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.»

عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.»

زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکو گفتی که شوهر نداری! زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!»

زن بدو گفت: «ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی! پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.»

عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد.»

محبت از کجا سرچشمه می‌گیرد (آیات ۷ و ۱۹) و محبت کیست (آیات ۸ و ۱۶)؟

چه واقعه‌ای محبت را تعریف می‌کند (آیه ۱۰)؟

خدا از ما در مقابل محبت خود چه می‌طلبد (آیات ۷، ۱۱، ۲۰ و ۲۱)؟

دیگر منابع

«عظمت محبت خدا» اثر جیمز مونتگمری بویس

فصل پانزدهم از کتاب بنیادهای ایمان مسیحی

«محبت و عدالت خدا - نقطه تنش» اثر میلارد جی اریکسون

اخذ از فصل سیزده تئولوژی مسیحی

عظمت محبت خدا

از کتاب «بنیادهای ایمان مسیحی» اثر جیمز مونتگمری بویس

«کارل بارت» تئولوژین معروف سوئیسی، چند سال قبل از مرگ خود، به جهت انجام چند سمینار دانشگاهی به آمریکا رفت. بعد از چند سخنرانی چشمگیر، یکی از دانشجویان سؤال عجیبی کرد: «دکتر بارت، بزرگترین فکری که به ذهن شما تا به حال خطور کرده است، چیست؟» دکتر بارت پیر برای مدتی طولانی مکث کرد و معلوم بود که در مورد این سؤال فکر می‌کند. سپس به شعر یکی از سرودهایی اشاره کرد که در مدرسه یکشنبه بچه‌ها، به آنها یاد می‌دهند:

دوست می‌داردم عیسی

مهرش بود بهر ما

اینرا یقین می‌دانم

انجیل گویدم زیرا

اگر محبت خدا بزرگترین چیز در کائنات است، پس چرا صحبت در مورد آن را تا به اینجا عقب انداخته‌ایم؟ چرا این کتاب را با این مطلب شروع نکردیم و پس از آن به دیگر صفات خدا پرداختیم؟ چرا این مطلب را به جای آنکه در کتاب اول این سری چهار جلدی، که بیشتر در مورد صفات خدا صحبت می‌کند، مطرح کنیم، آن را در جلد دوم قرار داده‌ایم؟ در جواب به این سؤال باید گفت؛ گرچه محبت خدا براستی مهم و عظیم است، ولی ما با این وضعیت روحانی سقوط کرده خود، نه قادر به درک آن هستیم و نه می‌توانیم آن را آنطور که باید ارج نهیم. مگر اینکه اول چیزهای دیگری در مورد او و خود بدانیم. این چیزها لازم است به شکل مرتب پشت سر هم باشند: اول، خلقت ما به صورت و شبیه خدا. دوم، گناه ما. سوم، مکاشفه غضب خدا بر علیه ما بخاطر گناه که داریم، چهارم، رهایی. اگر این ترتیب را به دقت در ذهن خود نگه نداریم، قادر نخواهیم بود که محبت خدا را آنطور که باید ارج گذاریم و به آن بها بدهیم. به جای آن، ممکن است محبت خدا را نسبت به خود منطقی نیز گمان کنیم و به این خیال باشیم که «در هر حال ما هم بلاخره موجوداتی دوست داشتنی هستیم.» با اینحال زمانی که خود را در وضعیتی اسفناک می‌بینیم؛ که شریعت عادل خدا را زیر پا گذاشته‌ایم و تحت غضب الهی قرار داریم، در چنین وضعیتی است که آگاهی از محبت خدا نسبت ما حقیقتاً برایمان حیرت آور می‌گردد. پولس نیز بر این مطلب تأکید دارد زمانی که می‌نویسد: «لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» (رومان ۵: ۸)

سخن بالا ما را در رابطه با آن سؤال به دلیلی دیگر رهنمون می‌شود. محبت خدا در پری خود، تنها در صلیب عیسی مسیح دیده می‌شود. محبت خدا در خلقت و تدارکی که از این طریق برای حیات ما تهیه دیده است، تا حدی گنگ و مبهم است. گرچه شکوه آفتاب را در غروب خود می‌بینیم و از آن لذت می‌بریم، ولی در عین حال زمین‌لرزه‌ها را هم داریم. گرچه از سلامتی بهره می‌گیریم، ولی سرطان و امراض کشنده دیگر را هم داریم. تنها در صلیب مسیح است که خدا محبت خود را به شکل کامل و پُر خود، بدون هیچگونه ابهامی آشکار می‌کند.

به همین دلیل نیز در عهد جدید به سختی می‌توان آیه‌ای یافت که از محبت خدا صحبت کند، بی‌آنکه از فدا کردن فرزند خود در جلجتا سخنی به میان نیاورد. به یوحنا ۳: ۱۶ نگاه کنید: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» و غلاطیان ۲: ۲۰ «با مسیح مصلوب شده‌ام، ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.» و ایوحنا ۴: ۱۰ «و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود.» و مکاشفه ۱: ۵ «و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست.» این چنین آیات محبت خدا را با صلیب عیسی همراه نگه می‌دارند و در عین حال در بطن مهمترین متن‌هایی قرار دارند که در مورد هر دو آنها صحبت می‌کند.

زمانی که معنی صلیب مسیح را درک کردیم و به آن بها دادیم، آن موقع می‌توانیم محبتی را که در ورای آن قرار دارد، درک کنیم و آن را ارج بگذاریم. «آگوستین» با توجه به همین مطلب، صلیب را منبری می‌خواند که از آن مسیح، محبت خدا را به تمامی جهان موعظه می‌کند.

محبت: انگیزه فدا

باید بسیار مراقب باشیم زمانی که می‌گوییم درک محبت خدا در پری و کاملیت خود تنها زمانی میسر است که اول از تعالیم مربوط به خلقت، گناه، غضب خدا و رهایی و نجات آگاه گردیم، یعنی زمانی که در کنار مسیح قیام کرده بایستیم. زیرا محبت خدا از آنجا سرچشمه نمی‌گیرد و به مراتب بزرگتر از هر کدام از این مراحل بعدی است. اگر نتوانیم این مطلب را ببینیم، چنین گمان خواهیم کرد که خدا

روزی نسبت به ما بسیار غضبناک بوده، ولی اکنون بخاطر مرگ مسیح، غضب او به نحوی تبدیل به محبت شده است. این فکر و گمان غلط است و معنی صلیب را مخدوش می‌سازد. پشت هر چیز محبت خدا قرار دارد: پشت خلقت، مرگ مسیح، و حتی (گرچه فهم و درک این مطلب مشکل است) پشت غضبی که نسبت به گناه دارد. خدا چگونه می‌تواند قبل از غضب خود، و به مراتب بزرگتر از آن ما را دوست بدارد و با اینحال نسبت به ما غضبناک باشد؟ آگوستین می‌گوید که خدا از ما تا بدانجا متنفر بود که گویی «ما آنچه که او آفریده است، نیستیم.» معهذا آنچه را که آفریده است و آنچه را که ما را بدان دوباره تبدیل می‌کند، دوست می‌دارد. ما با خدا در آشتی هستیم، نه بخاطر اینکه مرگ مسیح طرز برخورد او را نسبت به ما عوض کرد، بلکه محبت خدا مسیح را فرستاد تا طریق از میان برداشتن گناه را برای همیشه مهیا کند، گناهی که ما را از درک محبت الهی مانع می‌شد.

سی. اس. لوتیس این مطلب را در انتهای کتاب «چهار عشق» چنین بیان می‌دارد:

ما نباید با صوفیگری شروع کنیم، با محبت مخلوق به خدا، و یا با مزه اندک نعماتی که خدا به برخی در این زندگی زمینی عطا کرده است. ما شروع را بر آغازی واقعی بنا می‌نهم و با محبت خدا به عنوان نیرویی الهی آغاز می‌کنیم ... خدا که نیازمند به چیزی نیست، رضا بدان دارد که موجوداتی کاملاً زائد را هستی بخشد، آنها را دوست بدارد و کامل گرداند. او کائنات را می‌آفریند، کائناتی که قبلاً آن را از پیش دیده است و یا اینکه باید گفت: «می‌بیند»؟! در خدا زمان و فعل زمان مصداق ندارد - انبوه مگسانی که در اطراف صلیب و زوز می‌کنند، فشار چوب زمخت بر پوست کمر و شانه، میخهایی که اعصاب را از هم می‌درند، درد و شکنجه بلا انقطاع و طاقت‌فرسای دست و پشت، گلو چنان بسته که باید برای فرستادن یک نفس به درون جان کند. اگر به خود جرئت دهم و صورتی بیولوژیکی از خدا بسازم، خدا به شکلی عمدی در وجود خود انگلی را میهماندار می‌شود و اجازه می‌دهد که وجود او را غارت کنیم و از او سوءاستفاده نماییم.

غضب به میان آمده است تا محبت خدا را از ما مخفی کند، ولی زمانی که این غضب از میان برداشته شود، ما محبت اولین او را می‌بینیم و توسط آن به سوی خدا جذب می‌شویم.

محبت بزرگ

در مورد محبت خدا نسبت به مخلوقات خود چه می‌توانیم بگوییم، محبتی که بدان نه فقط خلق شدند و نجات یافتند، بلکه برای داشتن مشارکت ابدی با او حفظ نیز شده‌اند؟ هر چه که بگوییم، مسلماً نمی‌تواند محبت او را در پری خود توصیف کند. محبت خدا همیشه بی‌حد است و عمیقتر از آنچه که شعور ما قادر به درک و بیان آن باشد.

کتابمقدس زمانی که از محبت خدا صحبت می‌کند، این را با زبانی بسیار ساده بیان می‌دارد و یکی از آن چیزهای ساده‌ای که می‌گوید، این است: محبت خدا عظیم است. «خدا که در رحمانیت، دولتمند است، از حیثیت محبت عظیم خود که باما نمود ...» (افسیان ۲: ۴). یوحنا ۳: ۱۶ این مطلب را به سادگی با این بیان مطرح می‌سازد: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» خدا زمانی که از عظیم بودن محبت خود صحبت می‌کند، البته که مفاهیم را بدانگونه که ما بکار می‌بریم، بکار نمی‌گیرد. بسیاری از مواقع خیلی چیزهای نرمال و معمولی به ما همانند چیزی واقعاً بزرگ و عظیم جلوه می‌کنند. به کنسرت می‌رویم و سپس می‌گوییم «عجب کنسرت محشری!» شامی خوب می‌خوریم و «عجب شام بزرگی». ولی خدا به دور از این مفاهیم است. زمانی که از عظمت محبت خدا صحبت می‌کند، منظور او چنان عظمتی است که حتی در تصور ما هم نمی‌گنجد. شخصی این مفهوم عظمت خدا را در کارتی که برایش فرستاده شده بود، مشاهده کرد. روی این کارت آیه یوحنا ۳: ۱۶ چنان نوشته شده بود که عظمت هر بخش از این آیه بخوبی هویدا بود. این آیه روی کارت چنین به چشم می‌خورد:

خدا	بزرگترین عاشقان
جهان را	بزرگترین کمپانی
اینقدر محبت نمود	بزرگترین مقیاس
که پسر یگانه خود را	بزرگترین هدیه
داد	بزرگترین عمل
تا هر که	بزرگترین فرصت
به او	بزرگترین جذبه
ایمان آورد	بزرگترین سادگی
هلاک نگردد	بزرگترین وعده

بلکه	بزرگترین تفاوت
حیات جاودانی	بزرگترین ملکیت
داشته باشد	بزرگترین یقین

و بر روی همه آنها این تیتراژ به چشم می‌خورد: «مسیح - بزرگترین هدیه»
 بگذارید توجه شما را به مطلبی جلب کنم که بدان عظمت محبت خدا را بتوانید درک کنید.
 نویسندگان کتابمقدس به احتمال زیاد برای بیان محبت خدا که خود را در سراسر کتابمقدس تجلی می‌کرد، به اختراع کلمه‌ای دیگر نیاز دیدند، به نحوی که بتوانند موضوع را در سطحی کاملاً تازه بیان کنند. برای بیان آن نوع محبتی که از خدا می‌بینیم، کلمه‌ای تازه لازم بود تا بتواند حق مطلب را ادا کند.
 زبان یونانی از نظر داشتن لغت برای محبت، زبانی غنی است. اولین کلمه یونانی قدیم در این باره واژه «ستورگه» است. این نوع محبت، بیشتر به محبتی عمومی اشاره داشت، به ویژه به محبتی که در میان اعضای یک خانواده وجود دارد. نزدیکترین لغتی که می‌توان در زبان فارسی برای آن پیدا کرد، «شیفته کسی بودن» است. شخصی یونانی زمانی که می‌گفت: «فرزندانم را دوست دارم.» و از این واژه استفاده می‌کرد، در واقع می‌گفت که شیفته فرزندانش می‌باشد.

دومین کلمه یونانی برای محبت، واژه «فیلیا» می‌باشد. این کلمه بیشتر به دوستی و رفاقت اشاره دارد. عیسی زمانی که فرمود: «و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد.» (متی ۱۰: ۳۷)، از این کلمه استفاده کرد. سومین کلمه در این مورد، واژه «اروس» است و اشاره به محبت جنسی دارد. این کلمه در زمان عهد جدید چنان بی‌حرمت شده بود که هرگز در کتابمقدس بکار نرفت، حتی زمانهایی هم که نویسندگان کتابمقدس بر محبت جنسی صحنه می‌گذاشتند.

با این وجود زمانی که عهد عتیق عبری به یونانی ترجمه می‌شد و زمانی هم که نویسندگان عهد جدید مطالب خود را به یونانی نوشتند، هیچکدام از این واژه‌ها را برای بیان مفهومی که کتابمقدس از محبت در نظر داشت، کافی ندیدند. کلمه کاملاً متفاوت دیگری را انتخاب کردند، کلمه‌ای که چیزی دیگر از آن آویزان نبود. و آن را به شکلی انحصاری به کار گرفتند. این واژه قبلاً زیاد به کار نرفته بود. برای همین هم توانستند به این واژه مفهوم تازه‌ای عطا کنند. با این عمل، آنها واژه‌ای را اختراع نمودند که در طول زمان، آن معنایی را که انتظار داشتند، بیان داشت: واژه «آگاه»

این لغت مبهم بود، لیکن می‌توانست مفهوم درستی از محبت را به افکار منتقل کند. آیا خدا با محبتی صالح و مقدس دوست می‌دارد؟ بلی. این محبت آگاه است. آیا محبت خدا فیاض، حاکم، و ابدی است؟ بلی، آنهم همینطور. خدا به ارمیا فرمود: «با محبت ازلی تو را دوست داشتم» (ارمیا ۳۱: ۳). این

محبت، آگاه است. بدین ترتیب آگاه بالاترین واژه برای صحبت از محبت خدا گردید. محبتی جدید که ابتدا از جانب خدا، از طریق یهودیت متجلی شد و در عیسی مسیح از طریق مسیحیت مبتنی بر کتاب مقدس، به پری و کاملیت خود رسید.

محبت فستگی ناپذیر

در محبت خدا فرسایش نیست، گرچه حتی درک آن هم برای ما مشکل می‌نماید. پولس این ایده را در ذهن خود دارد، زمانی که برای مخاطبین خود دعا می‌کند؛ «در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که باتمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛ و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.» (افسیان ۳: ۱۸ - ۱۹). اگر از لحاظ منطقی سخنان او را تجزیه و تحلیل کنیم، با هم ضد و نقیض خواهند بود. دعای پولس این است که مسیحیان آنچه را که ناشناختنی است، بشناسند. این در واقع روش تأکید پولس است که بدان مخاطبین خود را تشویق می‌کند که در رابطه با محبت بی‌حد و حصر خدا، به درکی عمیق‌تر برسند.

چگونه می‌توانیم محبت بی‌حد و حصر خدا را درک کنیم؟ می‌توانیم آن را درک کنیم، ولی نه بطور کامل. ما تنها لمسی از محبت او را داریم، پری آن برای همیشه در ماورای ما قرار دارد؛ درست به همان شکل که نامتناهی بودن کائنات، خارج از قدرت دید بشر است.

این جنبه از محبت خدا را شعر سرودی به شکلی زیبا به کلمه می‌کشد. این شعر توسط «اف. ام. لیمان» نوشته شد، ولی بخش پایانی آن (شاید بهترین آن) بعدها به آن اضافه گشت، زمانی که در دیوار اتاق فردی پنهانده پیدا شد. فردی که سخن از دیوانه بودنش می‌کردند، لیکن از این شعر مشخص است که محبت خدا را می‌شناخته.

محبت خدا بسیار بزرگتر است،

بزرگتر از آنکه که زبان بگوید

و یا قلم بیان دارد.

محبت خدا فراتر است از بلندترین ستاره‌ها،

محبت خدا تا به اسفل جهنم می‌رسد.

آن دو گناهکار، با احتیاط سر تعظیم فرو انداختند،

خدا فرزند خود را داد که پیروزی آورد:
او فرزند خطاکار خود را به مصالحه آورد
و او را از گناه خود رهانید.

«محبت خدا! چقدر غنی و پاک!
چقدر بی‌انتهای، چقدر استوار و قوی!
تا ابد پایدار!»
این است نغمه فرشتگان.

اگر تمامی اقیانوسها را از مرکب پر کنیم،
تمامی آسمانها را طومار.
و فرد فرد انسانها را کاتب
که محبت خدا را بر پهنه آسمان بنویسند،
مرکب اقیانوسها ته می‌کشید
و پهنه آسمانها کم می‌آمد
حتی اگر از این کران به آن کران نوشته می‌شد.

این نغمه تمامی کسانی است که از طریق عیسی مسیح با محبت بی‌انتهای خدا آشنا شده‌اند.

محبت دهنده

خدا به ما این را نیز می‌گوید که محبت او، محبت دهنده است. این امر قلب آیه یوحنا ۳: ۱۶ را به خود تخصیص می‌دهد: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶) دادن، در ذات محبت خدا است و وقتی هم که می‌دهد، اندک و ناچیز نمی‌دهد، بلکه بهترین را عطا می‌کند. «سی.اس. لوئیس» در کتاب «چهار عشق» بین محبت هدیه وار و محبت از روی نیاز، فرق قائل می‌گردد و اشعار بر آن می‌دارد که محبت خدای پدر از نوع محبت هدیه وار است. «محبت الهی، محبت هدیه وار است. خدای پدر تمامی آنچه که هست و آنچه که دارد، به پسر می‌دهد. پسر خود را دوباره به پدر تقدیم می‌کند، و

خود را برای مردم دنیا فدا می‌نماید، و بخاطر دنیا خود را تقدیم پدر می‌کند و بدین ترتیب، دنیا نیز (در او) تقدیم پدر می‌شود.» این مطلب تنها در هدیه عیسی به جهت نجات ما، خود را به بهترین وجه نمایان می‌سازد.

محبت هدیه وار خدای پدر در مرگ عیسی، دو جنبه را به ما یادآور می‌شود: اول، عیسی بهترین چیزی است که خدا مجبور به دادن آن شد. چرا که کسی دیگر نیست که بتوان او را با پسر خدا مقایسه کرد. دوم، در دادن عیسی، خدا خود را داد و چیزی بزرگتر از این برای دادن وجود ندارد.

روزی شبان کلیسایی با یک زوج که مشکلات خانوادگی و ازدواج داشتند، صحبت می‌کرد. در روابط آن دو آنقدر تلخی و درد وجود داشت که درک هر دو را کور کرده بود. در وسط صحبتها، شوهر با تشدد و خشم به زن خود گفت: «من همه چیز به تو داده‌ام؛ خانه جدید، ماشین جدید، کمدی پر از لباس‌های رنگ و وارنگ. من به تو» و لیست به درازا کشید.

زمانی که صحبت‌هایش تمام شد، همسر او با حالتی غمناک گفت: «جان، حرف‌هایت همه درست‌اند. تو به من همه چیز داده‌ای، ولی خودت را نداده‌ای.»

بزرگترین هدیه‌ای که کسی می‌تواند به کسی دیگر بدهد، وجود خودش است و بدون آن بقیه هدیه‌ها همه بی‌اهمیت‌اند. خدا در عیسی خود را داد.

محبت حاکم

چهارم، محبت خدا، محبت حاکم است. از آنجا که خدا، خداست، به هیچ عنوان در مقابل هیچکس جوابگو نیست. آزاد است هر که را که بخواهد، دوست داشته باشد. در واقع، او خود همین مطلب را بر زبان می‌آورد: «یعقوب را دوست داشتم، اما عیسو را دشمن.» (رومیان ۹: ۱۳) و باز در رابطه با قوم اسرائیل «خداوند دل خود را با شما نبست و شما را برگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همه قومها قلیلتر بودید. لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت، و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیة داد.» (تثنیه ۷: ۷-۸)

اگر خدا در محبت خود حاکم است، این سخن به این معنی است که در میان مخلوقات او کسی و چیزی نیست که بر محبت او تأثیر گذارد. و اگر بدین شکل است، پس این سخن به این می‌ماند که بگوئیم منشأ محبت خدا تنها در خود اوست. هر که را که بخواهد، دوست می‌دارد. این مطلب را در هر دو آیه بالا می‌توان به وضوح دید. بدین ترتیب، نکته مهم آیه بالا در این نیست که یعقوب دوست

داشتنی‌تر از برادر خود عیسو بود و به همین جهت هم خدا او را بیشتر از برادرش دوست می‌داشت. محبت خدا بر یعقوب کاملاً بر اساس اراده حاکم او قرار داشت. او این مطلب را حتی پیش از تولد این دو برادر دوقلو نشان داد، قبل از زمانی که بتوانند به کوچکترین کار خوب و یا بد دست یازند. آیه‌ای که از تشبیه نقل قول گردید، بر این گمان خط باطل می‌کشد که انتخاب قوم اسرائیل بخاطر لیاقتی بود که داشتند. آنها نه قوم بزرگی بودند و نه چیزی به حساب می‌آمدند. خدا آنها را دوست داشت، زیرا که آنها را دوست داشت.

این تعلیم به مذاق خیلی از مردم خوش نمی‌آید. ولی اگر خدا قرار است حقیقتاً خدا باشد، تنها طریق، بدین شکل است. بیایید نقطه مقابل این را فرض کنیم: اینکه محبت خدا با چیزی به غیر از حاکمیت او تنظیم می‌گردد. در آنصورت خدا توسط این چیز دیگر (هر چه که باشد) تنظیم می‌شد و تحت قدرت او در می‌آمد. و این غیر ممکن است اگر خدا می‌خواهد هنوز خدا باشد. در کتاب مقدس به جهت محبت خدا هیچ منشائی به غیر از انتخاب خود او عرضه نشده است. همیشه سخن بر این است که «که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی اراده خود، برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.» (افسیان ۱: ۵-۶)

اصل دوم در رابطه با کاراکتر حاکم محبت خدا به همان اندازه اصل اول مهم است. و این اصل حاکی از آن است که محبت خدا، فرد فرد انسانها را فرو گرفته است. این امر به این شکل کلی نیست که مثلاً نیت خوب خدا شامل همه افراد انسانی باشد و شامل فرد بخصوصی نگردد. نه، محبت خدا، محبتی است که از میان جمع، فرد را بیرون می‌کشد و نثارش می‌گردد و به شکلی پر و وافر، فرد را برکت می‌دهد. «جی آی پکر» می‌نویسد: «هدف محبت خدا، قبل از خلقت عالم شکل گرفت. (افسیان ۱: ۴) و در این امر اول، انتخاب و گزینش افرادی وجود دارد، که قرار به برکت دادنشان بود و دوم، تعیین برکات و مزایایی که باید به آنها عطا می‌شد و نیز وسایلی که بتوانند از این مزایا تمتع برند. بسط محبت خدا به جانب افراد گناهکار، در طول زمان انجام این هدف بود که آنها را برکت دهد، همان افراد گناهکاری را که در ازل به آنها شکل بخشید.»

محبت ابدی

پنجمین و آخرین نکته در رابطه با محبت خدا، این است که محبت خدا/بدی است. همانطور که منشأ آن در ازل است، انتهای آن نیز در ابدیت می‌باشد. به سخنی دیگر، محبت خدا را پایانی نیست. پولس

می‌گوید: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه مکتوب است که بخاطر تو تمام روزگشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم. بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود. زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد.» (رومیان ۸: ۳۵ - ۳۹)

تمام عواملی را که پولس در لیست خود عرضه می‌دارد، در دو طبقه می‌توان قرار داد. که این دو طبقه «جدا کننده» ممکن است بر آن شوند که ما را از محبت خدا جدا سازند. لیکن پولس کارآیی هر دو را در این مورد منکر می‌شود. طبقه اول این عوامل، دشمنان طبیعی ما هستند. ما در دنیایی فاسد و ناکامل زندگی می‌کنیم: فقر، گرسنگی، بلایای طبیعی و شکنجه گران ما. اینها نمی‌توانند ما را از محبت خدا جدا سازند. همانطور که لیست پولس را می‌خوانیم و به زندگی و تجارب پولس به عنوان خادم خدا نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که این گفته‌ها با آن یقینی که در آنها هست، همینطوری گفته نشده است. خود پولس هم در مقابل این دشمنان ایستاده بود (۲ قرن ۶: ۵ - ۱۰، ۱۱: ۲۴ - ۳۳). با اینحال نتوانسته بودند او را از محبت خدا که ابدی است، جدا سازند. و اگر ما نیز به زیر چنین عذابها رویم، قادر به جدا کردن ما نیز نخواهند بود.

طبقه دوم از دشمنان ما، به خاطر ماهیتی که دارند، مافوق طبیعه هستند. پولس در اینجا از مرگ، حیات، فرشتگان، قدرتهای شیطانی، و هر چیز دیگر که در این زمره قرار گیرد، سخن می‌راند. آیا آنها می‌توانند ما را از محبت خدا جدا سازند؟ پولس می‌گوید که اینها نیز نمی‌توانند. زیرا خدا از هر کدام از آنها بزرگتر است.

حال فقط یک نکته باقی مانده است. پولس همانطور که به انتهای سخن خود می‌رسد و مقوله صفت ابدی و پیروز محبت خدا را به انتها می‌رساند، به اوج رساله خود می‌رسد. او از «محبت خدا که در مسیح عیسی» است، سخن می‌راند. این مطلب دوباره ما را به همانجایی می‌رساند که سخن را از آنجا شروع کردیم و آن هم محبت خدا بود که در صلیب در مقابل چشم بشر قرار می‌گیرد. ولی بر این مطلب، این تفکر را نیز می‌توان افزود: «ما نه فقط باید به مسیح به جهت دیدن محبت خدا که از طریق او متجلی می‌شود، نگاه کنیم، بلکه باید عملاً «در او» نیز باشیم. یعنی، از طریق ایمان با او در رابطه قرار بگیریم. و البته این زمانی میسر است که از محبت او آگاه هستیم. از این رو سؤال این است: آیا

او را می‌شناسیم؟ آیا محبت خدا را بدین طریق درک کرده‌ایم که این محبت از طریق ایمان به قربانی مسیح متعلق به ماست؟ آیا ما متعلق به او هستیم؟ آیا عیسی برای شخص ما منجی و خداوند است؟

طریق دیگری به جز این نیست که بتوانیم بدان محبت خدا را برای شخص خود درک کنیم. از این رو هم طریق دیگری برای شناخت محبت خدا نیست. این باید با تعهد ما نسبت به مسیح شروع شود. خدا عزم خود را بر آن گذاشته که محبت عظیم، بی‌حد و حصر، دهنده، حاکم و ابدی او برای گناهکاران، در مسیح قابل شناخت و درک باشد.

محبت و عدالت خدا - نقطه تنش

اخذ از «تئولوژی مسیحی» اثر میلارد جی اریکسون

تا اینجا به بسیاری از جنبه‌های مختلف شخصیت خدا نگاه کردیم و در این مورد تلاش بر این بود که زیاد هم به حاشیه نرویم. ولی آیا این جنبه‌های مختلف با یکدیگر ارتباطی هم دارند؟ فرض بر این است که خدا وجودی یکپارچه و کل است و جنبه‌های شخصیتی او با یکدیگر در هماهنگی کامل می‌باشد. از این جهت نیز نباید هیچگونه تنش و تضادی مابین جنبه‌های مختلف شخصیت او باشد. ولی آیا حقیقتاً همینطور است؟

یکی از نکات تنش که معمولاً به آن اشاره می‌گردد، رابطه‌ای است که بین محبت خدا و عدالت او وجود دارد. از یک طرف عدالت خدا چنان شدید و سخت است که مرگ تمامی آنهایی را که مرتکب گناه می‌شوند، طلب می‌کند. و بدین ترتیب از خدا تصویری بسیار خشن و قدار می‌بینیم. از طرف دیگر، خدا رحیم، فیاض، بخشنده، و شکیرا است. آیا این دو جنبه با یکدیگر متضاد نیستند؟ و از این رو آیا در ذات و طبیعت خود خدا تنش وجود ندارد؟

اگر مطلب را با این فرض شروع کنیم که خدا وجودی کل و یکپارچه است و صفات الهی او با یکدیگر، در هماهنگی کامل قرار دارند، در این صورت صفات او را با توجه به رابطه‌ای که با یکدیگر دارند، تعریف خواهیم کرد. بدین ترتیب، عدالت او، عدالتی محبت‌کننده است و محبت او، محبتی عادل می‌باشد. ایده تضاد در صفات خدا، زمانی به وجود می‌آید که ما آنها را جدا از یکدیگر مورد مطالعه قرار دهیم. حال آنکه مفهوم محبت خدا، جدا از عدالت او، از منابع خارجی نشأت می‌گیرد و بر اساس آموزه کتابمقدس نیست.

مطلبی که تلاش به بیان آن داریم، این است که محبت خدا را به شکل کامل نمی‌توان فهمید مگر اینکه عدالت خدا را هم شامل شود. اگر محبت، عدالت را شامل نگردد، رویایی و بیشتر مبتنی بر احساس خواهد بود. کتابمقدس به هیچ عنوان از محبت به عنوان عطا کردن آنچه که شخصی دیگر هوس می‌کند، سخن نمی‌راند. این تعریف از محبت، با دو مشکل روبرو است: (۱) عطا کردن آنچه که شخص را برای مدتی موقتی راحتی می‌بخشد، ممکن است صرفاً برآورد کردن هوا و هوس زودگذر او باشد و این عمل لزوماً درست نخواهد بود. (۲) چنین عملی بیشتر عکس‌العملی احساسی در برابر فرد و یا موقعیتی است که با آن روبرو هستیم. لیکن محبت در محدوده‌ای وسیع‌تر عمل می‌کند و لزوماً عدالت را هم دخالت می‌دهد که جدا کننده درست از غلط می‌باشد و محبت را شامل همه می‌گرداند،

نه صرفاً عده‌ای بخصوص. درست به همان شکل که «جوزف فلچر» نویسنده کتاب «شرایط چه اخلاقیاتی دارند»، اشاره می‌کند، عدالت در واقع محبتی است که به شکلی مساوی شامل همه گشته است. عدالت در واقع محبت به همه همسایگان فرد می‌باشد، چه همسایگان نزدیک و چه همسایگانی دور. عدالت به این معنی است که محبت باید همیشه نثار گردد، چه وضعیتی اضطراری آن را طلب کند و یا نکند. از این رو محبتی که کتابمقدس از آن سخن می‌گوید، محبتی نیست که نثار فرد نزدیک و قابل دسترس گردد. بلکه عدالت را هم شامل می‌گردد. به این معنی که محبت در قید و بند راحتی و رفاه همه افراد بشر است، هیجان به جهت آنچه که صحیح است، و نتیجه اعمال غلط را هم به زور در دامن انسان قرار می‌دهد.

محبت و عدالت در رابطه‌ای که خدا با بشر دارد، عملاً با هم فعال بوده‌اند. عدالت خدا طلب می‌کند که مجازات گناه پرداخت گردد. با این وجود، محبت خدا اشتیاق بر آن دارد که مشارکت بشر با خدا از سر نو احیا شود. فدا کردن عیسی مسیح به عنوان کفاره به جهت گناه، به این معنی است که هم به محبت و هم به عدالت خدا خدشه‌ای وارد نیامده است. و حقیقتاً بین این دو، تنش و تضادی وجود ندارد. این تنش زمانی به وجود می‌آید که محبت بر آن شود که از خدا بخشش گناه را بدون پرداخت هیچگونه جزا طلب کند. ولی این سخن به این معنی است که تصویر ما از خدا، تصویری واقعی نیست و او را چنانکه هست، مصور نمی‌نماید. علاوه بر آن، فدا کردن مسیح به عنوان کفاره گناه، از جانب خدا محبت بزرگتری را نمایان می‌سازد تا اینکه خدا انسانها را با لاقیدی، از نتایج گناه آزاد سازد. برای آنکه قانون عادل خدا اجرا گردد، محبت او چنان عظیم بود که پسر خود را به جهت ما فدا کرد. در شخصیت خدا، محبت و عدالت، دو صفت متضاد و رقیب نیستند. خدا هم عادل و هم با محبت است و آنچه را که طلب می‌کند، خود پرداخت کرده است.

شکل بفشی به پاسخ

۱- یوحنا ۳: ۱۶ را دوباره بخوانید. روی محبت خدا فکر کنید، محبتی که باعث شد خدای پدر، پسر یگانه خود را که تا به ابد در مشارکت با او بود، به کام مرگ بفرستد. ببینید از جانب پسر چقدر محبت عمیق لازم بود که بخاطر گناه شما متحمل خشم و غضب پدر گردد. هم صدا با مزمور ۱۳۶: ۱ - ۹، ۲۳ - ۲۶، حمد و تمجید خود را به خدا تقدیم دارید:

خداوند را حمد گوئید زیرا که نیکو است و رحمت او تا ابدالابد است. خدای
خدايان را حمد گوئید، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. رب الارباب را حمد
گوئید، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. او را که تنها کارهای عجیب عظیم
می‌کند، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. او را که آسمانها را به حکمت آفرید،
زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. او را که زمین را بر آبها گسترانید، زیرا که
رحمت او تا ابدالابد است. او را که نیروهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا
ابدالابد است. آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. ماه
و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. و ما را در
مذلت ما به یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. و ما را از دشمنان ما
رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. که همه بشر را روزی می‌دهد،
زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. خدای آسمانها را حمد گوئید، زیرا که
رحمت او تا ابدالابد است.

۲- فکر خود را روی شریرترین فردی که می‌شناسید، متمرکز کنید. آیا حاضرید بخاطر او جان خود را فدا کنید؟ خدا ما را به مراتب، بدتر و شریرتر از بزرگترین بدکاران روی زمین می‌شناسد. لیکن ما را آنقدر دوست داشت که پسر خود را همانند یک انسان فرستاد و او «خود گناهان ما را در بدن خویش بردارمتحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نمایم که به ضربهای او شفا یافته‌اید.» (۱ پطرس ۲: ۲۴). نام کسی را که قابل محبت نیست ولی شما تصمیم به محبت او دارید، در زیر قید نمایید.

۳- چه چیزهایی شما را در خطر جدا شدن از محبت خدا قرار می‌دهند (ناامنی، شک، ترس، شرایط سخت، روابط خراب، و غیره)؟ آنها را در زیر مرقوم دارید. بعد از اتمام لیست، در مقابل هر یک از آنها این عبارت را از رومیان ۸ قید کنید: «هیچ چیز نمی‌تواند مرا از محبت خدا جدا کند!»

بیش موضوع

۱- در نتیجه مطالعه این موضوع، کدامیک از جنبه‌های جدید محبت خدا بیش از همه، نظر و سپاس شما را به خود جلب کرده است؟

۲- در تجربه کردن محبت خدا به شکلی پر چه موانعی وجود دارند؟ چه چیزهایی ارج گذاری به این محبت را مانع می‌شوند؟

۳- خدا چرا ما را دوست دارد؟ (اگر شما خدا بودید، آیا ما را دوست می‌داشتید؟)

۴- اگر خدا، محبت مجسم است (به دنبال انسان است و فرزند خود را فرستاد تا برای گناهان ما جان خود را فدا کند)، پس انسان در تباین با خدا کیست (ما که پیشقدم شدن او را رد کردیم و پسر او را کشتیم)؟

۵- خدایی چنین با محبت، چگونه می‌تواند پسر خود را به چنین مرگی هولناک محکوم کند؟

۶- محبت و عدالت خدا چگونه در صلیب با هم تلاقی می‌کنند؟

۷- آیا این امکان برای محبت خدا وجود دارد که بر غضب او خط بطلان کشد؟ آیا غضب او می‌تواند محبت او را باطل کند؟ اگر بله، چرا و اگر نه، چرا؟

۸- رابطه محبت خدا با حاکمیت او چیست، حاکمیت و آزادی او در اینکه چه کسی را برگزیند؟

۹- درک محبت الهی چگونه باید بر طریق زندگی ما اثر گذارد؟

۱۰- چگونه می‌توانید به طریقی عملی در هر جا که هستید، محبتی بی‌قید و شرط از خود نشان دهید؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث این موضوع بر درک اصلی شما چگونه اثر گذارده است؟ به طور خلاصه بنویسید.

۲- این اثرات چگونه ممکن است طریق و شیوه زندگی شما را عوض کند (رفتار، منش، طرز برخورد و غیره)؟

۳- خود را متعهد سازید: اهدافی برای خود مشخص و آن را با گروه و یا رهبر گروه در میان گذارید.

به کمک خدا من:

موضوع ۸

خدای پدر

مرور کلی موضوع

یکی از عناوین کلیدی به جهت خدا، واژه «پدر» می‌باشد. این واژه، کلمه‌ای بسیار شخصی است و برای بسیاری از مردم محبت و صمیمیت را تصویر می‌کند. متأسفانه آنها که رابطه‌ای بسیار ضعیف با پدر انسانی خود داشته‌اند، با این مفهوم از خدا مشکل دارند. و در نتیجه نیز، آن صمیمیتی را که پدر آسمانی در رابطه خود با آنها طالب است، از دست می‌دهند.

در این موضوع ما:

- آنچه را که کتاب مقدس در رابطه با خدا به عنوان پدر ما بیان می‌دارد، بررسی خواهیم کرد.
- آن بخش منفی و آزار دهنده که بخاطر گذشته ما با این کلمه همراه است، مشخص و تغییر خواهیم داد تا بتوانیم بدور از اثرات آن، با پدر آسمانی رابطه فرزند - پدری ایجاد کنیم.
- غنای روحانی رابطه پدر - فرزندی را کشف خواهیم کرد.
- در مورد امنیت و محبت بدون قید و شرط خدای پدر که به ما به عنوان فرزندان خود نثار می‌کند، یاد خواهیم گرفت.

هفتم موضوع

کتاب مقدس زمانی که از خدا به عنوان «پدر» ما یاد می‌کند، چه منظور دارد؟ خدا چگونه پدری است؟ آیا همانند پدری زمینی است؟ چطور می‌توانم به او اعتماد کنم، در حالی که پدر انسانی من تا اینحد به من صدمه زده است؟ داشتن رابطه با به عنوان پدر چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟ اهمیت من در اینکه فرزند او باشم، در چیست؟

کوچک ولی مقوی (علت گنجانیدن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند..)

«پدرم فردی خشن و زورگو بود. وقتی که دعا می‌کنم، نمی‌توانم خدا را با لفظ «پدر آسمانی» خطاب کنم.

«پدرم واقعا عالی است. البته که کامل نیست، ولی هر وقت که به او احتیاج داشته‌ام، همراه من بوده است. بارها مرا به آغوش کشیده و اشکهایم را پاک نموده؛ همیشه مرا تشویق کرده و سرحالم آورده. نمونه بسیار خوبی از خود برایم گذاشته که از آن پیروی کنم.»

«ترجیح می‌دهم در مورد خدا بیشتر همانند یک دوست فکر کنم تا یک پدر. پدر من از نظر احساسی هیچگونه حمایتی برایم نبود و من به دنبال خدایی هستم که هر وقت به او احتیاج دارم، دست رد بر سینه‌ام نزند.»

«وقتی که در مورد خدا به عنوان پدر فکر می‌کنم، در ذهنم این تصویر خلق می‌شود که روی زانوان او نشسته‌ام و دستهای قوی او مرا محکم به آغوش کشیده است. در آغوش او احساس ایمنی و قوت می‌کنم.»

«هیچوقت این فرصت پیش نیامد که پدرم را واقعا بشناسم. شناخت خدا به عنوان پدر، حالا برایم بسیار مهم است.»

«برخی مواقع از دیدن آنچه که بچه‌هایم می‌کنند، می‌خواهم سرم را به دیوار بکوبم. حال که این همه از فرزندان خدا، او را رد کرده‌اند، نمی‌دانم خدا چه حالی دارد.»

نمونه به جهت مطالعه

نوید

پدر نوید که داود باشد، عاشق فوتبال بود. خودش زیاد هم ورزشکار نبود، ولی زمانی که تلویزیون فوتبال پخش می‌کرد، مثل صاعقه، جهنده می‌شد. وقتی که نوید تولد یافت، از خوشحالی به جای گل، توپ فوتبال به بیمارستان آورده و بالای تخت او گذاشته بود. نوید هنوز به راه نیافتاده بود که پدرش سعی می‌کرد با او فوتبال بازی کند و ساعتها او را روی زانوان خود می‌گذاشت و با هم فوتبال تماشا می‌کردند. علیرغم مریگیری بسیار خوب داود، برای نوید کاملاً آشکار بود که نمی‌تواند فوتبالیستی در حد حرفه‌ای باشد. توان بدنی او این اجازه را نمی‌داد. عدم توان نوید باعث دلسردی و یأس پدرش داود شد و رفته رفته او را تبدیل به فردی انتقادی، غرغرو و متلک‌گو کرد. هر روز بین آنها بیشتر فاصله می‌افتاد. آخرین انفجار برای داود در مسابقات بین محله‌ای پیش آمد، زمانی که نوید شوت را خراب کرد. اینجا بود که داود با عصبانیت در جلوی جمع به سر او داد کشید و گفت: «کره آخر ... شد کاری را درست انجام بدی؟!» این سخن داود را نه نوید فراموش کرد و نه اطرافیانی که آنجا بودند. حال که نوید اخیراً به مسیح ایمان آورده است، احساس می‌کند که هرگز قادر به خشنود کردن پدر آسمانی نیست. اگر بخواهید نوید را تشویق کنید و فکر او را با کتاب مقدس انطباق دهید، به او چه می‌گویید؟

مطالعه کتاب مقدس

مزمور ۶۸: ۵، ۱۰۳: ۱۳ و ۱۴

پدر یتیمان و داور بیوه‌زنان، خداست در مسکن قدس خود!

چنانکه پدر بفرزندانش خود رئوف است همچنان خداوند برترسندگان خود رافت می‌نماید.

زیرا جبلت ما را می‌داند و یاد می‌دارد که ما خاک هستیم.

در این آیات از خدا به عنوان پدر چه صفاتی می‌بینید؟

لوقا ۱۵: ۱۱ - ۲۴

بازگفت: «شخصی را دو پسر بود.

روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصد اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد. و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. و چون تمام راصرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می‌خوردند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی‌داد. «آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم، برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام، و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر. در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتی بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم. زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.

در قرن اول در فرهنگ یهود نیز همانند اکنون، میراث پدر زمانی که خود او هنوز زنده بود، تقسیم نمی‌شد. در واقع درخواست ارث پیش از اینکه پدر فوت کند، اهانت بزرگی محسوب می‌شد. چنین درخواستی به این می‌ماند که بگویی: «کاشکی مرده بودی!» در کمال تعجب، این پدر به شکلی بسیار فیاض، درخواست پسر جوان را به او عطا کرد و سهمیه او را از میراث خود که نصف سهم پسر بزرگتر بود، داد. این پسر جوان به دنبال عیش و عشرت خود، خانه و کاشانه پدری را ترک کرد از مملکت یهودی خود نیز به جایی دیگر سفر نمود. زمانی که این شیوه زندگی، تمامی دارائی او را به باد داد، چاره به جز این نداشت که نزد فردی اجنبی که از نظر ملت او «نجس» به حساب می‌آمد، به خوکبانی مشغول شود. انگار که این بلاها بس نبود، کاری که او را بر سرش گمارده بودند، بزرگترین اهانتی بود که می‌شد به یک یهودی روا داشت؛ غذا دادن به خوکهای کثیف! با این همه گرسنگی

چنان او را از پا می انداخت که آرزو می کرد کاشکی مانند یکی از آن خوکها بود. حداقل غذا به اندازه ای که شکمش سیر شود، می داشت!

پسر متوجه شد که پدر خود را بکلی بی حرمت کرده و با این کار به خدای آسمان نیز گناه ورزیده است. از این رو نیز تصمیم گرفت که به عنوان کارگری بی مایه به نزد پدر خود برگردد. (اینگونه کارگران در آن موقع گرچه در پایین ترین رده اجتماعی قرار داشتند، اما با اینحال غذا به اندازه کافی در اختیارشان بود.) ولی پسر هنوز در آن دورها بود که پدر او را دید. از زمان رفتن او، پدر همیشه چشم به راه بازگشت او داشت. پدر با دیدن پسر خود دوید و او را به آغوش کشید و با خوشحالی بوسیده و او را به خانه آورد. او را به عنوان پسر باز به خانواده خود قبول کرد. برای پسر یاغی حتی این فرصت هم نماند که تصمیم خود را مبنی بر اینکه همانند یک کارگر بی مایه برایش کار کند، به پدر ابراز نماید. پدر به غلامان دستور داد که لباسی فاخر بر تن او کنند و بر انگشت او انگشتر نمایند. (که شاید هم مهر خانوادگی بر خود داشت.) و برای پاهایش کفش آورند. (که نشانه تمول بود). گرچه این مثل به عنوان «مثل پسر گمشده» معروف است، ولی عیسی در این مثل هسته مرکزی سخن را بر شخصیت پدر قرار می دهد تا پسر.

ببینید شما چه عنوانی می توانید به این مثل و یا داستان پیدا کنید. آن را همراه با برخی از صفاتی که از پدر در این مثل می بینید، در پایین قید کنید.

این مثل در رابطه با طرز برخورد پدر آسمانی با ما به عنوان فرزندان خود چه می گوید، زمانی که صادقانه و با فروتنی به دنبال فیض او هستیم؟

رومیان ۸: ۱۴ - ۱۹

زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خداوند. از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن «آبا» یعنی ای پدر ندا می‌کنیم.

همان روح بر روحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم. زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است. زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد.

با اینکه عهد جدید به زبان یونانی که زبان مرسوم قرن اول بود، نوشته شده است، ولی زبانی که عیسی بدان صحبت می‌کرد، آرامی بود. در متن عهد جدید چند واژه مهم انگشت شمار وجود دارند که نویسندگان عهد جدید آنها را به یونانی ترجمه نکردند و به همان صورت آرامی خود حفظ نمودند. یکی از معروفترین این عبارات فریاد عیسی در بالای صلیب است: «ایلوئی، ایلوئی، لاما سبتقنی؟» یعنی «خدایا، خدایا، چرا مرا ترک کردی؟» واژه دیگر، کلمه «آبا» است که پولس آن را در رومیان ۸ و غلاطیان ۴: ۶ به کار می‌گیرد. «آبا» گرچه اصطلاحی بسیار گرم و صمیمانه است ولی در بطن خود، حرمت عظیمی را نیز حمل می‌کند. کودک یهودی برای صدا کردن پدر خود از این واژه استفاده می‌کرد. بعضی اوقات این واژه به زبان امروزی به عنوان «باباجان» ترجمه می‌گردد، ولی بهتر است آن را «پدر عزیز من» ترجمه کنیم. این کلمه برای پولس بسیار عزیز بود، زیرا همان عنوانی است که مسیح در رابطه نزدیک و صمیمانه خود با پدر آسمانی، او را با آن خطاب می‌کرد. در باغ جتسیمانی، در حالی که با مرگ روبرو است، دعا کرد: «آبا، ای پدر» (مرقس ۱۴: ۳۶). یکی از محققین می‌نویسد: «خطاب مستقیم و کوتاه به این جهت است که توکل و اعتماد به قدرت و محبت پدر را در کودکی که به او وابسته است، از سر نو تولید کند.» و پولس اشعار بر آن می‌دارد که ما نیز اکنون از همان محبت و اعتماد و رابطه صمیمانه با پدر بهره می‌گیریم، درست به همان شکل که عیسی داشت. او «آبا، پدر» ما هم هست.

متی ۶: ۲۶، ۳۱ - ۳۳

مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟ پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت‌ها می‌باشند. اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید. لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.

عیسی در رابطه با شخصیت پدر آسمانی ما و اهمیتی که به احتیاجات ما می‌گذارد، چه می‌گوید؟

ما در مقابل او چه واکنشی باید از خود نشان دهیم؟

عبرانیان ۱۲: ۵ - ۱۲

و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کند که «ای پسر من تأدیب خداوند را خوار مشمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو. زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.» اگر متحمل تأدیب شوید، خدا با شما مثل باپسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟ لکن اگر بی‌تأدیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زادگانید نه پسران. و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تأدیب می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدر روحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تأدیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم. لکن هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند، بار می‌آورد. لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید.

تنبيه و دیسپلین خدا در نوع رابطه‌ای که با او داریم، چه می‌گوید؟

چرا پدر آسمانی ما را دیسپلین می‌کند و نتیجه آن در زندگی‌های ما چیست؟

دیگر منابع

«پدر ما، خدا» به قلم جان مک آرتور

فصل دهم از کتاب «خدا، رویارویی با عظمت / او»

پدر ما، خدا

از کتاب خدا، رویارویی با عظمت او

«هلن کلر» یکی از زنان بزرگ تاریخ است. والدین او بر اساس توصیه دکتر «آلکساندر گراهام بل» از انیستیتوی نابینایان «پرکینز» در بوستون آمریکسا درخواست کردند که برای ایشان معلمی بفرستند. دختر جوان نوزده ساله‌ای به نام «آن سولیوان» که خود از بچگی یتیم بود، به جهت تعلیم هلن شش ساله فرستاده شد. و این شروع دوستی عمیقی بود که بین آن دو تا آخر عمرشان فرا رفت. «آن» با استفاده الفبای برجسته کلماتی چون «عروسک» و «سگ» را به انگشتان هلن «هجی نمود». دو سال بعد هلن به راحتی متون «بریل» را می‌خواند. در ده سالگی هلن با گذاشتن انگشتان خود بر خرخره معلم و احساس ارتعاش آن، با اصوات مختلف آشنا شد. بعدها به کالج «ردکلیف» رفت و در آنجا بود که «آن» دروس کالج را در دستهای هلن قرار داد. بعد از فارغ‌التحصیلی، آنهم با نمراتی بسیار بالا، هلن زندگی خود را وقف خدمت به نابینایان و ناشنویان نمود. در رابطه با همین خدمت کتابها و مقالات زیادی نوشت و به جهت سخنرانی به نقاط مختلف سفر کرد. از آنجا که سخنرانی‌های هلن برای برخی مفهوم نبود، «آن» اغلب آنها را ترجمه می‌نمود. دوستی و رفاقت نزدیک به پنجاه سال آنها با مرگ «آن» در سال ۱۹۳۶ به پایان رسید. هلن در رابطه با یار زندگی خود چنین می‌نویسد:

معلم من چنان به من نزدیک است که به هیچ عنوان خود را جدا از او احساس نمی‌کنم... احساس می‌کنم که وجود او از وجود من، جدا نشدنی است و من به دنبال او، پا در اثر قدمهای وی می‌گذارم. بهترین من متعلق به اوست. در من هیچ استعداد، و یا آرزو، و یا شادی‌ای نیست که توسط لمس با محبت او بیدار نشده باشد. (از کتاب زندگی من)

بدون تردید هلن، «آن» را بهتر از هر کس دیگری می‌شناخته است. در محدوده روحانی، مسیح، خدا را بهتر از هر کس دیگر می‌شناسد؛ بهتر از تمامی متألهین که در طول تاریخ در مورد خدا مطالب نوشته‌اند. حتی بهتر از انبیا و رسولان هم که در این مورد از مکاشفه الهی برخوردار شدند. مسیح از آنجا خدا را به خوبی می‌شناسد، چرا که از ازل با او بوده است. یوحنا ی رسول این مطلب را چنین

بیان می‌کند: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» (یوحنا ۱: ۱). مسیح با خدا روبرو مصاحبت داشت. مسیح بهتر از هر کس دیگر خدا را می‌شناسد. از این رو هم منطق حکم می‌کند که اگر به دنبال شناخت خدا هستیم، باید به آنچه که مسیح در رابطه با او می‌گوید، گوش فرا دهیم. او با اطلاق عنوانی چون «پدر قدوس» (یوحنا ۱۷: ۱۱) و «پدر عادل» (صالح) (یوحنا ۱۷: ۲۵) از قدوسیت خدا صحبت کرد. مسیح از عدالت خدا صحبت کرد، زمانی که تمثیل کشاورزان ظالم را بیان نمود؛ که چطور برای بالا کشیدن میراث فرزند صاحب باغ، او را به قتل می‌رسانند (متی ۲۵: ۳۳ - ۴۶). او از قدرت خدا صحبت کرد و فرمود: «همه چیز نزد خدا ممکن است.» (مرقس ۱۰: ۲۷). او از حاکمیت خدا صحبت کرده و گفت: «ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.» (متی ۶: ۱۰). او از آگاهی خدا بر همه چیز سخن می‌گفت، زمانی که خدا را «پدر نهان بین» (متی ۶: ۴) می‌خواند. او سخن از نیکویی و محبت خدا داشت و او را به مثابه پدری فیاض تصویر می‌کرد که همه احتیاجات فرزندان خود را فراهم می‌کند. (متی ۷: ۹ - ۱۱).

همه این حقایق حقیقتاً عالی هستند، ولی موضوعی هست که بالاتر از همه اینها قرار دارد. مسیح بیشتر از هر مفهوم دیگر از خدا، او را به عنوان پدر خود می‌شناخت.

رابطه پدر با پسر

مسیح در مورد پدری خدا، چه موقع تعلیم داد؟ به آنچه که گفته است، گوش کنید:

پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبب را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت. زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هرآنچه خود می‌کند، بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید. زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هرکه را می‌خواهد زنده می‌کند. زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند، بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد، احترام نکرده است. آمین آمین، به شما می‌گویم هرکه کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.

آمین آمین به شما می‌گوییم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود، زنده گردد.

(یوحنا ۵: ۱۷، ۱۹ - ۲۵)

مسیح چرا در رابطه با خدا و خود، چنین مطلبی را بیان کرد؟ درست پیش از بیان این مطلب فردی را که ۳۸ سال علیل بود، شفا داده بود. ولی از آنجا که او را در روز سبت، همان روز استراحت، شفا داد، رهبران مذهبی او را به کار کردن متهم ساختند جواب مسیح در مقابل این نقطه نظر کوتاه‌بینانه، صلاحیت او را به جهت دادن شفا در روز سبت نمایان می‌سازد. و هسته مرکزی جواب او بر پدری خدا استوار است. بیایید این مطلب را از هم بشکافیم و آنچه را که مسیح می‌فرمود، دقیقاً ببینیم.

پدر با پسر خود یکی است

عیسی با گفتن «پدر من تاکنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.» (آیه ۱۶) در واقع به این مطلب صحنه می‌گذاشت: «من با پدر یکی هستم. او در روز سبت کار می‌کند، من هم در روز سبت کار می‌کنم. ما با هم مساوی هستیم.» «لئون موریس» این مطلب را چنین توضیح می‌دهد:

در اینجا دفاع عیسی بر رابطه بسیار نزدیک او با پدر اتکا دارد. عبارت «پدر من» که از دهان او بیرون می‌آید، ارزش توجه دارد. این طریقی نیست که یهودیان به شکل معمول از خدا چنین سخن گویند. معمولاً یهودیان عبارت «پدر ما» را به کار می‌گیرند و اگر هم عبارت «پدر من» از دهانشان بیرون آید، آن را با دیگر عباراتی چون «در آسمانی» و غیره همراه می‌کنند که تا رابطه را از آن حد صمیمی خود خارج سازند. عیسی نه در اینجا و نه در جایی دیگر ابداً چنین نکرد. او عادتاً خدا را در رابطه‌ای بسیار نزدیک و صمیمی به خود می‌دید. (از کتاب انجیل به روایت لوقا)

آنها که از عیسی انتقاد می‌کردند، به وضوح کنه مطلب او را می‌فهمیدند. از این جهت هم بود که «بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می‌شکست، بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.» (آیه ۱۷).

عیسی که از همه چیز آگاه بود، از افکار آنها مبنی بر کشتن او آگاه شد ولی کماکان ادامه داد و بر یکی بودن خود با پدر تأکید نمود. «پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می کند، همچنین پسر نیز می کند.» (آیه ۱۸) مسیح در واقع می گفت: «پدر و من یک هستیم. ما با هم کار می کنیم.»

یکی بودن پدر و پسر در دعای کاهنانه عیسی مسیح به جهت همه مومنین، کاملاً هویدا است: «نه برای اینها فقط سوال می کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم.» (یوحنا ۱۷: ۲۰ - ۲۲) بین پدر و پسر نوعی صمیمیت، نزدیکی و مشارکت مقدسی وجود داشت.

پدر پسر خود را دوست دارد

مسیح در رابطه با خدا چه مطلب دیگری یاد داد؟ اینکه «پدر پسر را دوست می دارد» (آیه ۱۹). مسیح از محبت پدر به خوبی آگاه بود، برای اینکه دعای کاهنانه خود را ادامه داده و گفت: «من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.» (یوحنا ۱۷: ۲۳ و ۲۶). محبت پدر به پسر ریشه محبت ما مومنین به یکدیگر است.

پدر پسر را برکت می دهد

پدر نه فقط پسر را دوست دارد، بلکه «هرآنچه خود می کند بدو می نماید.» (یوحنا ۵: ۱۹) وحدت بین پدر و پسر منتج به گفت و شنودی می گردد که از هر جهت عالی و کامل است. مثلاً، مسیح از تمامی جزئیات نقشه نجات الهی خبر داشت، ولی بخاطر آن شادی ای که در پیش روی او بود، رنج صلیب را به هر حال متحمل شد (عبرانیان ۱۲: ۲).

آن شادی چه بود؟ دعای کاهنانه عیسی بر این رابطه الهی باز نور می افکند. آن شادی، سرور یافتن جلال بود که عیسی آن را بدین طریق بیان داشت: «من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم. و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل

از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» (یوحنا ۱۷: ۴ - ۵) عیسی با نشان دادن صفات خدا و انجام تمامی آنچه که اراده او بود، خدا را در روی زمین جلال داد. به همان شکل، ما نیز زمانی که صفات الهی را از خود به دیگران می‌تابانیم و در تمامی کارهای خود اراده او را بجا می‌آوریم، خدا را جلال می‌دهیم.

پدر به پسر خود اقتدار می‌بخشد

مسیح از چه نوع اقتداری برخوردار است؟ بزرگترین اقتدار:

«زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است. زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد. و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است. (یوحنا ۵: ۲۱ - ۲۲، ۲۵ - ۲۶)

پدر اقتدار و قدرت را به پسر داد که حاکمیت داشته باشد، سلطنت کند و داوری نماید. پسر همراه پدر در زمان آخر، در آن روز رستاخیز بزرگ، مردگان را زنده خواهد ساخت.

پدر پسر را احترام می‌کند

اقتداری که پسر از آن برخوردار است، به همان اندازه اقتدار پدر می‌باشد. بنا به سخن مسیح، هدف این است که «همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد، احترام نکرده است. آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» (یوحنا ۵: ۲۲ - ۲۳). تمام آنها که به خدا ایمان می‌آورند، به همان شکل که او خود را به آنها ظاهر کرده است، به عیسی نیز ایمان خواهند آورد. این امکان برای هیچکس وجود ندارد که به سخنان پدر ایمان آورد، ولی از پسر روی برگرداند. چنین احترام و حرمتی به خداوند ما عیسی مسیح نهاده شده است.

متعلق به خانواده خدا بودن

خدا نه فقط برای پسر، پدر است، بلکه پدر همه ایمانداران نیز می‌باشد. «جی.آی. پکر» چنین می‌نویسد:

اگر تمامی تعالیم عهد جدید را در یک عبارت ساده خلاصه کنید و از آن سخن بگویید، همانا مکاشفه پدری خالق قدوس است. و اگر تمامی مذهب عهد جدید را هم بنخواهید خلاصه کنید، شناخت خدا به عنوان پدر قدوس خواهد بود. اگر می‌خواهید کسی را به امتحان کشید و از چگونگی مسیحیت او آگاه گردید، ببینید در فکر خود تا چه حد، خود را فرزند خدا می‌داند و خدا را پدر خویش می‌شمارد.

اگر این اندیشه، پرستش و دعاها و تمامی زندگی او را کنترل و به پیش نمی‌برد، به این معنی است که مسیحیت را ابداً درک نکرده است. زیرا هر آنچه که مسیح بدان تعلیم داد، هر آنچه که عهد جدید را واقعاً جدید و بهتر از عهد قدیم می‌نماید، هر آنچه که در مقایسه با یهودیت، مسیحی است، همه در این شناخت خلاصه می‌گردند: پدر بودن خدا. «پدر» نامی مسیحی برای خدا است. (از کتاب شناخت خدا)

پولس در رومیان ۸: ۱۴ - ۱۷ از پذیرفته شدن ما به خانواده خدا، آن هم به عنوان فرزند سخن می‌راند:

«زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند. از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به آن ابا یعنی‌ای پدر ندا می‌کنیم. همان روح بر روحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم. و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم‌ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.»

«آبا» واژه‌ای آرامی به معنی «بابا» و «پدر» است. واژه‌ای است بسیار شخصی که از خود اعتماد، وابستگی، صمیمیت، نزدیکی و محبت را منعکس می‌نماید. ما روزی گناهکار بودیم و در ترس زندگی می‌کردیم؛ اکنون فرزندان پدر آسمانی هستیم و تحت محافظت او زندگی می‌کنیم. زمانی غریب و اجنبی بودیم؛ ولی اکنون از دوستان بسیار نزدیک به شمار می‌رویم. فرزند خواندگی ما به این معنی است که می‌توانیم به حضور عظمت خدا بیاییم و او را «بابا» و پدر خطاب کنیم.

این نقش روح القدس، سومین شخصیت تثلیث اقدس است که چنین نزدیکی و صمیمیتی بین ما و پدر ایجاد می‌کند. او ما را به حضور پدر می‌کشاند تا در مشارکتی نزدیک و صمیمی با او قرار داشته باشیم؛ نه با ترس، بلکه با آزادی و یقین. این امر درد دل با خدا را بسیار آسان می‌نماید و می‌توانیم نگرانی‌هایی را که در اعماق قلوب ما لانه کرده‌اند، با او به راحتی در میان گذاریم. می‌توانیم به او بگوییم: «احتیاج دارم با تو در رابطه با این احتیاج صحبت کنم.»

نویسنده رساله عبرانیان در مورد نزدیکی و صمیمیت ما با خدا بدین شکل سخن می‌گوید:

زائرو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. چنانکه می‌گوید: «اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهم خواند.» (عبرانیان ۲: ۱۱ - ۱۲)

عیسی ما را برادران و خواهران می‌خواند و خود را با ما دست به دست می‌بیند که ایستاده‌ایم و همه با هم خدا را ستایش می‌کنیم.

یک تمثیل در رابطه با خدا

در کتاب لوقا عیسی داستانی تعریف می‌کند که به عنوان «مثل پسر گمشده» معروف است. (لوقا ۱۵: ۱۱ - ۳۲). عنوان این مثل قدری غلط انداز است، زیرا تمرکز مثل بر روی پدر مهربان است، نه پسر گناهکار. این مثل پدر بودن خدا را به طریقی بسیار عملی در مقابل چشم انسان قرار می‌دهد و ما را کمک می‌کند که خدا را آنطور که هست، ببینیم.

پسر متمرّد

این مثل از پدری سخن می‌گوید که دو پسر دارد. پدر با اینکه هنوز زنده بود، پسر کوچک سهم خود را از میراث او می‌طلبد. (سهم او یک سوم دارائی پدر می‌شد، زیرا پسر کوچکتر بود.) معلوم است که چنین درخواستی از جانب او اهانت بزرگی به شمار می‌رفت. در واقع در فرهنگ خاورمیانه، این درخواست به مثابه آرزو کردن مرگ کسی بود.

هنوز از دریافت سهم خود چندان نگذشته بود که پسر کوچکتر به فکر سفر به دیاری دیگر افتاد. و در آنجا تمامی ارث پدری را «به عیاشی» (آیه ۱۳) تلف کرد. گرچه از چگونگی تلف شدن این ارث دقیقاً

چیزی نمی‌دانیم، ولی تا همینقدر معلوم است که پسر کوچکتر به دنبال نوعی زندگی بود که در آن هیچ محدودیتی نباشد.

اینجا بود که پسر کوچکتر با دو مصیبت همزمان روبرو شد. بعد از تلف کردن تمامی آنچه که داشت، قحطی بزرگی بر آن سرزمین آمد و او را شدیداً محتاج نمود. از آنجا که غذا بسیار اندک و گران بود، کسی مجانی به او غذایی نمی‌داد. در نتیجه در نزدیکی از اهالی آن شهر به کار مشغول شد و او هم این پسر را به مزرعه خود فرستاد تا خوکها را غذا دهد، خوکهایی که از نظر قوانین مذهبی یهود نجس به شمار می‌رفت.

اینطور که معلوم است، هیچکس به این شخص غذایی به جهت خوردن نداده بود. می‌بایست اول کار می‌کرد. شاید هم ارباب، ارزش خوکها را بیشتر از جان انسان می‌دانست و فکر می‌کرد که این خوکها را هم می‌توان خورد، و هم می‌توان به سود فروخت. پسر قحطی زده چنان گرسنه بود که می‌خواست با غذای خوکها خود را سیر کند!

پدر فیاض

بالاخره خوابهای طلایی پسر به پایان رسید و به خود آمد: «چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم.» (آیه ۱۷). مزدوری که در اینجا سخن از آن می‌رود، نه غلامان خانه بودند و نه کارگران قراردادی. این افراد روزمزدی به کار گرفته می‌شدند. سخن پسر کوچکتر در واقع چنین بود: «حتی کارگران گذری هم که پدرم آنها را برای یک روز به کار می‌گیرد، به اندازه کافی غذا برای خوردن دارند.»

این وضعیت اسفناک او را به توبه کشاند. مسئولیت اعمال خود را پذیرفت و گفت: «برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام، و دیگر شایسته آن نیستم که پسر توخوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خودبگیر.» (آیات ۱۸ و ۱۹). این سخن چیزی نبود که بخاطر یافتن غذا و سیر کردن شکم از زبان او درآید، بلکه اعترافی بود که از اعماق قلب او سرچشمه می‌گرفت. بسیار متأسف بود، نه بخاطر غذا و پول، بلکه بخاطر آنچه که انجام داده بود. با گفتن این سخن که به آسمان گناه کرده است، می‌پذیرفت که بر علیه خدا مرتکب گناه شده است.

پسر کوچکتر، خوار و توبه کار «برخاسته به سوی پدر خودمتوجه شد.» (آیه ۲۰). به گفته عیسی توجه کنید. عیسی نگفت که پسر به دهکده، مزرعه و خانه خودشان برگشت، بلکه به سوی پدر. عیسی با این سخن روی رابطه پدر و پسر تأکید می گذاشت.

پسر کوچک هنوز در آن دورها بود «که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. پسر وی را گفت: ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.» (آیات ۲۰ و ۲۱) ولی پیش از آنکه از عهده این گفته برآید که «مرا چون یکی از مزدوران خودبگیر»، پدر امر به ضیافت داد. پدر آسمانی ما همینگونه است. چنان نگران و چشم براه بازگشت ماست که ما را در آغوش می گیرد و قبل از اینکه تمامی کلمات توبه آمیز از دهان ما بیرون ریزند، ما را می بوسد.

پدر به غلامان خود گفت: «جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتی بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم. زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد.» (آیات ۲۲ - ۲۴) پدر در روح بخشش برای پسر خود، بهترین آنچه را که داشت، آماده کرد. به همان شکل، خدا همانند پدری است که تمامی فرزندان توبه کار خود را عمیقاً دوست دارد. آنها را به آغوش می کشد، بخاطر آنها شادی می کند، و بهترین خود را به آنها عطا می نماید.

رابطه پدر با مومنین

در یوحنا ۵ دیدیم که عیسی از رابطه نزدیک و صمیمی پدر با پسر صحبت می کند. همان دروسی که مسیح در یوحنا ۵ در رابطه با پدر تعلیم داد، در مثل پدر با گذشت نیز نمایان است. نکته مهم این است: محبتی که خدا به ما دارد، از محبتی که به پسر دارد، کمتر نیست. بیایید به این مطلب نگاهی بیندازیم.

پدر با فرزندان خود یکی است

در مثل بالا، پسر کوچکتر خود را آماده کرده بود که از عدم لیاقت خود به پدر بگوید: «دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم». ولی زمانی که به منزل رسید، پدر بخاطر برگشت او ضیافت ترتیب داد و از او با لفظ «این پسر من» (آیه ۲۴) یاد کرد. پدر آسمانی، به همان شیوه، گنهکاری را هم که از روی توبه به نزد او می آید و بخشش می طلبد، متعلق به خود می داند و فرزند خطاب می کند. مسیح با

این سخن بر یکی بودن ما با پدر تأکید گذارد: «در خانه پدر من منزل بسیار است و الا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم» (یوحنا ۱۴: ۲). می‌بینید که مسیح از یک خانه سخن می‌گوید، خانه‌ای که اتاق‌های بسیار دارد. و این خانه، خانه پدر است. آسمان همانند خیابانی که در دو طرف آن کاخهای بزرگ و بلند باشند، نیست. ما مومنین در خانه پدر زندگی خواهیم کرد، زیرا با او یکی هستیم و اعضای خانواده او به شمار می‌رویم.

پدر فرزندان خود را دوست دارد

پدر، پسر کوچک خود را زمانی که «هنوز دور بود»، دید (لوقا ۱۵: ۲۰) آنطور که معلوم است، از زمان ترک منزل، پدر همیشه چشم براه بازگشت پسر خود بوده است. پدر با دیدن فرزند در آن دورها، در خود ترحم و شفقت احساس کرد و «دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید.» (آیه ۲۰) این پدر بود که جهت محبت کردن پسر خود پیشقدم شد. پدر منتظر نشد که پسر آنچه را که از قبل آماده کرده بود، به زبان آورد. به خود نگفت: «نمی‌دانم زمانی که بدینجا برسد، چه می‌خواهد بگوید؟ این وضعیت را چگونه می‌خواهد توجیه کند؟» ما این پیشقدمی خدا را در مثل گوسفند گمشده نیز می‌بینیم:

«کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد.» هر شبان به دنبال گوسفند گمشده خود می‌گردد و این کار را از روی محبت می‌کند نه وظیفه. پدر نیز همانند شبانی که به دنبال گوسفند گمشده خود می‌گردد، در وجود خود از شفقت و مهربانی به هیجان آمد. دوان دوان به پیشواز پسر رفت و او را به آغوش کشید و غرق بوسه کرد. پدر آسمانی ما، ما را به همان شیوه دوست دارد. برخی از مومنین یک گناه را بارها و بارها توبه می‌کنند و در باور این مطلب مشکل دارند که پدر آنها را دوست دارد و گناهانشان را می‌بخشد. ولی این شک و ترس بر اساس تعالیم کتابمقدس نیست، زیرا پدر، ما را نه فقط قبول می‌کند، بلکه به جهت در آغوش کشیدن و محبت ما دوان دوان به پیشواز می‌آید.

بگذارید داستانی را برایتان تعریف کنم. این داستان درباره ایمانداري است که می‌میرد و به آسمان می‌رود. پدر در محبت خود، او را به آغوش می‌کشد و می‌گوید: «پسرم، منتظرت بودم.» و با هم به زندگی او و طرقي که بدان حیات خود را سپری کرده است، نگاه می‌کنند. شخص ایماندار می‌بیند که در زندگی خود لحظاتی هست که رد پاهای دو نفر روی خاک هست و در برخی مواقع هم فقط رد

پای یک نفر. از این رو می‌پرسد: «پدر، رد پاهای دو نفر را می‌فهمم. آنها موقعی بودند که تو در زندگیم با من بودی. ولی چرا در برخی مواقع فقط رد پای یک نفر بود؟» پدر لبخند می‌زند و در جواب می‌گوید: «آن رد پاها موقعی بودند که تو را بر دوش خود حمل می‌کردم.» پدر، این چنین است. فرزندان خود را دوست دارد. با آنها راه خواهد رفت. و اگر لازم باشد، آنها را بر دوش خود حمل نیز خواهد نمود.

پدر فرزندان خود را برکت می‌دهد

روزی از «آبراهام لینکلن» پرسیدند که بعد از شکست ایالت‌های شورشی جنوب آمریکا، با آنها چه خواهد کرد؟ لینکلن جواب داد: «با آنها طوری رفتار خواهم کرد که انگار هیچ کار نابجایی انجام نداده‌اند؟»

در مثل، پدر نیز بدین طریق جواب می‌دهد. زیرا به غلامان دستور می‌دهد: «جامه بهترین را از خانه آورده، بدو بپوشانید.» (لوقا ۱۵: ۲۲). چرا بهترین جامه؟ زیرا در نزد مردم آن روز نشان‌دهنده تعلق او به خانواده بود.

شاید فکر کنید که پسر شایستگی چنین برکتی را نداشت. ولی نکته مهم این نیست. نکته مهم در ذات و طبیعت خداست. اگر خدا به ما آنچه را که شایستگی آن را داریم، می‌داد. تا به الآن محو شده بودیم. عجب محبت خدا در این است. علیرغم آنچه که انجام داده‌ایم، او با ما همانند فرزندان رفتار می‌کند که انگار هیچ کار غلطی از آنها سر نزده است.

پدر به فرزندان خود اقتدار می‌بخشد

پدر دستور می‌دهد که بر انگست فرزندان خود انگشتر نهند. (آیه ۲۲). بر روی نگین این انگشتر علامت خانوادگی آنها حک شده بود که اقتدار فامیلی را نشان می‌داد. اگر خانواده امری را به شکل رسمی انجام می‌داد، بر لاک آن این انگشتر فشار داده می‌شد و با آن مهر می‌گردید. اگر این انگشتر را با خود داشتید، می‌توانستید از جانب خانواده با اقتدار صحبت کنید.

آیا خدا به ما به عنوان فرزندان خود اقتدار بخشیده است؟ بلی. مسیح این مطلب را با این سخن به شاگردان خود تأیید نمود: «شما شاهدان من خواهید بود.» (اعمال ۱: ۸). پولس این مطلب را چنین بیان می‌دارد: «پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند.» (۲ قرن‌یان ۵: ۲۰). ما از این اقتدار برخوردار هستیم که از جانب خدا عمل کنیم و در مورد او با دیگران صحبت نماییم.

روزی ما از این اقتدار هم برخوردار خواهیم شد که حتی دنیا و فرشتگان را نیز داوری کنیم (۱قرننیاں ۶: ۲ - ۳)

پدر فرزندان خود را احترام می‌کند

پدر به غلامان دستور داد که به جهت پاهای پسر کفش بیاورند. برده‌ها بودند که پا برهنه راه می‌رفتند. پدر می‌خواست که با فرزند او به احترام رفتار شود. پدر دستور به ضیافت هم داد که معمولاً شامل مهمانی و موسیقی و رقص بود. او می‌خواست همه در این حرمت به پسر به او ملحق شوند، پسری که از یک لحاظ مرده به حساب می‌آمد و اکنون زنده بود.

پدر آسمانی از ما طلب می‌کند که با او در رابطه‌ای صمیمی و نزدیک باشیم. گرچه گاهی از او کنار می‌کشیم، ولی او همیشه آماده است که ما را با آغوش باز بپذیرد و بیش از آنچه که لیاقت داشته باشیم و یا تصور کنیم، به ما عطا نماید. عجیب نیست که یوحنا رسول می‌فرماید: «ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را شناخت.» (۱ یوحنا ۳: ۱).

خدا همانند چیست؟ او پدر مهربان ماست. آیا در مورد او، شما نیز چنین فکر می‌کنید؟

شکل بخشی به پاسخ

۱- مطالعه متون کتابمقدس و مقاله، شناخت شما را از خدا در مقام پدر آسمانی چگونه عوض کرده است؟

۲- زمانی که مسیح در روی زمین بود، رابطه خود را با پدر چگونه توصیف می نمود؟

۳- در طول هفته رساله اول یوحنا را با تعمق مطالعه کنید و بر خدا در مقام پدر آسمانی تان متمرکز شوید. هر آنچه که در این مطالعه بر شما مکشوف می شود، در زیر بنویسید.

بحث موضوع

۱- طریقی که بدان بزرگ می شویم و محیطی که در آن بزرگ می شویم، تا حدی بر همه ما تأثیر می گذارند. بچگی خود را به شکلی کوتاه بنویسید و آنچه که در رابطه شما با خدا به عنوان پدر آسمانی اثر گذاشته است، مشخص دارید. (چه منفی و چه مثبت).

۲- آیا تجربیات دردناکی از گذشته دارید که احتیاج به درمان دارند؟ و یا اشخاصی که باید ببخشید تا بتوانید با پدر آسمانی در رابطه ای نزدیک و صمیمی قرار داشته باشید؟

۳- چگونه می توانید به یک کودک در مورد «بابا» بودن خدا صحبت کنید؟ منظور از پدر بودن خدا چیست؟ این مطلب بر رابطه ما با او چه اثری می گذارد؟

۴- در مقاله، ما با پنج جنبه از رابطه‌ای که خدا با ما فرزندان دارد، روبرو شدیم. کدامیک از آنها بیش بقیه برای شما با معنی بود؟ چرا؟

۵- اگر شما والیدین هستید، رابطه شما با فرزندان بر دیدی که از خدا به عنوان پدر دارند، چگونه اثر می‌گذارد (چه منفی و چه مثبت)؟ به چه طریق می‌توانید خود را عوض کنید تا نمونه بهتری از خدا باشید؟

۶- کتاب عبرانیان می‌گوید که خدا آنهایی را که دوست می‌دارد، دیسپلین می‌نماید و این دیسپلین تأیید واضحی از فرزند بودن ماست. به نظر شما خدا به چه طریق ما را دیسپلین می‌کند، و در مقابل دیسپلین او، از خود چه واکنشی نشان می‌دهید؟

۷- خدا در مقام پدر دوست داشتنی ما، ما را کمک می‌کند که از روابط دردآور گذشته آزاد گردیم. خدا در این مورد چگونه به شما کمک کرده است؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- مطالعه این موضوع به درکی که از این مطلب داشتید، چگونه اثر گذاشته است؟

۲- به چه طرق عملی می‌خواهید این تغییرات را در زندگی خود بکار گیرید؟

۳- خود را متعهد کنید. به جهت رشد خود اهدافی مشخص و آن را با گروه و یا سرگروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۹

خدای پسر

مرور کلی موضوع

عیسی مسیح اول و آخر کائنات، منجی دنیا، شروع و انتهای تجربه مسیحی است. ولی واقعا او کیست؟ چقدر خوب او را می‌شناسیم، او را که مدعی بود، خدای در جسم می‌باشد؟ در این موضوع ما:

- تصویری را که کتابمقدس از عیسی عرضه می‌دارد، بررسی خواهیم کرد و او را با دیدگانی تازه خواهیم دید.
- پدیده تجلی شخصیت و محبت خدا را در شخص مسیح به امتحان خواهیم کشید.
- رابطه خود را با خدا از طریق رابطه نزدیک با پسر او عمیقتر خواهیم کرد.
- چگونگی رشد در عیسی را به عنوان منجی و دوستان یاد خواهیم گرفت.

هضم موضوع

عیسی مطمئناً دنیا را عوض کرده است. مسیحیان نام او را با احترامی آمیخته از محبت بر زبان می‌رانند. بی‌ایمانان نام او را به نیکی یاد می‌کنند. ولی او حقیقتاً کیست؟ مسیحیان بر این ادعا هستند که عیسی خدای در جسم می‌باشد، ولی یک انسان چگونه می‌تواند خدای کائنات باشد؟ و مگر می‌توان خدای کائنات را فی‌الفور نشناخت؟ چرا بسیاری از مردم در آن روزهایی که عیسی با آنها بود، با هویت او مشکل داشتند؟ آیا بعضی از باورهایی که بسیاری از مردم در مورد عیسی دارند، و با این حال قادر به درک و هضم آنها نیستند، زاینده احادیث و فرهنگ نیست؟ اگر او حقیقتاً خدای مجسم است، این امر روی مفهومی که از خدا داریم، و توان ما به جهت ایجاد رابطه‌ای نزدیک با او چگونه تأثیر می‌گذارد؟

کوچک ولی مقوی

(علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«من انسانها را می‌شناسم؛ و به تو می‌گویم که عیسی مسیح یک انسان نیست ... هر آنچه که در مورد او می‌گویند، مرا بر جای می‌خشکاند. روح او مرا می‌ترساند و اراده‌اش مرا گیج می‌کند. به هیچ عنوان نمی‌توان او را با هیچکس مقایسه کرد.» ناپلئون بناپارت

«عیسی دوست من است.»

«قصد دارم کتابی بنویسم و نام آن را چنین بگذارم: عیسی مسیح، قویترین قورباغه» مادلین ماری اوهر، خدانشناس

«بعدها روزی در داخل دهکده‌ای می‌رفت که پسر بچه‌ای دوان دوان آمد و به او تنه زد. عیسی خشمناک شد و گفت: «به مقصد خود نخواهی رسید.» در همان لحظه پسر بچه افتاد و مرد.» از انجیل ناتمام توما (انجیلی جعلی متعلق به اواخر قرن ۲)

«فردی که صرفاً انسان می‌بود و حرفه‌ای نظیر سخنان عیسی را بر زبان می‌راند، مسلماً نمی‌توانست معلم اخلاق بزرگی باشد. یا می‌بایست دیوانه باشد و یا شیطانی که از جهنم فرار کرده است. باید خود انتخاب کنید. این مرد یا پسر خدا بود و هست: و یا اینکه دیوانه‌ای بیش نیست و شاید هم بدتر.» سی. اس. لوئیس

«مسیح اعتقادنامه‌ها و دگمها ... دیگر نمی‌تواند بر آنها که آسمانها را از تلسکوپ گالیله دیده‌اند، فرمان راند. خدایان و دیوها جملگی با عدسی حیرت انگیز تلسکوپ از پهنه آسمان محو شده‌اند.» رابرت فانک، سمینار عیسی

«عیسی، چه دوست خوبی برای گنهکاران! عیسی، محبوب جان من! دوستان شاید که دلشکسته‌ام کنند و دشمنان یورش آورند. او، آن منجی من، مرا حفظ می‌کند.» سرودی معروف

«اشتباه نکن؛ اگر او از مردگان زنده شد، بدن او بود. اگر سلول‌ها خود را از سر نو نمی‌ساختند، اگر ملکول‌ها از سر نو به هم نمی‌پیوستند، اگر آمینو اسید دوباره خود را تولید نمی‌کرد، کلیسا سقوط می‌نمود.» جان آپدایک، رمان نویس

«خدا با ما می‌گرید تا روزی که ما با او بخندیم.» یورگن مولتمان، تئولوژین

«بعضی وقتها فکر می‌کنم کاش خدا به ما مجموعه از ایده‌ها و عقاید می‌داد که با آن سر و کله بزنیم و برآن شویم که آنها را قبول و یا رد نماییم. ولی او چنین نکرد. او خود را به ما داد، آنهم به شکل یک شخص.» فیلیپ یانسی

نمونه به جهت مطالعه

فرهاد

برادر بزرگترتان فرهاد همیشه به چیزهای روحانی علاقه داشته است. زمانی که بچه بودید، سروصدای او روزهای یکشنبه شما را در رختخوابتان از وحشت می‌پراند. فیلیپ برای ارضای این گرسنگی روحانی مطالعات زیادی انجام می‌دهد. هر وقت که با او صحبت می‌کنید، از کتاب جدیدی صحبت می‌کند که در رابطه با مذهب، چیزهای روحانی و یا کتابمقدس مطالعه می‌نماید. اخیراً مطالبی را می‌خواند که از جانب «سمینار عیسی» چاپ و پخش شده است. این گروه دانشگاهی، کتابمقدس را با نگرشی بخصوص مورد مطالعه قرار می‌دهند. همانطور که فرهاد از مطالب کتاب صحبت می‌کند، به راحتی در می‌یابید که نگرش او نسبت به مسیح عوض شده است. می‌گوید: «این کتاب مرا کمک کرده که عیسی را به عنوان فردی حکیم بشناسم. پیام اصلی او این بود که خدا محبت است و مردم باید خوب زندگی کنند و یکدیگر را دوست بدارند. اصول دین زیاد هم در مد نظر او نبود. آنچه که از همه بیشتر به آن نظر داشت، محبت بود. به نظر من عصاره و جوهر مسیحیت، تبعیت از نمونه‌ای است که از مسیح بجا مانده.»

به فیلیپ چگونه جواب می‌دهید؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

یوحنا ۷: ۱ - ۵۲

و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرا نمی‌خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند. و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود. پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند، زیرا هرکه می‌خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی‌کند. پس اگر این کارها را می‌کنی خود را به جهان بنما.» زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.

آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضراست. جهان نمی‌تواند شما را دشمن دارد و لیکن مرا دشمن می‌دارد زیرا که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است.

شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی‌آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.» چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار، بلکه در خفا. اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می‌گفتند که او کجا است. و در میان مردم درباره او همه بسیار بود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است و دیگران می‌گفتند نی، بلکه گمراه‌کننده قوم است. و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ‌کس درباره او ظاهراً حرف نمی‌زد. و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می‌داد. و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می‌داند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من. اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می‌رانم. هرکه از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست. آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟»

آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید. موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه

می‌کنید. پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟ بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید.»

پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟ و اینک آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیا روسا یقین می‌دانند که او در حقیقت مسیح است؟ لیکن این شخص را می‌دانیم از کجا است، اما مسیح چون آید هیچ کس نمی‌شناسد که از کجا است.»

و عیسی چون در هیکل تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت: «مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام، بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی‌شناسید. اما من او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.»

آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.

آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟»

چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می‌کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند. آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود می‌روم. و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد.»

پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او کجا می‌خواهد برود که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟ این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد؟»

و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»

اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام راشنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.»

و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟»

پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد. و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ کس بر او دست نینداخت.

پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟»

خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!» آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما نیز همراه شده اید؟ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ و لیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون می باشند.»

نیقودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: «آیا شریعت ما بر کسی فتوی می دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟» ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

در یوحنا ۷، گروه زیر در مقابل سخنان عیسی چگونه واکنشی دارند؟

برادران او؟

جمعیت؟

نگهبانان معبد؟

نیقودیموس؟

رهبران مذهبی یهود (یهودیان، روسای کهنه و فریسیان)؟

واکنشهای مختلفی که در یوحنا ۷ در مقابل عیسی می بینیم نشانگر این مطلب است که مردم در مورد مسیح موعود وحدت نظر نداشتند و نمی دانستند که این رهاننده مسح شده، در زمان ظهور خود به چه مانند خواهد بود. (مسیح در ریشه عبری خود به معنی «مسح شده» می باشد، کسی که برای خدمت جدا شده است. در عهد عتیق انبیا، کاهنان و پادشاهان با روغن مسح می شدند. و این همان مسیح موعود است که روسای مذهبی در این فصل از آمدن او سخن می گویند. درست است که ما کلمه مسیح را بعد از اسم عیسی همانند نام فامیل می آوریم، ولی در ریشه اصلی خود، این عبارت به شکل «عیسی، همان مسیح موعود» می باشد.)

در قرن اول یهودیان دقیقاً نمی دانستند که مسیح موعود که خواهد بود و کار او چه خواهد بود، ولی از نبوتهای عهد عتیق می دانستند که از نسل داوود ظهور خواهد کرد (۲ سموئیل ۷: ۱۴) و سلطنتی پر قدرت خواهد داشت (دانیال ۹: ۲۵، مزبور ۲ و ۱۱) و شاید فردی با قدرت مافوق بشری، از بیت لحم، شهر داوود (میکا ۵: ۲). بخاطر دارید که عیسی در بیت لحم به دنیا آمد، زمانی که پدر و مادر او به جهت سرشماری به آنجا رفته بودند. ولی در ناصره بزرگ شد. ناصره مرکز استان و شهری بسیار قوی بود. ولی یهودیان اغلب اهالی آنجا را مسخره می کردند و درباره آنها مزاح می نمودند.

سالها زندگی در زیر یوغ رومیان، در مردم امید زیادی به جهت ظهور پادشاه دیگری چون داوود را ایجاد کرده بود. مردم امید داشتند که این پادشاه ظهور خواهد کرد و آنها را از یوغ اسارت رهانیده، حاکمیتی را بر اسرائیل و سپس بر سراسر دنیا برقرار خواهد نمود که بر حاکمیت خدا استوار است. آن نبوتهایی که قرار است در بازگشت ثانوی مسیح جامه عمل پوشند، این مردم وقوع آنها را در زمان خود توقع داشتند. عیسی با آن گمانی که آنها از مسیح موعود داشتند، جور در نمی آمد. عیسی با اینکه با اقتدار تعلیم می داد و معجزات و علامات ظاهر می نمود، با خود شمشیر حمل نمی کرد و لشکری هم پشت سر خود نداشت. حتی زمانی هم که به اورشلیم وارد می شد، سوار بر الاغی حقیر بود. عجیب نیست که فریسیان با صدای فریاد شادی مردم به مرز دیوانگی رسیدند، مردمی که فریاد می زدند: «هوشیانا، پسر داود! متبارک باد کسی که در نام خداوند می آید.» (متی ۲۱: ۹ و ۱۵). و زمانی که عیسی احادیث فریسیان را زیر سؤال قرار داد، او

را فریبکار قلمداد کردند. او را نه فقط به عنوان مسیح موعود قبول نداشتند، بلکه فکر می‌کردند که عیسی راه را برای ظهور مسیح موعود سخت‌تر می‌کند! علاوه بر آن، ادعاهای عیسی را هم شدیداً کفرآمیز، و او را مستحق مرگ می‌دانستند.

در یوحنا ۷، ادعایی که عیسی در مورد خود داشت، چه بود؟

اشعیا ۵۳: ۲ - ۷

زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم. لکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد. او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود.

این نبوت مربوط به عیسی، ۷۰۰ سال پیش از تولد او صورت گرفت و یکی از فصول بسیار دوست داشتنی کتاب مقدس است و اغلب به «تمثال خادم در رنج» معروف است.

از این متن چه تصویری از شخص عیسی و مأموریت او در مقابل چشمان قرار می‌گیرد؟

عبرانیان ۴: ۱۴ - ۱۶

پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم. زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه. پس با دلیری، نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیاییم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند.

تجسم عیسی (جسم انسانی گرفتن عیسی) چه تفاوتی در توان خدا نسبت به درک ضعفهای ما ایجاد می‌کند؟

این امر در توان او نسبت به ایجاد رابطه نزدیک با ما و ما با او چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟

کولسیان ۱: ۱۳ - ۲۲

و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت، که در وی فدیة خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم. و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان. زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات؛ همه بوسیله او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد. و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود. زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود، و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است. و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی عیب و بی ملامت حاضر سازد.

عناوین و توصیفات مختلفی را که پولس در این متن در رابطه با عیسی به کار می‌گیرد، لیست کنید.

عیسی برای ما چه چیزی را به انجام رسانیده است؟

اعتقادنامه نیسن، ۳۲۵ میلادی

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر، قادر مطلق، خالق تمامی چیزهای دیده و نادیده: و به یک خداوند عیسی مسیح، پسر خدا، مشتق از پدر، یگانه مشتق از پدر، که در جوهر با پدر یکی است؛ خدا از خدا، نور از نور، همان خود خدا از خود خدا، مشتق نه زاده، هم طبیعت با پدر، که توسط او همه چیز وجود یافت، هم آنچه که در آسمان است و هم آنچه که بر زمین؛ که بخاطر ما انسانها و بخاطر نجات ما نزول کرد و جسم گرفت، انسان شد، عذاب کشید، و در روز سوم از مردگان زنده شد، به آسمان صعود کرد و برای داوری زندگان و مردگان برمی‌گردد.

همانطور که در موضوع دوم این کتاب هم بدان اشاره شد، اعتقادنامه‌های کلیسا همانند خود کتابمقدس الهامی نیستند. این اعتقادنامه‌ها از سالها مطالعه و تعلیم کتابمقدس حاصل آمده‌اند. مهم نیست که احادیث و سنن کلیسای ما چیست، این اعتقادنامه‌ها بر درک ما از حقیقت کتابمقدس بیشتر از آنکه بفهمیم، اثر می‌گذارند.

اعتقادنامه نیسن حاصل مجمع نیس بود، تنها مجمع مهمی که در روزهای اول کلیسا تشکیل شد. کنستانتین، امپراتور روم که مسیحیت را به عنوان مذهب رسمی مملکت برقرار کرده بود، امر به تشکیل این مجمع داد و رهبران کلیسا را جمع کرد تا بحث الهیاتی بزرگ موجود در بین رهبران کلیساهای سراسر امپراطوری را فیصله دهند.

سه گروه در شورا بودند. آریانها که پیروان خط «آریوس» یکی از رهبران منطقه آفریقای شمالی بودند. آریوس تعلیم می‌داد که «پسر از ازل وجود نداشت، ... زمانی بوده که او وجود نداشته» از دید آریانها،

عیسی منجی بود، بزرگترین مخلوق در خلقت خدا، با این وجود یک مخلوق. در طرف مقابل این گروه، گروه دیگری وجود داشت که سخنگوی اصلی آنها «آتاناسیوس» بود. این گروه قویاً به اولوهیت کامل مسیح، ازلیت، و هم ذات بودن او با پدر ایمان داشتند. و در میان این دو گروه، گروه سوم قرار داشت که جمعی کثیر از رهبران را به خود اختصاص می‌داد و این گروه بر آن بودند که وضعیت موجود را کماکان حفظ کنند.

این گروه بر این پیشنهاد بودند که مجمع یک بیانیه اعتقادی اعلان، و در آن مسیح را شبیه ذات و طبیعت خدا و یا وجودی (به یونانی «هوموئوسیوس») همچون پدر معرفی کند. آریانها با این پیشنهاد موافقت کردند و چنین به نظر می‌رسید که این تعریف از رابطه مسیح با پدر بر همه نظرها غالب خواهد شد و استواری خواهد یافت. که در آن حالت، تمامی تاریخ کلیسا چیز دیگری می‌شد. ولی آتاناسیوس و پیروان او با این مطلب موافقت نمی‌کردند تا زمانی که کنستانتین استفاده از واژه «هوموئوسیوس» را که به معنی «از همان جوهر و یا وجود پدر» باشد، پیشنهاد نمود. «آلیستر مک گرات» می‌نویسد: «شور و هیجان این مباحثه چنان بالا بود که گیون در کتاب سقوط امپراطوری روم به آن اشاره می‌کند و می‌گوید که در طول تاریخ به هیچ عنوان چنین انرژی و نیرویی بر سر یک حرف صدا دار گذشته نشده است... این بیانیه از آن به بعد به شکل وسیعی مورد قبول واقع شد و بنیاد تعلیم صحیح مسیحیت گردید که در همه کلیساها چه پروتستان، چه کاتولیک و چه ارتدوکس تعلیم بنیادی است.»

دیگر منابع

«تفاوتی که خدا ایجاد می‌کند» به قلم فیلیپ یانسی

فصل چهارده از کتاب عیسایی که هرگز نمی‌شناختم

انزوای یک زندگی

در دهکده‌ای گمنام، از زنی دهاتی به دنیا آمد.

در دهکده‌ای دیگر بزرگ شد، جایی که تا سی سالگی به نجاری مشغول

بود. سپس به مدت سه سال همه جا را می‌گشت و موعظه می‌کرد.

هرگز کتابی ننوشت. هرگز اداره‌ای نداشت. زن و بچه‌ای نداشت. خانه‌ای نداشت. روی کالج ندید. به شهری بزرگ هرگز پا نگذاشت. از زادگاه خود به اندازه سیصد کیلومتر هرگز دور نشد. کارهایی را که معمولاً از بزرگان سر می‌زند، ابدا نکرد. اعتبار او خود او بود.

فقط سی و سه سال داشت که نظر مخالف مردم بر علیه او بلند شد. دوستانش فرار کردند. به دست دشمنان داده شد. به مسخره محکمه درآمد. بین دو دزد بر صلیب میخکوبش کردند. زمانی که جان می‌داد، اجراگران این اعدام بر روی لباس او قمار می‌کردند، بر روی تنها چیزی که داشت. زمانی که مرد، او را در قبری به عاریه گرفته نهادند، از سر ترحم و دلسوزی یک دوست.

بیست قرن آمده ورفته است و او کماکان تنها چهره مرکزی نژاد انسانی است، رهبر پیشرفت نوع بشر. هجوم تمامی ارتش‌ها، حرکت تمامی ناوگان ملت‌ها، نشست تمامی پارلمان‌ها، اتحاد تمامی پادشاهان همه با هم در طول تاریخ نتوانسته‌اند به اندازه این زندگی در انزوا بر زندگی بشر اثر گذارند.

تفاوتی که خدا ایجاد می‌کند

از کتاب عیسایی که هرگز نشناختم، به قلم فیلیپ یانسی

«اسکات پک» در رابطه با اناجیل از شکاکیت خود سخن می‌گوید. از اینکه چگونه سعی کرده است به روایات افراد مختلفی که زندگی‌نامه عیسی را به قلم کشیده‌اند، رجوع و بر آن باشد که در متون آنها مغایرت‌هایی را بیابد و با آن اناجیل را بکوبد. ولی متن خود چهار انجیل در عهد جدید، او را از این کار مانع می‌شود:

«واقعیت مردی که در متن اناجیل عهد جدید با آن روبرو شدم، همانند برق آسمان مرا بر جای خشکم کرد. در این متون مردی را دیدم که به شکل مداوم جان به ستوه بود. ستوه او را در هر صفحه به وضوح می‌توان دید. «دیگر به شما چه بگویم؟ چقدر باید این مطلب را به شما بگویم؟ دیگر چه باید بکنم که قلب خود را به روی من بگشایید؟» در اناجیل فردی را هم دیدم که دائماً غمگین بود و برخی مواقع نیز افسرده و مستأصل، دائماً نگران و ترسان ... فردی که به شکل وحشتناکی تنها بود. در اناجیل با مردی چنان واقعی روبرو شدم که امکان ندارد پرورده ذهن کسی باشد. آن موقع بود که این فکر در ذهن من جان گرفت که اگر نویسندگان اناجیل بر اساس فرضی که داشتم، می‌خواستند عیسی را خود در ذهن خویش خلق کنند و پیورانند، بدنبال خلق عیسایی می‌بودند که سه چهارم مسیحیان تلاش به خلق او دارند ... فردی شیرین با لبخندی همیشگی بر لب، شخصی که دائم بر سر کودکان دست نوازش می‌کشد و زمین را با متانتی غیر قابل تزلزل سیر می‌کند. ولی عیسای اناجیل که به قول برخی بهترین راز کشف نشده مسیحیت است، زیاد هم از آنگونه «آرامش فکری» که ما در لغت‌نامه‌های خود داریم، نداشت.

چگونه می‌توانیم آن «عیسای واقعی» را که «اسکات پک» تنها یک نظر از او را دید، بشناسیم؟ من خود نیز تلاش کردم که عیسی را «از پایین» بنگرم تا بدینوسیله شخصیت واقعی او را در حوادث و وقایع خارق‌العاده‌ای که در جلیل و یهودیه اتفاق می‌افتند، ببینم. و آنچه که دیدم، مرا نیز همانند «اسکات پک» چون برق گرفته‌ها بر جای خشکم کرد.

تمامی نقاشی‌هایی که از عیسی، چه بر شیشه‌های رنگی کلیساهای ارتدکس و چه در کلاسه‌های یکشنبه کودکان کلیساهای آمریکایی می‌بینیم، همه عیسی را «بیروح» و رام تصویر می‌کنند. ولی عیسایی که من در اناجیل با آن روبرو شدم، چیزی بسیار فراتر از رام و بیروح بود. در برخی از صحنه‌ها صداقت تند او، انگار که نزاکت را حفظ نمی‌کند. افراد کمی بودند که خود را نزد او راحت احساس کنند. پیش‌بینی کردن اعمال و گفته‌های او آسان نبود و آنچه را هم که می‌گفت، نمی‌شد براحتی فهمید.

نتیجه بررسی من از عیسی به همان اندازه جوابهایی که می‌گیرد، خود سؤال نیز ایجاد می‌کند. دیگران جای خود بمانند، حتی برای شخص خود هم نتوانسته‌ام تصویری «رام و بیروح» از او خلق کنم. اکنون تردید دارم که بتوان عیسی را به نحوی مقوله بندی کرد و در چارچوب قرار داد. عیسی متفاوت با تمامی آنهایی است که تا بحال در روی زمین زیسته‌اند. تفاوت عیسی با بقیه انسانها را در گفته «چارلز ویلیامز» می‌توان دید: «انسانها نمونه زنده‌ها هستند، ولی عیسی خود زندگی است.» آنچه را که در مورد عیسی آموخته‌ام، در زیر، تحت عناوینی مختلف برای شما طبقه‌بندی می‌کنم. این طبقه بندی به هیچ عنوان تصویری کامل از او را عرضه نمی‌دارد، ولی جنبه‌هایی از زندگی اوست که در من چالش ایجاد می‌کند و یقین دارم این چالش دائمی خواهد بود.

دوست بیگانه گناهکاران

زمانی که عیسی به زمین آمد، شیاطین او را شناختند، مریضان به دور او جمع شدند، و گناهکاران پاها و سر او را عطرآگین نمودند. در این میان او، یهودیان دیندار را با آن فرضیات سفت و سختی که از خدا داشتند، از خود رنجور ساخت. این یهودیان او را رد کردند و این عمل آنها مرا به تفکر وار می‌دارد. آیا تصویری که از عیسی داریم، می‌تواند صرفاً ساخته و پرداخته توقعات مذهبی ما باشد تا اینکه شخص او را چنانکه در اناجیل تصویر می‌گردد، نشان دهد؟

عیسی دوست گناهکاران بود. او باجگیر را بر فریسی خداترس ترجیح داد و او را تحسین و تعریف نمود. اولین فردی که عیسی خود را به عنوان مسیح موعود به او آشکار کرد، زنی از اهالی سامره بود که در ازدواج خود پنج بار شکست خورده بود و کسی هم که با او زندگی می‌کرد، شوهرش نبود. در حالی که نفسش از قفسه سینه به سختی در می‌آمد، گناهان دزدی را بخشید که کوچکترین فرصتی به جهت رشد روحانی نداشت.

با اینحال عیسی خود گناهی نداشت و گناهکار نبود. تعلیم داد: «تا زمانی که عدالت شما بر عدالت فریسیان و معلمان شریعت پیشی نگیرد، وارد ملکوت آسمان نخواهید شد.» خود فریسیان به عبث به

دنبال آن بودند که او را به شکستن شریعت موسی متهم و در این باره به جهت اثبات، دلیل و مدرک پیدا کنند. البته که عیسی احادیث و آداب من درآوردی خود آنها را از بنیاد فرو ریخته بود، ولی در محاکمه رسمی او، تنها اتهامی که معتبر باقی ماند و خود او هم آن را پذیرفت، ادعای او مبنی بر مسیح موعود بودنش بود.

چشمان من از حیرت گرد می‌شوند زمانی که می‌بینم او چگونه با فیضی سازش ناپذیر با گناهکاران برخورد می‌کند و در عین حال گناه را دشمن می‌دارد. علت حیرت من بیشتر از این است که در تاریخ کلیسا، برعکس این مطلب را می‌بینم. ما از «نفرت داشتن نسبت به گناه و دوست داشتن گناهکاران» فقط حرف می‌زنیم، ولی تا چه حد به این اصل واقعاً عمل می‌کنیم؟

کلیسای مسیحی همیشه طرقي را پیدا کرده است که بدانها دستورات اخلاقی عیسی را از آن شدت خود درآورد و آنها را بقولی نرم نماید. مسیحیان به مدت سه قرن بر آن بودند که این فرمان او را که می‌گوید: «در مقابل شریر مقاومت نکنید»، تحت اللفظی بگیرند، ولی نهایت آموزه «جنگ عادلانه» و یا «جنگ مقدس» را بسط و پرورش دادند. در مواقع مختلف گروههای کوچک از مسیحیان از این سخن عیسی مبنی بر قسمت کردن ثروت خود با دیگران پیروی کرده‌اند، ولی بسیاری از آنها در حیطه کلیسایی بوده‌اند که از نظر مالی قوی و ثروتمند بود و نیازی به تقسیم ثروت آنان نداشت. این روزها بسیاری از همان مسیحیان که به شکلی داغ و خستگی ناپذیر همجنس گرایی را که عیسی در حرفهای خود از آن سخنی به میان نیاورد، محکوم می‌کنند، ولی فرمان مستقیم او را بر علیه طلاق به راحتی زیر پا می‌گذارند. ما کماکان به کار تصفیه گناه ادامه می‌دهیم و نکات تأکید فرامین عیسی را عوض می‌نماییم.

و در این میان، کلیسای تشکیلاتی قسمت اعظم انرژی خود را بر این صرف می‌کند که در مقابل دنیای گناه‌آلود بیرون بایستد. (واژه «اکثریت اخلاقی» تنها برای کسانی خوش‌آیند و مطلوب است که خود در زمره این اکثریت قرار دارند.) اخیراً به دیدن نمایشنامه‌ای رفتم که در رابطه با افراد مبتلا به «ایدز» بود. کارگردان نمایشنامه علت آوردن این نمایش را به صحنه تئاتر، ناشی از سخنی عنوان کرد که از دهان یکی از وزیران مملکت درآمده، و مرگ هر جوان مبتلا به ایدز را علامت دیگری از نارضایتی خدا قلمداد کرده بود. کلیسا هر روز بیشتر از روز پیش به عنوان دشمن گناهکاران تصویر می‌گردد و این حقیقت است که مرا بیش از هر چیز دیگر می‌ترساند.

گناهکاران اغلب چنین احساس می‌کنند که مورد محبت کلیسا نیستند و همین امر، به نوبه خود، تعریف از گناه را به مفهومی کاملاً مغایر با آنچه که مسیح در ذهن داشت، برمی‌گرداند. مسلماً یک جای کار ایراد دارد.

سلمان رشدی در یکی از کتابهای اولین خود «شرم» می‌گوید که جنگ حقیقی تاریخ مابین ثروتمند و فقیر، سوسیالیست و سرمایه‌دار، و یا سفید و سیاه نیست. جنگ حقیقی تاریخ بنا به عقیده سلمان رشدی مابین عیاشان و پاکدینان است. پاندول جامعه دائم بین دو قطب در حرکت است، قطبی که می‌گوید: «هرچه پیش آید، خوش آید.» و قطبی که می‌گوید: «نه ابداً.» و بدین ترتیب غیر مذهبیون جدید در مقابل بنیادگرایان اسلامی قرار می‌گیرند. و دیدیم که این نقطه نظر او چگونه ثابت شد زمانی که چندی بعد رژیم ایران برای سر او جایزه یک میلیون دلاری تعیین کرد؛ او پای خود را از حد خود فراتر نهاده بود.

تاریخ هم به شریعت‌گرایی و هم به انحطاط اولویت وسیعی می‌بخشد. ولی شخص چگونه می‌تواند در حالی که معیاری بسیار بالا از پاکی اخلاقی را حفظ می‌کند، در همان حال به آنها که از این معیار قاصر می‌آیند، فیض نشان دهد؟ چگونه می‌توان آغوش محبت به روی گناهکار گشود، بی‌آنکه گناه را تشویق نمود؟ تاریخ مسیحیت از نمونه‌هایی که مسیح در این مورد دارد، رونوشت‌های زیادی ندارد.

همان زمانی که در مورد زندگی عیسی تحقیق می‌کردم، در رابطه با سه قرن اول ایمان مسیحی مطالعات طول و طویلی را نیز خواندم. کلیسای اولیه بسیار عالی آغاز کرد و بر پاکی اخلاقی ارزشی بسیار والا نهاد. افرادی که برای تعمید نامزد می‌شدند، مدت زیادی را تحت تعلیم متعدد به سر می‌بردند و انضباط کلیسایی به شدت اعمال می‌شد. آزار و اذیت‌های پراکنده امپراتوران روم به تصفیه کلیسا از مسیحیان «ولرم» کمک کرد. با اینحال حتی بت‌پرستان هم از شیوه‌ای که مسیحیان به مظلومین و مریضان و فقیران می‌رسیدند، تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

تغییر بزرگ زمانی صورت گرفت که کنستانتین امپراتور مسیحیت را قانونی اعلان کرده و آن را به عنوان دین رسمی مملکت قرار داد. در آن موقع، دوره سلطنت او به نظر بزرگترین پیروزی ایمان به نظر رسید، چرا که امپراتور اینک به جای آزار و اذیت مسیحیان، از خزانه دولت استفاده می‌کرد و کلیساهای متعدد بنا می‌کرد و کنفرانس‌های مختلف الهیاتی براه می‌انداخت. با اینحال، این پیروزی بدون پرداخت بها حاصل نیامد: دو پادشاهی با هم قاطی شد. دولت شروع به نصب اسقفان و دیگران خادمان کلیسا نمود و بزودی سلسله‌ای رشد کرد که تقریباً سلسله خود امپراطوری را تکرار نمود.

اسقفان مسیحی، به نوبه خود شروع به تحمیل اخلاقیات نمودند، لیکن این تحمیل نه فقط بر کلیسا، بلکه بر کل جامعه صورت می‌گرفت.

از زمان کنستانتین به بعد، کلیسا همیشه با این وسوسه روبرو بوده است که نقش «پلیس اخلاقیات» جامعه را بازی کند. کلیسای کاتولیک قرون وسطی، کالوین ژنو، کرامول انگلیس، وینتروپ انگلیس جدید، و کلیسای ارتدوکس روس هر یک بر آن شدند که نوعی از اخلاقیات مسیحی را در جامعه برقرار سازند و هر کدام به طریق خود، القای فیض را در این میان دشوار یافتند.

با نگاه به زندگی عیسی، می‌بینیم که از این تعادل الهی که او برای ما برقرار کرده است، چقدر به انحراف رفته‌ایم. از شنیدن موعظه‌ها و خواندن نوشته‌های کلیسای معاصر در آمریکا، بیشتر صدای کنستانتین به گوش می‌رسد تا عیسی. مرد ناصری دوست بیگانه گناهکاران بود، الگویی که در هر دو مورد باید ما را ملزم کند.

فردا - انسان

بعضی وقتها به این فکر می‌افتم که بسیار آسانتر می‌شد اگر خدا به ما یک سری ایده‌ها و عقاید می‌داد و از ما می‌خواست که با آنها سر و کله بزنیم و نهایت آنها را قبول و یا رد نماییم. ولی چنین نکرد. او شخص خود را در قالب یک انسان به ما عطا کرد.

روی سپر ماشین‌ها بعضی اوقات برچسب‌هایی می‌بینیم که روی آن چنین نوشته است: «عیسی نجات می‌دهد.» چقدر مسخره می‌نمود اگر جای نام عیسی را سقراط، ناپلئون و یا مارکس می‌گذاشتید. «بودا» به شاگردان خود این اجازه را داد که تا زمانی که به تعالیم او حرمت می‌نهند و از طریق او پیروی می‌کنند، خود او را فراموش نمایند. افلاطون هم چیزی مشابه ارسطو گفت. لیکن عیسی به خود اشاره داشت و گفت: «من راه هستم.»

با توجه به نحوه نگرشی که به زندگی عیسی دارم، یعنی «از پایین»، روی مفاهیمی نظیر وجود ازلی و ذات الهی و ماهیت دوگانه او که حجم زیادی از کتابهای الهیاتی را به خود اختصاص می‌دهند، همت نگماشته‌ام. پنج قرن طول کشید تا کلیسا بتواند جزئیات الهی/بشری بودن عیسی را به نحوی درک کند و من عمداً به نقطه نظری که توسط متی، مرقس، لوقا و یوحنا عرضه شده است، چنین نزدیک مانده‌ام و نخواسته‌ام به وسیله مطالب تعبیر گونه بقیه عهد جدید و آنچه که در شوراها نیست و کالسدون مطرح شده است، تحت تأثیر قرار گیرم.

حتی با این کار هم، می‌بینم که اناجیل خود کماکان راز هویت دوگانه عیسی را مطرح می‌کنند. چطور شد که این یهودی جلیلی با آن خانواده و زادگاه به جایی رسید که او را به عنوان «خود خدا از خود خدا» پرستش نمایند؟ بسیار ساده: اناجیل را بخوانید، بویژه انجیل یوحنا را. عیسی پرستش پطرس را که در مقابل او به خاک افتاده بود، پذیرفت. به مردی افلیح و زنی فاحشه و بسیاری از افراد دیگر با اقتدار گفت: «گناهان تو را می‌بخشم.» به اورشلیم خاطرنشان کرد: «برای تو انبیا و حکیمان و معلمین فرستادم»، و این را چنان می‌گفت که گویی معلمی یهودی نه، بلکه خود خدای حاکم تاریخ است. زمانی که اقتدار او زیر سؤال قرار گرفت، رک و صریح فرمود: «من و پدر یک هستیم.» و در جایی دیگر گفت: «قبل اینکه ابراهیم به دنیا آید، من هستم.» و در این جمله خود، همان کلمه عبرانی مقدس را بکار گرفت که یهودیان برای خدا بکار می‌بردند و بدین ترتیب منظور خود را به روشنی به یهودیان بیان داشت. یهودیان متعهد، نکته سخن او را به خوبی درک کردند: چندین بار سنگ بدست گرفتند تا او را بخاطر کفرگویی سنگسار کنند.

ادعاهای بی‌پروایی که عیسی در مورد خود می‌نمود، مشکل اصلی تمامی تاریخ گشت؛ آنچه که مسیحیت را از دیگر مذاهب جدا می‌کرد. گرچه مسلمانان و یهودیان عیسی را به عنوان پیغمبر و معلمی بزرگ احترام می‌نهند، هیچ مسلمانی حتی به تصور خود نیز این مطلب را راه نمی‌دهد که محمد، الله باشد، به همان نسبت هیچ یهودی هم به مخیله خود اجازه نمی‌دهد موسی را یهوه تصور کند. به همان سیاق، هندوها به تناسخ متعدد عقیده دارند، ولی نه به یک تناسخ یگانه. بودایی‌ها هم هیچ مقوله‌ای ندارند که در آن خدای حاکم، انسان گردد و جسم انسانی به خود گیرد.

آیا شاگردان عیسی می‌توانستند در ادامه توطئه خود به جهت خلق دینی جدید، این ادعاهای بی‌پروا را به تعالیم او اضافه کنند؟ امکان ندارد. شاگردان عیسی بر اساس تصویری که از آنها دیده‌ایم، توان توطئه نداشتند و در واقع در اناجیل خود، آنها را اولین کسانی می‌بینیم که در مقابل تفکر اولوهیت عیسی مقاومت می‌ورزند. هر چه باشد، آنها خود نیز، فرد به فرد متعلق به نژادی بودند که در آن یکتا پرستی به نحوی بسیار شدید اعمال می‌شد. در آن شب آخر، بعد از شنیدن تمامی ادعاهای عیسی و دیدن تمامی آن معجزات در طول سه سال، یکی از آنها از استاد می‌پرسد: «پدر را به ما نشان بده.» هنوز هم نمی‌توانستند مطلب را هضم کنند. عیسی در جواب خود نمی‌توانست واضحتر از این باشد: «هرکس مرا دیده است، پدر را دیده است.»

این یکی از واقعیات مسلم تاریخ است که پیروان عیسی، همانها که در شام آخر در مقابل سخنان عیسی سر خود را می‌خاراندند، چند هفته بعد ایستاده و او را «خدای قدوس و صالح»، «خداوند»، و

«منشأ حیات» اعلان کردند. از آن وقت تا نگارش اناجیل، شاگردان او را به عنوان «کلمه» می‌شناختند، کلمه‌ای که خدا بود و همه چیز به واسطه او آفریده شده بود. یوحنا در نوشته‌های بعدی خود نوشت: «همان که از ابتدا بود و ما او را شنیده‌ایم و به چشمان خود او را دیده‌ایم و به او نظاره کرده‌ایم و انگشتانمان او را لمس کرده است. این است آنچه که ما در مورد کلمه حیات اعلان می‌کنیم.» کتاب مکاشفه، عیسی را به مثابه شخصیتی درخشان و مشتعل تصویر می‌کند که «همانند آفتاب در کمال درخشندگی خود» می‌تابید. ولی نویسنده همیشه این مسیح کائنات را به آن مرد جلیلی مربوط می‌ساخت که شاگردانش سخنان او را شنیده، با چشمان خود نگریسته، و با انگشتان خود او را لمس کرده بودند.

چرا شاگردان عیسی چنین تصورات و گمانه‌هایی را اختراع می‌کردند؟ پیروان محمد و بودا که بخاطر آقای خود حاضر به فدای جان نیز می‌باشند، به چنین کار دور از عقل دست نزدند. پس چرا شاگردان عیسی از ما بطلبند که چنین مطلب دشواری را باور کنیم و قورت دهیم، مطلبی که خود در باور آن چنین کند بودند؟ چرا به جای آسان نمودن امر، قبول عیسی را تا به این حد دشوار می‌نمودند؟ در کنار تئوری توطئه، ادعاهای خود عیسی در رابطه با شخص خود، مشکل را بیش از پیش بزرگ می‌نماید. در حین مطالعه اناجیل، برخی مواقع سعی بر آن دارم که همچون فردی غیرمسیحی با آن برخورد کنم، به همان شیوه‌ای که «قرآن» و یا «اوپانیشاد» را می‌خوانم. زمانی که از این زاویه به اناجیل نگاه می‌کنم، یکه می‌خورم و آنچه که می‌خوانم، به من برمی‌خورند. چقدر تکبر می‌طلبد که فرد بگوید: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.» مطالعه من بدین شیوه نمی‌تواند از چند صفحه بیشتر فراتر رود، چرا که بالاخره یکی از این ادعاهای غیرقابل هضم، بر تمامی تعالیم پر از حکمت و اعمال خوب او خط بطلان می‌کشد و مرا از مطالعه باز می‌دارد. اگر عیسی خدا نیست، پس شدیداً فریب خورده است.

«سی. اس. لوئیس» نیز بر این مطلب قویاً صحنه می‌گذارد و در کتاب «معجزات» خود می‌گوید: «عمق و حکمت و تیزی تعالیم اخلاقی عیسی با آن خود بزرگ بینی مفراطی که بایستی در ورای تعالیم الهیاتی او بوده باشد، ابداً جور در نمی‌آیند و با هم مغایرت دارند. مگر اینکه او براستی خدا باشد. و این مطلبی است که به این راحتی نمی‌توان از آن چشم پوشید.» «لوئیس» همین بحث را در کتاب «مسیحیت ناب» خود با رنگ و بویی بیشتر مطرح می‌سازد: «فردی که صرفاً انسان می‌بود و چنان چیزهایی را که عیسی گفته است، بر زبان می‌راند، نمی‌توانست معلم اخلاق بزرگی باشد. او یا می‌بایست دیوانه‌ای عقل باختی باشد که گویی خود را به تخم مرغی پوست کنده تشبیه کند و یا ابلیسی

که از جهنم گریخته است. اینجا دیگر نمی‌توان از انتخاب فرار کرد. این مرد یا پسر خدا بود و است. و یا اینکه دیوانه‌ای بیش نیست و شاید هم چیزی به مراتب بدتر از آن.»

بخاطر دارم زمانی که در دانشکده این نقل قول را از کتاب «مسیحیت ناب» خواندم، برایم بیشتر مبالغه جلوه می‌کرد. افراد زیادی را می‌شناختم که عیسی را به عنوان معلم اخلاق بزرگ قبول داشتند. ولی در عین حال نه او را فرزند خدا می‌دانستند و نه فردی که عقل خود را از دست داده باشد. در واقع، این نظری بود که خود من در آن موقع در رابطه با عیسی داشتم. ولی بعد از مطالعه اناجیل، من هم با نظر «لوئیس» موافق شدم. عیسی در رابطه با هویت خود نه پرگویی کرد و نه آن را داغش نمود. او یا فرزند خدا بود که برای نجات جهان ارسال گشته بود، و یا شارلاتانی مستحق مجازات صلیب! مردم هم عصر او این دو انتخاب را دقیقاً فهمیدند.

اکنون به وضوح می‌بینم که تمامی زندگی عیسی با ادعای او مبنی بر اینکه خداست، یا مستحکم باقی می‌ماند و یا فرو می‌ریزد. نمی‌توانم به وعده بخشش گناهان او دل ببندم، اگر اقتداری را که بتواند چنین بخششی را ضمانت کند، نداشته باشد. نمی‌توانم سخنانی را که در مورد آن طرف دیگر می‌گوید، باور کنم («می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم...»)، مگر اینکه اول به این باور باشم که او از جانب پدر آمده و به جانب او برمی‌گردد. و مهمتر از همه، اگر عیسی به طریقی خدا نباشد، صلیب او برای من بیشتر عملی از روی بیرحمی و قساوت الهی جلوه می‌نماید، تا عملی از روی محبت و شفقت.

«سیدنی کارتر» در این باره قطعه شعری تکان دهنده دارد:

ولی خدا در آسمان است

و کاری نمی‌کند؛

با میلیون‌ها ملائک به نظاره ایستاده است

و آنها نیز پری نمی‌گشایند...

آنکه به صلیب می‌کشند، خدا است؛

به جای من و تو.

و خیال کردم این نجار

صرفاً مردی است بالای دار!

از نظر الهیات، در مقابل آنچه که «کارتر» می‌گوید، آموزه‌ای است که در کلام پولس بدین شکل بیان می‌شود: «خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد.» خدا به شکلی غیرقابل درک، صلیب را

خود تجربه کرد. اگر چنین نمی‌بود، واقعه جلجتا هم بیشتر صحنه‌ای دیگر از بیرحمی مافوق طبیعه می‌نمود تا جمعه‌ای که آن را نیکو می‌خوانیم!

تصویر خدا

«جورج پاتریک» کشیش مستقر در هاروارد، از دوران خدمت خود در این دانشگاه خاطرات جالبی دارد. به خاطر دارد که دانشجویان وارد دفتر کار او می‌شدند و در حالی که خود را با سنگینی روی صندلی می‌انداختند، غرغر می‌کردند: «باور نمی‌کنم که خدایی هست.» و در جواب آنها پاتریک همیشه می‌گفته: «لطفاً بنشین و برایم تعریف کن که وجود چه نوع خدایی را باور نداری. احتمالاً من هم به وجود چنین خدایی باور ندارم.» و پس از آن با آنها در مورد عیسی صحبت می‌کرده و فرضیات غلطی را که در رابطه با خدا داشتند، اصلاح می‌نموده است.

کتابهای الهیات تمایل بدان دارند که خدا را با آنچه که نیست، تعریف کنند؛ خدا غیرفانی است، نامرئی است، نامتناهی است. ولی اگر خدا را از زاویه‌ای مثبت نگاه کنیم، مانند چیست؟ برای فرد مسیحی، عیسی است که تمامی این سوالات مهم را جواب می‌دهد. پولس رسول در کمال شجاعت عیسی را «صورت خدای نادیده» خواند. عیسی خدای مجسم بود: «خدا رضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود.»

در یک سخن خدا همانند عیسی است. عیسی خدا را در پوست و خون در مقابل ما قرار می‌دهد و این امکان را برایمان فراهم می‌سازد که او را قبول و یا رد نماییم، دوست داشته باشیم و یا ندیدش بگیریم. در این نمونه زمینی، می‌توانیم شخصیت و جنبه‌های خدا را واضحتر شاهد باشیم.

باید قبول کنم که عیسی با آن شخصیتی که در روی زمین از خود نشان داد، بسیاری از تفکرات و گمانهای بی‌پروایی که در رابطه با خدا داشتیم، اصلاح کرد. چرا مسیحی هستیم؟ برخی اوقات این سؤال را برای خود مطرح می‌کنم و اگر صادق باشم، باید اعتراف کنم که جواب این سؤال من در دو دلیل نهفته است. (۱) نبود هیچ شق خوب دیگر (۲) عیسی. در مقابل هر گونه تحقیق و تجسس، این عیسی است که عالی، غیرقابل مهار، ملایم، خلاق، لیز، غیرقابل تقلیل، با فروتنی‌ای که در خود تضاد دارد، برتر و بالاتر از همه می‌ایستد.

«مارتین لوتر» شاگردان خود را تشویق نمود که از خدای پنهان فرار کنند و به جانب عیسی دوان باشند و من علت این امر را اکنون می‌فهمم. اگر بخواهم که با ذره‌بین، جزئیات یک تابلو نقاشی را از نزدیک مطالعه کنم، قسمتی که در مرکز ذره‌بین می‌افتد، واضحتر از بقیه جاها دیده خواهد شد و اگر به آن

قسمت از تصویر که در گوشه‌های ذره‌بین می‌افتد، نگاه کنید، تصویر را گیج و مخدوش خواهید دید. برای من عیسی آن چیزی است که در مرکز قرار دارد. زمانی که در رابطه با مطالب سنگینی چون مسئله وجود رنج و عذاب و یا جبر و اختیار دست به فرضیه سازی می‌زنم، تصویر گیج و مخدوش می‌گردد. ولی اگر به خود عیسی نگاه کنم، به اینکه چطور با افرادی که در درد و رنج بودند، رفتار می‌کرد، تصویر دوباره واضح می‌گردد. می‌توانم با مطرح کردن برخی سوالات خود را از نظر روحانی به فرسودگی کشم، سوالاتی چون «دعا کردن چه فایده‌ای دارد زمانی که خدا از همه چیز با خبر است؟» عیسی است که این سوالات را از شعله می‌اندازد: او دعا کرد، ما نیز باید دعا کنیم.

در حینی که روی «کتاب مقدس مخصوص دانشجویان» کار می‌کردم، سالهای زیادی را در عهد عتیق غوطه خوردم. از آنجا که هر روز از نظر روحانی از رژیم غذایی «عهد عتیق و کهنه» پیروی می‌کردم، بعد از مدتی منش و طرز برخورد من بیشتر به یک یهودی ارتدوکس می‌ماند. عهد عتیق بر شکاف بزرگ بین خدا و انسان تأکید دارد. خدا مافوق، قادر مطلق و برتر است و هرگونه تماس با او، هر چقدر هم که محدود باشد، انسانها را به خطر می‌اندازد. دستورالعمل‌هایی که در رابطه با پرستش در کتاب لاویان می‌بینیم، مرا بیشتر به یاد دستورالعمل‌هایی می‌اندازد که در رابطه با چگونگی برخورد با رادیواکتیو نوشته شده‌اند. فقط باید بره‌ای بی‌عیب و بی‌لکه به خیمه اجتماع آورده شود. تابوت عهد را لمس نکنید. بگذارید همیشه با دود پوشیده باشد. اگر به تابوت عهد نگاه کنید، خواهید مرد. هرگز وارد قدس‌الاقداص نشوید، مگر کاهن که فقط سالی یکبار اجازه ورود دارد. در آن روز، روز یوم کیپور، بر میچ پای کاهن طناب و زنگوله ببندید، تا اگر اشتباهی مرتکب شود و در داخل قدس‌الاقداص بمیرد، جسد او را بتوان بیرون کشید.

شاگردان عیسی در یک چنین محیطی بزرگ شدند؛ هرگز نام خدا را بر زبان نمی‌راندند، با یک سری قوانین مربوط به پاکی مذهبی زندگی می‌کردند و از آنچه که شریعت موسی از آنها طلب می‌نمود، تبعیت می‌کردند. آنها نیز همانند دیگر مذاهب آن عصر، فراموش کردند که پرستش باید شامل قربانی هم باشد: کسی می‌بایست می‌مرد. خدای آنها قربانی کردن انسان را قدغن فرموده بود، و بدین ترتیب در هر جشن، اورشلیم با صدای ۲۵۰۰۰۰ حیوان که به جهت قربانی به مذبح معبد آورده می‌شد، پر می‌گشت. صدا و بوی حیوانات قربانی، یادآور تند و تیزی از ورطه‌ای بود که بین خدا و آنها قرار داشت.

برای چنان مدتی طولانی در عهد عتیق کار کرده بودم که وقتی که برای لحظه‌ای به کتاب اعمال رسولان رجوع کردم، تباین این دو قسمت مرا بر جای می‌خکوب کرد. در این قسمت پیروان خدا، که

بیشتر آنان یهودیان خوب بودند، در منازل شخصی به جهت عبادت جمع می‌شدند، سرودهای روحانی می‌خواندند، و خدا را با واژه غیررسمی «آبا» (بابا) خطاب می‌کردند. پس آن ترس و واهمه‌ای که در زمان نزدیک شدن به خدا در آنها وجود داشت، چه شده بود؟ کسی دیگر حیوان به جهت قربانی نمی‌آورد؛ مرگ جزئی از پرستش آنان نبود، مگر زمانی که با هم نان می‌شکستند و با هم از آن پیاله شراب می‌نوشیدند و با این رسم مرگ عیسی را به یاد می‌آوردند که یکبار برای همیشه جان خود را فدا کرد.

در این روزها عیسی تغییری شگرف در نگرشی که نسبت به خدا داشتیم، به وجود آورد. در یک سخن، او خدا را به ما نزدیک نمود. برای یهودیانی که خدایی دور و غیرقابل توصیف را می‌شناختند، عیسی چنین پیام آورد که خدا در اندیشه چمن‌های مزرعه هم هست، گنجشکان را غذا می‌دهد، و موهای سر هر فرد را شمرده به خاطر دارد. برای یهودیانی که جرئت بردن نام خدا را بر لب نداشتند، عیسی واژه آرامی بسیار صمیمی و نزدیک «آبا، را آورد. این کلمه یادآور محبت و دلبستگی خانوادگی بود و در بسیاری از منازل اولین لغتی بود که کودک تازه زبان گشوده آن را بر لب می‌راند: «بابا». پیش از عیسی هیچکس به این فکر نیافتاده بود که یهوه، آن خداوند حاکم کائنات را با این نام خطاب کند. بعد از عیسی این واژه، چنان کلمه استاندارد برای خدا شد که حتی در جامعه یونانی زبان نیز مصطلح گردید؛ در حالی که از عیسی تقلید و تبعیت می‌کردند، از این واژه ناآشنا در زبان خود، به جهت بیان نزدیکی و صمیمیتی که با پدر داشتند، استفاده نمودند.

زمانی که عیسی در روی صلیب بود، حادثه‌ای اتفاق افتاد که این نزدیکی و صمیمیت کلیسای جوان را مهر تأیید زد. مرقس می‌نویسد که درست بعد از آنکه عیسی آخرین نفس خود را کشید، «پرده معبد از بالا به پایین دوپاره شد.» این پرده به عنوان دیواری بود که قدس‌الاقداس را که حضور خدا در آن ساکن بود، از خود قدس جدا می‌کرد. همانطور که نویسندگان عبرانیان بعدها به قلم می‌کشید، این پرده بی‌آنکه هیچ تردیدی باقی بگذارد، آنچه را که مرگ عیسی حاصل آورد، دقیقاً نشان داد. دیگر تقدیم هیچ قربانی لازم نبود. دیگر ضرورتی نداشت که کاهنی اعظم با ترس و لرز وارد آن مکان مقدس گردد. آن دسته از ماها در این عصر جدید، تحت صمیمیت و نزدیکی عهد جدید آنقدر طولانی زندگی کرده‌ایم که این صمیمیت دیگر به چشم نمی‌آید و به آن بها نمی‌دهیم. برای خدا سرودها می‌خوانیم و هر طور و هر وقت که دلمان می‌خواهد، دعا می‌کنیم. برای ما تفکر قربانی و قربانی کردن عملی بدوی به نظر می‌رسد. خیلی راحت فراموش می‌کنم که نجات ما افراد معمولی برای عیسی چقدر بها برداشت

و به چه قیمتی ماها را به رابطه مستقیم با خدا آورد. ما تنها بخاطر عیسی است که خدا را به عنوان «آبا» می‌شناسیم، پدر دوست داشتنی‌مان!

عاشق

اگر مرا به حال خود می‌گذاشتند، تفکری بسیار متفاوت از خدا را خلق می‌کردم. خدای من، خدایی ایستا و نامتغیر می‌بود؛ در مفهوم من از خدا، دیگر «آمدن» و «رفتن» در کار نبود. خدای من همه چیزها را با قدرت کنترل می‌کرد و هر گونه مخالفت را با زرنگی و دها از میان برمی‌داشت. درست به همان سان که آن پسر بچه مسلمان به «رابرت کلز» گفته بود: «اگر الله به اینجا می‌آمد، به تمامی دنیا می‌گفت: خدا بزرگ است، خیلی بزرگ ... کاری می‌کرد که همه او را باور می‌کردند و اگر کسی از اینکار امتناع می‌ورزید، می‌مرد. این آن چیزی بود که روی می‌داد، اگر الله به اینجا می‌آمد.»

با اینحال، بخاطر عیسی باید تفکرات خود را در رابطه با خدا اصلاح نمایم. (شاید همین مطلب هم هسته مرکزی مأموریت عیسی می‌بوده است؟) عیسی خدایی را آشکار می‌کند که به جستن ما برمی‌خیزد، خدایی را که به جهت آزادی ما جا باز می‌کند، حتی اگر به قیمت جان فرزند تمام شود، خدایی که آسیب‌پذیر است. بالاتر از همه، عیسی خدایی را آشکار می‌کند که محبت است.

آیا ما می‌توانستیم به قوت خود چنین تفکری از خدا را بسازیم، خدایی که دوست می‌دارد و حسرت می‌کشد که دوستش داشته باشند؟ آنهایی که در خانواده مسیحی، با آن آداب و سنن مسیحی رشد می‌کنند، این پیام عیسی ممکن است نتواند آنها را چنانکه باید به حیرت اندازد، ولی حقیقت این است که محبت، هرگز نمی‌تواند طریقی نرمال برای توصیف آنچه که بین خدا و انسان روی می‌دهد، باشد. «قرآن» حتی یکبار هم کلمه محبت را نسبت به خدا بکار نمی‌گیرد. «ارسطو» با کمال بی‌پروایی می‌گوید: «بسیار غریب می‌نمود اگر کسی مدعی می‌شد که زئوس را دوست دارد و یا اینکه بخاطر آن، زئوس انسانی را دوست می‌دارد.» در تبایستی بسیار درخشنده کتاب مقدس مسیحیان تأیید می‌کند که «خدا محبت است» و صحه بر آن می‌گذارد که همین محبت، دلیل آمدن عیسی به این جهان است. «خدا محبت خود را در میان ما بدین شکل ظاهر کرد: او فرزند یگانه خود را به این جهان فرستاد تا ما از طریق او حیات یابیم.»

به همان شکل که سورن «کیرکیگارد» نوشته است: «پرندۀ روی درخت، سوسن مرغزار، گوزن جنگل، ماهی دریا و بیشمار انسان خوشحال نغمه سر می‌دهند: خدا محبت است! ولی در زیر تمامی این سوپرانوها، صدای رسای آن قربانی به گوش می‌رسد که می‌گوید: خدا محبت است.»

داستانهای خود عیسی در مورد خدا، از نوعی درماندگی سخن می‌گوید. در لوقا ۱۵ از زنی صحبت می‌کند که تمامی شب را به دنبال پیدا کردن سکه گمشده خود می‌گردد و از شبانی که در تاریکی شب به دنبال گوسفند از گله جدا شده‌اش رفته است. و هر کدام از این مثلها با صحنه‌ای از شادی تمام می‌شود، شادی‌ای که بخاطر شنیدن بازگشت گناهکاری دیگر به منزل برپا می‌گردد. و سپس داستانهای عیسی با نقل داستان پسر گمشده به اوج خود می‌رسد، پسر گمگشته‌ای که به محبت پدر خود پشت پا می‌زند و میراث خود را در مملکتی دوردست برباد می‌دهد.

«هنری نوون» کاهن در موزه «هرمیتاژ» سن پترزبورگ روسیه ساعتها نشست و به نقاشی پسر گمشده، اثر نقاش معروف «رامبراند»، خیره شد. در حالیکه بدان خیره گشته بود، نسبت به مثل، بصیرت و نگرشی جدید در او بوجود آمد؛ این مطلب که عیسی خود نیز بخاطر ما تبدیل به پسر گمشده شد. «او خانه پدر آسمانی خود را ترک کرد. به مملکتی غریب آمد و هر چه که داشت، از دست داد. و از طریق صلیب به منزل پدر خود بازگشت. همه اینها را نه به عنوان پسری سرکش، بلکه در مقام پسری مطیع انجام داد، پسری که برای باز آوردن فرزندان دیگر خدا به منزل، ارسال شده بود ... عیسی پسر گمگشته پدر گمگشته است که تمامی آنچه را که پدر به او سپرده بود، از دست داد تا من بتوانم مانند او شوم و با او به خانه پدر باز گردم.»

در نگاه کلی، از باب ۳ پیدایش تا باب ۲۲ مکاشفه، داستان پدری را می‌بینیم که به شکلی خستگی ناپذیر در تلاش آن است که خانواده خود را دوباره بدست آورد. خدا زمانی که پسر را به سیاره زمین به مسافرتی دوردست فرستاد، شیپور آشتی و مصالحه را دمید. آخرین صحنه کتابمقدس، همانند مثل پسر گمشده به جشن و شادی ختم می‌شود، زیرا که خانواده باز با هم یکی شده است.

اناجیل در جایی دیگر از بهایی صحبت می‌کنند که خدا به جهت این نقشه نجات تقبل کرد:

محبت این است: نه اینکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و فرزند خود را فرستاد تا بخاطر گناهان ما کفاره شود.

هیچکس محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را برای دوستان خود بنهد.

زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد ...

زمانی را بخاطر دارم که در سالن انتظار فرودگاه نشسته بودم و برای پروازی که بیش از پنج ساعت تأخیر داشت، با بیصبری انتظار می‌کشیدم. به شکلی بسیار اتفاقی، کنار خانم فهمیده‌ای نشسته بودم که او نیز به همان کنفرانسی که من می‌رفتم، عازم بود. تأخیر طولانی و دیر وقتی شب هر دو دست بدست هم دادند و در ما چنان غم و شاید سودا زدگی ایجاد کردند که در آن فرصت از دوران

بچگی‌ها و سرخوردگی‌هایی که از کلیسا داشتیم و سوالاتی که در رابطه با ایمان دائم در مخیله ما می‌چرخید، با هم به صحبت نشستیم. در آن موقع مشغول نوشتن کتاب «سرخوردگی از خدا» بودم و احساس می‌کردم که دردها و رنجها و غمها و شکها و دعا‌های جواب نیافته دیگران، همه بر قلب من تلنبار شده‌اند.

آن خانم فهمیده برای مدتی بسیار طولانی به صحبت‌های من گوش داد و به ناگاه از من سوآلی کرد که آن را همیشه به یاد دارم: «فیلیپ، آیا شده که بگذاری خدا فقط محبت کند؟» و ادامه داد: «فکر می‌کنم، این، مطلب مهمی است.»

در یک آن متوجه شدم که که همسفر من بر شکافی که در زندگی روحانی من قرار داشت، نوری قوی انداخته است. علیرغم تمامی آنچه که در رابطه با ایمان مسیحی درک و هضم کرده بودم، هنوز مهمترین پیام آن را نفهمیده بودم. داستان عیسی، داستان جشن و پایکوبی است، داستان محبت و عشق است. در این داستان درد و رنج و استیصال و سرخوردگی وجود دارد. بله، هم برای خدا و هم برای ما. ولی عیسی تجسم وعده‌خدایی است که برای بدست آوردن ما دست به هر کاری می‌زند. یکی از آن دست آورده‌های عیسی این است که ما را به طریقی برای خدا دوست داشتنی کرده است.

«رینولدز پرایس»، رمان نویس و منتقد، این مطلب را چنین بیان می‌دارد: «او با صدایی واضح جمله‌ای را بیان می‌دارد که بشر آن را فقط در کتابهای داستان می‌تواند، بیابد؛ خالق کل کائنات مرا دوست دارد و مرا طالب است ... در فرهنگ کنونی‌مان در هیچ کتابی نمی‌توانیم از این نیاز چنین تصویر واضحی داشته باشیم - مخلوقات ضعیف و شکننده چون ما که مصنوع دست خدا است، در فضا پرتاب گشتند و نهایت توسط یک نفر به طریقی همانند ما گرفته شدند.»

تصویر بشری

زمانی که در اتاقی تاریک چراغی روشن می‌کنید، پنجره در عین حال تبدیل به آینه هم می‌شود و آنچه را که در اتاق است، منعکس می‌کند. در عیسی، ما نه تنها پنجره‌ای به خدا داریم، بلکه آینه‌ای هم برای خودمان، انعکاسی که خدا از آفرینش این «موجود بیچاره و لخت» در ذهن داشت. انسانها، گذشته از هر چیز، به صورت خدا آفریده شده بودند؛ عیسی به وضوح نمایان می‌سازد که این صورت چگونه باید باشد.

«پاسکال» چنین گفته است: «انسان شدن و جسم پوشیدن عیسی بزرگی فلاکت انسان را، همراه با بزرگی درمانی که احتیاج داشت، نشان می‌دهد.» عیسی به طریقی بسیار عجیب، قصورات و شکستهای

ما انسانها را در معرض نمایش گذاشت. ما پیوسته در مقابل قصورات خود بهانه می‌تراشیم و می‌گوییم: «انسان است و جایزالخطا». مرد، دائم الخمر می‌شود، زن، روابط نامشروع ایجاد می‌کند، بچه به حیوانات کوچک آزار می‌رساند، کشور به جنگ کشوری دیگر می‌رود؛ و انسان است و جایزالخطا! عیسی به چنین عذر و بهانه‌ای نقطه پایان می‌گذارد. او با داشتن رفتاری که ما باید می‌داشتیم، به خوبی نشان داد که خدا از ما چه رفتاری را در نظر داشت و ما چقدر از هدف دور شده‌ایم.

پیلاتس زمانی که عیسی را محاکمه می‌کرد، در مقابل خلق فریاد برآورد: «این هم آن مرد!» و همین عبارت او، بهترین نمونه از بشر بودن عیسی است. و ببینید که در آن صحنه چه چیزی سعی به کشتن عیسی دارد؛ حسادت بدون هیچ نقابی، شهوت به جهت قدرت، و خشونت و قداوری که همانند ویروس این سیاره را آلوده می‌کند. منظور و مقصود از جسم پوشیدن عیسی نیز همین بود؛ گرچه به شکلی بسیار عجیب و غریب صورت گرفت. عیسی می‌دانست که با آمدن به این سیاره، خود را به بطن چه مخاطراتی می‌اندازد؛ مرگ او از همان آغاز رقم زده شده بود. او آمد تا مبادله‌ای بسیار نامعقول انجام دهد، مبادله‌ای که در رسالات توصیف شده است:

... گرچه ثروتمند بود، بخاطر شما فقیر شد؛ تا شما از فقر او ثروتمند شوید. کسی که در ذات، خدا بود ... خود را خالی کرد و ناچیز شد و در شباهت انسان و در ماهیت غلام در میان ما ظاهر گشت. خدا او را که گناه نداشت، برای ما گناه کرد، تا ما در او صالحیت خدا گردیم.

و در راه همه مرد، تا آنهایی که زنده هستند، دیگر برای خود زندگی نکنند، بلکه برای او که در راه آنان مرد و دوباره زنده شد.

ثروت داد و فقر گرفت، اولوهیت داد و نوکری گرفت، کاملیت داد و گناه گرفت، و مرد تا ما زندگی کنیم. این مبادله بنظر کاملاً یک طرفه می‌رسد. ولی در جاهای دیگر رسالات می‌بینیم که جسم پوشیدن عیسی هم برای خدا و هم برای انسانها معنی و مفهوم داشت. براستی، عذابهایی که عیسی در زمین متحمل شد، برای خدا «تجربه‌ای آموزنده» بود. این گونه صحبت به نظر بدعت می‌رسد، ولی من دقیقاً آنچه را که در عبرانیان آمده است، بازگو می‌کنم: «هرچند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت.» (عبرانیان ۵: ۸). همان رساله در جایی دیگر می‌گوید که مولف نجات ما با زحماتی که کشید، «کامل گردید». کتابهای تفاسیر اغلب از این عبارات پرهیز می‌کنند، زیرا نمی‌توان آنها را به طریقی با تفکرات سنتی که در مورد خدای لایتغیر وجود دارد، جفت و جور کرد. از نظر من، پیش از آنکه بین خدا و انسان مصالحه و آشتی برقرار گردد، لازم بود که «تغییراتی» در خدا صورت پذیرد.

در طول مدت تجسم، که در حضور خدا از نظر زمانی بهم زدن پلکی می‌نمود، خدا انسان بودن را تجربه کرد. فرزند خدا در طول سی و سه سال زندگی در روی زمین، با فقر و داد و بیدادهای خانوادگی و مطرودیت اجتماعی و بد و بیراه شنیدن و خیانت آشنا شد. او نیز درد را آموخت. زمانی که سیلی اتهام زننده، بر صورت او اثر انگشت کبود بر جای نهاد، درد خیانت را فهمید، فهمید که شلاق آهنین بر پشت انسان چه درد و زخمی به جای می‌گذارد. با تمامی وجود، دردی را که میخ آهنین در حین عبور از عضله و وتر و استخوان بر تمامی بدن می‌نهد، حس کرد. پسر خدا همه آنها را «آموخت» و تجربه کرد.

شخصیت خدا اجازه نداد که به سادگی در مورد این سیاره معیوب بگوید: «مهم نیست». فرزند خدا می‌بایست شخصاً با شرارت و بدی روبرو گردد، آنهم به طریقی که اولوهیت کامل، بدان شکل تا آن زمان، با بدی روبرو نشده بود. او می‌بایست با گرفتن گناه ما بر خود، گناه را ببخشد. او را لازم بود که با مردن، مرگ را شکست دهد. او مجبور بود با انسان شدن، همدردی با انسانها را بیاموزد. نویسنده رساله عبرانیان می‌گوید که عیسی «همدرد» ما شد. برای یادگرفتن همدردی، با آنچه که از ریشه واژه یونانی آن می‌فهمیم، فقط یک راه وجود دارد: «سینپاتوس»، یعنی «شریک احساس و یا درد و رنج کسی شدن». بخاطر جسم پوشیدن عیسی، رساله عبرانیان اشعار بر آن می‌دارد که خدا از آنجا که بین ما زندگی کرده و همانند یکی از ما انسانهای ضعیف و آسیب‌پذیر، دعا کرده است، اینک به طریقی تازه دعاها را می‌شنود.

عیسی در آن سخنان آخرین خود پیش از مرگ، چنین دعا می‌کند: «پدر، ایشان را ببخش.» همه آنها را؛ سربازان رومی را، رهبران مذهبی یهود را، شاگردان خود او را که در ظلمت شب فرار کرده بودند، من و شما را که بارها به طرقی مختلف او را انکار کرده‌ایم، ایشان را ببخش، زیرا آنچه را که می‌کنند، نمی‌دانند.» پسر خدا تنها با انسان شدن بود که با درک و فهمی حقیقی می‌توانست بگوید: «آنچه را که می‌کنند، نمی‌دانند.» او در میان ما زندگی کرده بود. اکنون، می‌فهمید.

شفا دهنده زخمی

«گفته» پرسید: «صلیب آنجا برپاست، پوشیده از گل‌های سرخ. چه کسی این گلها را روی صلیب گذاشت؟»

در سفرهای خود به ممالک خارج، آنچه که بیش از همه مرا به هیجان می‌آورد، تفاوتی است که در سمبول‌های آنها وجود دارند. هندوستان محل چهار مذهب بزرگ دنیاست که در کنار هم به شکلی

مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنند. روزی از میان شهر بزرگ بمبئی می‌گذشتم و آنجا بود که عبادتگاه هر چهار مذهب را مشاهده کردم.

معابد هندو در همه جا به چشم می‌خورد، حتی معابدی هم بودند که با ارابه حمل می‌شدند و در کنار پیاده‌روها قرار داشتند. وروی آنها تمثالهایی بود که با رنگهای روشن رنگ‌آمیزی گشته بود و برخی از آن، هزاران خدایان زن و مرد آنها را نمایان می‌ساخت. درست برخلاف معابد هندو، مسجد بزرگ مسلمانان در مرکز شهر، به هیچ تمثال و تصویری مزین نبود؛ مناره سر به فلک کشیده آن که به الله، خدای واحد حقیقی اشاره می‌کرد، خدایی که به هیچوجه نمی‌توان او را به اندازه تمثال پایین آورد و توهینش کرد. با نگاه به بنای هندوها و مسلمانان که در کنار یکدیگر قرار داشتند، دیگر بهتر از این نمی‌شد که مشخص کرد که چرا یکی، آن دیگری را غیرقابل هضم و درک می‌یابد.

همان بعد از ظهر از مرکز بودائیان نیز دیدن کردم. این مکان در مقایسه با خیابانهای شلوغ و پر سر و صدا، جای بسیار دنجی به شمار می‌رفت. راهب‌ها با آن شنل مخصوص خود در تاریکی زانو زده و دعا می‌کردند و از هیچ کس صدایی بلند نمی‌شد. تنها چیزی که می‌شد حس کرد، بوی عودی بود که می‌سوخت. مجسمه‌مطلایی از بودا تمامی اتاق را گرفته بود. لبخند زیرکانه‌ای که بر لب داشت، باور بودائیان را برملا می‌کرد که کلید قناعت، در پرورش و توسعه قوت درونی است و همین قوت به شخص امکان می‌دهد که بر هر درد و رنج زندگی غالب آید.

و بعد به مقابل کلیسای مسیحی رسیدم، کلیسایی پروتستان از نوع کلیساهایی که با تمثال و تصویر در کلیسا میانه خوبی ندارند. از بسیاری جهات شبیه مسجد مسلمانان بود و فقط در یک چیز با آن مغایرت داشت: در بالای گنبد کلیسا، صلیب بسیار بزرگ و با شکوهی به چشم می‌خورد.

در آن مملکت غریب، جدا از فرهنگ خود صلیب را با چشمان دیگری دیدم و بر جای می‌خکوب شدم. چه چیزی باعث شد که مسیحیان این وسیله اعدام را به عنوان سمبول ایمان خود قرار دهند؟ چرا با تمامی قدرت خود نکوشیم که خاطره آن بیعدالتی شرم آور را از یاد نبریم؟ می‌توانستیم بر رستاخیز مسیح از مردگان تأکید کنیم و صلیب را به عنوان زیرنویسی فلاکت‌بار در تاریخ تلقی نماییم. چرا آن را هسته مرکزی ایمان خود قرار دهیم؟ یکی از شخصیت‌های کتاب داستایووسکی، بعد از دیدن تابلوی مسیح مصلوب «هولبین» فریاد برمی‌آورد: «چرا، این تصویر باعث می‌شود که عده‌ای از مردم ایمان خود را از دست بدهند.»

البته، مسیح به ما فرمان داده است که در مواقعی که به جهت پرستش جمع می‌شویم، مرگ او را به یاد آوریم. در مورد یکشنبه نخل و یا عید رستاخیز لزومی به گفتن این نداشت که: «این را به یادگاری من

انجام دهید.» مسیح نمی‌خواست که ما آنچه را که در جلجتا اتفاق افتاد، فراموش کنیم. این را به وضوح در سخنان او می‌بینیم. و مسیحیان فراموش نکرده‌اند. چنانکه «جان آدایت» هم می‌گوید، صلیب «به شکلی بسیار قوی، هم موجب رنجش یونانیان بود و هم موجب رنجش یهودیان. با توقعات هیچ یک از آنها جور نبود. در نگرش یونانیان با آن معابد سرزنده و زیبا و آسیب ناپذیری که داشتند، صلیب بیش از اندازه حقیر می‌نمود. و رویای مسیح شاهوار یهودیان را هم از رنگ می‌انداخت. با اینحال، صلیب به حقایقی بسیار عمیق که در وجود بشر لانه کرده بود، پاسخ داد. خدای مصلوب بود که بین درک ما از این دنیای نه کامل و احتیاجی که در خود نسبت به وجود خدا احساس می‌کنیم، پل زد. صلیب بود که به شعور ما انسانها یقین بخشید که خدایی هست.»

در آنجا، در آن خیابان شلوغ بمبئی، در میان آن پیادگان و دوچرخه‌سواران و حیوانات مزرعه که دائم از چپ و راست من رد می‌شدند، علت اهمیت و معنای صلیب را فهمیدم. صلیب حقایقی را در پیش چشمان ما می‌گذارد که جدا از آن، این حقایق کاملاً بی‌معنی می‌نمود. جایی که امید نیست، این صلیب است که امید می‌بخشد.

پولس رسول از خدا چنین شنید: «قوت (خدای) من در ضعف کامل می‌شود.» و سپس در مورد خود چنین نتیجه گرفت: «پس، زمانی که ضعیف هستم، قوی هستم.» و اضافه کرد: «برای همین هم در ضعف، تحقیر، سختی و عذاب کماکان خشنودم.» و زمانی که این سخن را می‌گفت، به ماورای مفهوم بودیستی رنج و سختی پا می‌گذاشت و از آنها به مراتب فراتر می‌رفت. پولس از «تفویض» صحبت نمی‌کرد، از «تبدیل» سخن می‌گفت. چیزهایی که در ما حس عدم کفایت می‌آفرینند و امید را از دل ما می‌زدایند، همان چیزهایی هستند که خدا به جهت انجام کار خود از آنها استفاده می‌کند. اگر به دنبال ثبوت این سخن هستید، به صلیب بنگرید.

کاشکی فردی با استعدادهایی چون «میلتون» و «دانت»، آنچه را که در روز مرگ عیسی در جهنم اتفاق می‌افتاد، تصویر می‌کردند. شکی نیست که جشن بزرگی برپا بوده است. «مار» کتاب پیدایش پاشنه خدا را گزید: «اژدهای» کتاب مکاشفه، نهایت کودک را بلعید. پسر خدا که به جهت انجام مأموریت نجات انسانها به زمین فرستاده شده بود، همانند جنایتکاری از دار صلیب آویزان بود. پیروزی چنین شیطانی! ولی، چه پیروزی کوتاه مدتی! ابداً به فکر کسی نمی‌رسید که ورق چنین برگردد. آنچه که شیطان به جهت شرارت و بدی انجام داد، خدا از آن به نیکویی و خیریت استفاده کرد. مرگ مسیح در روی صلیب، بین خدای کامل و انسان کاملاً معیوب پل زد. در روزی که ما آن را جمعه الصلیب می‌خوانیم، خدا گناه را شکست داد، مرگ را از ریشه کند، و بر شیطان غلبه یافت. خدا بدترین واقعه تاریخ را به

بزرگترین پیروزی تاریخ تبدیل کرد. عجیب نیست که سمبول آن هیچوقت فراموش نشد؛ عجیب نیست که عیسی ما را به فراموش نکردن آن امر می‌کند.

بخاطر صلیب است که من امید دارم. به قول اشعیای نبی ما از طریق زخمهای آن خادم شفا یافتیم نه از معجزات او. اگر خدا می‌تواند چنین پیروزی را از میان آوارهای چنین شکست واضحی بیرون کشد، چنین قدرتی را از آن لحظه غائی ضعف، چقدر بیشتر از شکستها و ضعفهای زندگی من به جهت پیروزی استفاده خواهد کرد؟!

هیچ چیز، حتی مرگ پسر خود خدا هم نمی‌تواند رابطه بین خدا و انسانها را از بین ببرد. در کیمیای نجات و رهایی انسانها، آن جنایت شوم و وحشتناک به قوت شفای ما تبدیل می‌شود.

شفا دهنده زخمی، علیرغم زخمهای مهلک خود در روز رستاخیز باز گشت، همان روزی که از دید ابدیت، پیش پرده‌ای از آینده را در مقابل چشمان ما قرار داد. در ابدیتی که به هر گونه زخم و آسیب و رنجش و درد نگرشی تازه خواهد بود. ایمان ما از همان جایی آغاز می‌شود که به نظر نقطه پایانی بیش نبود. بین صلیب و قبر خالی وعده تاریخ نفیر می‌کشد: امید به جهت دنیا، و امید برای هر کدام از ما که در آن زندگی می‌کنیم.

«یورگن مولتمن» تئولوژین آلمانی فاصله عظیم بین جمعه صلیب و روز رستاخیز عیسی را در یک جمله ساده بیان می‌کند. این جمله در واقع خلاصه تاریخ بشر است، هم گذشته، هم حال، و هم آینده: «خدا اکنون با ما می‌گرید، تا ما هم روزی با او بخندیم»

واعظ و نویسنده معروف «تونی کامپولو» یک سری موعظه دارد که آنها را بر اساس موعظه‌های یکی از شبانان سیاهپوست پیر کلیسای خود در فیلادلفیای آمریکا قرار داده است. عنوان این سری موعظه چنین است: «امروز جمعه است، ولی یکشنبه به زودی فرا می‌رسد.» و به محض شنیدن این عنوان، شخص می‌داند که موضوع موعظه‌ها روی چه مطالبی دور می‌زند. کامپولو با شور و هیجان مخصوص به خود، دنیا را در روز مصلوب شدن عیسی برای شنونده تصویر می‌کند، زمانی که نیروهای شرارت بر نیروهای نیکی پیروز گشتند، زمانی که همه شاگردان در ترس فرار کردند، زمانی که پسر خدا در روی صلیب مرد. و آن را با روز یکشنبه رستاخیز عیسی مقایسه می‌کند و دنیا را در آن روز به تصویر می‌کشد. شاگردانی که در هر دو آن روزها، هم جمعه و هم یکشنبه، زندگی کرده بودند، دیگر به هیچ عنوان در مورد خدا شک نکردند. دیگر می‌دانستند که زمانهایی که خدا بیش از هر زمان دیگر غایب به نظر می‌رسد، از هر زمان دیگر به انسان نزدیکتر است. زمانی که خدا ضعیفترین به نظر می‌رسد،

قویترین است، زمانی که خدا مرده به نظر می‌رسد، رستاخیز خواهد داشت و به زندگی باز خواهد گشت. این شاگردان دیگر یاد گرفته بودند که هرگز خدا را از صحنه به دور نیانگارند.

با اینحال کامپولو در موعظه‌های خود یک روز را فراموش کرد. آن دو روز دیگر در سالنامه کلیسا برای خود نام و نشان یافته‌اند: جمعه صلیب و روز رستاخیز (عید پاک، عید قیام). با اینحال اگر به شکل واقعی به مطلب نگاه کنیم، ما در روز شنبه زندگی می‌کنیم. آنچه که شاگردان در محدوده اندک آن سه روز کوتاه، در غم از دست دادن یک مرد مصلوب تجربه کردند، ما آن را در محدوده‌ای جهانی تجربه می‌کنیم. تاریخ انسان در فاصله زمان وعده و انجام آن در حرکت است. آیا می‌توانیم در این مورد به خدا اعتماد کنیم که از دنیایی که «بوزنیا» و «روآندا» دارد، از خشونت‌های درون شهری پر است، در زیباترین و ثروتمندترین شهرها، هولناکترین زندانها را به پا کرده است، می‌تواند چیزی مقدس، زیبا، و خوب از آن بیرون کشد؟ کره زمین اکنون در روز شنبه به سر می‌برد؛ آیا یکشنبه فرا خواهد رسید؟

آن روز جمعه تاریک جلجتا را تنها بخاطر آنچه که در روز یکشنبه رستاخیز اتفاق می‌افتد، می‌توان تحمل کرد و نیکو خواند، روزی که کلید مقصد و مقصود این گردش چرخ فلک را در خود دارد. رستاخیز عیسی در کائناتی که به سوی سقوط و تباهی بود، شکاف ایجاد کرد و این وعده را مهر نمود که روزی خدا معجزه رستاخیز را به وسعت تمامی دنیا تعمیم خواهد داد.

ما در روز شنبه زندگی می‌کنیم، روزی که ما بین آن دو روز دیگر قرار دارد و نامی هم برای خود کسب نکرده است. و خوب است که این را دائم به یاد داشته باشیم. زنی را می‌شناسم که مادر بزرگ او در قبرستان یک کلیسای اسقفی در لوئیزیانا، زیر درخت بلوطی بزرگ به خاک سپرده شده است. بر سنگ قبر او بر اساس وصیت خود مادر بزرگ، تنها یک کلمه به چشم می‌خورد: «منتظر».

شکل بفشی به پاسخ

۱- این موضوع دیدی را که نسبت به عیسی داشتید، چگونه تغییر داده است؟

۲- اگر در زمان اناجیل زندگی می کردند، چه چیزهایی شما را مجذوب و یا گیج می کرد (و حتی موجب رنجش خاطرتان می گشت)؟ به اختصار بنویسید.

۳- در متن زیر، مکاشفه عیسی مسیح به یوحنا را بخوانید. این پادشاه عظیم ماست. کسی که تمامی کائنات را خلق کرد و با اینحال ما را آنقدر دوست داشت که به جهت نجات ما جسم پوشد و انسان شود. وقت دهید و او را بخاطر زیبایی و عظمت محبت او و عدم محدودیتی که در این محبت نسبت به ما دارد، پرستش کنید، محبتی که غیر قابل تصور و درک است.

مکاشفه ۱: ۱۲ - ۱۸

پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می نمود بنگرم؛ و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم، و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینه وی کمربندی طلا بسته بود، و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش، و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛ و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می آمد و چهره اش چون آفتاب بود که در قوتش می تابد. و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛ و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.

۴- از متنی که خواندید، دو و یا سه آیه‌ای را که در رابطه با عیسی برای شما بسیار مهم می‌نمایند، بیرون کشید. آنها را روی کارتهایی کوچک بنویسید و تا هفته بعد حفظ کنید. در عرض هفته، روی آنچه که این چند آیه در مورد عیسی تعلیم می‌دهند، فکر کنید و او را بخاطر شخصیت و کاری که انجام داده است، پرستش نمایید.

بحث موضوع

۱- در یوحنا ۷، کدام جنبه از تعالیم، اعمال و شخصیت عیسی باعث بروز چنین عکس‌العملهای متفاوت شد؟ آیا در حیات عیسی وقایع دیگری را هم می‌بینید که با آنچه که مردم از مسیح موعود توقع داشتند، فرق داشته باشد؟

۲- اگر عیسی امروز به کلیساهای ما پا می‌گذاشت و تعلیم می‌داد، آیا او را قبول می‌کردیم؟ فکر می‌کنید، تعلیم او چه می‌بود و ما در مقابل این تعلیم چه عکس‌العملی می‌داشتیم؟

۳- در ابتدای مقاله فیلیپ یانسی از «م. اسکات پک» نقل قول شد که برخی از مردم عیسی اناجیل را راز نامکشوف مسیحیت تلقی می‌کنند. آیا با این سخن موافق هستید؟ چرا و چرا نه؟

۴- یانسی می‌نویسد: «حال می‌بینم که تمامی زندگی عیسی بر اساس ادعای خدا بودن او برقرار و یا فرو می‌ریزد.» چرا اولوهیت عیسی چنین آموزه مهمی به شمار می‌رود؟ شما چگونه می‌توانید آن را به کسی دیگر توضیح و یا از آن دفاع کنید؟

۵- در عیسی چه چیزی هست که شما را بیش از هر چیز مات و متحیر می‌کند؟

۶- صفت مشخصه رهیافت مستقیم عیسی در اصالت، صداقت، و برداشتن تمامی موانع در زندگی مردم به جهت ایجاد ارتباط با خدا است. اگر عیسی می‌خواست با شما نیز به شکل مستقیم و رک، همانند اشخاص در اناجیل صحبت کند، فکر می‌کنید در زندگی شما به چه چیز انگشت می‌گذاشت؟

۷- شناخت بیشتر عیسی شما را در داشتن رابطه نزدیکتر با خدا چگونه کمک کرده است؟

۸- داشتن رابطه با عیسی واقعه‌ای نیست که فقط یکبار آن هم در زمان توبه و ایمان شما صورت پذیرد. مسیحی شدن در واقع شروع آن رابطه نزدیک و صمیمی دائم با خدا است که خدا آن را برای شما در نظر دارد. برای رشد در این رابطه و شناخت بیشتر عیسی چه برنامه‌ای دارید؟

گام‌هایی به جهت اطاعت:

۱- بحثی که در اینجا شد، بر آن ایده اولیه شما در رابطه با موضوع چگونه تأثیر گذارده است؟ به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه طرق عملی ممکن است بر زندگی شما اثر گذارند (رفتار، طرز برخورد، و غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: برای رشد خود در این زمینه اهدافی مشخص و آن را با گروه و یا فرد مسئول گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۱۰

خدای روح القدس**مرور کلی موضوع**

روح القدس شخص سوم تثلیث الهی و مساوی با پدر و پسر می باشد. همه کلیساها در مورد این تعریف بنیادین و اساسی با هم توافق دارند، لیکن در مورد کار روح القدس و عملکرد او، وحدت و توافق چندان زیادی در کلیسا نمی بینیم.

در این موضوع ما:

- آنچه را که کتاب مقدس در رابطه با شخص روح القدس و کار او می گوید، بررسی خواهیم کرد.
- نقش حیاتی روح القدس را در ایجاد رابطه نزدیک و صمیمی با خدا خواهیم دید.
- رابطه ای را که خود با روح القدس داریم، ارزیابی خواهیم نمود.

هدفم موضوع

در برخی از کلیساها تأکید روی روح القدس چنان زیاد است که پدر و پسر بیشتر ضمنی می نمایند و در حاشیه قرار می گیرند. در برخی از کلیساها هم، سخن تا بدان حد روی خدای پدر و خدای پسر متمرکز می شود که جایی برای صحبت روی خدای روح القدس باقی نمی گذارد. در برخی از ترجمه ها، واژه «روح القدس» در مردم واکنشی ایجاد می کند که گویی روح القدس عملاً همانند یک روح است. در تمامی اینها نقطه تعادل کجاست؟ ما چگونه باید روح القدس را بشناسیم و با او رابطه برقرار کنیم؟ نقش او در تثلیث الهی چیست؟ روح القدس در زندگی و در توان ما به جهت ایجاد رابطه ای نزدیک با خدا، چه تفاوتی ایجاد می کند؟

کوچک ولی مقوی (علت گنجاندن این بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با

موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا

نباشند.)

«واقعاً لزومی ندارد که در مورد روح القدس صحبت کنیم؛ روح القدس بیشتر طالب آن است که در حاشیه قرار داشته باشد و صرفاً ما را به سوی مسیح و پدر رهنمون گردد.»

«روح القدس نقطه است که در آن تثلیث الهی برای فرد ایماندار شخصی می گردد.»
میلارد اریکسون

«روح القدس منبع قدرت خداست. تنها کاری که باید بکنیم، این است که شیر این منبع را باز کنیم تا قدرت جاری شود.»

«چیزهای ترسناک و مرموز زیادی امروزه در دنیای ما به غلط تحت نام روح القدس رواج پیدا کرده است.»

«اگر ندانم که روح القدس کیست، رابطه درستی با او نخواهم داشت و او هم به شکل کامل در زندگی من کار نخواهد کرد.»
ماکس آندرز

«زمانی که در مورد کار روح القدس در زندگی مان صحبت می کنیم، این امر بیشتر هیجان و تجربه احساسی است، تا واقعی.»

نمونه به جهت مطالعه

ترانه

ترانه اخیراً به جلسه مطالعه کتاب مقدس گروه شما ملحق شده است. او با شما همکار است و به شکلی تدریجی ایمان خود را با او در میان گذاشته‌اید. یک ماه قبل بود که با صدایی آرام، بی آنکه کسی دیگر از همکاران بشنود، به شما خبر داد که به مسیح ایمان آورده است. در طول ماه گذشته ترانه خود را در زندگی مسیحی غرق کرده است؛ کتاب مقدس می خواند، کتابهای مسیحی دیگر را هم که به او داده‌اید، پشت سر هم مطالعه می کند. و شبها هم که به

رادیوهای مسیحی فارسی زبان گوش فرا می‌دهد. و بالاتر از همه، هیجانی است که از شرکت در جلسه خانگی دارد.

در عرض هفته گذشته چیزهای زیادی در مورد روح القدس خوانده است. مشکل در اینجاست که کتابهای مختلف، انگار که چیزهای مختلفی می‌گویند و زمانی که از افراد مختلف در این مورد سؤال می‌کند، جوابهای آنها هم با هم متفاوت می‌نماید. بالاخره هفته گذشته در جلسه خانگی زبان می‌گشاید و آنچه را که در مورد روح القدس شنیده و خوانده است با شما در میان می‌گذارد. جالب است که دو نفر از افرادی که در این زمینه به او تعلیم داده‌اند، هر دو در جلسه خانگی شما عضویت دارند و تعالیشان با هم نه تنها ضد و نقیض است، بلکه شما هم با هر دو آن تعلیم مخالفید!

ترانه می‌گوید: «حالا منظورم را می‌فهمید؟ انگار که هر کسی نظری متفاوت دارد. نقش روح القدس در زندگی فرد ایماندار دقیقاً چیست؟ وجود روح القدس در چگونگی ارتباط شما با خدا چه تفاوتی ایجاد می‌کند؟ راستی، آیا درست است که به روح القدس با ضمیر «او» خطاب کنیم تا «آن»؟

برای ترانه چه جوابی دارید؟

سؤال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

یوحنا ۱۴: ۱۵ - ۲۰، ۲۵ - ۲۷

اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند، یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود. «شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم. بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا

می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. این سخنان را به شما گفتم وقتی که باشما بودم. لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد. سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.

یوحنا ۱۶: ۵ - ۱۵

اما الان نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی. ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است. و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند. و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهد دید. و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است. «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. هرچه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.

شاگردان از خبر اینکه عیسی عنقریب آنها را ترک خواهد کرد، مأیوس شده بودند. لیکن عیسی به آنها می‌گفت که رفتن او به خیریت آنها است.

عیسی در این متن با چه سخنانی آنها را تشویق می‌کند؟

در یوحنا ۱۴ و ۱۶، عیسی در رابطه با شخص سوم تثلیث الهی از چه عناوین مختلفی استفاده می‌کند؟

نقش روح القدس در تثلیث الهی چیست؟

بر اساس متن فوق، روح القدس با شخص ایماندار چه رابطه‌ای دارد؟

خدمت روح القدس به شکل اعم در دنیای ما چیست؟

رومان ۸: ۱ - ۱۶

پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند. زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی، مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید. زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگناه در جسم فتوا داد، تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می‌کنیم.

زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح. از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح، حیات و سلامتی است. زانرو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند. و کسانی که جسمانی هستند، نمی‌توانند خدا را خوشنود سازند.

لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست. و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح، به سبب عدالت، حیات است. و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.

بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نماییم. زیرا اگر برحسب جسم زیست کنید، هرآینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست. زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خداوند. از آنرو که روح بندگی را

نیافته/اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته/اید که به آن «ابا» یعنی ای پدر ندا می‌کنیم. همان روح برروحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.

رومیان ۸ در رابطه با کار و خدمت روح القدس متن بسیار مهمی است و زندگی ما را به چالش و می‌دارد. در همان چند آیه اول، «شریعت» به چند طریق مختلف بکار برده شده است. از خود متن است که می‌توان چگونگی بکار رفتن آن را فهمید، درست به همان شکل که معنی کلمه «خرطوم» را از خود متن می‌توانیم تشخیص دهیم. متن است که مشخص می‌کند که آیا این واژه در مورد خرطوم فیل صحبت می‌کند و یا رابط بین لوله‌های آب، و یا راهرویی که مسافرین را از هواپیما به سالن اصلی هدایت می‌نماید. «شریعت» روح در واقع، «عمل» روح القدس است که ما را از «سلطه» گناه و مرگ آزاد می‌کند، چیزی که شریعت موسی قادر به انجام آن نبود.

دو نوع تفکری که در آیه ۵ از آن صحبت می‌شود، کدامند؟

در آیات ۶ - ۸ صفات مشخصه طبیعت و یا شخص و یا فکر گناه‌آلود چیست؟ (آیات ۲ و ۶)

در مورد کسی که روح القدس در او ساکن نیست، چه سخنی مصداق دارد؟ (آیه ۹)

در مورد کسی که روح القدس در او ساکن است، چه سخنی مصداق دارد؟ (آیات ۹، ۱۰، ۱۱)

از آنجا که روح القدس در وجود ما زندگی می‌کند، چه الزام و تعهد جدیدی را به گردن داریم؟ (آیه ۱۲)

روح القدس چگونه ما را توان می بخشد که با خدا رابطه برقرار کنیم؟

در رابطه با روح القدس به پنج فرمان زیر دقت کنید

روح را اطفامکنید. آتش روح القدس را خاموش ننمایید. (۱ تسالونیکیان ۵: ۱۹)

و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده/اید، محزون مسازید.

(افسیسیان ۴: ۳۰)

به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به جا نخواهید آورد. اگر به روح زیست کنیم،

به روح هم رفتار بکنیم. (غلاطیان ۵: ۱۶، ۲۵)

و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس

تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید. (افسیسیان ۶: ۱۸)

و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید. (افسیسیان ۵: ۱۸)

دیگر منابع

«تجربه کردن وعده روح القدس» به قلم تونی ایوانز

فصل اول از کتاب وعده روح القدس

تجربه کردن وعده روح القدس

از کتاب «وعده روح القدس» به قلم تونی ایوانز

روح القدس صرفاً ضمیمه زیبایی نیست که به ایمان مسیحی اضافه شده باشد. او در قلب و مرکز مسیحیت قرار دارد. روح القدس نیرویی هم نیست که دائم دیگران تحت تفوذ خود درآورد. او شخص سوم تثلیث الهی است، خود خدا.

اگر قرار است که برای داشتن آنچه که به زندگی پیروزمند مسیحی موسوم است، چیزی بیاموزیم، همانا شخص و خدمت روح القدس است. بنابراین تلاش من در این مقاله بر این متکی خواهد بود که در مورد این شخصیت مهم به شکلی عملی و مبتنی بر کتاب مقدس صحبت کنم.

از این رو به چند دلیل وظیفه بزرگی را به گردن گرفته‌ایم:

اول، از این جهت که موضوع صحبت من خود خدای ابدی در شخص خدای روح القدس می‌باشد. پس می‌بینید که چه کار سنگینی بر دوش گرفته‌ام و تنها امیدی که دارم این است که شما را در درک و تجربه روح القدس، آنهم به طریقی که تا بحال تجربه نکرده‌اید، کمک کنم. و گرنه به انتهای موضوع هیچوقت نخواهیم رسید.

دوم، به شخصه از آنچه که با هم مطالعه خواهیم کرد، هیجان زده هستم. اگر هر چیزی در زندگی ما از شناخت خدا ناشی می‌شود، پس زیاد هم بیربط نخواهد بود اگر بگوییم که در زندگی مسیحی هر چیزی از روح القدس ناشی می‌شود.

قدری روی این مطلب فکر کنید. عیسی زمانی که زمین را به قصد بازگشت به آسمان ترک گفت، روح القدس را فرستاد تا حضور داشته باشد و هر آنچه را که برای زندگی پیروزمند مسیحی نیاز داریم، انجام دهد. عصری که در آن زندگی می‌کنیم، یعنی عصر کلیسا، با نزول روح القدس در روز پنتیکاست آغاز شد. و زمانی که حضور روح القدس از این دنیا برداشته شود، آن موقع به نزد او خواهیم رفت تا با او باشیم.

بگذارید در رابطه با اهمیت کار روح القدس از همان بدو آفرینش اندکی صحبت کنم. اگر روح القدس نمی‌بود، خلقتی هم نمی‌بود. اگر روح القدس نمی‌بود، نژاد بشر هم نمی‌بود، چرا که اصول نیروی حیات را به شکل فعال در درون خود نمی‌داشتیم. بدون این حضور فعال روح القدس، تولد از باکره هم امکان پذیر نبود، زیرا مسیح به قدرت روح القدس از مریم باکره متولد شد. برای عیسی هم در

بیابان هیچگونه ظفیری ممکن نمی‌گشت، زیرا این روح خدا بود که او را به جهت وسوسه ابلیس به بیابان برد.

باز، اگر روح القدس نمی‌بود، نه فردی مسیحی در دنیا وجود می‌داشت، نه کتابمقدسی، نه کسی که در دنیای ما در مقابل شریر بایستد، و نه انتظار و توقع بازگشت مسیح. بدون روح القدس هیچ چیز میسر نمی‌بود.

مرکزیت روح القدس

پس هسته مرکزی زندگی مسیحی همان روح القدس است. ولی بخاطر رمز و رازی که در پیرامون این شخص سوم تثلیث الهی قرار دارد، در رابطه با کار روح القدس عقاید گیج کننده زیادی صف کشیده‌اند. و همین خود به سوء تفاهمات بسیاری منجر شده و در رابطه با ارزش و عطایای روح به گیجی، بیشتر دامن زده است.

معمولاً مردم از دو افراط به روح القدس نزدیک می‌شوند. یا او را بسیار اندک می‌شناسیم و یا اینکه تلاش می‌کنیم او را همانند ستارگان سینما درآوریم، کسی که به گمان خود او را می‌شناسیم، حال آنکه او را ابداً نمی‌شناسیم. هیچیک از این دو افراط خوشایند نیست، ولی نباید اجازه دهیم که نبود آشنایی در برخی و یا آشنایی کاذب بیش از اندازه در برخی دیگر، ما را از تلاش برای شناخت روح القدس باز دارد. حقیقت این است که نقش او در پیروزی و یا شکست روحانی عامل بسیار مهمی است.

از این رو در ابتدای مطالعه خود می‌خواهم به آن متون از عهد جدید نگاه کنیم که در شناخت و درک شخص روح القدس و کار او نقشی اساسی و بنیادین دارند. منظور من از این سخن اشاره به صحبت‌هایی است که عیسی در شام آخر، در آن بالاخانه، قبل از خیانت یهودا و دستگیری، با شاگردان خود نمود. آنجا بود که عیسی به پیروان خود وعده داد که خدا پدر برای آنها «تسلی دهنده دیگری» خواهد فرستاد (یوحنا ۱۴: ۱۶)

وضعیت روحی شاگردان در این لحظه بسیار خراب بود. وضعیت آنها از نظر روحانی وخیم می‌نمود. تمامی رویاهایشان در حال فروپاشی بود. یهودا نهایت به خیانت روی آورده و برای لو دادن مسیح، از آن بالاخانه بیرون رفته بود.

علاوه بر آن، پطرس هم خبر شوک آوری را به گوش داشت؛ ظرف بیست و چهار ساعت آینده در مقابل چشم مردم عیسی را منکر می‌شد (یوحنا ۱۳: ۳۸). و یهودیان هم که می‌خواستند خود را از

دست مسیح و تمامی پیروان او خلاص نمایند. می‌بینیم که شاگردان به جهت ترس و وحشت خود دلایلی کافی در دست داشتند.

و تازه، بدترین طوفان در راه بود. عیسی به آنها گفت: «قرار است که از پیش شما بروم تا برای شما جایی مهیا کنم. تا زمانی که من خود نزد شما نیامده‌ام، شما نمی‌توانید نزد من بیایید. ولی به من اعتماد کنید.» (ر.ک یوحنا ۱۴: ۱ - ۳) شما در مقابل این سخن بیدرنگ عکس‌العمل نشان داد: «عیسی، حتما شوخی می‌کنید. همه پشترگرمی ما به شما بود، حال می‌گویید که از پیش ما خواهید رفت. زمانی که خود پیش ما بودی، مشکلات ما از حد خود گذشته بود، حال اگر تو هم بروی، چطور از پس این مشکلات برخورداریم آمد؟ آیا در این مورد فکر کرده‌ای؟» (ر.ک آیه ۵).

آیا حال و هوایی را که بر سر سفره شام آخر در آن بالاخانه حکمفرما بود، احساس کردید؟ در چنین حال و هوایی بود که عیسی خدمت شخص سوم تثلیث الهی را به شاگردان خود معرفی نمود: و من از پدر خواهم خواست و او یاور دیگری به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند، یعنی روح حقیقت که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود. (یوحنا ۱۴: ۱۶ - ۱۷)

شخص روح القدس

عیسی به شاگردان خود یقین داد که با اینکه آنها را ترک خواهد کرد، لیکن آنها را تنها نخواهد گذاشت. شخصیت الهی دیگری در میان آنها خواهد بود و جای او را خواهد گرفت. این شخص نیز همانند عیسی با آنها خواهد بود و آنها را تسلی و قوت خواهد بخشید و هدایتشان خواهد کرد. ولی در عین حال در آنها هم خواهد بود. عیسی می‌خواست این مطلب را به شاگردان بفهماند که با رفتن خود، کسی را خواهد فرستاد، نه چیزی را.

شخصی واقعی

از کجا می‌دانیم که روح القدس یک شخص است و نیرویی بیش نیست؟ برای اینکه روح القدس از تمامی صفات یک شخص برخوردار است؛ شعور، احساس، اراده.

شعور و آگاهی روح القدس را از چیزهایی می‌فهمیم که او با فکر خود از آنها آگاهی دارد (رومیان ۸: ۲۷، اقرنتیان ۲: ۱۰ - ۱۱). این حقیقت که روح القدس محزون می‌شود، بیانگر احساسات اوست

(افسیسیان ۴: ۳۰). و اراده او را در اعمالی می‌بینیم که با مقصود و نیت و هدف قبلی انجام می‌دهد (۱۲: ۱۱). تنها اشخاص هستند که در انجام کارها، نیت و مقصود دارند.

علاوه بر این، کتاب مقدس به جهت روح القدس از ضمائر شخصی استفاده می‌کند. عیسی به روح القدس با ضمیر «او» اشاره کرد (یوحنا ۱۵: ۲۶، ۱۶: ۱۳). روح القدس زمانی که از خود سخن می‌گوید، از ضمیر اول شخص استفاده می‌کند و افکار خود را نیز به شکلی بسیار مفهوم با دیگران در میان می‌گذارد، چیزی که تنها یک شخص قادر به انجام آن است. (اعمال ۱۳: ۲)

زمانی که خدا ما را نجات می‌دهد، پس از آن، ما را به رابطه‌ای شخصی با روح القدس فرا می‌خواند. در واقع خدا از ما می‌خواهد که با شخص روح القدس در مشارکتی بسیار نزدیک و صمیمی باشیم (یوحنا ۱۴: ۱۷). به همین دلیل هم است که نباید بر علیه روح القدس گناه کنیم (متی ۱۲: ۳۱، اعمال ۵: ۳).

یکی از مشکلات ما در برخورد با روح القدس این است که اول به جایی اشتباه نگاه می‌کنیم و متمرکز می‌گردیم. مردم از احتیاجی که به قدرت روح القدس دارند، صحبت می‌کنند. لطفاً از این حرف من سوء تفاهم ایجاد نشود. مسلم است که ما به قدرت روح القدس احتیاج داریم. ولی بعد از آنکه با شخص روح القدس ملاقات داشتیم.

زمانی که با روح القدس اول به عنوان یک نیرو برخورد می‌کنید، این طرز برخورد در شما ریشه می‌دواند و این طرز برخورد همیشه با شما می‌ماند و همین خود باعث می‌شود که از شخصیت او چیزی بهره نبرید. ولی برای برخورد با یک شخص لازم است که انسان با او رابطه ایجاد کند. آنچه که بسیاری از مسیحیان می‌خواهند، قدرتی الکتریکی است که زندگی مسیحی آنها را براه اندازد. به دنبال یک نیروی جهاننده هستند که آنها را از نظر روحانی به مرحله بعد پرتاب کند. خیلی از مردم روزهای یکشنبه در کلیسا حضور دارند که از این قوت برخوردار شوند و به نیروی آن، بقیه روزهای هفته را پیش روند. روشن و پرگاز از کلیسا بیرون می‌آیند. ولی اگر به شکلی لحظه‌ای با قدرت روح القدس از کلیسا بیرون روید، بی‌آنکه با خود او به عنوان یک شخص، به عنوان خدا، در رابطه بوده باشید، این روح القدس در زندگی روحانی‌تان کارآیی چندانی نخواهد داشت. روح القدس یک شخص است، شخصی که می‌توان او را شناخت و با او رابطه برقرار کرد. نباید او را نیرو و قدرت تلقی نمود، نیرویی که می‌توان آن را همانند الکتریک به کار گرفت.

شخصی الهی

روح القدس خدا و شخص سوم تثلیث الهی می‌باشد. کلمه تثلیث اشاره به این واقعیت دارد که خدا در ذات و جوهر خود واحد است، ولی در سه شخصیت. خدای واحد از سه شخصیت مشخص تشکیل شده است. پدر، پسر نیست، و پسر روح القدس نیست. با این وجود هر سه با هم مساوی و کاملاً خدا هستند.

در زبان الهیات، پدر، پسر، و روح القدس «هوموئوسوس»، یعنی «از همان جوهر و ذات» می‌باشند، نه «هوموئوسئوس» به معنی «از جوهر و ذات مشابه». کلمه یونانی «ی» که در واژه دوم قرار دارد، در معنی، یک دنیا تفاوت ایجاد می‌کند!

گرچه آموزه تثلیث بسیار غامض است و درک آن مشکل می‌نماید، لیکن با خود تناقض ندارد، زیرا این آموزه اشعار بر آن می‌دارد که ذات و جوهر خدا (وحدانیت) با شخص او (سه شخص) متفاوت است. حال که ذات و جوهر خدا از شخص او متفاوت است، پس دیگر جای هیچ مغایرت و تناقض نیست. این مطلب گرچه ساده است، ولی باز برای ذهن‌های محدود ما غیرقابل درک می‌نماید.

به این دلیل نیز هرگونه تصویر از تثلیث الهی هنوز هم کافی نخواهد بود. آنچه که در اینجا سعی به نشان دادنش دارم، این است که روح القدس خدا است. در این رابطه، در کتاب مقدس شواهد زیادی موجود می‌باشد. او از صفات الهی برخوردار است. روح القدس از همه چیز آگاه (اشعیا ۴۰: ۱۳، ۱۹: ۲، ۲۰: ۲)، در همه جا حاضر (مزمور ۱۳۹: ۷)، و به همه چیز قادر (ایوب ۳۳: ۴، مزمور ۱۰۴: ۳۰) می‌باشد.

روح القدس نیز با دو شخص دیگر تثلیث در نوشتن کلام خدا دخالت دارد (اشعیا ۶: ۹، اعمال ۲۸: ۲۵، ارمیا ۳۱: ۳۱ - ۳۴، عبرانیان ۱۰: ۱۵ - ۱۷). دروغ گفتن به روح القدس به مثابه دروغ گفتن به خداست (اعمال ۵: ۳ - ۴). متی ۲۸: ۱۹ در این مورد آیه مهمی است، زیرا نام روح القدس در کنار نام پدر و پسر می‌آید.

از این رو اگر بخواهیم در مورد داشتن رابطه با روح القدس صحبت کنیم، انگار که در مورد داشتن رابطه با خدای پدر و خدای پسر نیز صحبت می‌کنیم. با این وجود، از آنجا که روح القدس در وجود خدای واحد، شخصیتی مشخص و مجزا با خدمتی مجزا می‌باشد، ما نیز از خدمت بی‌همتای او بهره‌مند می‌گردیم.

شخصی بی‌همتا

عیسی در یوحنا ۱۴: ۱۷ این یاور را «روح راستی» خواند. در آیه ۲۶، عیسی به او با نام «روح القدس» خطاب کرد. در واژه دوم معانی بسیار عمیقی نهفته است.

روح القدس مقدس است، زیرا خدا است، کاملاً جدا از تمامی آنچه که با جوهر و شخص خدا مغایرت دارد. این عنوان توجه انسان را به کار اصلی او در زندگی ایمانداران متمرکز می‌سازد: به شکل فزاینده‌ای ما را بیشتر از روز پیش به صورت مسیح تبدیل نماید، روانه‌ای که ما آن را تقدیس بخشی می‌خوانیم (۱ پطرس ۳: ۱۵).

روح القدس روح است، زیرا ماده نیست و نمی‌شود او را لمس کرد و دید. واژه روح، هم در یونانی و هم در عبری، هر دو به معنی «باد و نفس» می‌باشد. روح القدس همان نفخه و یا نفس خدا است. و همانند باد گرچه نامرئی است، ولی قدرت زیادی دارد. از این رو نمی‌توان صرفاً با استفاده از حواس پنجگانه با او ایجاد ارتباط کرد.

من در اینجا در رابطه با «کاسپر» آن روح دوست داشتنی فیلم معروف صحبت نمی‌کنم. صحبت من روی واقعیت نامرئی خدای قادر است. بنابراین روح القدس فقط نیرو و قدرت نیست. تلاش به جهت تشریح واقعیت نامرئی، امری بیهوده است، زیرا بدین می‌ماند که بخواهیم الکتریسیته را توضیح دهیم. می‌دانید که الکتریسیته و برق در سیم جریان دارد. می‌دانید که قدرت آن بسیار قوی است. می‌دانید که به آن احتیاج دارید. می‌دانید که می‌توانید از آن استفاده‌های زیادی به عمل آورید. ولی تلاش برای توضیح و تشریح آن بسیار سخت خواهد بود. همین مطلب در مورد روح القدس نیز صادق است، ولی عیسی در یوحنا ۱۴: ۱۷ صحنه بر این می‌گذارد که می‌توان روح القدس را شناخت. ما که مسیح را می‌شناسیم، می‌توانیم روح القدس را هم بشناسیم. چرا دنیا روح القدس را نمی‌شناسد (آیه ۱۷)؟ به همان دلیل که اگر رادیو نداشته باشید، نمی‌توانید موج آن را روی هیچ ایستگاهی تنظیم کنید. این امر به هیچ وجه کاری به موجود بودن امواج رادیویی در هوا ندارد. این بیشتر بستگی به آن دارد که گیرنده‌ای برای دریافت این امواج رادیویی داشته باشیم.

دنیا از گیرنده روحانی برخوردار نیست. ولی عیسی در وجود آنها که او را می‌شناسند، گیرنده‌ای کاشته‌ای است که امواج آسمان را دریافت کند و شخص ایماندار بتواند خود را به صدای آسمان، به همان صدای خدا تنظیم نماید. از این رو شخص ایماندار در بطن یأس، ترس، تنهایی، عدم امنیت، و یا حتی گناه می‌تواند صدای روح القدس را بشنود.

بنابراین صحبت کردن در مورد روح القدس به این معنی نیست که در مورد فرمول و یا آموزه‌ای صحبت کنیم که ربطی به زندگی روزمره ما ندارد. روح القدس بخشی از زندگی روزمره است، زیرا شخصی است که در درون ما زندگی می‌کند.

قدرت بفشی روح القدس

دومین حقیقتی را که در متن، در رابطه با روح القدس می‌یابیم، این است: روح القدس یاور و قوت دهنده است. زمانی که در فرد ایماندار ساکن می‌شود، او را قادر می‌کند که همانی باشد و همان چیزهایی را انجام دهد که خدا می‌خواهد.

عیسی مترصد آن بود که مطلبی بسیار مهم به شاگردان آشکار کند: «جدا از من هیچ نمی‌توانید بکنید.» (یوحنا ۱۵: ۵). این سخن عیسی در رابطه با قدرتی که خدا عطا می‌کند، آنچه را که در فصل ۱۴ گفته بود، بیشتر حیاتی نمود. هیچ خدمت و زندگی موثری را نمی‌توان صرفاً با تلاش انسانی انجام داد و موجب رضایت خاطر خدا شد.

بسیاری از ما این مطلب را خود کشف کرده‌ایم. مهم نیست چقدر به خود بگوییم: «این بار حتماً انجامش می‌دهم.» در عمل می‌بینیم که قادر نیستیم به قوت خویش، خود را به آنچه که خدا از ما می‌طلبد، تبدیل کنیم. اگر به عدم کارآیی خود پی برده‌اید، کاندید خوبی برای خدمت روح القدس به شمار می‌روید. ولی اگر هنوز به این مطلب نرسیده‌اید، کاندید خوبی برا مصیبت‌های روحانی به شمار می‌روید.

یاوری درونی

از آنجا که شاگردان در نیاز بودند، عیسی به آنها وعده «یاور و تسلی دهنده‌ای دیگر» داد (یوحنا ۱۴: ۱۶). کلمه یونانی برای یاور «پاراکلیت» می‌باشد که در ترجمه‌های مختلف کتاب مقدس به شکلهای مختلف ترجمه شده است، چرا که کلمه‌ای غنی و بسیار پر معنا است. برخی از ترجمه‌ها آن را «تسلی دهنده» ترجمه می‌کنند. یکی از ترجمه‌ها آن را «مدافع» ترجمه کرده است، زیرا این واژه از نظر لغوی به معنی «کسی است که به جهت کمک، دوش بدوش شخص می‌ایستد.» عیسی همیشه چنین شخصی بود.

زمانی که تنها بودند و احتیاج به یک دوست داشتند، عیسی برای آنها دوستی وفادار بود. زمانی مأیوس بودند و احتیاج به تشویق داشتند، عیسی برای تشویق آنان حضور داشت و به آنها شادی عطا می‌کرد.

زمانی که وجودشان شکسته می‌شد و احتیاج داشتند کسی آنها را جمع و جورشان کند، عیسی در آنجا حضور داشت.

زمانی که در وسط دریا در دست امواج ترسان و هراسان بودند و نمی‌دانستند چگونه خود را به آنسو برسانند، عیسی می‌توانست روی آب راه رود و ترس آنان را از بین ببرد.

این افراد هر چه را که احتیاج داشتند، عیسی برای رفع و رجوع آن حضور داشت. از این رو نیز زمانی که خبر رفتن عیسی را شنیدند، تنها سوآلی که در فکر همه آنها می‌گشت، این بود: «چه کسی ما را کمک خواهد کرد؟» به عبارتی دیگر، «عیسی، اگر قرار است که ما این راه را ادامه دهیم، چه کسی قرار است ما را کمک کند و زمانی که مایوس هستیم، تشویقمان نماید؟ زمانی که ضعیف هستیم، چه کسی قرار است تقویتمان کند؟ زمانی در گنجی و سردرگمی به سر می‌بریم، چه کسی قرار است ما را هدایت نماید؟ تو همه آنها را برای ما کردی.»

زمانی که با همسرم آشنا شدم، یکی از وظایف من بعد از ازدواج این می‌بود که تمامی احتیاجات او را فراهم کنم، به شکلی که دیگر نیازی به پدرش نداشته باشد. سخنوری یکی از چیزهایی است که همیشه از عهده آن برمی‌آمدم. حقیقتاً هم که در این زمینه استعداد زیادی داشتم. خیلی چیزها را فی‌البداهه می‌گفتم و برای تأیید آن پشتیبانی نداشتم، ولی این کار را چنان ماهرانه می‌کردم که طرف مقابل اصلاً متوجه نمی‌شد.

زمان خواستگاری اساس تمامی حرفهای من به همسر من این بود که اگر با من ازدواج کند، همه چیز چنان مهیا خواهد بود که دیگر نیازی به آن چیزهایی که پدرش برای او فراهم می‌کرد، نخواهد داشت. من بهترینها را برای او فراهم خواهم کرد، نه مثل پدرش که صرفاً چیزهای متعلق به عهد بوق را می‌خرد.

حدس بزنید چه شد؟ با من ازدواج کرد. بدین ترتیب لافهایی که زده بودم، تا حدودی گرفت. ولی یکنم که بسیاری از لافهای من صورت حقیقت به خود نگرفت.

یاوری نظیر عیسی

عیسی در آن شب می‌بایست شاگردان ترسان و گیج خود را متقاعد می‌کرد که روح‌القدس نیز همانند اوست. با این تفاوت که برای آنان قادر بود به مراتب بیشتر بکند.

از این رو عیسی به آنان گفت: «اینک شما را ترک خواهم کرد، ولی کسی را خواهم فرستاد که همیشه با شما خواهد بود. فرق نمی‌کند در چه مشکلی باشید، فرق نمی‌کند در چه شرایطی باشید، فرق

نمی‌کند در چه زحمات، استیصال و یا وضعیتی باشید، فرق نمی‌کند چه چیزی بر علیه شما صف آرایی کند، این یاور همیشه با شما خواهد بود.»

ما این مطلب را ساکن شدن روح خدا در فرد ایماندار می‌خوانیم. زمانی که فردی به عیسی مسیح ایمان می‌آورد، روح‌القدس در زندگی آن فرد ساکن می‌شود و یاور او می‌گردد.

حال لازم است به مطلبی بسیار مهم اشاره کنم. اگر فردی ایماندار هستید، بهترین کمک برای شما در هر مشکلی که با آن روبرو می‌شوید، در درون شماست، نه در بیرون شما.

ببینید، اگر با مشکلی روبرو بودید و عیسی مسیح عملاً در کنار شما حضور داشت، این مشکل خود را نزد چه کسی می‌بردید، عیسی مسیح یا شبان کلیسا؟ لطفاً نزد من نیایید، زیرا خود من هم نزد عیسی خواهم بود! شکی نیست که اگر عیسی در روی زمین می‌بود و از ما دعوت می‌کرد که نزد او برویم، همه را و می‌گذاشتیم و به نزد او می‌رفتیم.

خوب، حالا که عیسی در جسم پیش ما نیست، ولی یاور دیگری همانند خود را با ما گذاشته است. اگر شما به عیسی ایمان دارید، این یاور بیش از هر کس دیگر به شما نزدیک است، چرا که در وجود شما است.

بسیاری از مسیحیان زمانی که در ترس و تنهایی و یأس و غیره قرار دارند، کمکی را که احتیاج دارند، نمی‌گیرند، چرا که ابتدا به نزد شخصی غلط پناه می‌برند. اگر این را نمی‌دانستید، لازم است دائم آن را آویزه گوش کنید. شبان شما روح‌القدس نیست. هیچ کس دیگری نمی‌تواند جای روح‌القدس را بگیرد. و اگر به افراد، بیش از روح‌القدس متکی هستید، از کمکی که باید، برخوردار نخواهید شد.

روح‌القدس در درون شماست، برای همین نیز اگر اولویت خود را به جای روح‌القدس که در درون شماست، روی منابع خارج از خود قرار دهید، هرگز قادر نخواهید بود که قدرت کامل خدا را در زندگی خود تجربه کنید.

ممکن است بگویید: «ولی من شخص سوم تثلیث الهی را نمی‌خواهم. من عیسی را می‌خواهم.» باز متن یونانی یوحنا ۱۴: ۱۶ ما را در این زمینه کمک می‌کند. واژه یونانی «دیگر» در متن یونانی کلمه «آلوس» می‌باشد که در این زبان «دیگر از همان نوع» معنی می‌دهد. عیسی در این آیه از واژه «هتروس» که «دیگر از نوعی مختلف» است، استفاده نکرد.

انتخاب عیسی در رابطه با این واژه بر کار بی‌همتای روح‌القدس تأکید می‌گذارد، ادامه کاری که عیسی در زمان حضور خود در زمین شروع کرده بود. و این کار را طوری انجام می‌داد که از نظر صفت،

کیفیت، قدرت و نزدیکی بی‌هیچ کم و کسری باشد. عیسی از آن جهت می‌توانست چنین وعده‌ای را به شاگردان دهد، زیرا روح‌القدس از نظر جوهر و ذات الهی با خود عیسی یکی است. به عبارتی دیگر، عیسی به شاگردان خود می‌گوید: «روح‌القدس برای شما همانند خود من خواهد بود. او جای مرا نزد شما پر خواهد کرد. درواقع، شما دقیقاً چیزی را می‌گیرید که اگر من نزد شما می‌بودم، آن را به شما می‌دادم.» از این رو متوسل شدن به روح‌القدسی که در شما ساکن می‌باشد، همانند این است که در مقابل عیسی بایستید و از خود او کمک بگیرید.

زمانی که روح‌القدس را دارید، عیسی را دارید؛ همه وجود الهی را دارید، زیرا او شخص سوم تثلیث الهی است. از آنجا که بسیاری از ما با روح‌القدس رابطه‌ای را پرورش نداده‌ایم، آن قدرتی را که ما را به انجام اوامر خدا قادر می‌سازد، نمی‌یابیم. این مشکل از آن جهت است که بدنبال گرفتن کمک از روح‌القدس بر نمی‌آییم. متأسفانه در اینگونه مواقع به منابعی به غیر از روح‌القدس روی می‌آوریم. البته کمک‌گیری و مشورت از دیگران جای خود دارد. افراد پر از روح دعوت شده‌اند که مسیحیان را در رشد خود کمک کنند. ولی هرگز برای این خوانده نشده‌اند که جای روح‌القدس را در شما بگیرند. برای همین هم اگر با روح‌القدس رابطه‌ای را پرورش نداده‌اید، تمامی آن قدرتی را که به جهت رفع و رجوع احتیاج خود، نیاز دارید، نخواهید داشت.

بدون کمک این شخص سوم تثلیث، هرگونه تلاش برای حل مشکلات به این می‌ماند که روی پای شکسته، پماد بی‌حس کننده بمالیم. ممکن است درد را تخفیف دهد، ولی مشکل را به هیچ عنوان چاره نخواهد بود. بسیاری از مسیحیان، یکشنبه‌ها پشت سر هم، به جهت این پماد بی‌حس کننده به کلیسا می‌روند. اگر کار ما در این زمینه صرفاً این باشد که به کلیسا برویم، درد شکستگی را ممکن است تخفیف دهد، ولی استخوان شکسته را که روح شکسته ما باشد، جوش نخواهد داد.

شما به یآوری احتیاج دارید که دقیقاً همانند عیسی باشد. کسی که با شما در همه جا باشد؛ در سر کار، در منزل، در همسایگی، و در تمامی لحظات زندگی خود. شما به کسی احتیاج دارید که همه جا همراه شما باشد. شما چنین کسی را در شخص روح‌القدس دارید.

یاور همیشه حاضر

روح‌القدس فقط یاور و کمک کننده نیست، یآوری است که همیشه حاضر است. لازم است این مطلب مهم را همینجا درک کنیم، زیرا عیسی در این رابطه چندی بعد می‌گوید: «رفتن من برای شما مفید

است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم.» (یوحنا ۱۶: ۷).

می دانید، اگر عیسی اکنون روی زمین می بود، ما عملاً بدترین پیروان او می بودیم؟ اگر عیسی امروز نیز در جسم انسانی، در میان ما حاضر می بود، افرادی زبون و شکست خورده می بودیم. چرا؟ چرا عیسی به شاگردان خود گفت که رفتن او و آمدن روح القدس برای ایشان مفید است؟ زیرا زمانی که عیسی در جسم در روی زمین بود، اولوهیت خود را در انسانیت خود محدود کرده بود. فیلیپیان ۲: ۵ - ۸ این مطلب را واضح می کند که عیسی مسیح با طیب خاطر تمامیت اولوهیت خود را در مکان انسانیت خود ریخت.

نتیجه این کار این بود که عیسی گرچه خدا است، در هر زمان فقط می توانست در یک محل باشد. اولوهیت او همیشه در مجاورت انسانیت او قرار داشت. عیسی از منزل خود به جاهایی آنچنان دور مسافرت نکرد و به افرادی بیش از چند هزار هم موعظه نکرد. برای همین هم گفت که ما کارهایی بزرگتر از او خواهیم کرد (یوحنا ۱۴: ۱۲).

به عنوان مثال، تعداد افرادی که در طول زمان خدمت خود به آنها موعظه کرده ام، به مراتب بیشتر از عیسی مسیح بوده است. بیشتر از او مسافرت کرده ام. مسلماً کارهایی بزرگتر از آنچه که او انجام داد، نکرده ام، مثلاً آب را به شراب تبدیل ننموده ام و مرده ای را هم برنخیزانیده ام.

ولی از آنجا که روح القدس در من حاضر و ساکن است، می توانم تمامی قدری الهی را هر جا که می روم، با خود داشته باشم. زمانی که عیسی پا به زمین ما گذاشت، اولوهیت خود را در مکان انسانیت خود محدود کرد. در یک زمان فقط می توانست در یک دهکده باشد. البته من هم در یک زمان می توانم فقط در یک محل باشم، ولی روح القدسی که در من ساکن است، می تواند در یک لحظه از طریق ایمانداران زیادی کار انجام دهد.

پس ما امروزه از چه مزیتی برخورداریم؟ در این رابطه از همان مثالی استفاده می کنم که در کلیسای خود برای افراد بیان کردم. بعد از دعای اختتام برخی از اعضای کلیسا با اتومبیلهای خود به جانب شمال دالاس رهسپار شدند. برخی دیگر در شهر خود ماندند و بقیه هم به شهرهای مجاور رفتند. حال فرض کنید که یکی از این یکشنبه ها عیسی به کلیسای ما بیاید و اعلان کند که می خواهد به منزل یکی از ما به مهمانی برود. از آنجا که عیسی در بشریت خود در یک لحظه فقط در یک جا می تواند باشد، قاعدتاً چون من شبان کلیسا هستم، تصمیم خواهد گرفت که به منزل من بیاید.

حال اگر در این زمان شما در شهر مجاور باشید و محتاج به عیسی، شنیدن این خبر که او در منزل من مهمان و با من مشغول است، برایتان ابداً دلچسب نخواهد بود. حتی قبول حضور او با ایمانداری دیگر هم برایتان سخت خواهد بود. شما در آن لحظه به او احتیاج دارید.

حال منظورم را به خوبی می‌فهمید. زمانی که به عیسی احتیاج دارید، در آن لحظه به او احتیاج دارید و می‌خواهید که تمامی توجه او معطوف به نیاز شما باشد. ولی برای اینکه عیسی بتواند نیازهای همه مقدسین را در هر جا که هستند، برآورد کند، در دالاس و یا در ایران، لازم بود که برود و بدین ترتیب بتواند روح‌القدس را بفرستد، روح‌القدسی که دیگر محدود به زمان و مکان نیست و می‌تواند در یک زمان با همه ما به منزلمان بیاید.

از آنجا که روح‌القدس در شماست، هر جا که هستید، او هم هست و هر جا که می‌روید نیز، با شما هست. اگر به مسیح ایمان آورید، از تمامی وجود الهی برخوردار خواهید بود. و به هیچ عنوان در وضعیتی قرار نخواهید داشت که به عیسی مسیح دسترسی نداشته باشید.

پس چرا بعضی از مسیحیان دائماً شکست می‌خورند؟ این امر به این علت نیست که نسبت به مسیحی پیروز، از روح‌القدس کمتری برخوردارند. عیسی در آیه ۲۶ یوحنا ۱۴ چنین فرمود: «لیکن یاور (تسلی دهنده) یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.»

لطفاً به کار خدای تثلیث در آیه ۲۶ توجه کنید. پدر در نام پسر، روح‌القدس را می‌فرستد. بدین ترتیب، تمامی شخصیت‌های خدای تثلیث را در ارسال روح‌القدس در کار می‌بینیم. اگر مسیحیان زندگی شکست خورده‌ای دارند، از آن جهت است که خود را به شکل اندکی به روح‌القدس سپرده‌اند.

زمانی که مشکلی مربوط به ملک و املاک دارید و در این مورد به دفتر وکالت بزرگی تلفن می‌زنید، مهم نیست که برخی از وکلای آن دفتر در امر مالیات تخصص داشته باشند، برخی دیگر در امور جنایی. مطلب مهم این است که برخی از وکلای آنها در زمینه ملک و املاک هم تخصص دارند.

از این جهت تلفن شما را به وکیل متخصص این امر وصل می‌کنند و مشکل شما حل می‌گردد. ممکن است در این رابطه فقط یک نفر با پرونده شما سر و کار داشته باشد، ولی قدرت و نفوذ تمامی آن تشکیلات پشت شما قرار دارد.

در جلال نیز دفتر وکالتی وجود دارد که خدا نامیده می‌شود. این دفتر سه کارمند دارد؛ خدا، خدا، و خدا. هر یک از آنها حیطه مسئولیت خود را دارند. پدر، بر نقشه نظارت می‌کند. پسر آن نقشه را پیاده

می‌کند. روح‌القدس نقشه را در زندگی شما به مرحله اجرا درمی‌آورد. زمانی که مراجعه می‌کنید، متخصص درستی به موضوع شما رسیدگی می‌کند و نیاز شما برآورد می‌گردد.

هدف روح‌القدس

در رابطه با کار روح‌القدس می‌خواهم سوّمین حقیقت را با شما در میان گذارم:

و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خودتکلم نمی‌کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبرخواهد داد. او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبرخواهد داد. هرچه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبرخواهد داد. (یوحنا ۱۶: ۱۳ - ۱۵)

جلال دادن عیسی

روح‌القدس یک هدف بسیار والا دارد. اگر بخواهیم مقصد و مقصود روح‌القدس در چند کلمه خلاصه کنیم، کار او جلال دادن مسیح است. منظور من از جلال دادن مسیح چیست؟ روح‌القدس مسیح را تبلیغ می‌کند. عیسی مسیح را در مقابل چشمان به نمایش می‌گذارد. خود را در مقابل چشمان به نمایش نمی‌گذارد. کار او جلال دادن مسیح است. بنابراین هر زمان که چیزی عیسی مسیح را در اولویت دوم قرار می‌دهد، از روح‌القدس نیست. و هر زمان هم که چیزی تأکید و مرکزیت را بر روح‌القدس قرار می‌دهد و او را در اولویت اول نسبت به عیسی مسیح می‌گذارد، کار روح‌القدس نیست.

روح‌القدس در میان ما برای تبلیغ خود نیست. هدف او تبلیغ مسیح است، و در قلوب ما کار می‌کند تا ما را نیز مبلغین خدا نماید؛ آن هم به طریقی که زندگی ما شخص مسیح را به شکلی مشخص در مقابل دیدگان ظاهر سازد. کار روح‌القدس این است که مسیح را افضل از همه قرار دهد.

جلال نباشد، کمک هم نیست

در واقع، ۱ یوحنا ۴: ۲ - ۳ می‌گوید که هر چیزی که جلال عیسی را باطل سازد، «روح دجال» است. عیسی باید افضل و بالاتر از همه باشد. این سخن، بر مطلب مهمی صحه می‌گذارد. اگر در وجود شما

برای جلال عیسی، شوق و هیجانی نیست، از کمک روح القدس هم دیگر برخوردار نخواهید بود. این مطلب را در ۱ قرن‌تیا ۶: ۱۸ - ۲۰ نیز می‌بیند، جایی که پولس از ناپاکی جنسی سخن می‌گوید:

از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد. یا نمی‌دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید.

روح القدس از این جهت در شما است تا در هر آنچه که می‌گویید و انجام می‌دهید، خدا را جلال دهید. از این رو عیسی فرمود: «او (روح القدس) مرا جلال خواهد داد.» (یوحنا ۱۶: ۱۴) پس اگر در هر امری کمک روح القدس را طالب هستید، اولویت شما در زندگی باید جلال دادن و تبلیغ عیسی مسیح باشد.

مزایای روح القدس

زمانی که آیه یوحنا ۱۶: ۷ را می‌خوانید، جایی را که مسیح به شاگردان خود می‌گوید: «رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم، تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.» می‌دانید که در این امر، برای شما خیریتی هست. عیسی سطحی وعده نمی‌دهد.

در کیف بغلی خود از یک شرکت هواپیمایی کارت بخصوصی دارم که بخاطر مشتری بودن، مزایای بیشتری را برای من قائل می‌شود. هر ماه از این شرکت هواپیمایی، نامه‌ای شخصی دریافت می‌کنم و هر بار با من از فواید داشتن این کارت صحبت می‌کنند.

می‌بینید، در عرض ده سال گذشته با این شرکت هواپیمایی رابطه‌ای نزدیک برقرار کرده‌ام. مشتری خوبی برای این شرکت بوده‌ام و در طی این مدت بیش یک میلیون مایل با آنها مسافرت کرده‌ام. این مطلب مرا در نظر این شرکت هواپیمایی فردی محبوب می‌نماید.

از آنجا که کارت مشتری مخصوص را دارم، هر چند وقت یکبار مزایایی به من تعلق می‌گیرد که دیگر مسافران از آن برخوردار نمی‌شوند. زمان سوار شدن به هواپیما، اول دارندگان چنین کارتی را فرا می‌خوانند و من بخاطر داشتن آن، زودتر از بقیه سوار هواپیما می‌شوم. موقع خرید بلیط تخفیف‌های مخصوص می‌گیرم، و در برخی از صف‌های طولانی نمی‌ایستم. برای اینکه کارت مشتری مخصوص را دارم.

ولی قسمتی را که بیش از همه دوست دارم، این است که اگر در کابین درجه یک جای خالی باشد، مرا بی آنکه بلیط درجه یک خریده باشم، به آن قسمت می‌برند. چرا؟ برای اینکه خود را متعهد کرده‌ام که دائماً با این شرکت هواپیمایی مسافرت کنم. با این شرکت رابطه برقرار کرده‌ام، از این رو هم زمان پرواز از برخی مزایا برخوردار می‌شوم.

عیسی می‌گوید که بخاطر داشتن رابطه با او، شما نیز کارت مزایای مخصوص دریافت می‌کنید. او شما را به عضویت کلوب «روح‌القدس» در می‌آورد. اگر دائم با عیسی پرواز کنید، در این کلوب باقی خواهید ماند و از مزایای روح‌القدس بهره خواهید برد.

بسیاری از مردم به این کلوب مشتری مخصوص پیوسته‌اند، و بسیاری هم نپیوسته‌اند، گرچه عضویت در آن برایشان فراهم بوده است. هر فرد مسیحی می‌تواند به جهت بهره‌گیری کامل از مزایای روح‌القدس، به این کلوب بپیوندد. ولی بسیاری از مسیحیان علیرغم فراهم بودن آن، به اینکار مبادرت نمی‌ورزند. بیایید از برخی از مزایای روح‌القدس صحبت کنیم.

هدایت

اول از همه، عیسی فرمود که روح‌القدس «شما را به همه راستی هدایت خواهد کرد.» (یوحنا ۱۶: ۱۳). مگر داشتن هدایت چیزی نیست که دنبالش هستید؟ آیا تصمیماتی هست که در اتخاذ آنها یککاش که کسی کمکتان می‌کرد؟ آیا دلتان نمی‌خواست کسی می‌بود که وضعیت شما را کاملاً درک کند و بتواند شما را راهنمایی نماید؟ شما چنین کسی را در روح‌القدس دارید. برای رسولان عیسی مسیح، این وعده هدایت روح‌القدس کاربرد بخصوصی داشت، زیرا چند نفر از آنان را در نوشتن کلام خدا هدایت کرد. علت مبرا بودن کتابمقدس از هرگونه اشتباه در این است که افرادی چون پطرس از روح‌القدس هدایت شده «تمامی حقیقت» را ثبت کردند.

پطرس می‌دانست که صرفاً کلمات را به قلم نمی‌کشد. در نامه خود می‌نویسد: «زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح‌القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.» (۲ پطرس ۱: ۲۱). اگر کسی به کتابمقدس ایراد گیرد و مدعی وجود اشتباه در آن باشد، جواب شما این است.

نویسندگان کتابمقدس در حین نگارش، از روح‌القدس «پر» و یا توسط آن «جذب» می‌شدند. تصویری که در این واژه هست، از قایقی سخن می‌گوید که باد در بادبان آن افتاده، آن را در جهت وزش خود

به حرکت درمی‌آورد. از این رو، آنها آنچه را که خدا می‌خواست، به قلم کشیدند، نه آنچه را که خود می‌خواستند.

ما امروزه نیازی به نوشتن کلام مبرا از خطای خدا نداریم، ولی می‌توانیم از هدایت روح القدس در تصمیمات مختلف زندگی بهره‌مند شویم. هدایت او پیوسته بر اساس حقیقت خواهد بود و ما از این مزیت برخورداریم که مکاشفه کامل حقیقت خدا را در کتاب مقدس داشته باشیم. بنابراین اگر به دنبال داشتن هدایت از روح القدس هستید، این هدایت کاملاً با کلام خدا منطبق می‌باشد و مسیح را جلال خواهد داد.

روح القدس آماده است که ما را حتی در تصمیمات کوچک زندگی هم هدایت کند. چندی پیش قرار بود در جلسه‌ای صحبت کنم و زمان بسیار تنگ بود. از دیر کردن واقعاً بدم می‌آید، زیرا وقت دیگران را پایمال می‌کند. به همین دلیل نیز عجله داشتم. ولی زمانی که برای رفتن حاضر شدم، کلید اتومبیل را پیدا نمی‌کردم.

برای لحظاتی هول کردم، ولی بیادم افتاد که کمک کننده و یاور دیگری دارم. روی کاناپه نشستم و دعا کردم: «خداوندا، می‌دانی که باید برای صحبت در این جلسه همین الآن حرکت کنم و می‌دانی هم که کلید ماشین کجاست. برای جلال نام خودت خواهش می‌کنم ذهن مرا به جایی که کلید در آنجاست، هدایت فرما.»

همانطور که از روی کاناپه برمی‌خاستم، انگشتانم به میان بالش‌های کاناپه رفت و کلید پیدا شد. لای بالش‌های کاناپه افتاده بود. اگر بخواهید می‌توانید این را شانس بخوانید، ولی باور من بر این است که روح القدس مرا به جایی که کلید افتاده بود، راهنمایی کرد، زیرا علاقمند است که ما را به همه راستی و حقیقت هدایت کند.

دوست خوب من «رامش ریچارد» که این کتاب تقدیم به اوست و در سراسر دنیا خدمت می‌کند، روزی از مشکلی صحبت می‌کرد که در کشوری غریب برای او و پسرش حادث شد. در وسط فرودگاه برای سفری که در پیش داشتند، دچار مشکل شده بودند. به گوشه‌ای از فرودگاه رفتند و شروع به دعا کردند. در این اثنا در آن گوشه دنیا، یکی از دوستانشان به آنها برخورد و کمک لازم را برایشان فراهم کرد. ما را کمک کننده و یاور دیگری هست که هدایت کند.

یادآوری

عیسی این را هم فرمود که روح القدس «آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.» (یوحنا ۱۴: ۲۶). عیسی به شاگردان خود تعالیم زیادی داده بود. چگونه می‌خواستند همه آن تعالیم را بخاطر داشته باشند؟ چگونه می‌توانستند تمامی کلمات و وقایع را به یاد آورند، تمامی آن اشخاص و نامها را؟ نمی‌توانستند، ولی روح القدس تمامی آنها را به ذهن و یاد آنها می‌آورد. چگونه می‌خواهید تمامی موعظه‌هایی را که شنیده‌اید و تمامی آیاتی را که خوانده‌اید، بخاطر بسپارید؟ نمی‌توانید، و مجبور هم نیستید. مسئولیت شما مطالعه کلام و تصدیق آن است؛ خزینه کردن کلام در قلبتان است.

زمانی که چنین می‌کنید، روح القدس همانند کامپیوتر درونی شما، تمامی آن کلمات و مثالها و هرآنچه را که نیاز دارید، ذخیره می‌کند. و سپس در زمان درست خود، دگمه را فشار می‌دهد و اطلاعات مورد نیاز در صفحه مانیتور ذهن شما ظاهر می‌گردد. او آنچه را که نیاز به حفظ آن دارید، به یاد شما خواهد آورد. این یکی دیگر از مزایای عضویت در کلوب روح القدس است.

ولی می‌گویید: «صبر کن. چرا زمانی که در مشکل هستم، چیزی بخاطر نمی‌آید؟ چه علتی دارد که در این مواقع آنچه که احتیاج دارم، در ذهن من خود را نشان نمی‌دهند؟ خوب، اگر تازه به مسیح ایمان آورده‌اید، هنوز به آن میزان که باید، در حافظه کامپیوتری درونی ندارید. و یا اگر به شکل مداوم در زیر حملات شیطان قرار دارید، مانیتور ذهنتان ممکن است تیره و تار گردد.

ولی در هر حال، هنوز هم می‌توانید خود را به جلال عیسی متعهد کنید. و ختم کلام اینکه، خدمت یادآوری روح القدس تنها برای کسانی است که پدر اراده کرده و کلام را برای آنان باز می‌کند و این معمولاً برای کسانی اتفاق می‌افتد که پا به پای روح القدس عزم را به جهت جلال عیسی جزم کرده‌اند. بنابراین اگر برآن نیستید که مسیح را جلال دهید، صفحه مانیتور شما سیاه خواهد بود. ولی اگر سرسپرده مسیح هستید و با روح القدس رابطه‌ای مانا پرورش داده‌اید، اطلاعاتی که احتیاج دارید، همیشه در صفحه آن موجود خواهد بود.

آرامش و سلامتی

مزیت دیگر روح القدس آرامش می‌باشد. عیسی در یوحنا ۱۴: ۲۷ می‌فرماید: «سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شمامی دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شمامی دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.» بنابراین «دل شما مضطرب نشود، ترسان مباشید.» حال وضعیت را باز

بخاطر آورید. عیسی آنها را ترک می‌کند. یهودا خیانت کرده است. یهودیان کمر به قتل او بسته‌اند و در بطن همه آنها شاگردان آرامش و سلامتی خواهند داشت. روح القدس این آرامش را زمانی که می‌آید، به آنها خواهد داد.

امروز شما در چه وضعیتی هستید؟ در هر وضعیتی که باشید، اگر روح القدس در شما هست، می‌توانید از آرامش الهی برخوردار باشید، برای اینکه او در درون شما زندگی می‌کند. این آرامش را شرایط نمی‌توانند بهم بریزند.

این وعده‌ها تنها برای عده بخصوصی نیست، بلکه بر اساس اراده حاکم خدا در دسترس همه ما قرار دارد. اگر آنها را عملاً در زندگی خود تجربه نمی‌کنیم، علت آن بخاطر رابطه ضعیفی است که با روح القدس داریم.

برای آنانی که عضویت کلوب روح القدس را دارند، مزایای زیاد دیگری هم هست؛ مزایایی چون اطمینان و امنیت. این مزایا هم بخشی از وعده روح القدس هستند.

شکل بفشی به پاسخ

۱- مطالعه این موضوع نگرشی را که در مورد روح القدس داشتید، چگونه عوض کرده است؟

۲- در شناختی که نسبت به روح القدس و کار او دارید، چه تغییراتی اکنون لازم آمده‌اند و چگونه می‌خواهید با او رابطه برقرار کنید؟

۳- چند دقیقه وقت دهید و روی آنچه که متون کلام خدا و مقاله «ایوانز» در رابطه با نقش روح القدس بیان داشتند، فکر کنید:

نقش او در خلقت کائنات ... و شما!

نقش او در ملزم کردن جهان به گناه، عدالت و داوری

نقش او در کشانیدن شما به جانب منجی

نقش او در گشودن چشمان روحانی شما و آوردن شما به تجربه تولد تازه

نقش او در الهام کتاب مقدس و گشودن چشمان شما به حقایق حیرت انگیز آن

نقش او در ساکن شدن در شما، به عنوان مهری از جانب خدا، صمانت میراث آینده شما

نقش او در فراهم سازی تسلی و هدایت

نقش او در این شهادت که شما تا به ابد حقیقتا فرزند خدا هستید

نقش او در ایجاد رابطه صمیمی با پدر آسمانی و خداوند صعود کرده ما عیسی مسیح، که از طریق ساکن شدن در ما انجام می‌دهد

از روح القدس بخواهید که شما را در امر «در روح دعا کردن» کمک کند، بطوری که بتوانید همانطور که او می‌خواهد، دعا کنید. از روح القدس بخاطر قدرت مهیب او و کارایی که در بجا آوردن اراده پدر در این دنیا دارد و هسته مرکزی حیات شما هم هست، تشکر کنید. آن جاهایی که او را محزون ساخته‌اید و یا آتش حضور او را اطفای کرده‌اید، اعتراف کنید. اراده

خود را آگاهانه به او تسلیم کنید و از او اطاعت نمایید. از او بطلبید که شما را از حضور خود مملو نماید و کنترل زندگی‌تان را بدست گیرد، تا بتوانید در روح زندگی کنید و با زندگی خود موجب خشنودی او گردید.

بحث موضوع

۱- مقاله «تونی ایوانز» از نقش روح‌القدس به عنوان یاور و قدرت دهنده صحبت می‌کند. این خدمت روح‌القدس در زندگی شما چه تفاوتی ایجاد کرده است؟

۲- دیدگاهها و تأکیده‌های مختلفی در رابطه با نقشی که روح‌القدس در زندگی شخص ایماندار دارد، وجود دارند. شما از چه دیدگاه متفاوتی برخوردار بوده‌اید و یا با آن برخورد کرده‌اید؟

۳- نقاط ضعیف و قوی این دیدگاههای مختلف در چیست؟ به نظر شما چه تفاوتی مابین این دیدگاهها و آنچه که کلام خدا بیان می‌کند، وجود دارد؟

۴- اگر شما فقط با خدای پدر و خدای پسر ارتباط می‌داشتید و با خدای روح‌القدس رابطه‌ای نمی‌داشتید، در زندگی شما عملاً چه تفاوتی ایجاد می‌شد؟

۵- با ارزیابی زندگی روحانی خود، رابطه خود را با شخصیت‌های تثلیث الهی چگونه می‌بینید؟ آیا به خدای پدر و پسر بیشتر اهمیت می‌دهید و روح‌القدس را در حاشیه گذاشته‌اید و یا اینکه برعکس؟

۶- مردم اغلب از «شهادت روح» صحبت می‌کنند. فکر می‌کنید منظور از این عبارت چیست؟ (ر.ک رومیان ۸: ۱۶، یوحنا ۳: ۲۴، ۴: ۱۳)

۷- روی کدامیک از فرامینی که در رابطه با روح‌القدس در این موضوع بدان اشاره شد، نیاز به کار بیشتر دارید؟ قصد دارید چه تغییراتی را در زندگی خود بوجود آورید؟

۸- «تونی ایوانز» در مقاله خود از مزایای هدایت، یادآوری و آرامش صحبت می‌کند. آیا می‌توانید موردی را اشاره کنید که در آن، این مزایای روح‌القدس را تجربه کردید؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث این موضوع شناخت اولیه شما را چگونه تغییر داده است؟

۲- این تغییرات به چه طرق عملی ممکن است بر زندگی شما تأثیر گذارند؟

۳- خود را متعهد کنید: برای رشد خود اهدافی مشخص و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا من:

موضوع ۱۱

دوست داشتن خدا

آیا در زندگی تان کسی هست که هدیه خریدن برای او را مشکل می‌یابید؟ برای کسی که همه چیز دارد، چه می‌گیرید؟ حال، به خدا فکر کنید. برای او چه می‌توانیم بکنیم که موجب رضایت خاطر او گردد و آن را قدر بدهد؟ اگر محبت عجیب خدا و عظمت او ما را گرفته است، در مقابل چگونه باید پاسخ داشته باشیم؟ جواب این سؤال ساده است. اول از همه، او از ما محبت ما را می‌طلبد. ولی منظور از این سخن چیست؟

در این موضوع ما

- منظور از این سخن که خدا را از طریق جلال دادن و اطاعت از او محبت کنیم، چیست.
- پرستش خدا و اطاعت از او را در زندگی خود ارزیابی خواهیم کرد.
- اهمیت و نقش شام خداوند را به عنوان عمل پرستش و اطاعت بررسی خواهیم کرد.
- اهمیت پرستش را به عنوان شیوه زندگی خواهیم آموخت.
- وقت داده و خدا را پرستش و ستایش خواهیم کرد.

هفتم موضوع

منظور از این سخن که خدا را با تمامی دل دوست بداریم، چیست؟ آیا بین دوست داشتن خدا و پرستش کردن او ارتباطی وجود دارد؟ خدا از ما خواهان چگونه پرستشی است؟ آیا پرستش چیزی فراتر از یک جلسه کلیسایی است؟ دوست داشتن خدا و اطاعت از او چه رابطه‌ای با هم دارند؟ چه چیزی ما را مانع می‌شود که بطور کامل از خدا اطاعت نکنیم و او را پرستش نماییم؟ جلال دادن خدا در تمامی جنبه‌های زندگی مان به چه مانند خواهد بود؟

کوچک ولی مقوی (علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با

موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا

نباشند.)

پرستش چیزی به مراتب فراتر از داشتن یک جلسه کلیسایی و یا گذراندن دقایقی در دعا می‌باشد. پرستش بیشتر شیوه زندگی است؛ زندگی هر روزه به جهت جلال خدا.

«ما کلیساهای بشارتی، چیز زیادی در رابطه با پرستش نمی‌دانیم. بشارت تخصص ما است، نه پرستش. از بزرگی و عظمت خدای قادر مطلق آگاهی اندکی داریم. تمایل داریم بی‌پروا و گستاخ و مغرور باشیم. و جلسات پرستش ما اغلب ضعیف، شلخته، ماشینی، سرسری و راکد است... بسیاری از پرستش‌های عمومی ما مراسمی هستند که از واقعیت در آن خبری نیست؛ شکل و شمایل دارند، بی‌آنکه قدرتی در آنها باشد؛ مذهبی هستند که خدایی در آن نیست.» - جان استات

اگر از خدا اطاعت نمی‌کنی، نمی‌توانی مدعی دوست داشتن او باشی.

در «تعلیم نامه مذهبی وست مینستر» آمده است که هدف و غایت انسان «جلال دادن خدا و بهره‌مند شدن از او به شکل ابدی» است. ولی باید بدانیم که جلال دادن خدا و بهره‌مند شدن از او به شکل ابدی هر دو یک چیز هستند. کیف کردن و بهره بردن همان جلال دادن است. خدا با فرمان به اینکه او را جلال دهیم، ما را دعوت می‌کند که از او بهره‌مند شویم و کیف کنیم.» سی. اس. لوئیس

دکتر «مک کالو» در کتاب «از خدا در پرستش ما» می‌گوید: «آتش فروبرنده چنان مهار شده که شعله آن تا به حد شعله یک شمع فرو کشیده است، که شاید بتواند بر محیط قدری جوی مذهبی اضافه کند، ولی مطمئناً گرمایی واقعی، نوری کور کننده، و قدرتی تصفیه‌گر نخواهد داشت.»

نمونه‌ها به جهت مطالعه

سعید

سعید دائم از محبتی که به خدا دارد، سخن می‌گوید و دائم اشعار بر آن می‌دارد که از میزان محبت خود به خدا آگاه است. چند سالی است که به مسیح ایمان آورده و از اینکه زندگی خود را جمع و جور کرده است، بسیار راضی است. در جلسات خانگی و کلیسا مرتب حاضر می‌شود و در جلسات پرستشی به شکلی مرئی و با دستهایی برافراشته به ستایش خدا می‌پردازد. و به شکل مرتب هم در حضور خدا به دعا می‌نشیند. آن روزهای عرق خوری‌ها و

مست بازی‌های او اینک فراموش شده است. با این وجود می‌داند که هنوز هم جاهایی در زندگی او هست که نیاز به تغییر دارند. او هنوز هم با دوست دختر خود (که او هم مسیحی است) زندگی می‌کند و با هم رابطه جنسی دارند. می‌داند که در مورد این رابطه باید کاری انجام دهد، ولی دائم خود را توجیه می‌کند که لااقل فقط با یک زن رابطه دارد و مانند زندگی قبلی خود با زنهای مختلف نمی‌خواهد. در عین حال می‌خواهد که در رابطه خود با خدا رشد کند.

در رابطه با این شیوه زندگی به سعید چه می‌گویید؟ آیا این امکان هنوز برای سعید هست که در این رابطه با دوست دختر خود کماکان ادامه دهد و در عین حال، در رابطه‌ای هم که با خدا دارد، رشد نماید و او را به تمامی دل محبت کند؟

جیران

جیران هم عضو جلسه خانگی شماست. آمدن به کلیسا و پرستش خدا را دوست دارد. از کار خدا در زندگی خود چنان سپاسگذار است که می‌خواهد در مقابل چشم همه، او را به شکلی بسیار عمیق بپرستد. مشتاق داشتن وقت دعای خلوت با او هم هست و می‌خواهد که با خدا رابطه‌ای عمیقتر داشته باشد. ولی، در منزل مادر چهار بچه کوچک هم هست. همیشه سر پا این طرف و آن طرف می‌دود، امکان ندارد که برای چند دقیقه بتواند بنشیند و جیغ یکی از آنها در نیاید و جیران برای تر و خشک کردنش دوان نباشد. داشتن وقت خلوت با خدا ایده زیبایی است، ولی با این وضعیت چگونه می‌تواند چنین وقتی با خدا داشته باشد؟ رفتن به کلیسا هم به آن شکلی که بود، دیگر نیست. بعد از آماده کردن صبحانه و حمام کردن و لباس پوشاندن بچه‌ها و فشار آوردن به شوهر که سریعتر حاضر شود، جیران چنان خسته و مستأصل می‌شود که دیگر رمقی در او باقی نمی‌ماند و بودن در کلیسا هم او را ارضا نمی‌کند. شوهر او هم همانند خود او از رمق افتاده به کلیسا می‌رسد. مسئولیتهای کاری زیاد باعث شده است که شش روز در هفته کار کند و برخی از بعد از ظهر یکشنبه‌ها نیز مجبور است به سر کار برگردد. حتی زمانهایی هم که در سر کار نیست، ذهنش با مسائل کاری درگیر است. در صندلی کلیسا هم که نشسته است، به جزئیات کار خود فکر می‌کند. قلبی که روزی از تمجید خالص و اصیل خدا پر بود، اینک از نگرانی و تشویش مملو است.

جیران و همسرش دیگر پرستش عمومی و در خلوت را غنی و پر نمی‌یابند. به این زوج چگونه می‌توان کمک کرد؟

مشکل و یا سؤال اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

مرقس ۱۲: ۲۸ - ۳۱

و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟» عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنوای اسرائیل، خداوند خدای ما، خداوند واحد است. و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است. و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.»

عیسی با عده‌ای از فریسیان در مباحثه بود. این فریسیان تلاش می‌کردند که با سوالات نزع انگیز جمعیت را بر علیه عیسی بشورانند. از آنجا که عیسی از عهده جواب این سوالات به خوبی می‌آمد، یکی از معلمین یهود تصمیم گرفت که شخصاً با او وارد مباحثه شود. از عیسی سخت‌ترین سؤال خود را پرسید: «بزرگترین امر در کل شریعت (تعالیم عهد عتیق) کدام است؟» در آن زمان این سؤال در میان محققین یهود به شکلی داغ مورد بحث بود. کدامیک از ۶۱۳ فرمان عهد عتیق از همه مهمتر و بزرگتر است؟ عیسی بر آن شد که سؤال را با بیان فرمانی که هر چیز دیگر را خلاصه می‌کرد، جواب دهد. معلم یهود از این جواب عیسی بسیار تحت تأثیر قرار گرفت و رفت.

به نظر شما منظور از دوست داشتن خدا با تمامی دل، جان، فکر، و قوت چیست؟

یوحنا ۱۲: ۱ - ۸

پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانبها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را با مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت: «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟»

و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت. عیسی گفت: «او را واگذار زیرا که بجهد روز تکفین من این را نگاه داشته است. زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

در یوحنا ۱۲ یکی از مهمترین عمل پرستش ثبت شده است، عملی که بسیار قابل توجه می‌باشد. عیسی زندگی مریم را عوض کرده بود و چندی قبل هم برادر او را از مرگ برخیزانیده بود. مریم به جهت نشان دادن احترام، از رسم مرسوم آن زمان استفاده کرد. ولی به طریقی آن را انجام داد که ابداً مرسوم نبود. آنچه که او انجام داد، خارق‌العاده بود و نمایانگر قلبی بود که به پرستش عیسی نشسته است.

اول، مریم از عطر سنبل خالص استفاده کرد. عطر سنبل از مواد گیاهی و ادویاتی تولید می‌شد که از شمال هندوستان به مملکت وارد می‌گشت و از این رو عطری بسیار گران به حساب می‌آمد. مردم این عطرها را در رطلها به شکلی مهر و موم شده نگه می‌داشتند و تنها در مواقع و مراسمی نادر مهر آنها شکسته می‌شد. مریم عطری بسیار نادر و گرانبها را انتخاب کرد. دوم، مریم تمامی رطل را برای اینکار استفاده کرد. یوحنا می‌گوید که ارزش آن عطر به اندازه مزد یکسال بود.

مردم اغلب از عطریات و روغن‌ها همانند نوعی حساب پس انداز استفاده می‌کردند؛ زمانی که به پول احتیاج داشتند، می‌توانستند این عطرها را بفروشند. رطل عطر سنبل مریم، شاید هم تمامی پس انداز زندگی او بوده است!

مریم به جای ریختن روغن به سر عیسی، روغن را به روی پاهای عیسی ریخت و با این کار نیز رسم آن روز را شکست. اینکار معمولاً وظیفه برده خانه بود که پای کسی را بشوید و بردگان هم عموماً پای افراد را با عطر و روغن گرانها نمی‌شستند! مریم با اینکار خود نه فقط نوکری خود را به عیسی نشان داد، بلکه بی‌ارزش بودن چنین عطری را هم به جهت سر عیسی در مقابل چشم همه ظاهر ساخت. سوم، مریم برای خشک کردن پاهای عیسی از حوله استفاده نکرد، گیسوان خود را بکار گرفت. در رسم آن روز، زنی محترم به هیچوجه گیسوان خود را در ملأ عام باز نمی‌کرد. ولی مریم در عمل پرستشی چنین دراماتیک، اینکار را انجام داد. براستی هم چنین عمل پرستش را در هیچ جا نمی‌توان یافت. (جف جونز، «انزوا و خدمت»)

به نظر شما این عمل پرستش خارق‌العاده و گرانها شاگردان را تا بدین حد ناراحت نمود؟

چرا عیسی آنها را توبیخ کرد و مریم بخاطر کاری که کرد، حرمت نمود؟

متی ۶: ۱۹ - ۲۱، ۲۴

(از انجیل تفسیری)

ثروت خود را بر روی این زمین نیندوزید زیرا ممکن است بید یا زنگ به آن آسیب رساند و یا دزد آن را برآید. ثروتمندان را در آسمان بیندوزید، در جایی که از بید و زنگ و دزد خبری نیست. اگر ثروت شما در آسمان باشد، فکر و دلتان نیز در آنجا خواهد بود. نمی‌توانی به دو ارباب خدمت کنی. باید فقط یکی از آنها را دوست داشته باشی و فقط به یکی وفادار بمانی. همچنین نمی‌توانی هم بنده خدا باشی و هم بنده پول.

منظور عیسی از این سخن چه بود که فرمود: «دو ارباب را نمی‌توانی خدمت کنی»؟

من و شما چه چیزی به غیر از خدا را تمایل به خدمت داریم (زندگی مان را به آن وقف می‌کنیم)؟

من و شما چگونه می‌توانیم این چنین پرستشی را از خود نشان دهیم؟

اقرن‌تیا ۱۱: ۲۳ - ۲۶

زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من بجا آرید.» و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.

یکی از مهمترین طریقی که می‌توان خدا را بدان پرستیم و محبت خود را نسبت به او نشان دهیم، به یاد آوردن قربانی‌ای بود که بخاطر ما انجام داد. عیسی به جهت این یادآوری، رسم ضیافت خداوند (عشا ربانی) را از خود بجا گذاشت. عیسی از خود دو آیین برجای گذاشت و همه پیروان خود را به نگاهداری این دو آیین امر فرمود: تعمید در آب و شرکت در شام خداوند.

نان تکه شده تمثیل از چه چیزی است؟

پیاله چه چیزی را تمثیل می‌کند؟

اولین هدف شام خداوند که عیسی از آن سخن گفت، چیست؟ (آیات ۲۴ و ۲۵)

دومین هدف شام خداوند که عیسی از آن سخن گفت، چیست؟ (آیه ۲۶)

دیگر منابع

«اگر در روز یکشنبه پرستش می‌کنید، در روز دوشنبه چه می‌کنید؟» به قلم «توزر»
فصل دهم از کتاب به سر پرستش چه آمد؟

«خدا ... وه!» به قلم «نیدام»
فصل پانزدهم از کتاب در جوار عظمت او

«شام خداوند» به قلم «جف جونز»
با کسب اجازه از نویسنده

اگر در روز یکشنبه پرستش می‌کنید. در روز دوشنبه چه می‌کنید؟

از کتاب «به سر پرستش چه آمد؟» به قلم «نوزر»

زمانی که پا به یکی از آن کلیساهای معمولی بشارتی که در همه جا می‌توان یافت می‌گذارید، آیا سر شما به نشانه حرمت و احترام به پایین می‌افتد؟

متعجب نمی‌شوم اگر جواب شما منفی باشد.

من خود زمانی که به یک چنین کلیسایی پا می‌گذارم، غم سنگینی بر وجودم می‌نشیند. زیرا تبدیل به نسلی شده‌ایم که به سرعت تمامی تقدسات الهی را در پرستش‌هایمان از دست می‌دهیم. بسیاری از کسانی را که در کلیساها بزرگ کرده‌ایم، با واژه‌هایی چون حرمت و احترام دیگر کاری ندارند، که همین خود نشان دهنده شک آنهاست در اینکه خدا در این کلیساها باشد.

در بسیاری از کلیساهایمان منش و طرز برخوردی را می‌توان دید که از دست رفتن آنچه را که داریم، خبر می‌دهند. از دست دادن هوشیاری و آگاهی نسبت به حضور خدا در میان ما، چنان ضرر بزرگی است که حتی مطرح ساختن آن هم ترس را بر وجود انسان فرو می‌ریزد.

در این رابطه باید ملامت را روی دنیاگرایی در حال رشد بگذاریم که در کلیساهایمان رخنه کرده‌اند و افراد به جای گرسنگی و تشنگی به آن حیاتی که خدا را خشنود می‌کند، بیشتر به این یکی ولع دارند. ما خدا را دنیوی کرده‌ایم، انجیل مسیح را دنیوی کرده‌ایم، و پرستش را دنیوی کرده‌ایم.

از چنین کلیسایی مرد خدایی که از نظر روحانی قوی باشد، به هیچوجه بیرون نخواهد آمد. از چنین کلیسایی هیچ نهضت و بیداری روحانی که به دعا معتقد باشد، ظهور نخواهد کرد. اگر خدا باید احترام و حرمت شود، اگر خدا باید پرستش گردد، این امکان هست که خدا همه ما را دور بریزد و از جایی دیگر شروع کند.

در میان ما برای پرستش حقیقی نیاز و ضرورت وجود دارد. اگر خدا همانی است که می‌گوید، و اگر ما هم همان افراد ایمان‌داری هستیم که ادعا می‌کنیم، پس باید او را پرستش کنیم. اگر خدا را از طریق تولد تازه از بالا شخصاً ملاقات نکرده‌ایم و این تجربه روحانی را که روح قدوس خود خدا موجد آن است، نداریم، به هیچ عنوان به پرستشی که خدا را جلال می‌دهد، حقیقتاً تمایل نخواهیم داشت و از آن لذت نخواهیم برد!

روشهایی که بدان با مردم صحبت می‌کنیم و آنها را به ملکوت خدا می‌آوریم، چنان نرم و دنیوی هستند که انسانها دیگر طالب رویارویی با خود نیستند و نمی‌خواهند خود را چنانکه خدا می‌بیند، ببینند و به بحران کشیده شوند. اینگونه خداجویی را دیگر نمی‌توان دید. زمانی که آنها را به کلیساهایمان می‌آوریم، هیچ فکری در رابطه با محبت و پرستش خدا ندارند، زیرا در مسیری که بدان آنها را آورده‌ایم، به هیچوجه با خود روبرو نشده‌اند، در وجودشان بحران ننشسته است، نیازی به توبه ندیده‌اند؛ فقط آیه‌ای از کتابمقدس که وعده بخشش را در خود دارد.

کاشکی می‌توانستم به شکلی مکفی جلال آن کسی را که شایسته پرستش ماست، در مقابل چشمتان بگذارم. اگر نوایمانان ما، آنها که هنوز در مسیح بچه هستند، هزاران صفات او را می‌دیدند و حتی اگر اندکی از وجود او را حس می‌کردند، از اشتیاقی که به پرستش و احترام و تمجید او بر جانشان می‌نشست، تا به ابد از هوش می‌رفتند.

بسیاری از مسیحیان مایوس را می‌شناسم که حاکمیت خدا را حقیقتاً باور ندارند. در چنین وضعی مسلماً از انجام آنچه که در مقام پیروان فروتن و اعتماد کننده خدا و مسیح او بر دوش داریم، شانه خالی می‌کنیم.

و با این وجود، دلیل آمدن مسیح به دنیای ما هم همین است. علمای علم الهی قدیم آن را «آنتروپسم» خواندند؛ وحدت ذات الهی و بشری در مسیح. این مطلب راز بزرگی است و در مقابل آن با هول و حرمتی بزرگ می‌ایستم. کفشهای خود را از پا بدر کرده، در مقابل این بوته شعله‌ور و سوزان زانو می‌زنم؛ درک این راز از قدرت فهم من بیرون است.

«آنتروپی»؛ راز وحدت خدا و انسان در یک شخص! این راز، وحدت دو شخص نیست، وحدت دو ذات و طبیعت است.

بنابراین، ذات و طبیعت خدا و ذات و طبیعت انسان در این یک به هم می‌پیوندند که ما او را خداوند ما عیسی مسیح می‌خوانیم. تمامی آنچه که خدا است، و تمامی آنچه که انسان است، به شکلی ابدی و حل نشدنی با هم در می‌آمیزند.

تجربه موسی را در بیابان بیاد آورید؛ در مقابل آتشی ایستاده بود که بوته را در شعله‌های خود داشت ولی آن را سوزانیده و خاکستر نمی‌کرد. موسی در اینکه باید در مقابل این بوته به زانو درآید و خدا را بپرستد، تردید نداشت. موسی بوته را پرستش نکرد؛ موسی خدا و جلال او را که در آن بوته ساکن گشته بود، پرستید.

این تمثیل مهمی است، زیرا به محض اینکه آتش از بوته جدا شد، بوته، باز بوته بود.

ولی این مرد، مسیح عیسی، به شکل ابدی پسر خدا است. در پری این راز هرگز هیچگونه جدایی نبوده است، مگر آن لحظات هولناکی که عیسی فریاد برآورد: «الهی، الهی چرا مرا ترک کردی؟» (متی ۲۷: ۴۶). زمانی که خدای پسر بار گناه و خطای ما را بر دوش گرفت و بر روی صلیب، نه بخاطر گناه خود، بلکه بخاطر گناه ما می‌مرد، خدای پدر به او پشت کرد.

اولوهیت و بشریت به هیچ عنوان از او جدا نگشت. و تا به امروز در یک شخص، یکپارچه باقی مانده است. زمانی که در مقابل او زانو زده، می‌گوییم: «خداوند من و خدای من، تخت تو ای خدا تا ابدالآباد است»، این سخن را به خدا می‌گوییم.

به گمان من، آنچه را که انبیای خدا از راز او پیش از اعصار دیدند، به مراتب بیشتر از آن چیزهایی است که ما می‌توانیم به قوت تلسکوپهای مدرن و وسایل الکترونیکی، از کهکشانها و سیارات ببینیم.

انبیا، خداوند خدای ما را دیدند. او را در زیبایی خود دیدند و سعی به توصیف او کردند. او را وجودی زیبا، درخشان، لطیف و پیروز توصیف نمودند. از سلطنت و از فیاضی او سخن گفتند. او را وجودی عظیم و پرشکوه تصویر کردند، و در عین حال حلیم. او را صالح، و پر از راستی دیدند. سعی کردند شیوه محبت او را با آن شادی و سرور و عطر خود توصیف کنند.

زمانی که انبیا سعی به توصیف خدایی دارند که به آنها ظاهر شد و با آنها سخن گفت، و صفات و فیض‌ها و ارزش او را برای من بیان می‌کنند، احساس می‌کنم که می‌توانم همانند آنها زانو زخم و از فرمان آنها تبعیت کنم: «او خداوند توست، او را بپرست.»

او لطیف و شاهانه است، ولی در عین حال آنقدر فیاض، که چیزی از عظمت خود برای خود برنمی‌دارد.

او حلیم است، ولی آن چنان حلیم که باز چیزی از آن شکوه برای خود برنمی‌دارد. حلیم بودن و عظمت عیسی. کاشکی می‌توانستم در این مورد سرودی بنویسم و نغمه‌ای بسرایم. در چه جای دیگری می‌توان شکوه و عظمت را با حلیم بودن چنین متحد و یکپارچه دید؟

حلیم بودن، بشریت او بود. شکوه و عظمت اولوهیت او بود. این دو را در او به شکل ابدی می‌توان یکپارچه دید. آنقدر حلیم که از مادر شیر خورد، مثل هر کودک دیگر گریه کرد، و محتاج به همان چیزهایی بود که هر بچه به آن احتیاج داشت.

ولی خدا هم بود و در عظمت خود در مقابل هیرودیس و پیلاتس ایستاد. زمانی که از آسمان برمی‌گردد، در شکوه و جلال خود خواهد بود؛ در شکوه و جلال خدا. با این وجود در عظمت انسانی هم که خدا است.

این است خداوند ما عیسی مسیح. در مقابل دشمنان خود در شوکت خویش می ایستد. و در برابر دوستان خود با حلم و فروتنی می آید.

این اختیار به ما انسانها عطا شده است که از میان این دو انتخاب کنیم. می توان هر دو را انتخاب کرد. ولی اگر جنبه حلیم عیسی را نمی خواهیم، جنبه عظیم و با شکوه او را خواهیم شناخت.

در روی زمین، بچه ها به نزد او آمدند. مریضان و گناهکاران به سوی او شتافتند. فرد اسیر به روح پلید به نزد او آمد. آنهایی که به احتیاجات خود واقف بودند، از هر طرف آمده او را لمس نمودند و او را چنان حلیم یافتند که قدرت او به آنها داخل شده، آنها را شفا داد.

زمانی که باز خود را به انسانها ظاهر کند، در شکوه و عظمت خود خواهد بود. در عظمت شاهانه خود با غرور و زکا بشر را گوشمالی خواهد داد، چرا که کتاب مقدس سخن از آن دارد که هر زانویی خم خواهد شد و هر زبانی خداوندی و پادشاهی او را اقرار خواهد کرد.

برای اینکه او را حقیقتاً بشناسیم، لازم است او را دوست بداریم و پرستش کنیم.

در مقام قوم خدا، ما اغلب چنان گیج و مبهوت هستیم که می توان ما را قوم ضعیف و لغزان خدا خواند. این مطلب در مورد بسیاری از ما باید صادق باشد، زیرا همیشه پرستش را عملی تلقی می کنیم که در مواقع حضور خود در کلیسا انجام می دهیم.

کلیسا را خانه خدا می خوانیم. آن را به او وقف کرده ایم. و بدین ترتیب کماکان با این گمان غلط ادامه می دهیم که گویی کلیسا تنها جای پرستش خدا است.

ما به خانه خدا می آییم، خانه ای که از آجر و سنگ و چوب ساخته شده است. به این دعوت دیگر عادت کرده ایم: «خداوند در مقبد مقدس خود می باشد، بیایید همه در حضور او زانو زنیم.»

این مطلب در روز یکشنبه، آنهم در کلیسا صورت می پذیرد. خیلی زیبا!

ولی صبح دوشنبه بزودی فرا می رسد. شخص مسیحی به سر کار خود می رود. معلمین مسیحی به سر کلاسهای خود می روند. مادر مسیحی در منزل مشغول پخت و پز و بچه داری است.

آیا در روز دوشنبه نیز حضور خدا را احساس می کنیم؟ زمانی که همه به کارهای روزمره خود مشغولیم؟ خدا کماکان مشتاق آن است که در معبد مقدس خود همانجایی که ما هستیم، باشد. او کماکان تداوم محبت، رضایت و پرستش فرزندان خود را هر جا که کار می کنیم، می طلبد.

آیا برای یک تاجر زیبا نیست که روز دوشنبه در حالی که در قلب خود دعوت به پرستش دارد، وارد دفتر کار خود شود: «خداوند در دفتر من است، تمامی دنیا در حضور او ساکت شوند.»

اگر در بطن تمامی مسئولیتهای روز دوشنبه قادر به پرستش نیستید، دور از ذهن است که در روز یکشنبه قادر به اینکار بوده باشید!

هیچیک از ما از این توان برخوردار نیست که خدا را بفریبد. بنابراین اگر ما در روز شنبه به دنبال چیزهایی می‌دویم که از حضور و پرستش او بدورند، دیگر وضعیت درستی برای ما باقی نمی‌ماند که در روز یکشنبه به پرستش بنشینیم.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند که خدا را در چارچوب گذاشته‌اند. خدا فقط در محراب کلیسا است و زمانی که از کلیسا به جانب منزل خود براه می‌افتیم، این احساس در ما شکل می‌گیرد که انگار خدا را در آن چارچوب که کلیسا باشد، باقی گذاشته‌ایم.

می‌دانید که این امر حقیقت ندارد، ولی در این مورد چکار می‌کنید؟ خدا را نمی‌توان در یک ساختمان، و یا اتومبیل و یا خانه و دفتر کار شما محدود کرد. تشویق پولس به قرنطیان به همان اندازه آن روز، برای ما نیز مصداق دارد:

« آیا نمی‌دانید که هیكل خدا هستيد و روح خدا در شما ساكن است؟ اگر کسی

هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و

شما آن هستید.» (اقرنتیان ۳: ۱۶ و ۱۷)

اگر حضور خدا را در دفتر، کارخانه، و منزل خود حس نمی‌کنید، پس خدا در کلیسایی هم که بدان می‌روید، حضور ندارد.

من خود زمانی به مسیح ایمان آوردم که در یکی از کارخانه‌های لاستیک اتومبیل در «آکرون» اوهایو کار می‌کردم. کار خود را در آنجا بیاد دارم. پرستش خودم را در آنجا هم بیاد دارم. اشکهای زیادی را در پرستش در آن کارخانه ریخته بودم. هیچکس در هیچ زمان در مورد آنها از من نپرسید، ولی اگر می‌پرسیدند، در جواب ابداً تردید نمی‌کردم.

کاربرد برخی فنون را می‌توان یاد گرفت، تا وقتی که دیگر به شکل اتوماتیک از انسان سر زند. در امر پرستش آنقدر ماهر شده بودم که در حینی که دستهای من کار می‌کرد، می‌توانستم خدا را پرستش کنم. باور من بر این است که اگر در زمان پرستش (حتی در محل کار ما) روح خدا از درون ما، حمد و تمجید سر دهد، تمامی آلت‌های موسیقی در آسمان پرستش ما را به قوت همراهی خواهند کرد. بر اساس تجربه‌ای که دارم، تمامی زندگی ما، تمامی منشهایی که به عنوان یک شخص داریم، باید به جانب پرستش خدا باشد.

در شما چه چیزی هست که به جهت پرستش خدا اشتیاق دارد؟ ایمان، محبت، اطاعت، وفا، عمل زندگی؛ تمامی اینها شما را به پرستش خدا می‌کشانند. اگر چیزی در شما هست که از پرستش امتناع می‌کند، پس چیزی هم در درون شما وجود ندارد که خدا را به خوبی پرستش نماید.

اگر نمی‌توانید خدا را چنانکه باید پرستش کنید، این مشکل به این دلیل است که شما خدا را در بخشهای مختلف قرار داده‌اید، به طوری که یک بخش او را پرستش می‌کند، ولی دیگر بخشها نمی‌کنند.

این می‌تواند وهم بزرگی باشد؛ اینکه پرستش فقط باید در کلیسا و یا در بطن طوفانی خطرناک و یا در برخی از زیبایی‌های طبیعت اطراف ما صورت پذیرد. من با افرادی بوده‌ام که زمانی که در لبه نفس‌گیر صخره بالای پرتگاه می‌ایستادند، به ناگاه به افرادی سوپر روحانی تبدیل می‌گشتند. ما گاهی در برخی از وضعیتهایی این چنین قرار می‌گیریم که فریاد می‌زنیم: «زنده باد عیسی!»

خواهر و برادر من، اگر ما فرزندان ایماندار خدا هستیم که روح‌القدس در آنها شادی، لذت و عجایت دائمی فرو می‌ریزد، دیگر نیازی به طوفان بالای کوه نداریم که شوکت و عظمت خدای ما را به ما نشان دهد.

این بیشتر وهم و خیال است که بخاطر حضور طوفان و ستاره‌ها و فضا حس شاعری به ما دست دهد و به اشتباه چنین بیانگاریم که روحانی شده‌ایم. بگذارید بیادتان بیاورم که مستها و جانیان هم می‌توانند به چنین احساسات شاعرانه بیافتند. مبدا چنین تصور کنیم که اینگونه چیزها می‌توانند پرستش را بنیاد نهند.

اگر می‌دانم که در قلب خود چیزهایی دارم که او را خشنود نمی‌کنند، به هیچ عنوان نمی‌توانم پرستشی که مقبول اوست، به حضور خدا تقدیم کنم. نمی‌توانم در روز یکشنبه خدا را براستی و در شادی پرستش کنم، ولی در روز دوشنبه نتوانم. نمی‌توانم در روز یکشنبه خدا را با سرود شادی پرستش کنم و در معاملاتی که در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه دارم، دانسته و آگاهانه او را از خود بیزار سازم. بگذارید دید خود را از پرستش باز تکرار کنم - هیچ پرستشی به طور کامل خدا را خشنود نمی‌سازد، مگر اینکه در من چیزی نباشد که خدا را خشنود نمی‌نماید.

آیا آنچه که گفتم، شما را مأیوس می‌کند؟ اگر به همه حرفهای من توجه کنید، مطمئن باشید که در روح تشویق خواهید شد. ولی هرگز در درون خود این قصد را نداشته‌ام که مردم را در جسم تشویق کنم.

هیچوقت به مردم به عنوان مردم ایمان نداشته‌ام. به نیت‌های خوبی که دارند، احترام می‌گذارم. می‌دانم که قصد بدی ندارند. ولی نیت‌های خوب خود را در جسم نمی‌توانند به انجام برسانند. علت این امر در این است که ما تا زمانی که منبع پیروزی و شادی و برکت را در عیسی مسیح پیدا نکرده‌ایم، افرادی کماکان گناهکار هستیم.

هیچ چیز در ما نیست که بتوان آن را خوب کرد، مگر اینکه عیسی مسیح بیاید و ما را عوض کند؛ مگر اینکه در ما زندگی کند و ماهیت ما را با خدا، پدر قادر ما وحدت دهد. تا آن زمان فرا نرسد، نمی‌توانیم خود را خوب بخوانیم.

از این رو است که می‌گویم پرستش شما باید کامل باشد. پرستش باید تمامی وجود شما را شامل شود. برای همین هم هست که باید برای پرستش خدا خود را آماده کنید و این آماده سازی همیشه خوشایند نیست. تغییراتی انقلابی باید در زندگی شما صورت پذیرد.

اگر قرار است پرستشی حقیقی و پربرکت داشته باشید، در زندگی‌تان برخی چیزها باید نابود شوند و از بین بروند. انجیل عیسی مسیح مطمئناً بنا کننده و مثبت می‌باشد. ولی لازم است که در برخی نواحی خراب کننده باشد و تمامی آن عناصری را که در زندگی انسان خدا را خشنود نمی‌سازند، ویران کند و از بین ببرد.

همیشه مسیحیانی بوده‌اند که چنین بحث کنند: «من در نام عیسی پرستش می‌کنم.» در باور این افراد پرستش خدا همانند فرمول است. چنین گمان می‌کنند که بردن نام عیسی در دعای خود اثری سحرآمیز خواهد داشت.

اگر کتاب مقدس را بدقت و با کمک روح القدس بخوانید، خواهید دید که نام و ماهیت عیسی هر دو یک هستند. بردن نام عیسی و آگاهی از نوع هجی کردن آن کافی نیست. اگر آمده‌ایم که در طبیعت خود همانند او باشیم، اگر به جایی آمده‌ایم که قدرت پیدا کنیم و بر اساس اراده او طلب نماییم، او نیز آن چیزهای نیکو را که بدانها نیاز داریم، به ما عطا خواهد کرد. ما فقط در نام عیسی پرستش نمی‌کنیم. خدا را در نتیجه تولدی که از بالا داشته‌ایم، پرستش می‌کنیم، تولدی که به مراتب بیشتر از دادن یک نام است. او طبیعت عوض شده‌ای را به ما عطا کرده است.

پطرس این حقیقت را با این سخن بیان می‌کند:

که بوساطت آنها وعده‌های بینهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فساد و شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

(۲ پطرس ۱: ۴)

چرا در رابطه با خشنود کردن خدا در پرستش خود را گول زنیم؟ اگر تمامی روز خود را در جسمانیات و دنیاگرایی زندگی می‌کنم و سپس در ظلمت شب خود را در بحران می‌یابم، چگونه به حضور خدایی که مقدس است، دعا می‌کنم؟ چگونه می‌توانم کسی را که مرا به پرستش در روح و در راستی دعوت کرده است، خطاب کنم؟ آیا به زانو در می‌آیم و نام عیسی را می‌خوانم، با این باور که در نام او قدرتی سحرآمیز وجود دارد؟

اگر عوض نشده‌ام و کماکان همان فردی جسمانی و دنیاگرا هستم، جز یأس و آشفتگی چیزی دستگیرم نخواهد شد. اگر در معنای واقعی نام و ماهیت او زندگی نمی‌کنم، نمی‌توانم به شکل صحیح در نام او دعا کنم. اگر در ماهیتی که او دارد، زندگی نمی‌کنم، در همان ماهیت نیز به شکل درست نمی‌توانم دعا کنم.

چگونه می‌توانیم امید پرستشی مقبول به خدا را داشته باشیم در حالی که عناصری این چنین شریر در ماهیت ما انضباط نشده، اصلاح نگشته، پاک و تطهیر نشده کماکان باقی هستند؟ کسی که در ماهیت خود هنوز هم عناصری بد را دارا است، ممکن است طوری اداره کند که بتواند برخی از قسمتهای وجود خود را به پرستشی نیمه مقبول به خدا وادارد. ولی این چه طریقی است که بدان زندگی کنیم و ادامه دهیم؟

خدا می‌فرماید: «من می‌خواهم در افکار تو ساکن گردم. افکار خود را مقدسی بکن که بتوانم در آن ساکن گردم.» لازم نیست کاری انجام دهم و به دنبال آن احساس الزام به من دست دهد و توبه کنم. با داشتن افکار غلط هم می‌توانم رابطه خود را با خدا از دست دهم و دیگر حضور او را احساس نکنم و برکت پیروزی روحانی از من رخت ببرند.

خدا در افکار ناپاک و آلوده ساکن نخواهد شد. او در افکار شهوانی و پرطمع مسکن نخواهد گزید. او در افکار پر از نخوت و خودخواه ساکن نخواهد شد.

خدا به ما می‌گوید که افکار خود را مقدسی بگردانیم، تا او بتواند در آن مسکن گزیند. او به افکار پاک و پر محبت ما بها می‌دهد و افکار حلیم و خیرخواه ما را ارج می‌گذارد. این افکار، همانند افکار خود او هستند.

همانطور که خدا در افکار شما ساکن می‌گردد، خدا را پرستش خواهید کرد و مقبول خواهد شد. پرستش شما در بطن تمامی فشارها و سختی‌های زندگی همانند عطری خوشبو به حضور او برخواهد خاست.

اگر خدا بداند که پرستش او را با تمامی وجود خود نیت دارید، در این مورد خود با شما همکاری خواهد کرد. این مطلب را خود وعده داده است. محبت و فیض، وعده‌ها و کفاره، کمک همیشگی و حضور روح القدس همه از جانب اوست. آنچه که از شما انتظار می‌رود، عزم شما در این امر، طلبیدن خدا و ایمان به اوست. بدین ترتیب قلب شما تبدیل به مقدس و محرابی می‌گردد که در آن ارتباطی دائمی و ناگسستنی با خدا به شکلی دائمی وجود دارد. پرستش شما هر لحظه به حضور خدا بلند می‌شود.

«خدا در سکوت» و «خدا در طوفان» عناوین دو موعظه بزرگ از موعظات «اسپرجان» است. قلبی که خدا را می‌شناسد، او را در هر جا می‌تواند پیدا کند. من نیز با اسپرجان هم‌آواز شده و می‌گویم: کسی که با روح القدس خدا پر است، کسی که خدا را در زندگی خود به شکل واقعی ملاقات کرده است، می‌تواند شادی پرستش او را بشناسد و بداند، چه در سکوت زندگی باشد و چه در طوفان آن. ما می‌دانیم که خدا از ما چگونه بودنمان را طلب می‌کند. او از ما می‌طلبد که پرستش کنندگان باشیم!

«خدا ... وه!»

از کتاب «در جوار عظمت او» به قلم دیوید نیدام

پرستش

این کلمه چه تصویری در ذهن ایجاد می‌کند؟ اشعه‌های نور از میان شیشه‌های رنگین پنجره‌ها؟ نوای لرزاننده ارگ؟ گروه کر، ردهای دراز سفید و رنگی، شمعها، و بخور؟ پرستش چیست؟ کلمه‌ای دیگر برای تمجید و شکرگزاری؟ چیزی که می‌توان آن را با «شرکت هفتگی در جلسه کلیسا» انجام داد؟ برای جواب به این سوالات بیایید از کتاب مقدس به دو داستان پرستش آشنا و در عین حال متفاوت نگاه کنیم.

دو نفر که پرستش کردند

در ۲ تواریخ ۲۰ ملت یهودا توسط حمله متحد سه لشکر بزرگ دشمن، در خطر نابودی قرار داشت. برای یهوشافاط پادشاه طریقی نبود که بتواند ملت را از این هلاکت نجات دهد. امیدی نبود و او این را به خوبی می‌دانست ... مگر اینکه خدا به نحوی دخالت می‌کرد.

همه ملت یهودا جمع شدند، و در حالیکه «تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند»، پادشاه اعتراف نمود: «ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.» (۲۰: ۱۲ - ۱۳) در آن لحظات یأس و استیصال، پیغمبری با کلامی از خدا بپا خواست: «از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست... بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود، مشاهده نمایید.» (۲۰: ۱۵ - ۱۷).

بعد از این پیام، یهوشافاط و تمامی یهودا را می‌بینیم که به روی درافتاده «خداوند را سجده» می‌کنند. در حالی که این صحنه فراموش نشدنی تاریخ را در ذهن خود تر و تازه نگه داشته‌ایم، بیایید به داستان دیگری نگاه کنیم، داستانی که با این داستان بسیار متفاوت است.

داستان ایوب با صحنه‌ای شروع می‌شود که در آن زندگی از آرامش و شادی موج می‌زند و حکایت از دوام آن دارد. و سپس تمامی این دنیا بناگاه فرو می‌ریزد (ایوب ۱: ۱۳ - ۱۹). در عرض چند دقیقه

چهار بلای خانمانسوز بر زندگی ایوب هجوم می‌آوردند و دار و ندار او را از بین می‌برند و جسد فرزندان او را بر خاک می‌نهند.

و سپس می‌خوانیم: «... آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد.»

یهوشافاط و ایوب، هر دو، به روی در می‌افتند و سجده و پرستش می‌کنند. وضعیت چگونه می‌توانست متفاوت‌تر از این باشد؟ بنابراین، پرستش هم مناسب لحظاتی که صدای خدا را می‌شنویم و رویاهایمان روی حقیقت می‌گیرند، و هم مناسب لحظاتی که دست او آنها را بالکل از بین می‌برد. آنچه که هم در بطن شادی، و هم در عمق غصه و غم صورت می‌پذیرد.

خدایی بیش از اندازه عظیم

پس پرستش چیست؟ اگر در تعریف آن صرفاً به این مطلب اکتفا کنیم که پرستش تشکر از خدا و ستایش او در هر وضعیتی است، ممکن اصل مطلب را نتوانیم ادا کنیم. بیایید بدقت این دو داستان را زیر نظر بگیریم.

زمانی که یهوشافاط به درگاه خدا دعا می‌کرد، چه انتظاری از خدا داشت؟ پیامی از جانب او؟ وعده پیروزی؟ بلی، خدا قبلاً چنین کرده بود. شاید خدا وعده جرئت و شهامت بیشتر به سربازان می‌داد. شاید تاکتیک‌های نظامی بخصوصی را همانند زمان جدئون به آنها آشکار می‌کرد؟ نه، /اینبار خدا/ همه را خود به گردن گرفته بود. همه را! این بیشتر و بسیار بیشتر از تمامی آن چیزی بود که یهوشافاط می‌توانست در رویای خود بپروراند! خدای او، خدایی بیش از اندازه عظیم بود. این، بسیار بزرگتر و عظیمتر از آن چیزی بود که مغز کوچک او بتواند حلاجی کند.

زمانی که با خدایی بیش از اندازه عظیم روبرو می‌شوید، چه می‌کنید؟ دو چیز: در مقابل این خدایی که بخاطر عظمت بیش از حد خود در ذهنتان نمی‌گنجد، خود را کوچک و کوچکت‌ر می‌کنید؛ و در این کوچکی از خود عکس‌العمل و پاسخ نشان می‌دهید - چرا که کاری جز این نمی‌توانید بکنید.

این عکس‌العمل و پاسخ، خود را برای من در یک کلمه خلاصه می‌کند. پرستش در مقابل خدا، شگفتی و حیرتی است که با واژه «وه!» از دهان ما بیرون می‌ریزد. پرستش سرودی که می‌خوانیم، نیست. در واقع، ممکن است اصلاً کلامی از دهان شما بیرون نیاید؛ فقط و فقط صدای نفسی که از شگفتی به درون می‌کشید.

شاید «وه!» به گوش شما کلمه‌ای زیاد هم مقدس نرسد. اگر چنین است، فکر خود را عوض کنید. ولی کنه مطلب را از دست ندهید: پرستش به آن شکل هم که فکر می‌کنید، کلمات نیست؛ بیشتر آن عکس‌العمل و پاسخ از شما است که به خودی خود، از کوچکی بیش از حد شما در برابر خدایی بیش از اندازه عظیم درمی‌آید.

آنقدر عظیم که در ذهن نگنجد،

آنقدر بزرگ که هضم نگردد.

اگر در مقابل یک غول بایستید، چه می‌کنید؟ سعی می‌کنید که قامت خود را تا آنجا که می‌توانید، بلند کنید تا بدینوسیله خود را با او هم قد و مساوی احساس نمایید؟ یا اینکه صحنه پیش چشمتان، شانه‌های شما را افتاده می‌کند؟ در مقابل خدایی بیش از اندازه عظیم، تنها مکان، کوچک بودن است؛ خود را تا آنجا که می‌شود، کوچک کنید. این دقیقاً همان چیزی که لغت عبری پرستش از آن در ذهن دارد: «خم شدن، به تعظیم و سجده درآمدن».

یهوشافاط پادشاه سجده کرد. ولی این امر در مورد ایوب چگونه بود؟ دقیقاً به همان شکل. در قضیه ایوب سروری در کار نبود؛ نه هیجان بود و نه نشانی از نشاط. فقط مردی تنها، با قلبی شکسته در دنیای فروریخته خود! ولی با این وجود، او نیز خود را با خدایی بیش از اندازه عظیم مواجه دید، خدایی بیش از اندازه مقتدر، بیش از اندازه مرموز، بیش از هرچیزی که ایوب قادر به هضم آن باشد. آنچه که روی داده بود، نمی‌توانست صرفاً بر اساس تصادف و بخت باشد. نه. در همه آنها دست خدای او به شکلی که حلاجی کردن آن برایش امکان نداشت، در کار بود. و ایوب لباس خود را جر داد، روی زمین به سجده افتاد و با شگفتی گفت: «وه!»

پرستش همیشه بدینگونه است. خواه در اطراف تخت خدا در آسمان باشد، جایی که آن مخلوقات جاندار و پیران «می‌افتند در حضور آن تخت‌نشین»، و او را «عبادت می‌کنند» (مکاشفه ۴: ۱۰، ۵: ۱۴، و ۱۹: ۴)، و خواه فقط یک مرد در کنار چاهی در بین‌النهرین که «آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود.» (پیدایش ۲۴: ۲۶). همیشه، از ازل تا به ابد، هر جا که ایمان‌داری به خود اجازه می‌دهد که حقیقتاً با خدا روبرو شود، پرستش خواهد کرد. زیرا خدایی که به درستی با او مواجه شویم، همیشه خدایی بیش از اندازه عظیم خواهد بود. در بخشش خود بسیار عظیم. در محبت خود بسیار عظیم. در داوری خود بسیار عظیم. در فیض خود بسیار عظیم. او را به هر شکل که بیابیم، در این کوچکی ما، برایمان بسیار و بیش از اندازه عظیم می‌باشد. نمی‌توانیم از عهده درک آن برآیم. برای درک و هضم آفریده نشده‌ایم، برای پرستش آفریده شده‌ایم.

زمانی که فرشتگان به این سیاره ویژه ما و به این فرزندان خدا نگاه می‌کنند، چه می‌بینند؟ آیا از نبود پرستش بر جای خشکشان نمی‌زند؟ ما در میان تمامی مخلوقات او باید بیش از همه در ترس و عجب و شگفتی باشیم. تنها ما فیض و بخشش او را چشیده‌ایم. تنها ما از ملکوت ظلمت رها و به ملکوت نور منتقل گشته‌ایم. تنها ما عروس پسر خدا هستیم.

برای این شگفت زدگی وقت باید داد

اگر امروزه پرستش در میان قوم خدا صورت نمی‌گیرد، شاید بخاطر محدودیتی باشد که ما در مفهوم خود از خدا ایجاد کرده‌ایم. تا بدینوسیله او را در قدرت فهم و درک خود قرار دهیم؛ خدا را با دانش و آگاهی خود مقیاس زنیم و اندازه کنیم. خود را آزاد احساس می‌کنیم که برای تمامی «چراها» یمان از او جواب متوقع باشیم، که گویی مغز کوچک ما از عهده درک و هضم جوابهای او خواهد آمد. ما زمانی به «پرستش» می‌افزیم که خدا را همسو با توقعات خود ببینیم و احساس کنیم که مطابق انتظارات ما عمل کرده است. او را چنان پایین می‌کشیم که هم قد ما گردد، و آن موقع دیگر دلیلی نیست که از شگفتی و ترس و عجب به روی بر زمین افزیم. او دیگر خدایی بیش از اندازه عظیم نیست.

آیا ما مسیحیان عملاً چنین می‌کنیم؟ چند لحظه به عقب نگاه کنید، به آخرین باری که از خدا امید و انتظار چیزی داشتید و مطابق روایتان اتفاق نیفتاد. برای روی دادن آن حتی زمینه را هم فراهم کرده و زحمت زیادی را به خود روا داشته بودید تا بدینوسیله راه برای عمل خدا باز باشد. نقشه کشیدید، طرحریزی کردید، حتی شدیداً دعا هم نمودید. درواقع آنچه که انجام آن را از خدا می‌خواستید، زیاد هم بزرگ نبود، مخصوصاً برای خدایی چون او.

ولی چرا خدا همکاری نکرد؟ آیا «راه حل» شما را نمی‌دانست. فرض کنید کودکی بیش نیستید و سعی دارید از دیواری بالا روید. تلاش زیادی می‌کنید. سنگ جمع کرده و زیر دیوار می‌ریزید و روی آنها می‌روید، دستتان تقریباً به لبه دیوار می‌رسد، ولی نه کاملاً. تنها چیزی که از پدر احتیاج دارید، این است که قدری شما را بالا آورد. فقط یک ذره! همه کارها را کرده‌اید. دستتان تقریباً به لبه می‌رسد. ولی بنا به عللی پدر اینکار را نمی‌کند. آیا شما را دوست ندارد؟ آیا به شما اهمیت نمی‌دهد؟

کاشکی می‌توانستیم در چنین لحظاتی از نگرانی و تشویش دست برداریم و دوباره صدای خدا را بشنویم ...

چنانکه آسمانها از زمین بلندتر است، طریقه‌های من نیز از طریقه‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.

شگفت آور نیست؟ وقتی خدا خود را به اندازه توقعات ما «بالا» نمی‌کشد، یأس در ما می‌نشیند. علت این یأس و استیصال در این است که به اندازه کافی به بالا نگاه نمی‌کنیم. اگر چنین کنیم خدا را خواهیم دید که چطور بالاتر از تمامی توقعات و انتظارات ما است.

مطلب دیگری هم در این رابطه وجود دارد. بسیاری از ماها که کتابمقدس را برای سالیان زیادی مطالعه کرده‌ایم، در این خطر قرار داریم که حقایق کتابمقدس را به دو دسته قابل درک و غیرقابل درک تقسیم کنیم.

حقایق «قابل درک» شامل حقایق اساسی و بنیادین انجیل، و مکانیسم زندگی مسیحی خواهد بود. در عین حال با این مطلب موافق خواهیم بود که مطالبی نظیر تثلیث، حاکمیت خدا و اراده آزاد انسان، و یا طبیعت الهی و انسانی مسیح همه در طبقه حقایق «غیرقابل درک» شامل می‌شوند. از اینها گذشته، مگر غیر از این است که افرادی با مغزهایی بسیار بهتر از ما سالهاست که روی این مطالب بحث می‌کنند و بجایی نرسیده‌اند؟! ولی در مورد بقیه کتابمقدس، اگر واقعا در مطالعه آن کوشش کنید، چیزهایی دستگیرتان خواهد شد.

شما انجیل را می‌توانید در چهار بیان ساده قرار دهید: **موقعیت خدا، وضعیت انسان، تدارک خدا، تصمیم انسان**. توجیه بسیار آسان است: در این مورد فقط اینطور فکر کنید: اگر هرگز گناهی مرتکب نمی‌شدم. و می‌توانید فیض خدا را مثل شعار روی پارچه بنویسید: «غناي خدا به قیمت جان مسیح» پولس فریاد برمی‌آورد: «نه» (ر.ک رومیان ۱۱: ۳۳). فیض خدا غیرقابل درک است. ثروت و غناي مسیح را نمی‌توان اندازه گرفت. طرق خدا را نمی‌توان درک کرد. همانطور که می‌خوانید، به روی در افتید و همانطور که تعلیم می‌دهید، بلرزید!

بلی، خدا به اتاق راز خود درزی باز کرده است که بتوانیم گوشه‌هایی از آن را ببینیم. با اینحال اگر در این اتاق کاملاً هم باز می‌بود و میلیونها سال به آنچه که در مقابل چشمان ما بود، خیره می‌شدیم، باز در مقابل آن صحنه بر خود می‌لرزیدیم.

ولی اجازه دادن به اینکه این شگفت زدگی ما را فرو بگیرد، زمان می‌برد. و کجاست شخصی که این روزها وقت داشته باشد؟ و نه فقط این، تمامی احساسات من در مقابل تماشای سریالهای تلویزیونی، از من خالی می‌شود.

چه می‌شود اگر شما نیز زندگی خود را با خدا، چنان جدی بگیرید، که او می‌گیرد؟ آنقدر جدی که بهترین افکار و بهترین احساسات خود را برای او نگه دارید؟ در انتهای این پاراگراف، عباراتی چند از کلام خدا نوشته شده‌اند؛ عباراتی که ذهن انسان را کش می‌آورند و قلب انسان را از گرمی پر

می‌سازند. چه می‌شود اگر همین امروز، همین اکنون، وقت دهید و متونی را که این عبارات در آن آمده‌اند، مطالعه کنید و و به خدا به قدر کافی وقت دهید که حقایق خود را در قلب شما حک کند و هر کدام از آنها را اثری عالی از عظمت او ببینید و کبوتر فکر خود را رها کنید تا در آسمان این حقایق آزاد و رها به پرواز درآید و در پهنه آن سیر کند؟

خدا را برای عطای ما لاکلام او... (۲قرن‌تیا ۹: ۱۵)

عظمت بینهایت قوت او... (افسیان ۱: ۱۹)

دولت بینهایت فیض خود... (افسیان ۲: ۷)

دولت بی‌قیاس مسیح ... (افسیان ۳: ۸)

محبت مسیح که فوق از معرفت است ... (افسیان ۳: ۱۹)

خرمی‌ای که نمی‌توان بیان کرد ... (۱پطرس ۱: ۸)

بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده ... (۲قرن‌تیا ۴: ۱۷)

نه. در برنامه‌تان نبود که زانو بزنید، صورت خود را به قالی زمین بچسبانید. و اشکها؟ آنها هم در برنامه نبودند. ولی این، آن جایی است که خود را می‌یابید - کوچک در حضور او که بالاترین است.

هیجانهای احساسی به جای پرستش

یکی دیگر از دلایل نبود پرستش در میان قوم خدا در این است که ما به شکلی معصومانه هیجانهای احساسی خلق و آن را با پرستش جایگزین کرده‌ایم. ما انسانها قادریم چیزهای دیگری را «بیش از اندازه بزرگ» هستند، خلق کنیم. بعضی وقتها اینکار را با موسیقی انجام می‌دهیم. برخی از موسیقی‌دانان چنان اثراتی از خود باقی گذاشته‌اند که ما را از خود بیخود کرده‌اند. شاید نیت ما بر این بوده که خدا مرکز تمرکز و توجه ما باشد، ولی اغلب به چیزی منتهی می‌شود که جز تجربه آن «بیش از اندازه بزرگ»، چیز دیگری نبوده است.

آخرین باری را که در سالن موسیقی نشسته و به نوای دسته کر گوش کردید، بیاد دارید؟ پرده باز می‌شود، افراد حاضر در سالن ساکت می‌گردند، و سپس ... صدای موسیقی! در آن لحظه واقعاً فرقی نمی‌کرد که دسته کر بجای «هللویاه»، کلمه «هیلی هیو» بخوانند. چرا که در آن لحظه، تجربه در مرکز

صحنه قرار دارد، نه حقیقت. تجربه‌ای که یک فرد غیر مسیحی هم، به همان اندازه فرد مسیحی و شما از آن لذت می‌برد.

تجربه کردن آنچه که واقعی است، نیاز به نوازنده‌ای دارد تمرکز خود را بر پرستش و حقیقت گذارده است و از روح القدس خدا هدایت می‌شود. چنین نوازنده‌ای می‌تواند ما را به تجربه آنچه که واقعی است، برساند.

سوء تفاهم نشود. برجکهای کلیسا، پنجره‌هایی با شیشه‌های رنگین، و دسته کر کلیسایی بزرگ به هیچوجه غلط نیستند. خدا موجد زیبایی است. ولی این چیزها نباید جانشین بی‌مایه برای آن «شگفت‌زدگی» باشند که از کشف جلال و عظمت خدایتان بر شما حاکم می‌شود.

شاید یکشنبه بعد قدری بیشتر وقت دهید و در راز «این خدای عظیم و اعجاب انگیز» بیشتر غوطه خورید. شاید کنار شما یهوشافاطی باشد که می‌خواهد از شادی فریاد برآورد: «جلال!» به خدایی که بیش از اندازه شفیق، بیش از اندازه لطیف، و بیش از اندازه مهربان است. با اینحال، جان شما شاید، همانند ایوب، از غم و غصه کاهیده شده باشد؛ قوت فرو ریخته، بی‌هیچ نقشه و برنامه و رویایی، فقط و فقط خستگی ناشی از پوچی که لحظه به لحظه شما را بیشتر به زانو درمی‌آورد. در درون خود، به روی در می‌افتید و صدایی ناتوان از گلویتان بیرون می‌آید: «وه». نه از خشم و عصیان، بلکه از ترس و عجب و حرمت این خدای بسیار مرموز که در تاریکی است و غیر قابل درک، و هنوز هم می‌گوید: «دوستت دارم.»

تجربه «قله وه!»

زمانی که بچه بودم، خانواده ما اغلب به کوههای سیرا در کالیفرنیا می‌رفت و چند روزی را در آنجا چادر می‌زدیم. بالا رفتن از جاده‌های کوهستانی آنجا که بلندی‌اش به ده تا چهارده هزار پا می‌رسید، جان را به لب می‌رساند، مخصوصاً زمانی که آفتاب به شدت می‌تابید. داشتن رادیاتورهای اضافی برای ماشینهایی که در این کوه بالا می‌رفتند، امری معمولی بود. همیشه چند ظرف پر از آب هم به سپر ماشین بسته می‌شد. هر کدام از قله‌ها برای خود نامی داشت.

یکی از این قله‌ها را هرگز فراموش نمی‌کنم. نامی خنده‌دار داشت: «قله وه»

از پدرم پرسیدم: «چرا این کوه را به این اسم می‌خوانند؟ پدر و مادرم در جواب این سؤال لبخند زده و گفتند: «صبر کن، می‌بینی.»

ماشین ما روی دست اندازها همینطور بالا می‌رفت و ما را در صندلی‌هایمان به شدت می‌تکاند. و زمانی که دیگر امید رسیدن به قله را از دست داده بودم، بالاخره رسیدیم. تا از ماشین پیاده شدم، بی‌اختیار از دهانم آهی بلند از شگفت زدگی برآمد: «وه!» در مقابل دیدگان من، کوه سیرا با آن برفی که بر قله داشت، چنان بلند و عظیم سر به آسمان کشیده بود که انسان را شگفت زده بر جای می‌گذاشت و بی‌اختیار از دهانش برمی‌آمد: «وه!» منظره‌ای بسیار زیبا، زیباتر از آنچه که بتوانم تصور کنم.

همه ما خندیدیم. حال جواب سوال خود را گرفته بودم. فکر می‌کردم، روزی من هم این فرصت را خواهم داشت که به شخصی دیگر بگویم: «صبر کن، می‌بینی!»

حال به جای کوهستان سیرا، کنسرت بزرگی را در خیال خود تصور کنید. چشمان خود را ببندید. سالن بزرگ کنسرت را در خیال تصویر کنید. می‌توانید ببینید؟ می‌توانید بشنوید؟ در این خیال، حال تمامی حضار داخل سالن را بیرون کنید. حالا سالن خالی است و فقط نوازندگان در آن هستند. حال قوه شنوایی تمامی نوازندگان را از آنها بگیرید و آنها را کر نمایید. چه باقی می‌ماند؟ آیا سنفونی کماکان می‌نوازد؟ آیا نوای موسیقی کماکان فضای سالن را به ریشه انداخته است؟ بلی. ولی کسی نیست که بشنود. به این می‌ماند که انگار چیزی ابداً صورت نگیرد.

خدای ما چنین مقرر کرده که فرزندان او، در این سیاره کوچک که سنفونی عظمت او است، هم حضار شنونده و هم حضار واکنش دهنده باشند. عیسی فرمود: «به شما می‌گویم، اگر اینها ساکت شوند، سنگها به صدا در خواهند آمد!»

خدا برای هر یک از ما «وه»های نامحدود دارد. این «وهها» اغلب به ناگاه در مقابل ما ظاهر می‌شوند و خود را در مقابل خدایی بسیار مرموز می‌بینیم، خدایی که فیض، بخشش، صبر، خلاقیت، رفاقت و داوری او شعله به جانمان می‌اندازد. برخی مواقع نیز این وهها در انتهای عذابهایی که می‌کشیم، می‌آیند، عذابهایی که گویی پایانی ندارند.

ولی بسیاری از این وههای خدا را هم اکنون می‌توانیم تجربه کنیم. کافی است بر آن شویم که دست از هر چیز برداریم و به شخصیت خدای خود نگاه کنیم. خم شویم، سجده کنیم، بلرزیم و خدایی را که بیش از اندازه بزرگ است، از سر نو کشف کنیم.

شام خداوند

به قلم جف جونز

عیسی پیش از مرگ خود شاگردان را در طبقه بالای خانه‌ای در اورشلیم جمع نمود تا با آنها در مورد وقایعی که در روزها و هفته‌ها و سالهای آتی روی می‌داد، صحبت کند. مهمترین لحظات آن ساعات، حول و حوش شامی بود که عیسی با شاگردان، پیش از مرگ خود، صرف می‌کرد. این، در واقع، آخرین شام او بود. عیسی به آنها معلوم داشت که به سفره نشستن آن شب آنها، از آن شامهای معمولی نیست، بلکه بیشتر رسمی که انجام مرتب آن را از شاگردان و پیروان خود طلب می‌کرد. نان و شراب، سمبلی از مرگ مسیح می‌بودند و شرکت ایمانداران در آن، به یادبود مصلوب شدن او صورت می‌گرفت و عمل بسیار مهم پرستش به شمار می‌رفت. پولس در اقرنتیان ۱۱: ۲۳ - ۲۶ درباره این واقعه چنین می‌نویسد:

زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.

ما بر این باور هستیم که این شام، یادبودی سمبلیک می‌باشد که در آن نان، یادآور بدن عیسی و شراب یادآور خون اوست. برخلاف عقیده‌ای که برخی در تاریخ کلیسا داشته‌اند و هنوز هم دارند، باور ما بر این نیست که این نان و شراب به نحوی تبدیل به جسم و خون عیسی مسیح می‌گردند. در این شام، ما بخاطر آنچه که مسیح در روی صلیب به انجام رسانیده است، از او تشکر می‌کنیم و شراب و نان طرق ملموسی است که بدان مرگ او را به یاد آوریم. عمل شام خداوند برای فرد ایماندار سه مرحله مهم گذشته، حال، و آینده را دارد:

(۱) اهمیت گذشته: مرگ قربانی وار مسیح را در روی صلیب به یاد می آوریم و نتایج این عمل بزرگ را جشن می گیریم.

(۲) اهمیت حال: شام خداوند، زمان بی نظیری به جهت مشارکت با مسیح و قوم او می باشد. با شرکت در این شام، رابطه خود را با او به شکلی قوی تر تحکیم می کنیم و با اطاعت از فرمان او مبنی بر شرکت در این عمل پرستش، او را احترام می نهیم.

(۳) اهمیت آینده: ما نه فقط به گذشته، بلکه به آینده نیز نگاه می کنیم، به بازگشت او در آینده، به زمانی که باز با ما خواهد بود.

دیگر متونی که در مورد شام خداوند صحبت می کنند، عبارتند از؛ متی ۲۶: ۲۶ - ۲۹، مرقس ۱۴: ۲۲ - ۲۵، و لوقا ۲۲: ۱۷ - ۲۰

شکل بفشی به پاسخ

۱- آیا به محبت خدا متعهد هستید؟ آیا این محبت را از طریق پرستش و اطاعت از او نشان می‌دهید؟ این سرسپردگی را می‌توانید با جواب به سوالات زیر ارزیابی کنید.

موقعی این کشش در من به وجود می‌آید که در زندگی خود را برتر از خدا قرار دهم.

آن جوابی را که بیشتر از بقیه صدق می‌کند، علامت زنید.

من	مرتب	بندرت	هرگز	به شکل خصوصی به پرستش خدا وقت می‌دهم.
من	مرتب	بندرت	هرگز	به پرستش خدا با دیگران وقت می‌دهم.
من	مرتب	بندرت	هرگز	قبل از پرستش دستجمعی با دیگران، به شکل خصوصی پرستش کرده و قلب خود را در حضور خدا آماده می‌سازم.
من	مرتب	بندرت	هرگز	با دست و دل بازی خود، پرستش خویش را به خدا ابراز می‌دارم.
من	مرتب	بندرت	هرگز	با شیوه زندگی روزانه‌ام پرستش خود را به خدا ابراز می‌کنم.
من	مرتب	بندرت	هرگز	با خدمت به دیگران پرستش خود را به خدا ابراز می‌کنم.
من	مرتب	بندرت	هرگز	با شرکت مرتب در شام خداوند پرستش خود را به خدا ابراز می‌کنم.

برای پرستش بهتر خدا، در کدام قسمت از زندگی‌تان به تغییر احتیاج دارید؟

۲- به پرستش خدا وقت دهید. شاید بخواهید مزمور ۸ را بخوانید و افکار خود را به روی کاغذ آورده، آنها را در دعا به خداوند تقدیم دارید. شاید بخواهید که دعای خود را همانند یکی از این مزامیر به حضور خدا تقدیم کنید.

بحث موضوع

۱- منظور از دوست داشتن خدا با تمامی دل، جان، فکر و قوت چیست؟ (در جواب به این سؤال، شاید بخواهید به افرادی فکر کنید که رابطه عمیق و مبتنی بر محبت با خدا دارند.)

۲- در مرکز دوست داشتن خدا، جلال خدا و پرستش او قرار دارد. ما چگونه باید او را پرستش کنیم؟ چگونه باید خدا را جلال دهیم؟

۳- پرستش خدا شامل این هم هست که ما در افکار و زندگی خود، او را در مقام اول قرار دهیم. مردم معمولاً چه چیزهای دیگری را در مقام اول قرار می‌دهند؟ شما چگونه؟

۴- «توزر» می‌نویسد: «هیچ پرستشی خدا را به شکل کامل خشنود نمی‌سازد، مگر اینکه در من چیزی نباشد که او را خشنود نسازد.» منظور او از این سخن چیست؟ چگونه می‌توانیم آن چیزهایی را که موجب خشنودی خدا نیستند، از زندگی خود بیرون کنیم؟

۵- آیا به نظر شما اطاعت از خدا و پرستش او همیشه به خوشحالی و شادی ما منتهی می‌شود؟ چرا و چرا نه؟

۶- چگونه می‌توانیم در تمامی جنبه‌های زندگی خود بر اطاعت از خدا تأکید گذاریم، بی‌آنکه بدام مذهب‌گرایی بیافتیم؟

۷- یکی از طرقی که عیسی بدان پرستش ما را طلبید، به یاد آوردن مرگ او از طریق شرکت در شام خداوند بود. این عمل برای چیست؟ تا چه اندازه مهم است؟ چگونه باید شام خداوند را بجا آوریم؟

۸- در مقام یک گروه، برای تشویق یکدیگر به جهت پرستش دائمی خدا و اطاعت از او چه باید بکنیم؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- انجام این بحث، نظر اولیه شما را در مورد موضوع چگونه تغییر داده است؟ آنها را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه طرق عملی بر زندگی شما تأثیر می‌گذارند؟

۳- خود را متعهد کنید: برای رشد ایمان خود اهدافی مشخص و آن را با گروه و یا فرد سر گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

موضوع ۱۲

دوست داشتن مردم**اهداف**

نزدیکی و صمیمیت با خدا در انسان قلبی به وجود می‌آورد که طالب خدمت دیگران است و به اطاعت از خدا و خشنودی اشتیاق دارد. محبت به خدا همیشه محبت به دیگران را نتیجه می‌دهد. صفت مشخصه زندگی مسیحی دوست داشتن خدا و دیگران می‌باشد؛ تعادل بخشی به این اشتیاق که خدا را در احتیاجات خدمت کنیم و بدین ترتیب در رابطه‌ای که با او داریم، رشد نماییم. ابقای این تعادل کاری سخت خواهد بود. در بطن کنکاش به دنبال رابطه عمیقتر با خدا، چگونه می‌توانیم بین نیازهای روحانی شخصی خود و خدمت به دیگران تعادل ایجاد کنیم؟

در این موضوع، ما

- نگاه خود را به ارتباطی متمرکز خواهیم کرد که بین رابطه حیاتی با خدا و خدمت راستین دیگران وجود دارند.
- تعهد خود را نسبت به داشتن زمانی خصوصی با خدا، و خدمت دیگران ارزیابی خواهیم کرد.
- به بررسی این سوال خواهیم پرداخت که با این برنامه پر و شلوغی که دائم از ما وقت می‌طلبد، چگونه می‌توانیم به به دنبال انجام خواست خدا در زندگی خود باشیم.
- دوره را مرور کرده، چگونگی بکارگیری آنچه را که یاد گرفته‌ایم، طرحریزی خواهیم کرد.

هضم موضوع

رابطه بین خدمت به دیگران و نزدیکی و صمیمیتی که با خدا داریم، چیست؟ آیا می‌توان یکی را بدون آن دیگری داشت؟ چگونه می‌توانم بین این دو تعادل ایجاد کنم، از یک طرف نگذارم که مشغولیت خدمت به دیگران، وقتی برای رشد در رابطه نزدیک و صمیمی خود با خدا نگذارد، و از طرف دیگر به دیسپلین روحانی خود چنان بچسبم که در هیچ خدمتی خود را درگیر نکنم. اگر طالب خدمت باشم، ولی ندانم کجا و چطور، چه؟ خدا چگونه می‌خواهد که محبت خود را به او از طریق دوست داشتن دیگران متجلی سازم؟ خدا در رابطه با زندگی مشغولی که بسیاری از ما داریم، از ما چه می‌طلبد؟

کوچک ولی مقوی

(علت گنج‌آیندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«پرستش خدمت را قدرت می‌بخشد؛ خدمت پرستش را متجلی می‌کند. در ایمان به خدا زیستن، مستلزم این است که بین این دو تعادل باشد... اگر خود را فقط به یکی از این دو مشغول کنیم، در واقع هیچ یک را تجربه نمی‌کنیم.» - داندل ویتنی

«بعد از کار، وقت خود را با خانواده می‌گذرانم و در این میان تلاش می‌کنم که به نحوی به رابطه خود با خدا هم وقت دهم. این دو وقت مرا تماماً پر می‌کنند. دیگر چگونه می‌توانم به خدمت وقت داشته باشم؟!»

حقیقت این است که تمامی آنها که کاری برای خدا انجام داده‌اند، قلبی خدمتکار داشته‌اند - بدون استثنا. لوثر می‌گوید که چنان سخت برای خدا کار می‌کرده که اغلب روی تخت از حال می‌رفته. حتی وقت نداشته که یکسال ملافه تخت خود را عوض کند! - «کنت هیوز»

«ایمانداری که دائم هر چیزی را در ترازو می‌گذارد، نه مقدس خواهد بود و نه خوشحال. دهنده خوشحال و مسرور است که برکت را به چنگ می‌آورد. زمانی که به شمارش آنچه که می‌توانیم بکنیم و بپردازیم، دست می‌زنیم، دیگر بر اساس ایمان زندگی نمی‌کنیم و بر فیض خدا متکی نیستیم.» - وارن ویرزبی

«انضباط روحانی نباید به این منزله تلقی شود که باید به جهت آن از دنیا برید و خود را منزوی کرد. برعکس، انضباط روحانی را باید همانند اسلحه‌ای تلقی کرد که از آن برای پیروزی بر دنیا استفاده می‌کنیم؛ نه برای انکار و رد کردن دنیا، بلکه به جهت خدمت در آن. کتاب مقدس از انضباط روح القدس این تصویر را عرضه می‌دارد.» - داندل جی. بلاش

«زمانی که به دیگران وقت می‌دهیم، گرانبهاترین چیزی را که داریم، با آنها در میان می‌گذاریم: زندگی و وقت... زمانی که وقت با ارزش خود را از طریق گوش دادن و همدردی و دعا و خدمت با کسی سهیم می‌شوید، آن وقت صرف شده دیگر به دست نمی‌آید. زمانی که وقت صرف شد، دیگر از دست رفته است. ولی برای فرد مسیحی وقت صرف شده شاید هم دوباره بدست نیاید، ولی تلف شده نیست. این وقت در ابدیت سرمایه‌ای خواهد بود که در زمان دیدن منجی، برایمان پاداش و سود حاصل خواهد آورد.

«خداوند را باشادی عبادت نمایید.» - مزمور ۱۰۰: ۲

نمونه‌ها به جهت مطالعه

مریم

مریم زن مطلقه‌ای است و بچه‌هایی دارد که منزل را به باغ وحش تبدیل می‌کنند. احساس می‌کند که دائم در مسابقه دو شرکت دارد؛ از خانه به کار و مدرسه بچه‌ها و برنامه‌های ورزشی آنها و باز به خانه. این مسابقه برای او در منزل هم ادامه دارد؛ باید لباس‌های کثیف تلنبار شده را بشوید، در تکالیف بچه‌ها به آنها کمک کند، ظرفها را بشوید، و غیره و غیره. و با اینحال همیشه هم عقب است. یکی از این یکشنبه‌ها در کلیسا صحبت از آن بود که به موازات خدمت، باید با خداوند هم به شکل خصوصی و به اندازه کافی وقت بگذرانیم. مریم می‌خواست در وسط جلسه از جای خود بلند شده و فریاد زند: «آخر، چطوری؟» چه جوابی به او دارید.

ساسان

ساسان همیشه فرد موفقی بوده است. در گروه کاری خود بیش از بقیه کار می‌کند و به شکلی بسیار سریع از رتبه‌های پایین خود را به بالا کشیده، به گونه‌ای که تا به حال در آن سازمان سابقه نداشته است. گرچه در قلب خود مشتاق است که با خانواده و خدا و خدمت به دیگران بیشتر وقت صرف کند، ولی اعتیاد به کار او را از همه آنها مانع می‌شود. ساسان می‌داند که زندگی‌اش از تعادل بدر رفته است ولی نمی‌داند که چگونه از این مسیر کار و کار و کار خود

را بیرون کشد. می‌داند که از نظر روحانی رشد نمی‌کند و برای کسی هم مفید نیست. به ساسان چه می‌گویید؟

کاوه

کاوه مطالعه کتابمقدس را بسیار دوست دارد. رهبر جلسه خانگی شماست، ولی ساعتها در منزل در مقابل کامپیوتر خود می‌نشیند و با نرم افزار مربوط به کتابمقدس خود، مشغول می‌گردد. برخی از افراد او را فردی عجیب و غریب می‌بینند، ولی از آنجا که کاوه ساعتها به مطالعه کتابمقدس و دعا وقت می‌دهد، خود را فردی بسیار متعهد گمان می‌کند. تنها افرادی که می‌شناسد، همانهایی هستند که به جلسه خانگی او می‌آیند و در رابطه خود با دیگران رشدی ندارد.

نظر شما چیست؟ آیا می‌شود به همان شکل که در محبت و صمیمیت با خدا رشد می‌کنید، از مردم هم خود را به کنار کشید و منزوی گردید؟ آیا تصویری که کاوه از خود دارد، تصویر صحیحی است، یا اینکه خود را می‌فریبد؟

سوال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتابمقدس

لوقا ۱۰: ۳۸ - ۴۲

و هنگامی که می‌رفتند او وارد بلدی شد و زنی که مرتا نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت. و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را می‌شنید. اما مرتا بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتا، ای مرتا، تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.

ایلعازر، مریم و مرتا برخی از دوستان نزدیک عیسی بودند. اناجیل سخن از آن دارند که عیسی چند بار در منزل آنها ماند و به کمال یقین، منزل آنها مکانی بود که عیسی هر وقت که در آن ناحیه بود، در آنجا اقامت می‌گزید. به تبیینی که بین مرتا و مریم هست، توجه کنید.

عیسی فرمود: «لیکن یک چیز لازم است.» و یا از همه مهمتر می‌باشد. آن یک چیز چه بود؟

به نظر شما منظور عیسی از این سخن چه بود که گفت: «که از او گرفته نخواهد شد»؟

آیا بیشتر همانند مریم در زیر پاهای عیسی نشسته‌اید، یا اینکه دائم به خدمت مشغول هستید؟ کدامیک بهتر است؟

مرقس ۱: ۳۵ - ۴۵

بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد. و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند. چون او را دریافتند، گفتند: «همه تو رامی طلبند.» بدیشان گفت: «به دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.» پس در تمام جلیل درکنایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد.

و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد و زانو زده، بدو گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!» عیسی ترحم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم. طاهر شو!» و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت. و او را قدغن کرد و فوراً مرخص فرموده، گفت: «زنهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.» لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه‌های بیرون بسر می‌برد و مردم از همه اطراف نزد وی می‌آمدند.

در مرقس ۱ نگرشی کوتاه به زندگی عیسی در آن اوان خدمت او وجود دارد؛ زمانی که محبوبیت او آوازه همه جا و همه کس بود. هزاران نفر به گرد او جمع می شدند؛ مریضان، افرادی که در مورد تعلیم او کنجکاو بودند، و پیروان او که می خواستند هر چه بیشتر با او وقت بگذرانند. در میان تمامی این فعالیت ها، عیسی بر آن شد که برای مدتی از خلق کناره بگیرد و با پدر آسمانی خلوت کند. زمانی که شاگردان او را یافتند، ناراحت بودند. عیسی چگونه می توانست آن جماعت بزرگ را که به کمک و خدمت او نیاز داشتند، ترک کند؟

چند لحظه به انبوه نیازهایی که در اطراف عیسی بود، فکر کنید. به نظر شما، چرا عیسی سحر، پیش از طلوع آفتاب برمی خاست و با پدر آسمانی خلوت می کرد؟

چرا شاگردان زمانی که او را یافتند، ناراحت بودند؟

از آیاتی که خواندید، چگونگی تعادلی را که عیسی بین خدمت به مردم و خلوت کردن با خدا داشت، توضیح دهید.

۱ یوحنا ۳: ۱۶ - ۱۸، ۴: ۲۰ - ۲۱

از این امر محبت را دانسته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم. لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او بازدارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟ ای فرزندان، محبت را به جا آریم نه در کلام و زبان، بلکه در عمل و راستی.

اگر کسی گوید که خدا را محبت می نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغگوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت نماید؟ و این حکم را از وی یافته ایم که هر که خدا را محبت می نماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

یوحنا به خوبی نشان می‌دهد که محبت خدا و خدمت به مردم چگونه همانند تاروپود به هم تنیده‌اند. خدا به ما می‌گوید که نمی‌توانیم مدعی دوست داشتن او باشیم، اگر این محبت در رفتاری که با دیگران داریم، خود را نشان ندهد.

دیگر منابع

«تنهایی و خدمت» به قلم جف جونز

تنهایی و خدمت

به قلم جف جونز

زمانی که در مورد نزدیکی و صمیمیت با خدا فکر می‌کنید، چه چیزی به خاطرتان خطور می‌کند؟ شاید مکانی خلوت و تنها. نسیمی ملایم که از میان برگهای درختان گذشته و صورتتان را نوازش می‌کند و صدای جریان نهري که در آن نزدیکی روان است. و خود را با کتابمقدس خود در چنین مکانی می‌بینید، جایی که در تنهایی ساعتها با خدا بسر می‌برید؛ خلوتی پر از راحتی و آرامش. حقیقتاً هم همین است. نزدیکی با خدا مستلزم زمانی است که انسان در تنهایی و بدور از هر ناآرامی از حضور خدا لذت برد. لیکن این نزدیکی چیزی به مراتب بیشتر از آن تجربه آرام بخشی است که انسان در بطن آن محیط و در کنار آن نهر تجربه می‌کند. رابطه صمیمی و نزدیک با خدا، آنهم با طراوت، رابطه‌ای پرجوش است نه ساکن، رابطه‌ای پویا است نه ایستا. این رابطه نه فقط به انسان آرامش می‌بخشد، بلکه ثمر نیز به همراه دارد. نمی‌توانید در صمیمیت با خدا رشد کنید و کماکان بدون تغییر باقی بمانید. منفعل نیز نمی‌توانید باشید.

نزدیکی و صمیمیت با خدا هم به خلوت احتیاج دارد و هم به خدمت. همانطور که روح خدا بر قلوب ما حاکم می‌شود و در آن سکنی می‌گزیند، ما را تبدیل می‌کند و از ما به جهت تبدیل دیگران استفاده می‌نماید. تاریخ کلیسا شامل آنهایی هم هست که در پیروی از خدا به دنبال گوشه نشینی و خلوت رفتند. در این مسیر برخی به بیابانها پناه بردند و برخی دیگر در دیرها مسکن گرفتند. سال گذشته در «تریر» آلمان، از برجی دیدن کردم که به زمان رومی‌ها می‌رسید. یک راهب از شروع دوران جوانی خود از دنیا بریده و در یکی از اتاقهای این برج تمام زندگی خود را به دعا وقف کرده بوده. چه زندگی رقتباری! آیا می‌توانید چند لحظه قیافه این راهب را زمان ورود خود به آسمان تصور کنید، زمانی که متوجه می‌شود نزدیکی و صمیمیت با خدا، از طریق ترک دنیا و قطع روابط با دیگران صورت نمی‌گیرد. صمیمیت با خدا زمانی پیش می‌آید که در بطن این دنیا هستیم و با دیگران ارتباط داریم.

بسیاری از ما، البته در این خطر قرار نداریم که به دیرها و رهبانیت قرون وسطی کشیده شویم. بزرگترین حریفی که ما را به مبارزه می‌طلبد، این است که خود را از زایدات زندگی امروز کنار کشیم. مطالعات نشان می‌دهند که وقتی را که یک شبان به دعا اختصاص می‌دهد، چیزی نزدیک به هفت دقیقه در روز است. در این تصویر هم چیزی غلط وجود دارد!

در مورد عیسی فکر کنید. او طریق متفاوتی از روحانیت را به ما نشان داد. در زندگی او بین خدمت و زمانی که در خلوت به خدا اختصاص می‌داد، تعادل وجود داشت. از همان روزهای اول خدمت، جماعت زیادی به جانب او جذب شدند. قسمت اعظم روز او، با مردم می‌گذشت؛ مرضهای آنها را شفا می‌داد، به آنها تعلیم داده و محبت خود را به آنها متجلی می‌ساخت. آنها را خدمت می‌کرد. با این وجود، اغلب از جماعت کناره می‌گرفت و وقت خود را یا تنها، یا با شاگردان، و یا در خلوت با پدر آسمانی صرف می‌کرد.

نزدیکی و صمیمیت با خدا مستلزم داشتن زمان خلوت با اوست که خود نیز خدمت به دیگران را ثمر می‌آورد. این، آن تعادلی است که در زندگی عیسی می‌بینیم و ما نیز باید برای داشتن آن مشتاق باشیم. برخی از ما بارها این سخن را شنیده‌ایم: «همش پاهاتو روهم ننداز و نشین. یک کاری بکن!» و برخی از ما هم شاید نیاز به این گفته داشته باشیم: «همش کار نکن. برو بشین.»

ضرورت زمان خلوت:

«همش کار نکن. برو بشین.»

ما در این قرن شلوغ و شیوه زندگی مشغول، زیاد هم به داشتن زمانی خلوت فکر نمی‌کنیم. ولی اگر به دنبال داشتن رابطه‌ای نزدیک و صمیمی با خدا هستیم، باید بخاطر بسپاریم، که چیزهای مهمتر از کار و فعالیت هم وجود دارند. در کتاب مقدس به قضیه مرتا و مریم نگاه کنید. داستان آنها در زیر همین سطور آمده است، در حین خواندن آن، از خود سؤال کنید: «من به کدامیک از این دو زن بیشتر شباهت دارم؟»

و هنگامی که می‌رفتند او وارد بلدی شد و زنی که مرتا نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت. و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را می‌شنید. اما مرتا بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتا، ای مرتا، تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.» (لوقا ۱۰: ۳۸ - ۴۲)

مرتا و مریم، هر دو، عیسی را دوست داشتند. مرتا بود که حتی به دنبال عیسی فرستاد و او را به منزل خود دعوت کرد. ولی بعد از آمدن عیسی به منزل آنها، به انتخابات غلط دست زد. مریم «نصیب خوب» را اختیار کرده بود. چه چیزی بهتر از خدمت کردن به عیسی وجود دارد؟ چه چیزی بهتر از این می‌تواند باشد که با تمامی قوت خود خدمت کنیم و او را از خود خشنود سازیم؟ بعضی وقتها اینکه در زیر پاهای او بنشینیم و وقت خود را صرفاً در حضور او صرف کنیم. در خلوت با او باشیم و زندگی خود را تفتیش کرده و با او گفتگو کنیم.

زمانی را بیاد دارم که خود به شخصه طالب حضور خدا بودم و از دیگران بریده و وقتم را در حضور او صرف می‌کردم. می‌خواستم توجه کامل من در طول روز فقط معطوف به او باشد. با اتومبیل، خود را به خانه پدر و مادرم که در کنار دریاچه بود، می‌رساندم زمانی بسیار غنی و پر در حضور خدا داشتم؛ دعا می‌کردم، کلام می‌خواندم، و در خلوت با او بودم، بدور از تمامی شلوغی‌ها و سروصداها. شاید شما نیز چنین اوقاتی را در زندگی مسیحی خود بیاد داشته باشید. این اوقات مهم هستند. اگر چنین اوقات خلوتی را برای خود به وجود نیاوریم، چه برای چند دقیقه در منزل، و چه برای دو سه ساعت و یا دو سه روز به دور از آن، رابطه ما با خدا مکانیکی و بسیار سرد خواهد شد. مسیحیت ما محتوای خود را از دست خواهد داد و زندگی‌مان به دست ریاکاری خواهد افتاد. خدمت و روابط ما سطحی خواهد شد و مشغولیات بی‌پایان، رگ حیات روحانی ما را قطع خواهد کرد. «چاک سویندان» در این زمینه سوالات مهمی را مطرح می‌کند:

در مورد شما چطور؟ آیا شما نیز قربانی دنیای پر از ازدحام و سر و صدا و شلوغ شده‌اید، دنیایی که قسمت اعظم زندگی خود را در آن سپری می‌نمایید؟ آیا این امر حساسیت شما را نسبت به مسائل روحانی از بین برده؟ آیا هنوز از کلیسا و جلسات مطالعه کتاب مقدس لذت می‌برید، یا اینکه برایتان به صورت وظیفه درآمده است؟ ازدحام و سروصدا می‌توانند انرژی ما را چنان از ما بدر برند و توجه ما را چنان پرت نمایند که دعا به جای آنک ما را تسلی و قوت بخشد، همانند ریسمانی بر ریسمانهای دیگر ما را در اسارت نگهدارد. چنین وضعیتی مطمئناً ما را به افسردگی خواهد کشاند، وضعیتی که در آن، زمان خلوتی بین شما و خدا وجود ندارد.

در این لحظه ممکن است به این فکر باشید: «آره، درست میگی! جای خلوت به گوش قشنگ می‌آد. گیرم بیاد، تو هوا می‌زنمش. ولی فقط خوابشو می‌تونیم ببینیم!»

شاید زنی خانه‌دار با چند بچه قد و نیم قد در منزل باشید و دائماً روی پا و التماس به اینکه کسی به حرف شما توجه کند. و یا تاجری که به هزار طرف کشیده می‌شود. در زندگی‌ای که به دست مشغولیات این چنین اسیر است، کلید داشتن وقت خلوت را چگونه می‌توان پیدا کرد؟

ایکاش در این مورد از چند راز مخفی آگاه بودم و جواب سوال شما را می‌دادم و به شما می‌گفتم که این زمان خلوت را چگونه پیدا کنید و زندگی خود را تحول بخشید. ولی حیف که نمی‌دانم. تنها از یک کلید خبر دارم: خود شما. تمامی این صحبتها و مباحثات در نهایت به این ختم می‌شوند که من و شما چه نوع زندگی برای خود انتخاب می‌کنیم؛ به چه چیزهایی «بله» و به چه چیزهایی «نه» می‌گوییم. هدفهایی که برای زندگی خود داریم، چیست. زیرا همان هدفها چگونگی زندگی من و شما را تعیین می‌کنند. در مورد زندگی شلوغی که به جهت خدا وقت ندارد، تنها کسی که می‌تواند کاری انجام دهد، خود ما هستیم!

چند لحظه خدمت عیسی را در نظر آورید. چه شغلی مهمتر و بالاتر از شغل عیسی می‌توان متصور بود: «خدا، منجی دنیا، شفا دهنده، معلم، خالق، و غیره». سر چه کسی این چنین مشغول بوده است، با هزاران نفر که تعالیم او را با ولع می‌قاپیدند و به جهت کسب توجه و لمس دست‌های شفا بخش او، سر و دست می‌شکستند. با این وجود، در مورد او می‌خوانیم که در اوج محبوبیتی که داشت، به دنبال وقت خلوت با خدا بود. «بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.» (مرقس ۱: ۳۵). عیسی می‌دانست که نمی‌تواند وقت خلوت خود را با خدا، بخاطر خواسته‌های مردم و حتی نیازهای به حق آنها به شفا، قربانی کند. وقت خلوت او با خدا، کلید خدمت او بود. خدمت او نیروی خود را از رابطه‌ای که با خدا داشت، می‌گرفت، و او خود این را می‌دانست. اگر این مطلب در مورد عیسی صدق می‌کند، مسلماً در مورد ما نیز مصداق دارد! اگر کسی می‌توانست از این رابطه با خدا سر باز زند، همان خود عیسی می‌بود. او خدا است!

برای عیسی داشتن این رابطه به این معنی بود که زودتر از دیگران از خواب برخیزد. این یکی از آن طرقی بود که می‌توانست بدان با خدا خلوت کند. بعضی وقتها برای خلوت کردن با خدا، می‌بایست از جماعت خود را کنار می‌کشید و به کوهستان پناه می‌برد و تمامی برنامه‌های خود را نیز متوقف می‌کرد.

این واقعا به انتخاب خود ما بستگی دارد. می‌توانیم کماکان خود را مشغول نگهداریم و در نهایت خالی و بی‌محتوا باشیم. یا اینکه در بطن زندگی مشغول خود منضبط باشیم و خود را از آن دور نماییم و در گوشه‌ای بدور از هرگونه مزاحمت، با خدا و افکار خود خلوت کنیم. این سخن با اینکه ممکن است زندگی ما را ساده‌تر کند، ولی از سخت بودن انتخابها چیزی نمی‌کاهد. بسیاری مواقع لازم است «نه» بگوییم و هدفهایی را که در اولویت نیستند، برنداریم. داشتن نزدیکی و صمیمیت با خدا بها دارد و از ما طلب می‌کند که جهت داشتن وقت خلوت با خدا وقت به وجود آوریم و در حضور او، در سکوت و آرامی به تفکر بنشینیم.

ضرورت خدمت:

«همش پاهاتو روهم نداز و نشین. یک کاری بکن!»

درست است! ما به آسانی می‌توانیم خود را در خدمت خدا غرق کنیم، و در عین حال، آنکه را که خدمت می‌کنیم، نشناسیم. ولی باز این سخن هم درست است که نمی‌توان در رابطه خود با خدا رشد کرد و او را از طریق خدمت به مردم خدمت نکرد. کسی که نسبت به خدمت خدا و خدمت به مردم قیدی در خود احساس نمی‌کند، کسی است که در واقع، رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با خدا ندارد. زمانی که حقیقتاً عاشق مسیح هستیم، دیگر نمی‌توانیم خود را از خدمت مانع شویم. بگذارید باز به داستان مریم و مرتا برگردم، چرا که داستان آنها این مطلب را به خوبی تصویر می‌کند. عیسی، چندی پیش از مرگ خود، باز با مریم و مرتا است. و باز مریم را می‌بینیم که دست به انتخاب عجیبی می‌زند:

شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. و برای او در آنجاشام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را با مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.» یوحنا ۱۲: ۱-۳

کار مریم بسیار عجیب بود! این خدمت مریم در عمل بسیار والا و افراطی بود. او پاهای عیسی را با عطر خالص سنبل تدهین کرد. این عطر از گیاهانی تولید می‌شد که از شمال هندوستان به مملکت وارد می‌گشت. مردم این عطر را در رطل‌های دربسته و مهر و موم شده نگهداری می‌کردند و در مواقع نادر و بسیار بخصوص مهر آن شکسته و از آن استفاده می‌کردند. مریم عطری بسیار نادر و گرانبها را برای اینکار انتخاب کرد. و نه فقط این، بلکه تمامی عطر آن رطل را برای تدهین پای او استفاده کرد. یوحنا اشعار بر آن می‌دارد که قیمت این عطر مزد یکسال یک کارگر بود. مردم اغلب از عطرها و روغن‌های معطر به عنوان نوعی پس انداز استفاده می‌کردند؛ زمانی که به پول احتیاج داشتند، آنها را می‌فروختند. آن رطل سنبل به احتمال زیاد پس انداز تمامی زندگی مریم بود.

مریم با کار خود سنت مرسوم آن زمان را هم زیر پا گذاشت. در آن زمان بر سر شخص روغن می‌ریختند، نه پاهای او. مریم عطر را بر پاهای عیسی ریخت. وظیفه برده بود که پای کسی را بشوید و معمولاً هم پای اشخاص را با عطر گرانبها نمی‌شستند! مریم با این عمل نه فقط خدمتگذاری و غلامی خود را به عیسی متجلی ساخت، بلکه آن عطر گرانبها را کمتر از آن دانست که سر عیسی را با آن تدهین کند. آن عطر فقط برای پاهای او مناسب بود!

مریم برای خشک کردن پای عیسی به جای حوله از موهای خود استفاده کرد. در فرهنگ آن روز، زن محترمی چون مریم به هیچ عنوان موهای خود را در حضور جمع باز و افشان نمی‌کرد. با اینحال، مریم دست به اینکار زد و حتی پاهای عیسی را با آن خشک نمود. برآستی که این عمل او، خدمت فوق‌العاده‌ای بود!

چرا مریم چنین غیرعادی عمل کرد؟ برای اینکه عیسی را دوست داشت. ما آنهایی را به بهترین نحو خدمت می‌کنیم که بیش از همه دوستشان داریم. اولین باری را که عاشق شدید، بخاطر دارید؟ زمانی که من و همسر من با هم آشنا شدیم و برای دیدن هم قرار گذاشتیم، حاضر بودم بخاطر او به هر کاری دست بزنم. خدمت کردن به او نه فقط بار نبود، بلکه از آن لذت می‌بردم. اکنون که به آن روزها فکر می‌کنم، به آن کارهایی که برای نشان دادن محبت خود می‌کردم، عرق خجالت بر پیشانیم می‌نشیند. ولی با اینحال هنوز هم از خدمت به او لذت می‌برم و این محبت را به هر شکلی که باشد، نشان می‌دهم. آنهایی که کسی را عمیقاً دوست دارند، به شکلی عجیب و غریب به هر بهایی که باشد، او را خدمت می‌کنند.

پس چرا زمانی که نوبت به خدا می‌رسد، خود را می‌گیریم و چنین چیزی از ما سر نمی‌زند؟ به عنوان مثال، حساب آنچه را که به خدا می‌دهیم، نگه می‌داریم. به جای اینکه با خوشحالی و افراط به خداوند

هدیه دهیم، با قیافه‌ای عبوس و گرفته دست به اینکار می‌زنیم. اگر با سخاوتمندی بدهیم، در این مورد زیاد هم خوشحال نیستیم. در این تصویر چه چیزی غلط است؟ و یا در مورد زمان و استعدادهایی که خدا به ما عطا کرده است. این زمان و استعدادها را به جهت اهداف چه کسی تخصیص می‌دهیم؟ چرا زمانی که نوبت به خدا می‌رسد، تا اینحد حسابگر هستیم؟

شاید علت اینگونه حسابگری‌ها در خدمت خدا آن باشد که رابطه ما با او چنانکه باید، نیست. برای همین هم هست که داشتن رابطه صمیمی و نزدیک با خدا، پیش از خدمت می‌آید. خدمت ما به خدا از رابطه‌ای که با او داریم، ناشی می‌شود. اگر رابطه‌ای چندان با او نداریم، خدمت ما نهایت زمین خواهد خورد. خدمت ما به تدریج بار خواهد بود و اهداف خود را از دست خواهد داد و در نهایت یا از خدمت دیگران خود را کنار خواهیم کشید و یا خدمتی خشک و بی‌ثمر خواهیم داشت. ولی زمانی که به دنبال صمیمیت با خدا هستیم، کاری جز خدمت نخواهیم داشت. عاشق او هستیم!

اشعیای نبی را بخاطر آورید. اشعیای زمانی که خدا را در آن شوکت و جلال خود دید، چه گفت؟ «لیک ای خداوند، مرا بفرست!» زمانی که خدا را می‌شناسیم و او را آنطور که هست می‌بینیم، به دنبال انجام اراده او خواهیم بود و به جهت انجام اهداف او، خود را آماده اعلان خواهیم کرد. برای همین هم پولس رسول فرمود: «محبت مسیح مرا خورده است.» آنچه که او را از درون به جهت خدمت به مسیح می‌کشید، محبت او به عیسی بود. برای مسیح هیچ هدیه و قربانی زیاد نیست. اگر براستی در رابطه محبتانه در حال تزاید با خدا هستیم، آن محبت خود را در خدمتی که او ما را به جهت دیگران بکار می‌گیرد، منعکس خواهد کرد.

آیا خدا را با وفاداری خدمت می‌کنید؟ آیا در خدمت به دیگران شما نیز سهم دارید؟ در کار خدا به جهت بنای کلیسای خود در این دنیا، نقش شما چیست؟ آیا با گشاده دستی می‌دهید، یا با تنگ نظری؟ آیا با شادی زایدالوصف او را خدمت می‌کنید، یا با خشکی و اکراه؟ آیا وقت و پول و توان خود را به جهت انجام اهداف خدا تخصیص می‌دهید؟

جواب به این سوالات از اهمیت زیادی برخوردار است و تنها شما قادر به جواب هستید. اگر به شکلی که دوست دارید، نمی‌توانید به این سوالات جواب دهید، رابطه خود را با خدا صادقانه زیر ذره‌بین بگذارید. سپس آستین بالا زده و به خدمت مشغول گردید. خود را در کاری سهیم کنید که خدا از طریق کلیسای خود در دنیا انجام می‌دهد. به محض شروع خدمت، خواهید دید که خدا چگونه شما را به شکلی بی‌نظیر به جهت وسعت کار خود در این دنیا و خدمت به دیگران بکار می‌گیرد.

در خاتمه، اگر به خدمت دیگران مشغول نیستید، از نزدیک بودن به خدا هم دم نزنید. چونکه خود را گول می‌زنید. اگر خدا را حقیقتاً دوست بداریم، تمامی فکر و ذکر ما این خواهد بود که او را با تمامی زندگی خود خدمت کنیم. صمیمیت با خدا است که خدمت عالی و خارق‌العاده به او را انگیزش می‌بخشد.

نتیجه: اسب و ارابه با یکدیگرند. بیایید آنها را در اولویت درست نگهداریم و یکی را بخاطر دیگری از دست ندهیم.

لازم است ارابه را به شکلی درست به اسب ببندیم. خدمت، توسط رابطه ما با خدا انگیزش می‌یابد و به جلو می‌رود. داشتن رابطه در حال رشد با او همیشه به دنبال خود خدمت پرمعنی، غنی و قربانی دهنده را خواهد داشت. این دو را به هیچوجه نمی‌توان از هم جدا کرد.

«همش کار نکن، برو بشین!» بعضی از ما به شنیدن چنین جملاتی نیاز داریم، اینکه خود را از دنیای شلوغ اطراف بیرون کشیده، در گوشه‌ای با خدا خلوت کنیم. «همش پاتو روهم ننذاز و نشین، یک کاری بکن!» رشد در نزدیکی با خدا، ما را به جهت خدمت به اهداف او در این دنیا انگیزش می‌بخشد. ما باید در همان حین که به انجام کار خدا مشغول هستیم، در صمیمیت و نزدیکی با او نیز رشد کنیم. کلید این راز در این است. خدا چنین زندگی متعادلی را برکت خواهد داد و به شکلی پر قدرت از آن به جهت جلال خود استفاده خواهد کرد.

شکل بخشی به پاسخ

۱- خدمت ما به خدا بر رابطه‌ای که با او داریم، چگونه اثر می‌گذارد؟ در این مورد چند خط بنویسید.

۲- کدامیک از این دو برایتان دشوار است: خلوت کردن با خدا یا خدمت به او؟ آیا از هر آنها در زندگی خود راضی هستید؟ برای انضباط دادن خود در هر یک از آنها چه می‌توانید بکنید؟

۳- وقت دهید و موضوعات قبلی را مرور کنید. کدامیک از آنها بیش از دیگران بر شما تأثیر گذاشت؟ دلیل آن چه بود؟ در زیر آنها را به ترتیب تأثیر بنویسید:

موضوع	دلیل
-------	------

۴- خدا چه موضوع و یا حقیقتی را بر شما معلوم داشته است که باید در زندگی خود بیش از بقیه روی آن کار کنید؟ برای انجام اینکار چه برنامه‌ای دارید؟ این مطلب را با گروه در میان گذارید تا بدین وسیله هم خود تشویق گردید و هم باعث تشویق دیگران شوید؟

۵- شما را تشویق می‌کنیم که خود را برای شرکت در کتاب بعدی این سری آماده کنید. در این مورد با دعا قدم بردارید. عنوان کتاب بعدی «نقش شما در خانواده خدا» می‌باشد و شما را کمک خواهد کرد که از کاری که خدا از طریق کلیسا در دنیا انجام می‌دهد، با خبر شوید و از نقش و موقعیت بی‌نظیر خود در این نقشه و کار آگاه گردید و در خدمتی پرنمر خود را سهیم نمایید.

بحث موضوع

۱- ارتباط بین خدمت ما به خدا و رابطه‌ای که با او داریم، چیست؟ آیا می‌توان یکی را بدون آن دیگری داشت؟

۲- چگونه می‌توانم در این مورد تعادل را حفظ کنم؟

۳- مقاله «جف جونز» سخن از دو جمله امری دارد و ما به شنیدن آن نیاز داریم: «همش کار نکن، برو بشین.» و «همش پاتو روهم ننداز و نشین، یک کاری بکن.» نیاز شما به شنیدن کدامیک از این دو است؟ چرا؟ به نظر شما، کلیسای فعلی به شنیدن کدامیک از این دو احتیاج دارد؟

۴- به نظر شما چرا بسیاری از مسیحیان خود را در خدمت به دیگران سهیم نمی‌کنند؟

۵- بزرگترین عاملی که شما را در خدمت وفادارانه به خدا مانع می‌شود، چیست؟ چگونه می‌توانید بر آن پیروز شوید؟

۶- کلیسا چگونه می‌تواند ما بین افراد رابطه‌ای عمیق و صمیمی برقرار کند؟

۷- در هفته آینده چگونه می‌خواهید محبت خود را به دیگران نشان دهید؟

۸- کدامیک از موضوعات این کتاب بر شما بیش از همه اثر کرد؟ چرا؟ این موضوع در صمیمیت و نزدیکی شما با خدا چه کمکی بود؟

گام‌هایی به جهت اطاعت

۱- بحث این موضوع، دید اصلی شما را نسبت به آن چگونه عوض کرده است؟ افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این تغییرات به چه شکل عملی بر زندگی شما اثر خواهند گذاشت (رفتار، طرز برخورد، غیره)؟

۳- خود را متعهد کنید: جهت رشد خود اهدافی تعیین، و آن را با گروه و یا سرپرست گروه در میان گذارید.

به کمک خدا، من:

ضمیمه ۱: نکاتی عملی جهت تبادُل نظر و بحث مفید

- ۱- جایی که گروه جمع می‌شود، به اندازه کافی نور داشته باشد؛ حرارت آن هم باید متعادل باشد.
- ۲- آنچه که از نظر بدنی و مرئی باعث حواس پرتی می‌گردد، از آنجا بیرون برید.
- ۳- صندلی‌ها را طوری بچینید که افراد یکدیگر را ببینند. همه در یک سطح بنشینند. اگر به صورت حلقوی باشد، به مراتب بهتر است.
- ۴- قبلاً طوری ترتیب دهید که چیزی از قبیل بچه‌ها و تلفن و رادیو و تلویزیون و غیره مزاحمتی ایجاد نکند.
- ۵- تعداد افراد کمتر از ۳ و بیشتر از ۱۲ نفر نباشند. بهترین تعداد افراد جهت بحث و تبادُل نظر حدود هشت نفر می‌باشد.
- ۶- سر وقت شروع و سر وقت تمام کنید.
- ۷- وابسته باشید، از خود صداقت نشان دهید. اگر می‌گویید که چیزی را بعداً بحث خواهید کرد، حتماً این کار را بکنید. همین چیزهای کوچک ایجاد اعتماد می‌کند.
- ۸- از سکوت نترسید. به مردم وقت دهید که روی جواب فکر کنند. اگر در قیافه آنها می‌خوانید که سؤال را درک نکرده‌اند، آن را دوباره تکرار کنید (خودتان به سؤال جواب ندهید).
- ۹- در صحبتها از شوخی و خنده استفاده کنید. خنده باعث می‌شود که محیط دوستانه شود و بین افراد رابطه برقرار گردد.

۱۰- قبل شروع بحث و تبادل نظر، با افراد گروه صحبت کرده و به آنها خاطر نشان کنید که چگونه می‌توانند به بحثی مفید کمک کنند:

- اینکه در صورت لزوم آمادگی تغییر عقاید و نظرات خود را داشته باشند.
- برای شنیدن دیدگاههای تازه آمادگی داشته باشند.
- و از اینکه صرفاً بحث کنند، امتناع نمایند.

۱۱- اجازه بدهید افراد احساسات خود را بروز دهند. حیات و حقیقت، چیزهایی صرفاً ذهنی نیستند؛ احساسات، بعد مؤثری در تبادل نظر به شمار می‌آیند.

۱۲- در تبادل نظر طوری عمل کنید که محبتتان به افراد خود را ظاهر کند. اگر افراد بدانند که برای شما اهمیت دارند، بیشتر مشتاق خواهند بود که با شما یاد بگیرند.

۱۳- موضوعاتی شخصی را که در حین بحث و تبادل نظر بروز می‌کنند، یادداشت کنید و در زمان صحیح خود آنها را دوباره مطرح سازید.

ضمیمه ۲: نقش شما به عنوان تسویق کننده

نقش شما چه هست:

- انگیزش دهنده: گروه را به تفکر تشویق کنید.
- تمرکز دهنده: نگذارید تبادل نظر و بحث از حیطه مطلب خارج شود.
- توضیح دهنده: موضوع مورد بحث را برای گروه واضح و روشن کنید.
- تأیید کننده: گروه را برای بیان نظریات خود تشویق و تمجید کنید این کار را اغلب بکنید! به مردم نشان دهید که نظریاتشان مهم است.
- به چالش وادارنده: با سیاست نظریات ابراز شده را به بحث بگذارید. شاید از افراد برای پشتیبانی آنچه که گفته‌اند، محل آیات را بخواهید و یا توضیح بیشتر طلب کنید.
- تعیین کننده مسیر: دیگران را هم در بحث شامل کنید. مردم را به شرکت در مباحثات تشویق کنید، ولی به آنها جهت جواب نکته نرسانید.

نقش شما چه نیست:

- داور: دیدگاههای مختلف را عرضه کنید، ولی بگذارید دیگران آنها را ارزیابی کنند.
- واعظ: بیشتر به نظرات دیگران علاقمند باشید تا نظرات خود.
- محقق: از تجزیه و تحلیل بیش از اندازه هر فکری بپرهیزید. اگر چنین کنید، بحث قدری کسل کننده می‌شود. همیشه به صورت کسی که صحبت می‌کند، نگاه کنید و چه با حرف و چه با حرکات بدنی آنها را تشویق نمایید.
- متخصص: دیگران را بیشتر متخصص بدانید. یادتان باشد که شما هدایت کننده بحث هستید نه مقام مقتدر نهایی (انجام این وظیفه به عهده کتابمقدس است).

ضمیمه ۳: سوالات فوب مطرح کردن

کلید داشتن تبادل نظر و مباحثات خوب، مطرح کردن سوالات خوب است.

سوالات ۱ امتحان کنید:

- ۱- آیا واضح و روشن است؟
- ۲- آیا شخص را به فکر وامی دارد؟
- ۳- آیا فکر را متمرکز بر موضوع می گرداند؟
- ۴- آیا سوال به دنبال کشف حقایق است، یا اینکه می خواهد داوری کند؟

زمان طرح سوال از این پاله‌ها بپرهیزید:

- سوالات با جواب «صحیح». سوالاتی مطرح کنید که برای آنها چندین جواب ممکنه وجود دارند. (نه سوالاتی چون «ده فرمان در کجای کتاب مقدس نوشته شده است؟»)
- سوالاتی که جوابشان «بلی» و «خیر» است. چنین سوالاتی جای بحث ندارند.
- سوالاتی که جوابشان فرضی است.
- سوالاتی که بیش از اندازه طولانی است و به یاد نمی ماند.
- سوالات سوال در سوال - هر بار فقط یک سوال پرسید.
- سوالات هم این و هم آن. اینگونه سوالات جواب را محدود به دو می کند که شاید نخواهند که هیچکدام آنها را برگزینند.
- سوالات منفی در منفی. (مثلا «آیا به عقل جور در نمی آید که اینکار را نکنیم؟»)

از سوالاتی که جوابشان تشریحی است، استفاده کنید

نمونه سوالات زیر، سوالاتی هستند که شخص را به توضیح وامی دارند. از اینگونه سوالات استفاده کنید:

- منظورتان از این سخن چه بود؟
- می توانید در این مورد مثالی بزنید؟

- در کجای کتاب مقدس می‌توانیم آن را پیدا کنیم؟
- آنچه که می‌گویید به گفته قبلی ما چگونه مربوط می‌شود؟
- آیا چنین کاری را در میان کارهای خدماتی ما دیده‌اید؟
- چنین چیزی را در کلیسای خود چگونه می‌توانیم بکار گیریم؟
- اگر چنین است، کاربردهای چه هستند؟
- آیا می‌توانید این اصطلاح را تعریف کنید؟

ضمیمه ۴: از پس مشکلاتی که پیش می‌آیند، چگونه برآییم؟

۱- غیبت پشت سر هم

دل‌سرد نشوید. به افراد تلفن کنید و به آنها یادآور شوید که بودن آنها در گروه بسیار مهم است.

۲- سوالات مشکل

اگر جواب را نمی‌دانید، صادق باشید. همیشه می‌توانید از کسی دیگر جواب را پرسیده و برای دفعه بعد حاضر کنید. اگر نمی‌دانید، وانمود نکنید که می‌دانید.

۱- جوابهای «غلط»

اگر جوابی مطابق با کلام خدا نیست، آن را مستقیماً ابراز نکنید. بهتر است از فرد دیگری از گروه بخواهید که فکر خود را در آن زمینه بیان دارد و یا با سوآلی دیگر سوآل قبلی را بیشتر واضح کنید. هر چند که گاهی مجبورید نظریات غلط را اصلاح کنید.

۲- مزاحمت‌های فیزیکی

سعی کنید که از مزاحمت‌های پرهیزید و در این مورد اقدامات لازم را به عمل آورید. حتماً کسی در آنجا باشد که به تلفن‌ها جواب دهد و تلفن‌های همراه هم باید خاموش و یا روی زنگ ساکت قرار داشته باشد. برخی از مزاحمت‌ها علیرغم همه پیشگیری‌ها باز حادث می‌شوند. در چنین مواقعی مزاحم را دست به سر کرده، و به کار خود در گروه برگردید.

۳- بحث و جدل‌ها

از آنها به نفع خود استفاده کنید، مگر اینکه موضوع بیشتر شخصی باشد تا الهیاتی. سعی کنید در اینگونه مواقع گروه را هم در آن دخالت دهید.

۴- قصور در تأیید نظریاتی که به موضوع کمک می‌کند

نظر گروه را دوباره به سوآلی که شخص پرسیده است، برگردانید. اگر سوآل در مسیر موضوع است، برای آن به دنبال جواب بگردید. اگر در مسیر موضوع نیست، مشخص کنید که کی و چطور به دنبال جواب آن خواهید رفت. در هر صورت، سعی کنید که سوآل کننده به نحوی مطرح باشد.

۵- گم کردن حقایق و انحراف از موضوع

با حقایق همیشه سعی کنید که تمرکز گروه را روی موضوع مورد بحث نگه دارید. پرسیدن سوآل، معمولاً شیوه کارآیی است. اگر موضوعات مختلف در کار است، می توانید برای بحث در روی هر کدام، مدت زمان تعیین کنید.

۶- آنهایی که دیر می آیند

برنامه داشته باشید. جلسه را در زمان تعیین شده و یا زمانی که حداکثر افراد حاضر هستند، شروع کنید. اگر قرار است افراد دیگری هم برسند، حتماً برای آنها جای خالی بگذارید تا زمانی که می آیند، باعث به هم ریختن جلسه نشوند. فرد رهبر افراد دیر آمده را می تواند با این سخنان خوش آمد بگوید: «خوش آمدی ... ما داشتیم در مورد صحبت می کردیم.» و بعد صحبت را ادامه دهد. از توضیحات طولانی و یا دوباره شروع کردن پرهیزید.

۷- شیوه های مباحثات

کاری کنید که نظرات مخالف مطرح شوند. سوآلات تحریک کننده پرسید. موضوعات را عوض کنید. بذله گو باشید.

ضمیمه ۵: چگونه از پس افراد مشکل‌زا برآییم؟

کسی که رشته سخن را از موضوع پرت می‌کند.

- گوشزد کنید که از موضوع پرت شده و دوباره موضوع را به او یادآور شوید.
- بگویید: «سوال خوبی است، ولی نمی‌توانیم الآن آن را مطرح کنیم.» بعد از این جلسه باهم روی آن صحبت می‌کنیم.
- جوابی کوتاه داده و رد شوید
- بخاطر مطرح کردن آن موضوع و یا سوال او را کوچک نکنید و به انتقاد نکشید.
- خصوصی با او صحبت کرده، اهداف این مطالعه را برایش توضیح دهید.
- جواب سوال او را با سوالاتی دیگر بدهید.

کسی که متکلم وحده می‌شود و اجازه صحبت به دیگران نمی‌دهد

- از دیگر افراد نظر آنها را در آن مورد پرسید.
- بعد از کلاس از او بخاطر اشتیاقی که از خود نشان می‌دهد تعریف کنید و به او بگویید که با اجازه دادن به دیگران آنها را در بیان عقایدشان کمک کند.
- روبروی او بنشیند (جایی که می‌شود او را روبرو نگاه کرد)، کنار او بنشینید.

کسی که دائم ساکت است. فقط نگاه می‌کند و لبخند می‌زند

- از او در ابتدای جلسه سوالاتی کنید که جوابهای ممکن زیادی دارد.
- سوالاتی آسان از او بکنید.
- قبل از شروع، از او جهت آماده کردن جلسه کمک بگیرید.
- زمانی که چیزی می‌گوید، قدردانی خود را نشان دهید.
- او را تحت فشار نگذارید و خجالتش هم ندهید.
- بعد از کلاس به او خاطر نشان کنید که نظراتش می‌توانند برای گروه خیلی مفید باشند.

کسی که خدمت جوک به گردن دارد و هر چیزی را سبک می‌کند

- بعد از بذله‌گویی‌اش از او بپرسید که واقعاً در رابطه با آن موضوع چه فکر می‌کند.
- بعد از کلاس از او بخاطر بذله‌گویی‌اش تشکر کنید و در عین حال او را تشویق کنید که مطالب جدی را بصورتی جدی بیان کند.

نظریات دیگران را کوچک می‌کند و همیشه در رد نظر دیگران دلایل مکفی دارد

- صبور باشید. احمق را مطابق حماقتش جواب ندهید.
- بخاطر علاقه‌ای که نشان می‌دهد، تشکر کنید.
- بگویید که بعد از کلاس خوشحال خواهید شد در مورد اختلاف نظرهایتان بیشتر صحبت کنید.
- خصوصی با او صحبت کنید و او را از اثرات منفی رفتار خود بر دیگران آگاه نمایید.
- از گروه زمانی که کوچک کرده می‌شوند، جانبداری کنید.

هیچوقت چیزی از خود نمی‌گوید. همیشه صبر می‌کند که گروه به نتیجه برسد. آنگاه او هم ملحق می‌شود.

- در ابتدای بحث از او سوآلی بکنید که جوابش را می‌داند و وقتی جواب می‌دهد او را تأیید کنید.
- به حساسیت مطلب توجه داشته باشید ولی شاید بد نباشد علت موافقتش را با دیگران از او جویا شوید.

بیش از اندازه به الهیات تکیه دارد

- او را محبت کنید و از نظریاتی که می‌دهد، قدردانی نمایید.
- در روی موضوع بحث برانگیز مشخص کنید که موضوع را از دید بخصوصی می‌نگرید.
- بعد از کلاس با او صحبت کنید و نظر کلیسایتان را در مورد آنچه که بحث می‌شد، به او بگویید.

کسی که همیشه بیش از شما می‌داند

- بعد از کلاس با او صحبت کنید. با فروتنی قبول کنید که بیشتر از شما می‌داند.
- ببینید چه کمکی می‌تواند بکند. شاید رهبری برخی جلسات را به او بدهید.
- از وجود او احساس خطر نکنید، بلکه خوشحال باشید. اگر درست برخورد کنید، کمک بسیار خوبی خواهد بود.

فرد غیر مسیحی

- در حین کلاس به او بند نکنید.
- او را هم مثل دیگران در گروه قرار بدهید ولی حضور او را در گروه از یاد نبرید.
- سعی کنید که به شکل انفرادی با او وقت داشته باشید. در زمان صحیح پیام انجیل را با او در میان گذارید.
-